

فاطمہ ؑ
تخلیگاہ انوار آفرینش

جلد پنجم

«بررسی کنیہا، اسماء و القاب حضرت فاطمہ زہراء ؑ»

مؤلف:

حجة الاسلام و المسلمین

دکتر سید مجتبیٰ برہانی

سرشناسه	: برهانی، مجتبی، ۱۳۲۲ -
عنوان و نام پدید آورنده	: فاطمه <small>علیها السلام</small> تجلیگاه انوار آفرینش / سید مجتبی برهانی
مشخصات نشر	: قم: بیت الاحزان، ۱۳۹۳ -
مشخصات ظاهری	: ج. ۵ [V.5]
شابک	: ۲۵۰۰۰۰ ریال
شابک دوره	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۲-۴۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: فهرست نویسی بر اساس جلد پنجم: ۱۳۹۳.
یادداشت	: کتابنامه
یادداشت	: مندرجات. - ج. ۵. بررسی کینه‌ها، اسماء و القاب حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - سرگذشته.
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - لقب‌ها
موضوع	: فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق. - نام‌ها
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ف ۲ / ب ۲۷ / ۲ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۷۲
کتابشناسی ملی	: ۳۵۴۶۱۳۶



﴿ فاطمه علیها السلام تجلیگاه انوار آفرینش (جلد پنجم) ﴾

مؤلف حجت الاسلام دکتر سید مجتبی برهانی
ناشر بیت الاحزان
نوبت و سال انتشار اول، ۱۳۹۳
شمارگان ۱۰۰۰
قیمت ۲۵۰۰۰ تومان
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۹-۶۰-۳
شابک دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۴۲-۴۳-۸

مرکز پخش

قم: انتشارات بیت الاحزان، تلفن: ۰۹۱۲۵۵۱۴۳۷۶ و ۰۲۵-۳۲۹۲۹۶۸۰

فهرست مطالب

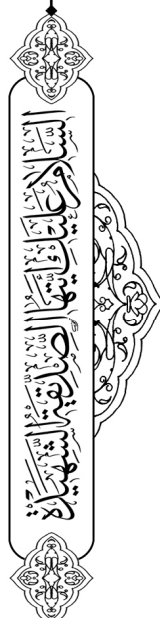
شریفه

- ۱۸..... نسبی بلند مرتبه.....
- ۱۸..... فاطمه‌ی محدّثه.....
- ۱۹..... شفیعه‌ی روز جزا.....
- ۲۰..... صدیقه‌ی طاهره.....
- ۲۲..... فاطمه علیها السلام مظهر عزت و شرافت.....
- ۲۵..... مفهوم شرافت.....
- ۲۷..... لازمه‌ی رسیدن به شرافت، معرفت است.....
- ۲۹..... شرافت نزاهت.....
- ۳۱..... راه دستیابی به نزاهت:.....
- ۳۴..... شرافت خاک مقدس کربلا.....
- ۴۱..... فرمایشات گهربار امیر المؤمنین علی علیه السلام.....
- ۴۷..... فاطمه زهرا علیها السلام را بیشتر بشناسیم.....
- ۴۷..... فاطمه علیها السلام ام ایها.....
- ۵۱..... اشرف مخلوقات.....
- ۵۱..... حسادت ابلیس.....
- ۵۲..... رقم زدن مقدرات آسمان‌ها در زمین!.....
- ۵۴..... درجه مطیعین.....
- ۵۶..... اشتیاق خدا به توبه کنندگان.....
- ۵۷..... آیا انسان اشرف مخلوقات است؟.....
- ۵۷..... الف . جانشینی آدم.....
- ۶۰..... ب . کرامت بنی آدم.....

- ۶۲..... حبّدا بر شرافت زهراء عليها السلام
- ۶۳..... شرافت مزار شهدا
- ۶۵..... کرامت نفس
- ۶۵..... شرافت از دیدگاه شهید مطهری (ره)
- ۶۶..... وجدان اخلاقی
- ۶۸..... آداب
- ۶۸..... فرق اخلاق و آداب
- ۷۱..... آداب مربوط به هنرها و صنعت هاست
- ۷۳..... نظریه پرستش
- ۷۴..... شعور ظاهر و شعور ناخودآگاه
- ۷۵..... پرستش چیست؟
- ۷۷..... آیا پرستش منحصر به پرستش آگاهانه انسان است؟
- ۷۹..... حس اخلاقی، جدا از حس خداشناسی نیست
- ۸۰..... معنای این که «کارهای اخلاقی از مقوله پرستش است» چیست؟
- ۸۱..... توجیه صحیح اخلاق
- ۸۲..... تقوا
- ۸۴..... اخلاق از مقوله عبادت و پرستش است
- ۸۵..... گزین گویمها

تقیه

- ۹۲..... ارزش تقوا در نگاه اسلام
- ۹۳..... سلمان فارسی
- ۹۵..... اصلاح نفس
- ۹۷..... شیوه‌های کسب تقوا
- ۱۰۰..... تقوی در قرآن
- ۱۰۰..... چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران است؟
- ۱۰۲..... ۱- ایمان به غیب :
- ۱۰۵..... ۲- ارتباط با خدا:
- ۱۰۶..... ۳- ارتباط با انسانها:



- ۱۰۷..... ۴- ایمان به همه پیامبران
- ۱۰۸..... ۵- ایمان به رستاخیز
- ۱۰۹..... ۶- نتیجه گیری
- ۱۱۰..... حقیقت تقوا چیست؟
- ۱۱۳..... درجات مختلف ایمان و تقوا
- ۱۱۶..... تقوا مقدمه ایمان
- ۱۱۸..... تقوا از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۲۲..... تقوا نیروی معنوی و سبب قدرت روحی
- ۱۲۳..... تعهد متقابل
- ۱۲۴..... خطبه متقین
- ۱۳۱..... تقوا در کلام معصومین علیهم السلام
- ۱۴۲..... «اسوهی تقوا»
- ۱۴۳..... «تندیس تقوا»

زاهده

- ۱۴۸..... زهد چیست؟ زاهد کیست؟
- ۱۵۰..... فاطمه زهرا علیها السلام دو خصیصه زهد و ایثار را با هم داشت
- ۱۵۱..... سرچشمه خیر
- ۱۵۳..... زهد علی علیه السلام
- ۱۵۶..... بی رغبتی حضرت زهرا علیها السلام به دنیا
- ۱۵۷..... گردن بند با برکت
- ۱۵۹..... تخت سه پایه
- ۱۶۱..... دعای نور
- ۱۶۱..... فخر عالمیان
- ۱۶۳..... خداترسی حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۶۶..... شخصیت حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۷۲..... زهد واقعی
- ۱۷۵..... اسوهی زهد و ساده زیستی
- ۱۸۰..... نزول عطیه الهی

- ۱۸۳..... خانه مادر سادات.....
- ۱۸۵..... منزلگاه فرشتگان.....
- ۱۸۸..... درها را ببندید.....
- ۱۹۰..... اثاث منزل فاطمه علیها السلام.....
- ۱۹۲..... خار چشم دشمنان.....
- ۱۹۳..... زهد از دیدگاه علامه فیض کاشانی رحمته الله علیه.....
- ۲۰۵..... درجات زهد و اقسام آن.....
- ۲۰۹..... نشانه‌های زهد.....

حره

- ۲۱۷..... آزاد و آزاده.....
- ۲۱۸..... مفهوم آزادی در اسلام.....
- ۲۲۰..... فاطمه زهرا علیها السلام در عرصه مبارزه.....
- ۲۲۱..... روز مادر، روز تجلیل از آزادی.....
- ۲۲۲..... روز مادر در کشورهای مسیحی.....
- ۲۲۳..... روز مادر در میان ملل دیگر.....
- ۲۲۶..... نمونه حریت و آزادی.....
- ۲۲۷..... سیره عبادی فاطمه زهرا علیها السلام.....
- ۲۳۰..... سیره اخلاقی و رفتاری فاطمه زهرا علیها السلام.....
- ۲۳۰..... الف: برای جوانان.....
- ۲۳۱..... ب: برای زنان و دختران.....
- ۲۳۲..... ج: حضرت زهرا علیها السلام و امر ازدواج.....
- ۲۳۳..... آزادی و آزاد منشی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در بعد سیاسی - اجتماعی.....
- ۲۳۵..... فاطمه علیها السلام حامی ولایت.....
- ۲۳۸..... ترجیحات حضرت زهرا علیها السلام.....
- ۲۳۹..... راز جاودانگی شخصیت حضرت زهرا علیها السلام.....
- ۲۴۰..... ۱. جهان بینی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.....
- ۲۴۱..... ۲. پیوند با سرچشمه هستی.....
- ۲۴۱..... ۳. تبلور ارزش‌های انسانی.....



- ۴ . اندیشه‌ای فراتر از زمان و مکان ۲۴۲
- ۵ . پرچمداری ۲۴۲
- ۶ . جامعیت و کمال ۲۴۲
- ۷ . زندگی آموزگاران ۲۴۲
- ۸ . تدبیر شگرف و تحسین برانگیز ۲۴۳
- معاصرسازی و جهانی‌سازی شخصیت حضرت برای نسل معاصر ۲۴۴
- آزادی فکر و اندیشه ۲۵۰
- آزادی فکر در اسلام: ۲۵۱
- آزادی اندیشه از دیدگاه فلاسفه ۲۵۳
- آزادی اندیشه در قرآن ۲۵۵
- آزادی و ابعاد آن ۲۵۷
- انسان در نگرش اسلامی ۲۵۸
- آزادی و مفهوم «انسان» ۲۶۰
- آزادی در اسلام ۲۶۱
- حدود آزادی ۲۶۲
- محدوده آزادی ۲۶۴
- آیا تقوا مخالف آزادی است؟ ۲۶۶
- برتری آزادی‌های اسلام بر غرب ۲۶۸
- آزادی اسلامی از نظر شهید مطهری علیه السلام ۲۷۱
- کرامت و آزادی انسان در قرآن ۲۷۸
- بیان استاد مطهری علیه السلام درباره نظر قرآن و آزادی ۲۸۰
- مفهوم آزادی و فلاسفه ۲۸۱
- آزادی و خداگاهی ۲۸۵
- آزادی، هدف یا وسیله ۲۸۶
- آزادی اندیشه ۲۸۷
- آزادی عقیده ۲۸۹
- ۱ . تفاوت عقیده و تفکر ۲۹۱
- ۲ . همسویی عقاید با کمال آدمی ۲۹۲
- ۳ . ستیز با عقاید نادرست ۲۹۳

- ۲۹۵..... جهاد، و آزادی عقیده.....
- ۲۹۷..... ۱. آیات مطلق.....
- ۲۹۷..... ۲. آیات مقید.....
- ۳۰۰..... آزادی بیان و قلم.....
- ۳۰۳..... مفهوم آزادی از دیدگاه قرآن.....
- ۳۰۴..... جمع بندی.....
- ۳۰۶..... مولفه اول، فاعل آزادی.....
- ۳۰۶..... ۱. انسان جانشین خداوند در روی زمین.....
- ۳۰۷..... ۲. انسان دارای فطرتی خدا.....
- ۳۰۸..... ۳. انسان دارای شخصیتی مستقل و آزاد.....
- ۳۰۸..... ۴. انسان موجودی است مختار و حاکم بر سرنوشت خویش.....
- ۳۰۹..... ۵. دارای شناخت فطری از خوبی و بدی.....
- ۳۱۰..... مولفه دوم، مانع آزادی.....
- ۳۱۰..... ۱. انسان‌های دیگر.....
- ۳۱۱..... ۲. امیال و هواهای نفسانی.....
- ۳۱۳..... ۳. طبیعت.....
- ۳۱۴..... مولفه سوم، هدف آزادی.....
- ۳۱۴..... ۱. توحید و خدا باوری.....
- ۳۱۵..... ۲. عدالت.....
- ۳۱۵..... ۳. شناخت و آگاهی.....
- ۳۱۸..... آزادی اندیشه از دیدگاه آیت الله معرفت (قدس سره).....
- ۳۱۸..... نگاه مبنایی.....
- ۳۲۰..... روابط میان افراد با یکدیگر.....
- ۳۲۶..... آزادی اجتماعی از دیدگاه قرآن.....
- ۳۲۹..... تشریح دین و تامین آزادی انسان در قرآن کریم.....
- ۳۳۷..... منشا محدود شدن آزادی بشر.....
- ۳۴۳..... یک اشکال.....
- ۳۴۷..... بالاتر از آزادی.....
- ۳۴۹..... دفع عوامل سلب آزادی انسان در مکاتب آسمانی.....

- ۳۵۶..... آزادی اندیشه در نهج البلاغه.
- ۳۵۶..... افکار عمومی
- ۳۵۸..... عنصر اندیشه
- ۳۵۹..... اندیشمندان
- ۳۶۰..... نحوه برخورد
- ۳۶۳..... آزادی در اندیشه امام خمینی(ره).
- ۳۶۵..... حدود و ثغور آزادی
- ۳۶۹..... الف - آزادی اندیشه
- ۳۷۰..... ب - آزادی بیان
- ۳۷۲..... ۱. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری
- ۳۷۳..... ۲. آزادی منهای فساد
- ۳۷۳..... ۳. آزادی بدون ضرر به ملت
- ۳۷۴..... نعمت آزادی
- ۳۷۵..... لاله‌ی آزاد

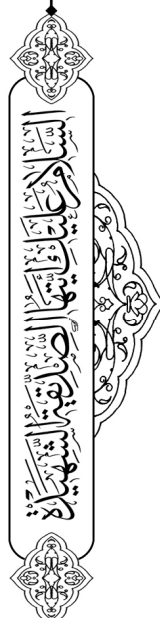
ریحانه

- ۳۷۹..... فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ریحانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۸۲..... ابعاد گوناگون شخصیت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام
- ۳۸۲..... ۱. سیمای ریحانه النبی صلی الله علیه و آله در آینه دوازده امام معصوم علیهم السلام
- ۳۸۵..... ۲. طلوع با شکوه ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۸۷..... ۳. سیمای پرشکوه ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله در آینه قرآن
- ۳۹۱..... نکات مهم در آیه مباحله
- ۳۹۳..... مباحله سندی پر افتخار
- ۳۹۵..... حدیث کساء برگی زرین در تاریخ
- ۴۰۰..... ۴. سیمای ریحانه پیامبر در آینه شفاف محمد صلی الله علیه و آله
- ۴۰۳..... ۵. آفرینش بعد نوری ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۰۵..... ۶. زر و زیور دنیا از دیدگاه ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۱۰..... ۷. بینش ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به انسان
- ۴۱۲..... ۸. دیدگاه ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مرگ

۹. ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله و عنایت الهی ۴۱۵
۱۰. ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله و ویژگی حیا و وقار ۴۱۷
۱۱. ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و احساس مسئولیت اجتماعی ۴۲۲
۱۲. ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله و موضوع سیاست ۴۲۴
۱۳. ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در افکار عمومی ۴۲۷
- پروانه علی علیه السلام ۴۳۲
۱۴. راز جاودانگی ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۳۳
۱۵. ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله و جهان بینی ۴۳۵
۱۶. جایگاه پرفراز علمی و فرهنگی ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۳۷

نرجس خاتون

- داستان خاتون عشق در هاله‌ای از ابهام ۴۴۱
- خریداری نرجس خاتون علیها السلام ۴۴۲
- معرفت نرجس به مقام امامان ۴۴۴
- برهم خوردن مراسم ازدواج ۴۴۵
- خواستگاری و مراسم عقد در رؤیا ۴۴۷
- علاقه نرجس خاتون علیها السلام به امام حسن عسکری علیه السلام ۴۴۸
- اسلام آوردن نرجس خاتون به دست فاطمه زهرا علیها السلام ۴۴۹
- دیدار با امام حسن عسکری علیه السلام ۴۵۰
- چگونگی اسارت ۴۵۱
- تسلط نرجس خاتون بر زبان عربی ۴۵۲
- دیدار با امام هادی علیه السلام ۴۵۲
- ازدواج نرجس خاتون علیها السلام با امام حسن عسکری علیه السلام ۴۵۳
- چگونگی ولادت امام مهدی علیه السلام ۴۵۵
- خزان زندگی نرجس خاتون علیها السلام ۴۶۱
- تحلیل زندگی‌نامه نرجس خاتون علیها السلام، بانوی عشق و هجرت: ۴۶۵
- زادگاه واقعی نرجس خاتون کجاست و دین رسمی آنان چه بود؟ ۴۶۶
- نسب واقعی نرجس خاتون چه بود؟ ۴۶۷
- شمعون صفا کیست؟ ۴۶۹



- ۴۷۲ همسری شایسته
- ۴۷۴ ابعاد شخصیتی نرجس خاتون
- ۴۷۴ ۱. طینت پاک و اخلاق نیکو:
- ۴۷۷ ۲. کیمیای ادب:
- ۴۷۸ ۳. بر بلندای بینش و بصیرت:
- ۴۸۰ ۴. شهد شکیبایی:
- ۴۸۵ ۵. بر محور ولایت:
- ۴۸۶ ۶. بر قله معنویات:
- ۴۸۷ ۷. مادری، جلوه‌ای جاودان:
- ۴۸۸ الف) حفظ اسرار الهی:
- ۴۸۹ ب) سرپرستی شایسته:
- ۴۹۰ ج) بر مسند تربیت:
- ۴۹۱ نرجس در کلام امامان و بزرگان:
- ۴۹۴ مقام شفاعت نرجس خاتون:
- ۴۹۶ شناخت نرجس خاتون در زیارتنامه:
- ۴۹۶ خواب‌های نرجس خاتون:
- ۵۰۲ نام‌های نرجس خاتون علیها السلام:
- ۵۰۳ ۱. ملیکا (در زبان عربی ملیکه):
- ۵۰۳ ۲. نرجس:
- ۵۰۴ ۳. سوسن:
- ۵۰۴ ۴. سیبکه:
- ۵۰۵ ۵. حکیمه (به نقل از کشف الغمه):
- ۵۰۵ ۶. ماریه (مریم):
- ۵۰۵ ۷. ریحانه:
- ۵۰۶ ۸. خمط:
- ۵۰۶ ۹. صقیل (صیقل):
- ۵۰۸ ۱۰. ورداس:
- ۵۰۸ ۱۱. نسیم:
- ۵۰۸ القاب نرجس خاتون علیها السلام:

- ۵۰۹ علت تعدد زیاد نام‌های نرجس خاتون:
- ۵۱۱ نحوه اسارت.....
- ۵۱۲ سن نرجس خاتون و امام حسن عسکری در هنگام ازدواج:
- ۵۱۶ چرا بنی عباس بعد از امام عسکری عليه السلام در تعقیب نرجس خاتون بودند؟
- ۵۱۶ ۱. اوضاع و احوال سیاسی سامراء در زمان امام حسن عسکری عليه السلام:
- ۵۱۹ ۲. هدف عباسیان از شناسایی همسر امام حسن عسکری عليه السلام:
- ۵۲۳ ۳. رویه و سیاست برخورد امام حسن عسکری با طاغوتیان:
- ۵۲۵ ۴. ایجاد مقدمات ظهور امام زمان عليه السلام:
- ۵۲۵ مساله اختفای ولادت امام زمان عليه السلام:
- ۵۳۱ حکایت ولادت امام عصر عليه السلام:
- ۵۳۶ همسران و فرزندان.....
- ۵۳۷ تولد امام زمان عليه السلام افسانه یا واقعیت!:
- ۵۴۳ کتاب قائم (غیبت) فضل بن شاذان:
- ۵۴۶ کتاب غیبت عبدالله بن جعفر حمیری.....
- ۵۴۶ کتاب اصول کافی.....
- ۵۴۷ کتاب غیبت نعمانی.....
- ۵۴۷ کتاب کمال الدین.....
- ۵۴۸ غیبت، شیخ مفید.....
- ۵۴۹ کتاب غیبت سید مرتضی.....
- ۵۴۹ کتاب غیبت شیخ طوسی.....
- ۵۵۱ شعری درباره نرجس خاتون.....
- ۵۵۴ سلام مادر نرگسی‌های چشم انتظار.....
- ۵۵۶ ریحانة القرآن.....

شریفه

پیامبر ﷺ فرمودند : دخترم فاطمه برترین زنان
از ابتدای عالم تا پایان آن است. او پاره تن من،
نور چشم من و میوه دل من است.

یکی از القاب صدیقه طاهره علیها السلام «شریفه» است.

چگونه می توان در وصف نور بدون توسل به منبع نور سخن راند؟ و چگونه بشر خاکی و انسان آلوده به گناه و مخلوقی از «صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ» بدون یاری معصوم و مدد جستن از جلوه های مقام ولایت، قادر است گامی به سوی شناخت مظهر تقوی و فضیلت، حضرت صدیقه کبری علیها السلام بر دارد؟

بدون تردید وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام و سیره اش برای تمام زنان مسلمان مایه ی مباحات و اسوه ی کامل می باشد. بانوی بزرگواری که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در ستایش او فرمود:

«إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ دَخَرْتُ فَاطِمَةَ سِرُّورِ بَنَوَانِ بَهْشْتِي أَسْت.»
طبق این گفتار ارزشمند نبوی، حضرت زهرا علیها السلام سرآمد تمام زنان سعادت مند عالم است که در اثر کوشش در راه حق، به مقامات عالیه ی معنوی نائل شده اند.
فاطمه علیها السلام آن معنای متعالی و حقیقت والایی است که هرگز در واژه ها و کلمات نمی گنجد و در قید عبارات در نمی آید.

فاطمه علیها السلام جلوه ای کامل از تمام کمالاتی است که یک زن در طول حیات خود ممکن است به آن نائل شود.

حضرت امام خمینی (ره) در این باره می فرماید: «تمام ابعادی که برای زن متصور است، در فاطمه ی زهرا علیها السلام جلوه گر بوده است.» شرافت، ابعاد گوناگونی دارد: از آن جمله نسب فرد، کمالات و ویژگی های شخصی و مقامات معنوی است:

نسبی بلند مرتبه

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هم در نسب و خانواده و هم به جهت رفتار و کردار شخصی و نیز اوصاف خودی، در بلندای قله‌ی عظمت و بزرگی قرار دارد. او در عظمت و بزرگی نسب خانوادگی شهره‌ی جهان است؛ زیرا پدری چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اولین فرد جهان هستی در کمال و فضائل، و مادری چون خدیجه‌ی کبری علیها السلام یکی از زن‌های کامل جهان هستی و دومین مسلمان و فداکارترین فرد در راه اسلام، و همسری چون حضرت علی علیه السلام که به منزله‌ی جان پیامبر و برترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. و فرزندان‌ی چون حسنین و زینب دارد. اگر محصول تربیت زهرا علیها السلام فقط زینب علیها السلام بود در افتخار و عظمت او کفایت می‌کرد.

فاطمه علیها السلام لیلۃ القدر ناشناخته است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«این که خداوند می‌فرماید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، (مراد از) شب، فاطمه و مراد از قدر خداوند است. در نتیجه هر کسی فاطمه را آن چنان که باید بشناسد، به حقیقت، شب قدر را درک نموده است و ... و این که فاطمه، فاطمه نامیده شده است برای این است که مخلوق، از کُنه معرفت او عاجز است.»^۱

فاطمه‌ی محدّثه

علم انسان‌های معمولی اکتسابی است، ولی علم انبیاء و اولیاء، لدنی و الهی است. علم فاطمه زهرا علیها السلام هم لدنی بود. سلمان گوید: عماد به من گفت: از امر تعجب آوری برای تو خبر دهم! گفتم بگو، عماد گفت: روزی همراه با علی بر

فاطمه وارد شدیم. هنگامی که نگاه زهرا علیها السلام به علی علیه السلام افتاد، فرمود: نزدیک بیا تا حدیث گذشته، حال و آینده را تا روز قیامت، برایت بگویم، دیدم حضرت علی علیه السلام به حالت قهقرا (و به عقب) برگشت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شد، حضرت فرمود: ای ابالحسن نزدیک بیا، بعد از این که آرام گرفتی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من خبر دهم یا خود خبر می دهی؟ عرض کرد: خبر دادن از شما زیباتر است. آنگاه حضرت جریانی که بر علی علیه السلام گذشته بود را شرح داد، علی علیه السلام عرض کرد: آیا نور فاطمه از نور ما می باشد؟ حضرت فرمود: مگر نمی دانی؟ آنگاه علی سجده‌ی شکر انجام داد.

دانشمندان شیعه و سنی به اتفاق به وجود محدث قائل هستند یعنی معتقدند؛ که بعد از پیامبر یقیناً بشر محدث وجود داشته است. منتهی در مصداق آن اختلاف است. در تعریف محدث می گویند: محدث صدای فرشته را می شنود ولی چیزی را نمی بیند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

فاطمه دختر رسول خدا، محدثه بود نه پیامبر، فاطمه را از این جهت محدثه نامیده اند که فرشتگان از آسمان بر او نازل می شدند و با او، همانند مریم دختر عمران گفتگو داشتند. در زیارت نامه حضرت فاطمه هم می خوانیم: السلام علیک ایته المحدثه العلیمة.

شفیعه‌ی روز جزا

پیامبر اسلام خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

شما دو نفر (حسین) امام هستید، و برای مادر شما شفاعت است.

همچنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی روز قیامت شود، از باطن عرش ندا می‌رسد: ای اهل قیامت! چشم‌های خویش را پایین افکنید تا این که فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله با پیراهن خضاب شده به خون حسین عبور کند، در آن عرصه حضرت فاطمه علیها السلام پایه‌ی عرش را گرفته و عرضه می‌دارد: پروردگارا! تو جبار عادل، بین من و کسانی که فرزندان مرا کشتند قضاوت فرما. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به حق خدای کعبه سوگند که پروردگارم به سنت من حکم خواهد فرمود. آنگاه زهرا علیها السلام عرضه می‌دارد: پروردگارا، به من اجازه شفاعت کسانی را بفرما که در مصیبت حسینم گریه کرده‌اند و خدای تعالی اذن شفاعت آنان را به ایشان عنایت می‌فرماید.^۱

صدیقه‌ی طاهره

از خصوصیات بارز فاطمه‌ی زهرا علیها السلام که در کلام پدر تجلی یافت، صداقت اوست. پیامبر، زهرا علیها السلام را به لقب صدیقه مفتخر ساخت. چنان چه در روایتی پیامبر صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام فرمود: یا علی! سه نعمت به تو ارزانی شده که به احدی حتی به من عطا نشده است: پدر همسری چون من به تو ارزانی شده، در حالی که من پدر همسری که پیامبر خداست ندارم. فرزندان هم چون حسن و حسین به تو داده شده که من مانند آن را ندارم، همسری گران قدر چون دخترم «صدیقه» به تو ارزانی شده که به من چنین موهبتی ارزانی نشده است.

کلمه‌ی صدیق از جهت لغت، صیغه مبالغه بر وزن فعیل و به معنی کثیرالصدق می‌باشد، این لقب شریف و عظیمی است که خداوند در قرآن حضرت مریم را با آن مدح کرده و فرموده:

مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او (نیز) پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود. هر دو غذا می‌خوردند بنگر چگونه، آیات (خود) را برای آنان توضیح می‌دهیم؛ سپس بین چگونه (از حقیقت) دور می‌افتند.^۱

در رابطه با نام‌گذاری حضرت زهرا علیها السلام به صدیقه، وجوه مختلفی ذکر کرده‌اند از جمله این که: چون حضرت فاطمه علیها السلام و حدانیت خداوند و نبوت پدرش و امامت همسر و فرزندان را یکی بعد از دیگری تصدیق کرد صدیقه نام گرفت.

او در حالی که طفل صغیری بود نبوت پدرش را تصدیق کرد و در همه احوال و افعال و اقوال به پدر خود اقتدا نمود و پیامبر که افضل صدیقین بود فرمود: «فاطمة صدیقة الكبرى» یعنی فاطمه صدیقه کبری^۱ است و بدین ترتیب او را بر مریم برتری داد. عایشه نیز بارها به این مطلب شهادت داده است. وی در چند مورد گفته است:

من هیچ کسی را راستگوتر از او ندیدم به جز پدرش را.

امام صادق علیه السلام نیز در ضمن روایتی به این ویژگی زهرا علیها السلام از زبان جدش امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرده است.

از امام صادق علیه السلام سوال شد: چه کسی زهرا علیها السلام را غسل داد؟ فرمود: امیر مؤمنان. این مطلب اندکی بر راوی گران آمد. امام که متوجه شد فرمود: این واقعیت بر تو گران آمد؟ گفت آری. فرمود: نباید چنین باشد. چرا که فاطمه علیها السلام صدیقه بود و جز صدیق کسی شایستگی غسل او را ندارد. آیا نمی‌دانی که مریم را کسی جز پسرش عیسی غسل نداد؟

۱. سوره مائده، آیه ۷۵.

فاطمه عليها السلام مظهر عزت و شرافت

پنج سال از بعثت پربرکت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گذرد. در بیستمین روز ماه جمادی الثانی، چشم‌ها در انتظار مولودی مبارک است. پیامبر صلی الله علیه و آله دست به سوی آسمان و دل به نجوای الهی دارد، و خدیجه این سو میزبان چهار بانوی بهشتی است. چهار زن برگزیده، که در تنهایی و بی کسی او به یاری اش آمده‌اند. مولودی بهشتی در راه است و هم اینک عطر حضورش در مدینه پیچیده است. فاطمه زهرا عليها السلام، حوریه‌ای بهشتی، انسانی برگزیده و الهی، و بانویی آسمانی و مقدس، متولد می‌شود. زمین و آسمان مدینه را نور وجود مبارکش فرا می‌گیرد و خانه پیامبر را حضور فرشتگانی که برای شادباش گفتن و پای بوس آمده‌اند مملو می‌کند.

نور حضور تو را - ای بهشتی‌ترین مولود - از همان ابتدای حضورت درک کرده‌ام و برای من که مادر این مولود آسمانی‌ام، و بار او را در بر دارم، هیچ چیز شیرین تر از هم زمانی با تو نیست. تویی که از درون من با من سخن می‌گویی، ای کوچک‌ترین غمخوار من.

آن روز که کفّار، دو نیم کردن ماه آسمان را از پدرت طلب کردند، ندای گرم و دل نواز تو آرامم کرد که از درونم ندا دادی: «ای مادر، اندوهگین مباش و هراس به دل راه مده که خدا یاور پدر من است» هیچ مادری سعادت‌مندتر از من نیست؛ من که مادر مولودی مسعود و مبارک چون تو هستم. مادرت به فدای تو! شیرین‌ترین لحظات زندگی‌ام لحظات بودن با تو و با پدر بزرگوار

توست. مبارک باد قدمت و خجسته باد آمدنت!

با میلاد مبارک برترین بانوی دو عالم، «عزت و شرافت» از دست رفته زنان به آنان بازگشت.

درست در عصر جاهلیت، در زمانی که نخل و شتر دارای اهمیت و ارزش بود، اما زن بی ارزش می نمود، و در جامعه‌ای که شمار مردگان مایه فخر قبیله بود، اما تولد دختران مایه ننگ پدران، او چشم به دنیا گشود. در حالی که پیامبر او را میوه دل و پاره تن خود می نامید و بر دست او بوسه می زد. پیامبر ﷺ تا آن جا فاطمه زهرا را بزرگ می داشت و اکرام می نمود که چون فاطمه بر پدر وارد شد، پیامبر از جای بر می خاست و او را بر جای خود می نشاند. گاه سفر پیامبر ﷺ آخرین لحظه را به وداع با او می گذرانید و در بازگشت ابتدا به خانه او وارد می شد.

علاقه رسول خدا ﷺ به دختر گرامی اش، فاطمه زهرا، رشته‌ای است آسمانی و الهی، و این تنها به سبب الهی بودن، آسمانی بودن و بهشتی بودن آن بانوی گرامی بود.

رسول خدا ﷺ درباره دختر گرامی اش می فرمایند: «دخترم فاطمه، که سلام خدا بر او باد، برترین زنان از ابتدای عالم تا پایان آن است. او پاره تن من و نور چشم من و میوه دل من است. او حوریه‌ای در صورت انسان است که چون به نماز می ایستد، نورش در چشم فرشتگان آسمان چون نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد.»

فاطمه زهرا، که برترین زنان عالم خلقت است، بسیار فروتن و رها از علائق دنیوی است؛ تا آن جا که روزی مولا علی از او غذایی می خواهد، ولی فاطمه می فرماید: «دو روز است که جز غذای اندکی در خانه ما

نیست... ولی اینک دیگر هیچ غذایی در خانه نیست». مولا علی علیه السلام سؤال می‌کند: «ای فاطمه، آیا به من خبر ندادی تا چیزی تهیه کنم؟» و فاطمه علیها السلام می‌فرماید: «یا ابالحسن، من از خدای خود خجالت می‌کشم که بر تو چیزی تکلیف کنم که شاید در توان تو نباشد.»

فاطمه زهرا علیها السلام الگوی انسان‌های کمال جو و سعادت‌خواه است. او نمونه‌ای است کامل و گویا برای زنانی که در پی زندگی راستین و حرکت در مسیر درست‌اند. ایشان افزون بر کمالاتی چون عبادت خالصانه، ایثار بی‌انتهای و معرفت بی‌پایان، در مقام همسری بسیار ساده، فروتن، خدمت‌گزار و مهربان بود. مولای متقیان علی علیه السلام درباره آن بانوی بزرگ می‌فرمایند: «به خدا هرگز مرا به خشم نیاورد. در هیچ امری از من سرپیچی نکرد. و وقتی به او که نگاه می‌کردم همه غم و اندوهم از میان می‌رفت.»

فاطمه زهرا علیها السلام ثمره نبوت و مادر امامت است. آیات و احادیث بسیاری از فضیلت و «شرافت» آن بانوی بزرگ سخن می‌گویند و در این میان آیه تطهیر، روشن‌ترین گواه پاکی و عصمت آن گل خوش بوی بهشتی است که در آن خداوند شهادت می‌دهد؛ که هرچه بدی و زشتی و ناپاکی است از وجود مقدس او دور است.

بانوی بزرگ عالم اسلام، صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام، تصویر تمام نمای عفت و وقار و حیا بود. او که گاه دفاع از ولایت و در آن هنگامه مردافکن، بر منبر خطابه حاضر می‌شود و به بیانی در اوج بلاغت و فصاحت، به ستیز با جنود باطل و دفاع از حق می‌پردازد، در منش روزمره زندگی‌اش از این که پیامبر صلی الله علیه و آله در تقسیم کارهای زندگی، کارهای درون‌خانه را به او می‌سپارد، مسرور و شادمان گشته، می‌فرماید: «هیچ کس جز خدا نمی‌داند که چقدر

خوشحال شدم از این که رسول خدا ﷺ مرا از برخورد و همدوشی با مردان رها ساخت.»

آسمان را هاله‌ای از نور فرا گرفته است. رایحه‌ای دل‌نواز از عطر حضور زیباترین گل خلقت، فاطمه زهرا علیها السلام، زمین و آسمان را می‌نوازد. عصاره خوبی‌های آفرینش بر پهنه زمین پای می‌نهد و دخت پیامبر ﷺ چشم می‌گشاید. فاطمه زهرا علیها السلام آینه عبادت خالصانه و اسوه کامل بندگی و عبودیت خالص برای خداست. او آن قدر به نماز می‌ایستاد که پاهایش متورم می‌شد و گاه نماز از خوف الهی بدنش می‌لرزید.

آن بانوی بزرگ، به شب زنده‌داری اهل خانه در شب‌های قدر توجهی ویژه داشت و می‌فرمود: «محروم کسی است که از خیر این شب‌ها محروم بماند». او اهل خانه را در روز به استراحت و می‌داشت تا بتواند شب‌های قدر را زنده بدارند و به نیایش بگذرانند.

مفهوم شرافت

شرافت چیست و چگونه می‌توانیم یک زندگی شرافتمندانه داشته باشیم؟ «معنی لغوی شرف؛ بالا رفتن، بلند شدن و استوار گشتن است، برتری یافتن و افتخار پیدا کردن در زندگی، نیز معنی شرف گفته شده است.

شرافت انسان به این است که خود را آن گونه که هست بشناسد و اطلاع کامل از ابعاد انسانی و حیوانی خود به دست آورد، آن گاه جهانی را که در آن زندگی می‌کند و خداوندی را که مبدأ و خالق این جهان است بشناسد. و هدف از خلقت خود را در این جهان تشخیص داده، با تمام توان و نیروی خود به سوی آن رهسپار گردد.

اگر خداوند هستی را برای انسان خلق کرده است، اما انسان را برای خود خلق کرده و شرافت انسان به این است که خالق خود را خوب بشناسد و با تمام وجود بندگی او را بنماید و خود را به کمتر از بهای واقعی اش نفروشد. انسان ابعاد حیوانی دارد که برای ادامه زندگی باید در حد طبیعی از آنها استفاده نماید (یعنی بخورد، بیاشامد، استراحت کند، تشکیل خانواده دهد و برای اداره آن کار نماید و...) اما انسان فقط این نیست، بلکه ابعاد دیگری نیز دارد که جنبه ملکوتی معنویت انسان نامیده می‌شود، آن جنبه را نیز لازم است تأمین نماییم.

همه تمایلات و شرافت انسان نیز در رشد جنبه ملکوتی به دست می‌آید، رسیدن به قله کمالات معنوی و شرافت حقیقی، نیاز به دو بال علم و عمل دارد؛ علم به حقایق هستی و سنت‌های الهی (شناخت حقیقت خود و جهان و خدا) و عمل بر طبق خواست خدا، (انجام واجبات و مستحبات و ترک گناه) انسان با این دو بال به تدریج رشد نموده از جای خود بلند می‌شود سپس بالا می‌رود و استوار می‌گردد، این همان شرافت حقیقی انسان است که با به دست آوردن آن به آرامش و طمأنینه می‌رسد و در لحظه مرگ نیز نگرانی نخواهد داشت و در آخرت با سربلندی و افتخار محشور خواهد شد.



لازمه‌ی رسیدن به شرافت، معرفت است

ما در دنیایی به سر می‌بریم که ارزش‌های انسانی نوعاً رنگ خود را از دست داده‌اند، و شعارهای مدعیان به اصطلاح هدایتگر جامعه بشری!! از هر سو بلند است، اما به دنبال کدام یک باید رهسپار شد و به کدام سو باید رو کرد. انسان‌ها در گیر و دار روزمرگی‌ها و جدا افتادن‌ها از اصل خود روانی نا آرام دارند و به دنبال روزه‌ای برای یک تنفس حقیقی هستند تا بتوانند نفسی تازه کنند و خود را از این همه آشفتگی برهانند.

و در این میان چه خوب است که دل به آن‌هایی بدهیم که روشنگرانه راه پیمودند و راه نمودند. و در منجلاب دنیا غوطه‌ور نشده و به آن آلوده نشده‌اند.

حضرت آیت الله جوادی آملی این عالم فرهیخته و شخصیت آشنا به معارف حق، رعایت مسائل اخلاقی را راه رسیدن به باطن می‌داند و می‌فرماید: «انسان با حقیقت اخلاق اسلامی کامل می‌شود.»

یک موجود حقیقی تکوینی، اگر بخواهد کامل شود باید به امور حقیقی کامل شود نه امور غیر حقیقی. انسان از آن جهت که زندگی متمدنانه و اجتماعی دارد، با قوانین اعتباری زندگی می‌کند و این عناوین اعتباری باعث نظم زندگی است. انسان در عبادات و معاملات با عناوین اعتباری به سر می‌برد، و اگر این قوانین اعتباری از شریعت نبوی گرفته نشود، از رسوم و فرهنگ و عادات و

آداب مردمی گرفته می شود و هیچ اعتباری هم ندارد، و سبب رسیدن انسان به کمال نمی شود.

اگر قوانین اعتباری از رسوم و فرهنگ مردمی گرفته شود، باور افراد این خواهد شد که انسان، وقتی می میرد، می پوسد و مرگ آخر خط است؛ اما اگر این قوانین اعتباری نباشد، انسان با مرگ، از پوست به در می آید، و زندگی جدیدی را آغاز می کند.

آنکه ما را آفرید، فرمود؛ که انسان در مصاف و هماوردی با مرگ، مرگ را زیر پا له می کند و وقتی وارد صحنه قیامت شد، ابدی می شود.

تنها معیار برای سنجش یک عمل اخلاقی، الهی بودن و اسلامی بودن آن است. نباید آنچه را که در عرف مردم و به اشتباه جا افتاده است را معیار دانست چرا که اساسی ندارد و انسان را به قهقرا می برد تنها با بینش الهی است که انسان می تواند به سلامت از تیرگی دنیا راه به سلامت پیماید.

مرگ ما را نمی چشد، بلکه ما مرگ را می چشیم و هضم می کنیم و این دیدگاه به انسانیت شرف می دهد. خدای سبحان در قرآن کریم ما را تشویق می کند که؛ ای انسان، تو هرگز نابود نمی شوی و دائما سیر می کنی تا به لقاءالله برسی.»

وی همچنین به روایتی از امیرالمومنین علی علیه السلام اشاره کرده و می فرماید: «مردان الهی کسانی هستند که پشتوانه حلال و حرام را می بینند، آنگاه اگر خواستند به زبان اهل ولایت و معنا حرف بزنند، آن را بیان می کنند.»

ایشان در نکوهش بد اخلاقی ها می فرمایند: «کسی که زبان درازی می کند و آبروی دیگری را می برد و با قلم و بیان و بنان خودش، نیش می زند، در قرآن کریم می فرماید: «لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ» یعنی این انسان در قیامت گرسنه

است و به او تیغ می دهند و در قیامت غذایی جز خار خشکیده ندارد. کسی که نرم گفتار نرم رفتار و نرم کردار است و آبروی کسی را نمی برد و سعی می کند مشکلات را از جامعه کم کند و جامعه را در رفاه نگه دارد، در قیامت بر روی فرشی می نشیند که ابر آن پرنیان است.

راه رسیدن به باطن، مسائل اخلاقی است که انسان سعی می کند مشکل خود و جامعه را حل کند. انسان با تلاش در تولید و قناعت در مصرف، هم زندگی خودش را تأمین می کند و هم زندگی دیگران را.»

حضرت آیت الله جوادی آملی در تفسیر نامه ۱۵ نهج البلاغه امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود: هنگامی که امیرالمومنین علی علیه السلام در جنگ با دشمن مواجه می شد، می فرمود: «خدایا، دلها به سوی تو افاضه دارد و گردنها به سوی تو کشیده شده و چشمها به لطف و کرم تو دوخته شده و پاها به رضای تو به میدان جنگ آمده و بدنهای ما اگر خسته و کوفته شد، برای رضای تو بود. خدایا، دشمن با همه کینه به میدان آمده و دیگ کینه آنها به جوش آمده و ما برای حفظ دین تو حرکت کردیم.

خدایا، متأسفانه پیامبر در میان ما نیست و دشمنان ما زیاد هستند و در درون ما انسجام و وحدت وجود ندارد. ای پروردگار، بین ما و دشمنان ما به بهترین وجه فتح برقرار کن.»

شرافت نزاهت

حضرت علی علیه السلام کلامی دارند که در آن کلام شرافت انسان را به نزاهت او می دانند، اما آیا تا به حال این واژه (نزاهت) به گوش شما خورده است؟ نزاهت چیست که حضرت شرافت آدمی را بدان دانسته؟ و چگونه حاصل می شود؟

نزهت به معنای دوری از بدی، خالی بودن از نادرستی و ناپاکی، و نیز به معنای طهارت در امور مختلف است. نزهت از جمله کمالات انسانی است که گذشته از ارزش ذاتی، بستر دیگر کمالات محسوب می‌شود. یعنی تفکر، گفتار و کردار آدمی در زمینه آن به بار می‌نشیند. و زمین پاک گیاهانش به اذن پروردگارش بر می‌آید و آن زمین که نا پاک است جز حاصلی ناچیز و بی‌فایده بر نمی‌آورد.

سخن و عمل پاک، زمین پاک می‌خواهد. اگر امام وجود که قلب است پاک شود اندیشه و سخن و عمل نیز منزه می‌شود. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

قلبت را به اندرز، زنده‌دار به پارسایی بمیران و به یقین، نیرو بخش و به حکمت، روشن گردان و به یاد مرگ، رامش ساز. چرا که اگر قلب نزهت یابد راه، برای نزهت دیگر اعضا و جوارح و جوه مختلف انسان هموار می‌شود. نزهت از چنان مرتبه‌ای در رشد و تعالی آدمی برخوردار است که امام می‌فرمایند: ارزش مرد جهادگر کشته شده در راه خدا بیشتر نیست از انسان پارسا که معصیت کردن برای او میسر است، لیکن پارسا مانده است و چنان است که گویی پارسا فرشته‌ای از فرشته‌هاست.^۱

راه نزهت؛ در پرتو معرفت به حق، خدا ترسی، پروا پیشگی و خود نگهداری، روشن و هموار می‌شود. به همین خاطر است که حضرت به تقوای الهی توصیه می‌کنند تا انسان بدین وسیله به نزهت و طهارت شایسته خود برسد؛ چنانکه فرموده است: داروی درد دل‌ها تقوای الهی است، تقوای الهی موجب بینایی درون کور شماسست، در حال بیماری کالدهایتان زاییده فساد سینه‌هایتان است، پلیدی جان‌هایتان را پاک کننده و تاریکی دیده‌هایتان را روشنی بخشنده است.

بنای دین در این است که آدمیان به کمالات شایسته خود برسند. پاک شدن از پستی‌ها، اتصاف به زیبایی‌ها، نیکی‌ها و خوبی‌ها از بهترین اهداف نظام‌های دینی و اخلاقی است. اگر بپذیریم که بزرگ‌ترین آفت جان و حقیقت انسان شرک و کبر است، ساختار دین در جهت منزه ساختن انسان، از این دو خصیصه است. حضرت علی علیه السلام ساختار دین را چنین معرفی می‌کنند:

خداوند ایمان را برای پاکی از شرک ورزیدن و نماز را برای پرهیز از خود بزرگ بینی واجب کرده است.^۱

انسانی که درک درست از زندگی و جایگاه خویش در نظام هستی داشته باشد بنا را بر نزهت در همه امور می‌دارد و طهارت نفس را بر همه چیز مقدم قرار می‌دهد چنانکه حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

نزهت از خصلت‌های نفوس پاک است و اگر از گناهان پاکیزگی جویند خداوند شما را دوست می‌دارد.

هرچه انسان بهره بیشتری از کمال آزادگی و حکمت و رحمت داشت باشد، آمادگی‌اش برای به بار نشستن نزهت بیشتر خواهد بود. انسانی که در قید و بند دنیا و در اسارت خواسته‌های دنیایی و حیوانی نیست و از نور علم، حکمت و معرفت بر خوردار است و دیگران نیز از سعه و جود او بهره‌مند هستند، به نزهت و طهارت درون و برون دست خواهد یافت و او فردی است که مورد لطف و رحمت خداوند حکیم قرار گرفته است.

راه دستیابی به نزهت:

تا نگاه و فهم شرک آلود آدمی درست نشود و انسان در نیابد که در عالم

وجود یک حقیقت بیشتر نیست و جز خدای قادر متعال را حول و قوه‌ای نیست، دیدگاه، رفتار و سلوک انسان اصلاح نمی‌شود. با اصلاح نشدن رفتار آدمی انسان نیز به نزهت دست نخواهد یافت.

نزهت، از جمله کمالات انسانی است که گذشته از ارزش ذاتی‌اش، بستر دیگر کمالات محسوب می‌شود یعنی تفکر، گفتار و کردار آدمی در زمینه آن به بار می‌نشیند. و زمین پاک گیاهانش به اذن پروردگارش بر می‌آید و آن زمین که نا پاک است جز حاصلی ناچیز و بی فایده بر نمی‌آورد، زیرا سخن و عمل پاک، زمین پاک می‌خواهد.

آداب و آیین دینی نیز در همین سمت و سو قرار دارند. چنانکه پنج وعده نماز واجب در شبانه روز و روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان و سایر قوانین دیگر، از مهم‌ترین عوامل ایجاد نزهت و طهارت همه جانبه است.

در سفارش‌های گوناگون امیرمؤمنان علیه السلام، به این حقیقت اشاره شده؛ که راه نزهت در پرتو معرفت به حق، خداترسی، پروا پیشگی و خود نگهداری، روشن و هموار می‌شود. به همین خاطر است که حضرت به تقوای الهی توصیه می‌کنند تا انسان بدین وسیله به نزهت و طهارت شایسته خود برسد؛ چنانکه فرموده است:

داروی درد دل‌ها تقوای الهی است، تقوای الهی موجب بینایی چشم باطن شماست، در حال بیماری کالدهایتان زاییده فساد سینه‌هایتان است، پلیدی جان‌هایتان را پاک کننده و تاریکی دیده‌هایتان را روشنی بخشنده است.^۱ همچنین می‌فرمایند:

پرهیزگاری و خودنگهداری، فراهم آورنده نزهت و عفت است.

تقوای الهی و پروا پیشگی حقیقتی نزهت آور است و این تقوا، تقوای بصیرت و دانایی و مصونیت است، نه جهل و محدودیت. تقوای الهی جان و تن آدمی را پاک می‌سازد؛ یعنی وجودی که نزهت، در همه چیزش یعنی اندیشه، نیت، اراده، سخن و عمل جاری است.

کمال آدمی در این است که نزهتش همه جانبه باشد، یعنی نزهت باید در همه ابعاد فردی، اجتماعی، خانوادگی، سیاسی، و ... نمایان باشد.

بنابراین برای حاصل شدن نزهت باید دو راه را پیشه خود قرار داد؛ یکی راه علم و معرفت است که در پناه دانایی، انسان معترف به یگانگی خدا می‌گردد و شرک و کبر را از یاد می‌برد و دیگری از طریق عمل به احکام و حدود الهی می‌باشد و این دو در کنار هم نتیجه بخش خواهند بود.



شرافت خاک مقدس کربلا

یکی از مکان‌های شریف، مرقد مطهر سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام است که خداوند آن را مبارک قرار داده است علاوه بر حرمت و شرافت خاک قبر شریف امام حسین علیه السلام، خاک اطراف قبر امام نیز دارای حرمت است که احترام آن از حیث نزدیکی و دور بودن با قبر شریف تفاوت می‌کند. همچنین خداوند در روز دحوالارض کربلا را برای مدفن امام برگزید و برای آن خصوصیتی قایل شد.

از امام باقر علیه السلام به سندهای معتبر روایت شده است که؛ خداوند این سرزمین را قبل از خلق کعبه آفرید و آن را تقدیس کرد و مبارک شمرد.

همچنین از آن حضرت به سندهای متعدد نقل شده است که؛ این سرزمین قبل از خلق موجودات، مقدس و مبارک بوده و همچنان می‌باشد. حتی خداوند آن را برترین سرزمین در بهشت و بهترین منزل و مسکنی قرار داد که اولیایش را در آن ساکن می‌گرداند.

* خداوند تربت کربلا را از نوع تربت بهشت قرار داد.

* از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که وقتی زلزله قیامت برپا شود، سرزمین کربلا با تربت نورانی و پاکش - همان طور که هست - در جایگاه رفیعی قرار می‌گیرد و در بالاترین و برترین باغ از باغ‌های بهشت قرار داده می‌شود و در میان ریاض جنت، آن طور می‌درخشد که ستاره زهره در میان ستارگان دیگر

می درخشد، و نور آن دیدگان اهل بهشت را خیره می کند و ندا می دهد من سرزمین مقدس، طیب و مبارک خداوند هستم که (پیکر) سیدالشهداء علیه السلام و سرور جوانان اهل بهشت را در بر دارم.

* ذکر تسبیح و استغفار با دانه هایی که از تربت کربلا ساخته شده باشد، ثوابش هفتاد برابر است. گرداندن تسبیح از تربت کربلا، بدون ذکر نیز ثواب تسبیح را دارد.

* اگر از خاک کربلا تسبیح ساخته شود و هنگام صبح گفته شود: خدایا من صبح کردم و تو را حمد و ستایش می کنم و تو را شایسته و اهل ستایش می دانم، تا زمانی که تسبیح در دستم می چرخد تو خود آن را شمارش کن (و به حساب حمد و ستایش خودت قرار بده)، تا وقتی آن تسبیح را در دست دارد، برای او ثواب حمد و ذکر تسبیح می نویسند، و اگر آن ذکر را قبل از اینکه بخوابد، بگوید و تسبیح را زیر سر بگذارد - بر اساس روایت نقل شده از امام سجاد علیه السلام همان ثواب را برای او مقرر می دارند.

* سجده بر خاک کربلا، حجاب های هفتگانه را پاره می کند. مفهوم این حدیث؛ یا شکافتن آسمان ها برای صعود است و یا منظور حجاب های هفتگانه گناهان است که مانع قبولی اعمال می شوند.

* خوردن هر نوع گلی حرام است و در روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که مثل خوردن گوشت خوک است و اگر کسی خاک بخورد و بمیرد بر او نماز نگذارند؛ مگر خوردن خاک قبر امام حسین علیه السلام برای شفا یافتن. البته این کار نسبت به مکان برداشتن آن خاک، نگهداری، خوردن و نیت بر آن، شرایط و آدابی دارد که عمده ترین آن نیت است.

در حدیث است: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد؛ چگونه است که

انسان از خاک قبر امام حسین علیه السلام بر می‌دارد و از آن بهره‌مند می‌شود، اما غیر از خاک قبر او را بر می‌دارد ولی از آن منتفع نمی‌شود؟ امام فرمودند: سوگند به خدایی که جز او نیست، هر کس از آن خاک بر دارد و اعتقاد داشته باشد که خداوند به واسطه آن به او نفع می‌رساند، قطعاً چنین خواهد شد.

البته اثر این تربت اگر آن را نپوشانند، از بین می‌رود؛ چون جن و شیاطین آن را مسح می‌کنند و آن طور که در روایت آمده پوشاندن آن نیز راه‌هایی دارد.

* خاک کربلا را با خود داشتن، انسان را پناه می‌دهد و او را از امور ترس آور مصون می‌دارد، البته اگر به این نیت حمل شود.

* در روایت آمده است؛ گذاشتن خاک کربلا در کالایی که برای داد و ستد است، موجب برکت در آن می‌شود.

* در روایت آمده است که به کام فرزندان خود پس از ولادت، تربت قبر امام حسین علیه السلام برسانید که موجب امان است.

* اگر به همراه میت در قبر او مقداری از تربت حسین علیه السلام قرار دهند، در امان است.

نقل شده است؛ که زنی بدکاره بود و فرزندان خود را می‌کشت، وقتی مرد و دفن شد، زمین چندین بار جنازه او را بیرون افکند، به دستور یکی از امامان مقداری از تربت قبر حسین علیه السلام را با او دفن کردند، دیگر زمین جسد او را بیرون نینداخت.

* مستحب است حنوط را با تربت کربلای حسین علیه السلام مخلوط نمایند.

* دفن در خاک کربلا موجب ورود به بهشت - بدون حساب - است.

* حورالعین تربت قبر حسین علیه السلام را به عنوان هدیه برای متبرک شدن، از

فرشتگانی که به زمین نازل می‌شوند، درخواست می‌کنند.



* تربت قبر حسین علیه السلام را هر ملکی برداشته و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله اهداء نموده است.

* پیامبر و حسین علیه السلام نیز خودشان از آن برداشته‌اند.

* همان طور که در روایت آمده در این خاک قبل از دفن امام حسین علیه السلام، دویست پیامبر، دویست وصی و دویست سبط که همه از شهدا هستند، دفن شده‌اند.

* بوییدن تربت حسین علیه السلام موجب جاری شدن اشک است و این موضوع قبل از دفن آن حضرت نیز برای پیامبر اسلام و امام حسین علیه السلام اتفاق افتاد.

* تربت امام حسین علیه السلام، آنگاه که خون آن حضرت به زمین ریخته شد، به خون تبدیل گردید. این مسأله از روایت‌های فراوان از جمله؛ روایتی که نزد ام سلمه بوده و عامه و خاصه آن را نقل کرده‌اند، آشکار می‌شود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تربت آن حضرت را که جبرئیل در شب معراج برایش آورده بود، با دست شریف خود به ام سلمه داد و به او فرمود: این خاک را نگه دار و هر زمان به خون تبدیل شد، فرزندم کشته شده است.

ام سلمه می‌گوید: من آن را در شیشه قرار دادم و هر روز به آن نگاه می‌کردم و می‌گریستم تا روز عاشورا در ماه محرم هنگام صبح به آن نگاه کردم، خاک به همان حال خود بود، سپس بعد از ظهر مراجعه کردم و ناگهان دیدم که به خون تبدیل شده است؛ آنگاه فریاد زدم. سلمی می‌گوید: من دیدم که آن شیشه مقابل اوست و خون از آن می‌جوشد.

* ورود به خاک کربلا موجب حزن و اندوه می‌شود، به ویژه وقتی به قبر شریف نزدیک شوی و ملاحظه کنی که قبر فرزندش علی اکبر علیه السلام در پائین پای مبارک ایشان قرار داد. در روایت آمده است؛ که هر کس به قبر فرزندش در

پائین پای ایشان نگاه کند، مشمول رحمت حق واقع می شود.

* در روایت آمده است که هر فرشته‌ای که به خدمت پیامبر رسید، با او مقداری تربت کربلا بود و هر پیامبری که کربلا را زیارت کرده، از تربت آن برداشته و آن را بوئیده است و خاک کربلا مقام همه پیامبران تا روز قیامت است.

* خداوند در مقابل هتک حرمت امام توسط دشمن، برای ایشان احترام مخصوصی مقرر فرموده است؛ تا جایی که حتی آنانی که حرمت امام را شکسته و در صدد کوچک شمردن آن حضرت بر آمدند، خودشان امام را عزیز شمرده و احترام کرده‌اند، که من این معنا را در نزدیک به چهل قضیه ملاحظه کرده‌ام.

از سوی دیگر، اذلال و هتک حرمت یک موضوع است و کشته و مجروح شدن به دست دشمن، موضوع دیگری. و از آنجا که از جمله الطاف واجب بر خداوند این است که اولیایش را به نحوی ذلیل نگرداند که دل‌ها از آن‌ها روی گردان شوند، آن‌ها را در عین ضعف و تنگدستی ظاهری، آن‌چنان قرار داده است که غنا، صولت و هیبت و وقارشان دیدگان را پر می‌کند و بر قلب‌ها چیره می‌سازد.

خداوند در این زمینه برای امام مظلوم ما، ویژگی خاصی را قرار داد، که فقط به ذکر چند نمونه اکتفا می‌شود:

۱. معاویه اولین کسی بود که علاقه‌مند به کشتن امام حسین علیه السلام بود، اما همین معاویه در وصیتش به یزید، او را به احترام به امام توصیه کرد. او گفت: من نسبت به تو از حسین بن علی نگرانم، اما اگر بر او پیروز شدی حقش را رعایت کن، زیرا او پاره جگر رسول خداست.

۲. اولین کسی که دستور کشتن امام را داد، ولید حاکم مدینه بود. اما او گفت: از این که به ریختن خون حسین علیه السلام مبتلا شوم، به خدا پناه می‌برم.
۳. پسر سعد - که لعنت خدا بر او باد - زمانی تصمیم به جنگ با امام گرفت، ایشان را احترام کرد و ابیاتی سرود؛ از جمله گفت:
- ملک ری را رها می‌کنم در حالی که ری آرزوی من است؛ یا اینکه با کشتن حسین گناهکار می‌شوم. کشتن او موجب آتشی است که حجاب و مانعی برای آن وجود ندارد، اما ملک ری نور چشم من است.
۴. شمر نیز وقتی دستور هجوم بر آن حضرت را صادر کرد، ایشان را احترام نمود او گفت: حسین حریف بزرگوار و کریمی است که کشته شدن به دست او عار نیست.
۵. حامل رأس حسین علیه السلام نیز امام را احترام کرد. او گفت؛ رکاب مرا از طلا و نقره پر کن که من سید بزرگواری را کشته‌ام که پدر و مادر او بهترین خلق خدایند.
۶. آنانی که هم اسب بر پیکر مطهر امام حسین علیه السلام دوآندند، آن حضرت را احترام کردند و با سرودن اشعاری به ایشان تعظیم نمودند. حتی یزید - که لعنت خدا بر او باد - آنگاه که سر امام حسین علیه السلام در مقابلش بود، با مدح و ستایشی که از امام نمود، ایشان را احترام کرد.
- علاوه بر اینها، همزمان با این موضوع که برخی در صدد برآمدند با زبان، هتک حرمت امام را نمایند، مسائلی رخ داد که نشان از احترام خاص امام دارد؛ از جمله: کسی در شب عاشورا به امام گفت: تو را بشارت باد بر آتش، که خداوند این گفته او را همزمان کرد با این مسأله که اسبش رم کرد و او پایش در رکاب گیر کرد و اسب او را به طرف خندق آتش برد و در آنجا افکند.

در همین مورد باز گفته شده که فردی در آن روز به امام حسین علیه السلام گفت: ای حسین! از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله چه حرمتی به تو رسیده است؟ در همان ساعت برای قضای حاجت بیرون رفت و ماری او را نیش زد و او در میان آلودگی‌ها و کثافات خود در جا مرد.

همچنین شخصی به امام گفت: به آب نگاه کن اما تو حق نوشیدن از آن را نداری تا تشنه از دنیا بروی. در همین حال امام فرمود: خدایا! او را تشنه بمیران. آنگاه حالتی به او دست داد که فریاد العطش سر داد. مشک آبی به او دادند، او نوشید و باز فریاد تشنگی سر می‌داد تا از عطش مرد.

* طعام امام از احترام خاصی برخوردار است. خداوند، هر گاه امام میلشان کشید، از میوه‌های بهشتی به ایشان اهداء فرمودند که حدیث رطب و گلابی و سیب از آن جمله است. بلکه هر طعامی که از بهشت به جد، پدر، مادر و برادر ایشان اهدا گردید، عمدتاً به استدعای ایشان یا به خاطر او بود.

* برای لباس امام نیز تشریفات مخصوصی وجود دارد. خداوند حسن و حسین علیهما السلام را مختص به این گردانید که بارها از لباس‌های بهشتی به آن دو اهداء نماید، اما خداوند امام حسین علیه السلام را به لباس مخصوصی ملبس فرمودند.

ام سلمه می‌گوید: دیدم پیامبر لباسی بر حسین می‌پوشاند که مانند آن را در دنیا ندیده بودم، از ایشان در این باره سؤال کردم. فرمودند: این هدیه‌ای از جانب خداوند برای حسین است و من آن را بر او می‌پوشانم.



فرمایشات گهربار امیر المؤمنین علی علیه السلام

حدیث ۱

در هر حال با همسر خود مدارا و ملاحظت و خوش رفتاری کن تا زندگی‌ات بر تو گوارا باشد.^۱

حدیث ۲

همیشه با همسرت مدارا کن، و با او به نیکی هم‌نشینی کن تا زندگی‌ت باصفا شود.^۲

حدیث ۳

به زن، کاری را که از حدّ و توان او فراتر است، مسپار؛ زیرا زن گُل است نه کارگزار و در گرامیداشت او پا از حدّ فراتر مگذار (و کاری مکن که نزد تو) به شفاعت کردن از کسی طمع کند.^۳

حدیث ۴

خوش‌ترین و آسوده‌ترین زندگی را کسی دارد که خداوند سبحان او را قناعت بخشید و همسری پاک و شایسته عطایش فرماید.^۴

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۰ (از سفارشات حضرت علی علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه).

۲. مکارم الاخلاق، ص ۲۱۸.

۳. نهج البلاغه الكتاب ۳۱؛ منتخب میزان الحکمة، ص ۵۱۰.

۴. غرر الحکم، ۳۲۹۵ و منتخب میزان الحکمة، ص ۴۲۲.

حدیث ۵

وقتی خداوند خوبی بنده‌ای را بخواهد به او قناعت عطا کند و همسرش را شایسته گرداند.^۱

حدیث ۶

پیامبر خدا از این نهی فرمودند که در حالی مرد با همسرش آمیزش کند که کودکی در گهواره، آنان را می‌نگرد.^۲

حدیث ۷

وقتی خداوند خیر خواه بنده‌ای باشد، قناعت را در دل او می‌اندازد و همسرش را شایسته می‌گرداند.^۳

حدیث ۸

انس و همدمی در سه کس باشد: همسر همراه، فرزند صالح، و برادر همراه.^۴

حدیث ۹

شادی، انبساط روح می‌آورد و نشاط انگیز است. غم، گرفتگی روح می‌آورد و انبساط را در هم می‌پیچد.^۵

حدیث ۱۰

هر که اطمینان داشته باشد که آنچه خدا برایش مقدر کرده است به او می‌رسد، دلش آرام گیرد.^۶

۱. غررالحکم، ۴۱۱۵ و منتخب میزان الحکمة، ص ۱۹۰.

۲. بحار الأنوار، جلد ۱۰۳، صفحه ۲۹۵، حدیث ۵۱.

۳. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۴۱۱۵.

۴. غررالحکم، باب انس و الفت

۵. غرر الحکم: ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴.

۶. غرر الحکم: ۸۷۶۳.

حدیث ۱۱

کسی که شادی اش کم باشد، آسایش او در مردن است.^۱

حدیث ۱۲

خوشرفتاری در سه کار است: دوری گزیدن از حرامها، جست و جوی حلال، و گشاده گرفتن بر خانواده.^۲

حدیث ۱۳

اخلاص داشته باش، کامیاب و سعادت‌مند می شوی.^۳

حدیث ۱۴

یکی از نشانه‌های کامیابی کمی غفلت است.^۴

حدیث ۱۵

یکی از رنج‌ها این است که انسان چیزی را فراهم آورد که نمی خورد و بنایی بسازد که در آن سکونت نمی کند و سپس به جانب خداوند متعال می رود، در حالی که نه مالی با خود می برد و نه ساختمانی متقل می کند!^۵

حدیث ۱۶

گواراترین زندگی را کسی دارد که از آنچه خدا قسمت او کرده، خشنود باشد.^۶

حدیث ۱۷

هیچ کس جز با اطاعت خدا خوشبخت نمی شود و جز با معصیت خدا بدبخت نمی گردد.^۷

۱. غرر الحکم : ۴۲۵۵.

۲. بحار الأنوار : ۶۳ / ۳۹۴ / ۷۱.

۳. غرر الحکم، ح ۲۲۴۸.

۴. غرر الحکم، ح ۹۴۱۰.

۵. نهج البلاغة، الخطبة ۱۱۴ و منتخب میزان الحکمة : ۲۷۶.

۶. غرر الحکم و درر الکلم، حدیث ۳۳۹۷.

۷. غرر الحکم، ح ۱۰۸۴۸.

حدیث ۱۸

در هر شب جمعه همراه با مقداری میوه بر اهل منزل و خانواده خود وارد شوید تا موجب شادمانی آنها در جمعه گردد.^۱

حدیث ۱۹

خانه را شرافتی است. شرافت خانه به وسعت حیاط (قسمت جلوی خانه) و هم‌نشینان خوب است. و خانه را برکتی است، برکت خانه جایگاه خوب آن، وسعت محوطه آن و همسایگان خوب آن است.^۲

حدیث ۲۰

به راستی که حقیقت خوشبختی آن است که پایان کار انسان خوشبختی باشد و حقیقت بدبختی آن است که کار انسان به بدبختی خاتمه یابد.^۳

حدیث ۲۱

هر کس برای اصلاح خود، خویشتن را به زحمت بیندازد، خوشبخت می‌شود هر کس خود را در لذت‌ها رها کند، بدبخت می‌گردد و بی‌بهره می‌ماند.^۴

حدیث ۲۲

هر کس صداقت و راستگویی پیشه کند، بار زندگی برای او سبک می‌شود.^۵

حدیث ۲۳

انسان، با نیت خوب و اخلاق خوب، به تمام آنچه در جستجوی آن است، از زندگی خوش

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۷۳، ح ۲۴.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۲۵.

۳. معانی الأخبار، ص ۳۴۵، ح ۱.

۴. غررالحکم، ح ۸۲۴۶ و ح ۸۲۴۷.

۵. تحف العقول، ص ۹۱.

و امنیت محیط و روزی زیاد، دست می‌یابد.^۱

حدیث ۲۴

هر کس به مقدار کفایت، قناعت کند، آسایش می‌یابد و برای خویش زمینه گشایش فراهم می‌کند.^۲

حدیث ۲۵

هر کس خوش اخلاق باشد، زندگی‌اش پاکیزه و گوارا می‌گردد.^۳

حدیث ۲۶

خوش‌ترین زندگی، زندگی با قناعت است.^۴

حدیث ۲۷

هر کس به اندازه‌ای که او را کفایت می‌کند قناعت کند، به آسایش و نظم می‌رسد و در آسودگی و رفاه منزل می‌گیرد.^۵

حدیث ۲۸

گواراترین زندگی، رها کردن تکلف‌ها (تجملات) است.^۶

حدیث ۲۹

هر کس به آنچه خداوند به او داده است راضی باشد، راحت‌ترین زندگی را دارد.^۷

۱. غررالحکم، ح ۱۰۱۴۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۷.

۳. غررالحکم، ح ۸۱۵۳.

۴. غررالحکم، ح ۲۹۱۸.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱.

۶. غررالحکم، ح ۲۴۷۲.

۷. غررالحکم، ح ۳۳۹۷.

حدیث ۳۰

کوشش در راه اصلاح توده مردم، از کمال خوشبختی است.^۱

حدیث ۳۱

بالاترین خوشبختی، استواری در دین است.^۲

حدیث ۳۲

خالی بودن دل از کینه و حسادت، از خوشبختی بنده است.^۳

حدیث ۳۳

خوشبخت‌ترین مردم کسی است که نفس او متقاضی طاعت خدا باشد.^۴

۱. غررالحکم، ح ۹۳۶۱.

۲. غررالحکم، ح ۲۸۶۹.

۳. غررالحکم، ح ۵۰۸۳.

۴. غررالحکم، ح ۳۳۹۶.

فاطمه زهرا علیها السلام را بیشتر بشناسیم

فاطمه علیها السلام ام ابیها

واقعا فاطمه علیها السلام کیست؟ بانویی که اشرف مخلوقات، رسول خیر و رحمت، مبشر نور و هدایت ختمی مرتبت، محمد ابن عبدالله، او را «ام ابیها» خوانده و به بهانه‌های مختلف «فداها ابوها» نثارش می‌کند.

پیامبری که به تعبیر خداوند بزرگ «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ است، فاطمه‌اش را پاره‌تن‌اش می‌خواند. واقعا او کیست؟ و ما ادریک ما الفاطمه... فرمود: فاطمه بضعه منی، فاطمه پاره تن من است. به راستی ما، آدمیان خاکی، به چه اندازه وجود مقدس بی‌بی دو عالم، گوهر پنهان، مطهره دوران یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را می‌شناسیم. ایام ولادت بانوی دو عالم فرصتی است مناسب که معرفت خود را نسبت به این الگوی زنان و مردان عالم بیشتر کنیم.

فاطمه کیست؟ اوست که وسیله امداد وجود خاتم الانبیاء، در این عالم است، جنبه فلکی آن حضرت که نسل اوست و جنبه ملکوتی آن حضرت که دین اوست، به صدیقه کبری باقی و برقرار است. اوست که واسطه طلوع کواکب آسمان امامت است.

از حسینی که مصباح الهدی و سفینة النجاة، است تا مهدی موعودی که

۱. سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

مُتَّهَىٰ إِلَيْهِ مَوَارِيثُ أَنْبِيَاءٍ وَ «بِهِ رُزِقَ الْوَرَىٰ» وَ «بوجوده ثبتت الارض و السماء» است، ثمرات آن شجره طیبه است که «اصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» وَ خلاصه کلام آن که جوهر خزینه خداوند متعال از صدف عصمت اوست و سراج منیر نبوت انبیاء از آدم تا خاتم عليه السلام و مشعل فروزان امامت ائمه هدی عليهم السلام به وجود فاطمه زهرا عليها السلام روشن است و آخرین گوهر مکنون این صدف و کوکب درّی این فلک، کسی است که به وجود او «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تاویل و به ظهور او «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» تفسیر می شود.

باید دانست که قدر آن لیلۃ القدری که منزل کتاب الله الاعظم است مجهول و مقام آن کوثری که «عطیه رب العرش العظیم» به رسول کریم است، از ادراک ما محجوب است.

آن چه عامه و خاصه به صدور آن از زبان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اعتراف کردند و منتقدانی که تمام قدرت خود را در تضعیف اسناد روایات فضائل اهل بیت عصمت به کار بستند، از خدشه در سند این حدیث عاجز گشته و به صحت آن به تمام مبانی و شروط مشایخ حدیث شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فانها هی فاطمه بضعة منی یرببنی ما اربابها و یوذینی ما آذاهما» و فرمود: «فاطمه بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی»، از فاطمه به پاره‌ای از شخصیت خود تعبیر کرد.

آن کس که «اول ما خلق» و «افضل من نطق» است و اسم الله الاعظم در اسماء الحسنی و «مثل الله الاعلیٰ فی الامثال العلیا» است، او را تافته بافته از وجود خود دانسته و غضب او را غضب خود، که غضب او غضب خداست، شمرد و این مقام خاکی از انشعاب فاطمه از مثل نور خداست و انعکاس غضب خدا و رسول

در غضب صدیقه کبری است و به نقل فریقین به فاطمه فرمود: «ان الله يغضب لغضبک ویرضی لرضاک» بالاترین مرتبه کمال انسانیت مقام عصمت است که رضا و غضب، دایر مدار رضا و غضب خدا باشد.

اگر عصمت کبری به آن است که انسان کامل به جایی برسد که به قول مطلق، به رضای خدا راضی شود و به غضب خدا غضب کند، فاطمه زهرا علیها السلام کسی است که به قول مطلق، خداوند متعال به رضای او راضی می شود و به غضب او غضب می کند و این مقامی است که منشاء خیرالکمال است.

فاطمه، فاطمه است، اوست که مشرق الانوار از نجوم آسمان ولایت و مخزن الاسرار کتاب هدایت است. اوست که همسر و مادر دوازده رئیس از اولاد اسماعیل است که خداوند در باب هفدهم در سفر تکوین تورات به حضرت ابراهیم خبر داد. اوست که در مکاشفات یوحنا علامتی است عظیم که در آسمان ظاهر شده، زنی است که آفتاب را در بردارد و ماه زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است.

او در سوره حم، تاویل لیله مبارکه ای است که «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»، اوست که در قرآن مجید جمع منحصر به فرد است. از او و شوهرش به دو دریای نبوت و علم تعبیر شده که «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» او در زمانه یگانه زنی است که خداوند متعال، دعای او را روز مباحله، هم طراز دعای خاتم النبیین و سیدالوصیین قرار داده است.

او در دهر، یکتا زنی است که تاج «إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» را بر سر نهاده است. اوست که رسول خدا در شب معراج دید که در بهشت نوشته شده است «فاطمه خیرة الله».

آری، احمد مختار باید تا شایسته آن خیره الله باشد، اوست که رسول خدا صلی الله علیه و آله

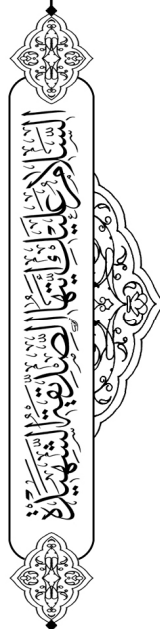
فرمود، «و ابعث على البراق خطوها عند اقصى طرفها و تبعث فاطمة امامي». او را همان بس که امام الاولین و الاخرین، یوم النشور محشور شود که تجلای «یسعی نورهم بین ایدیهم» است. آن هم نوری که پیشاپیش کسی در روز جزا مبعوث می شود، که خداوند متعال در قرآن مجید او را سراج منیر نامیده و در آیه نور، مثل نور خود قرار داده است.

در شخصیت او همین بس که اول شخص وارد بر بساط قرب «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» است. او «اول شخص تدخل الجنة فاطمة» است. و چون در مستقر رحمت حق قرار گیرد انبیا یک سر به زیارت او بیایند «زارک آدم و من دونه من النبیین».

او یگانه گوهری است که خداوند متعال به بعثت پیغمبر خاتم بر مؤمنین منت نهاد و فرمود، «لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم» و به امتداد اشعه وجود آن حضرت به وجود آن گوهر، بر سر آن سرور منت نهاد و فرمود، «إنا أعطيناك الكوثر * فصل لربك وانحر * إن شانتك هو الأبر».

خزائن علوم ائمه معصومین عليهم السلام بعد از قرآن مبین، در سه کتاب مخزون مکنون خلاصه می شود، جفر، جامعه، مصحف فاطمه. که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و صدیقه کبری در فراق پدر، به حزنی شدید گرفتار شد، بر طبق حدیث صحیح از امام ششم جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، جبرئیل برای دلداری آن حضرت به خدمتش مشرف می شد و او را از مکان پدر خبردار می کرد و به آنچه بعد از او در ذریه او واقع می شود خبر می داد و امیرالمؤمنین عليه السلام می نوشت و آن مصحف گنجینه علم مایکون شد.

باید دانست که چه قدرتی در آن نفس قدسیه و چه جاذبه ای در آن بضعه حقیقت محمدیه بود، که شدید القوی از افق اعلی و روح الامین از سدره



المتتهی مقهور آن قدرت و مجذوب آن حقیقت می شد.

اشرف مخلوقات

پروردگار عالم در باب انس با بندگانش به عنوان «اشرف مخلوقات»، نکات عجیبی را به انبیاء عظامش، هم در کتب الهی مثل تورات و انجیل و قرآن کریم و هم در تکلم شخصی با انبیاء عظام که به عنوان احادیث القدسیه است، تبیین فرموده است.

در باب خلقت انسان، اوج مطلب را به عنوان «احسن تقویم» بیان فرمود و یا به تعبیر دیگری، به خاطر خلقت انسان، عنوان «احسن الخالقین» را برای خود به کار برد. یا برای این که بخواهد این اوج را به ملائکه اش نشان بدهد که بدانید او برترین مخلوق من از روز نخست تا انتها هست؛ چیزی که فقط و فقط مختص به ذات احدیت بود، نسبت به انسان قرار داد که این دلالت بر «اشرفیت» انسان و حبّ پروردگار عالم نسبت به این خلق خود است و آن هم سجده بود، «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ».

حسادت ابلیس

این که یکباره وضعیّت فکری ابلیس به هم ریخت، به همین جهت بود که می دانست سجده مختص به خداست، لذا با خود گفت: چگونه خطاب ذوالجلال و الاکرام به پاک ترین مخلوقاتش یعنی ملائکه این است؛ که به این تازه به دوران رسیده سجده کنید؟!!

آیت الله قاضی (اعلی الله مقامه الشریف) می فرمایند: پروردگار عالم به همه موجودات حبّ دارد، اما گل سرسبد خلقت، و آن که حبّ خدا به او مافوق حبّ به همه مخلوقات است، انسان است و همین عامل حسادت ابلیس شد.

پس هر کس حسود باشد، خصلت شیطانی دارد. تازه شیطان گویی نعوذ بالله می خواهد به خدا تعلیم دهد که خدا! فراموش کردی که من کیستم، من ۶۰۰۰ سال عبادت کردم اما او تازه از راه رسیده است! برای همین حسادت کرد. لذا اولیاء الهی در باب رشد انسان می گویند: آن کسی می تواند رشد کند که حسادت، (خصلت ابلیس) را نداشته باشد.

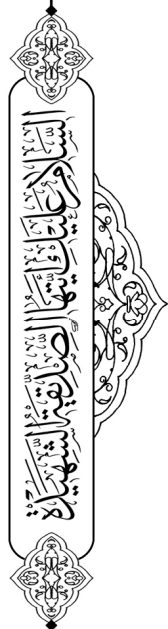
خداوند در قرآنش حَبِّ خود به انسان را بیان کرده، اما حَبِّ باید دو طرفه باشد، لذا بیان فرموده: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»، اگر راست می گوید که خدا را دوست دارید، از من (پیامبر) تبعیت کنید که خدا هم شما را دوست دارد.

خدای متعال خطاب به داوود نبی عليه السلام فرموده: اگر بندگان من می دانستند چقدر به آن‌ها عشق می ورزم، هر آینه به واسطه این درجه عشق، جان به جان آفرین تسلیم می کردند. لذا یکی از دلایلی که پروردگار عالم شب‌های قدر و شب‌های عظیم جمعه را قرار داده، همین است که بیان کرده از غروب پنجشنبه تا غروب جمعه، ملائکه ما بین زمین و آسمان ندا می دهند: کیست توبه کننده؟ کیست که بیاید و به خدا پیوندد؟

توبه یعنی؛ می دانم اشتباه رفتم، تو این همه به من لطف و محبت داشتی اما من دائم نافرمانی کردم. گناه؛ یعنی پشت پا زدن به حَبِّ پروردگار عالم. انسان باید بفهمد با گناه دارد نافرمانی کسی را می کند که اوج محبت را به او دارد. اوج محبت او «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» است.

رقم زدن مقدرات آسمان‌ها در زمین!

کلمه ارض در آیه شریفه یعنی هر آنچه که موجود است. لذا انسان حتی بر



ملائکه الله هم خلیفه است. شب قدر هم همین است، «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ». امیرزا جواد آقای ملکی تبریزی (اعلی الله مقامه الشریف) می فرمایند: ملائکه در هر زمانی محضر مبارک امام زمان خودشان می آیند و امام زمان باید تکلیف یک ساله ملائکه را هم تعیین کنند.

پس ملائکه هر چه در زمین اتفاق می افتد می دانند. در زمین است که مقدرات آسمان ها هم به دست حجّت خدا رقم می خورد. این انسان است، انسانی که اوج می گیرد، خلیفه الله می شود و مقدرات آسمان ها را هم او باید رقم بزند.

امام زمان حضرت حجّت بن الحسن المهدی علیه السلام می فرمایند: حضرت موسی علیه السلام در آن وادی مقدّس (طور) مناجات می کند، به او گفته می شود «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» عرضه می دارد: خدایا من محبّتم را برای تو خالص کردم و قلبم را از غیر از تو، شستشو و غسل دادم.

حضرت می فرمایند: حبّ او نسبت به خانواده اش خیلی زیاد بود. حبّ به خانواده، خودش دلالت بر حبّ به خداست.

شخصی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت: من تا حالا فرزندانم را نبوسیدم، فرمودند: تو انسان نیستی، مگر می شود کسی انسان باشد اما اظهار محبّت به خانواده اش نکند. لذا حبّ به خانواده سفارش شده است اما حدی دارد و نباید حبّ به خانواده عامل شود که حبّ به خدا فراموش شود.

آیت الله مولوی قندهاری به نقل از آیت الله سیّد ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامهما الشریف) می فرمودند: پروردگار عالم دوست ندارد رقیبی در حبّ به او وجود داشته باشد. او خیلی به بندگانش علاقه دارد لذا دوست دارد بندگانش هم در مقابل، حبّ به او داشته باشند.

لذا حضرت می فرماید: حبّ موسی کلیم (علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام) به خانواده اش زیاد بود. پروردگار عالم خطاب کرد: ای موسی! پای خود را برهنه کن. اولیاء الهی همینطور هستند و به خصوص در اواخر عمرشان دیگر همه چیز را می شویند و فقط حبّ به خدا و هر آنچه بوی پروردگار عالم را می دهد دارند. مثل وجود مقدّس آقا امام زمان علیه السلام که مظهر اسماء و صفات خداست، وجه الله، عین الله الناظره، ید الله و ... است. عشق و محبّت به او، محبّت به خداست.

درجه مطیعین

پروردگار عالم به داوود نبی (علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام) خطاب می کند: «يَا دَاوُدُ ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ وَ جَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ وَ زِيَارَتِي لِلْمُشْتَاقِينَ وَ أَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُطِيعِينَ».

«ذِكْرِي لِلذَّاكِرِينَ»، ای داوود! من همیشه به یاد آن کسانی هستم که مرا یاد می کنند.

«وَ جَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ»، جنّت من برای مطیعین است، آنهایی که طاعت خدا را براساس محبّت به خدا دارند. دائم مطیع خدا هستند؛ چون او را دوست دارند.

پروردگار عالم در خطابی به موسی کلیم (علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام) می فرماید: من عبادت و طاعت بنده ای را می پذیرم که بدانم آن را براساس محبّت انجام داده است.

کلمه جنّت و رضوان در قرآن چندین بار تکرار شده است اما «جَنَّتِي» فقط یکبار در قرآن آمده است، «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»، ای نفس مطمئنّه (آن کسانی که تا حدّ اعلاء

پیش رفتند! رجوع کن به من، داخل شو در بندگان خاص من و داخل شو در جنت من.

«وَزِيَارَتِي لِلْمُشْتَاقِينَ»، کسانی من را زیارت می‌کنند که مشتاق من هستند. این که می‌گویند: شهید در آن درجه آخر به وجه الله نظر می‌کند، همین است. خدا که جسم نیست، پس این وجه‌الله چیست؟ وجه الله امام زمان علیه السلام است.

«وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُطِيعِينَ»، من مخصوص مطیعین هستم؛ یعنی به طور اختصاصی متعلق به آنها هستم. آنها براساس حبّ مطیع شدند و خداوند می‌گوید: من مخصوص آنها هستم.

لذا اولیاء الهی و خصیصین حضرت حق، آنها که دائم مطیع حضرت حق هستند نیز وجه‌الله می‌شوند، نگاه به آنها عبادت است؛ چون آنها مخصوص به خدا هستند و خدا هم به آنها فرمود: من هم مخصوص شما هستم، «وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُطِيعِينَ».

لذا وقتی پروردگار عالم می‌بیند بندگانش نمی‌آیند، خودش اقدام می‌کند. به عنوان مثال در شب‌های قدر دل‌ها را می‌کشاند و می‌آورد. حتی امکان دارد بعضی‌ها طیّ سال با کمال تأسّف یک شب هم در مسجد یا جایگاه عبادی حاضر نشوند، اما در شب قدر دیگر دلشان تاب نمی‌آورد، مگر این که نعوذ بالله، کسی قسی‌القلب شده باشد و حتی در شب قدر هم مجلس گناه راه بیاندازد!!! دیگر چقدر باید به قلبش مهر زده شده باشد که به هیچ عنوان درب خانه خدا نیاید.

علّت آمدن ما در مراسم شب‌های قدر، فقط حبّ او بر ماست. علامه طهرانی به نقل از آسید هاشم حدّاد (اعلی الله مقامهما الشریف) می‌فرمودند: شب‌های

قدر، نشانه حبّ خدا به بندگانش است، امکان دارد حبّ ما کم باشد که مع الأسف شده، چون اگر حبّ داشتیم طبق آیه شریفه «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ»، تبعیت می کردیم، عبادت می کردیم، اهل دعا و نماز و مناجات و شب خیزی بودیم. اما از حبّ خدا کاسته نمی شود.

اشتیاق خدا به توبه کننده‌ها

لذا هر لحظه انسان برگردد، پروردگار او را می پذیرد.

خدا وقتی می بیند بنده‌ای برمی گردد، چنان با اشتیاق به ملائکه‌اش خطاب می کند: ملائکه من! نگاه کنید، این همان بنده‌ای بود که شما او را سرزنش می کردید اما برگشت. یعنی اینقدر عشق و محبت به بنده‌اش دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله در استقبال از شهر الله فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ»، «أَقْبَلَ» مثل این می ماند که کسی به مسافرت رفته باشد و مدت مدیدی او را ندیده باشید، وقتی بعد از چند سال می آید، چنان دست‌ها را باز می کنید و او را در آغوش می گیرید که وصف ناشدنی است.

خدا از باب شوق و حبّ به بندگانش، وقتی می بیند بنده‌اش نمی آید، خودش فضا را آماده می کند. چون خودش که همیشه بوده و فرموده: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»، من از رگ گردن به شما نزدیکترم، پس ما هستیم که دور شدیم.

لذا تا بنده‌ای می آید و می گوید: «یاربّ، یاربّ، یاربّ...»، صدا می آید: «لیک عبدی»، بله بنده من! به زیارتت مشتاق و راغب بودم.

اما ما دل خدا را با گناهانمان خون کردیم! خدا را با گناهانمان رنجاندیم! وجه الله، یعنی امام زمان علیه السلام را با گناهانمان آزدیم! اما تا می گوییم: «یا سریع



الرضا، سریع راضی می شود. به قدری زود رضایتش جلب می شود که باور کردنی نیست.

قبلاً بیان شد که خدای متعال به داود علیه السلام خطاب کرد؛ ای داود اگر گناهکار بداند که چقدر من به او مشتاقم از شوق، جان می دهد.

مرحوم صمصام اصفهانی رحمته الله در شب قدری وارد مجلسی شد، فرمود: مردم! برای چه نشستید؟! بلند شوید بروید. همین که خدا شما را اینجا کشانده، یعنی شما را بخشیده است. خدا به قدری ارحم الراحمین است که همین کشاندن شما به مجلس دعا و استغفار دلالت بر این است که شما را بخشیده است. یعنی شما را قبول کرده است.

آیا انسان اشرف مخلوقات است؟

شاید جمله معروف «انسان اشرف مخلوقات است» را بارها شنیده و یا دیده باشید. اعتبار و شهرت این جمله ناشی از این تصور است که این جمله یک گزاره دینی است و مستند به منابع و متون دینی. قرآن کریم، به عنوان نخستین منبع معارف دینی، عبارت صریحی در این باره ندارد. همچنان که کسی ادعا ندارد که این عبارت مضمون یک حدیث باشد.

گویا این عبارت برداشتی است از مجموعه‌ای از متون دینی با گرایش خاص عارفانه. در این جا مناسب است به آیاتی اشاره کنیم که برای این برداشت، مورد استناد قرار می گیرند:

الف . جانشینی آدم

قرآن کریم می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ

قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۱

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

چنانکه از آیات (۳۰ تا ۳۸ سوره بقره) نیز پیداست بحث جانشینی در این آیه به ماجرای خلقت حضرت آدم عليه السلام مربوط است. برداشت مشهور از این آیه این است که خداوند برای ملائکه بیان فرموده است می‌خواهد برای خود جانشینی بیافریند که جایگاه حضور این جانشین، زمین است.

گفتنی است برداشت دیگری نیز وجود دارد که بر اساس آن، منظور آیه این است که در بین مخلوقات موجود و حاضر در زمین، یکی به عنوان نماینده و جانشین خدا قرار داده شده و آن نوع انسان است.

تعبیر خلیفه قرار دادن در زمین یک بار دیگر نیز در قرآن به کار رفته که منظور از خلیفه خدا در روی زمین حضرت داوود است ؛

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۲

۱. سوره البقرة آیه ۳۰.

۲. سوره ص، آیه ۲۶.

ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند

بنابراین، تعبیر خلیفه خدا در روی زمین، دو بار در قرآن به کار رفته است یکبار در باره حضرت آدم ابو البشر و یکبار در باره حضرت داوود.

اگر خلافت در زمین در ماجرای خلقت آدم را، عام بدانیم و جانشینی نوع آدمی در تمام آفرینش باشد و فقط جایگاه جانشین در روی زمین، در ماجرای داوود باید بگوییم که منظور از جانشین روشن تر بیان شده و ابهام آن را برطرف کرده است. مقایسه این دو آیه در کنار هم، روشن می‌سازد که منظور از جانشین خدا کسی نیست جز پیامبر و حجت خدا در هر عصر.

بنابراین جانشینی خدا، از آن مخلوقی است که از حیث نوع، انسان است و این سخن بسیار متفاوت است با این که بگوییم هر انسانی با هر ویژگی و هر شخصیتی، جانشین خدا در روی زمین است. خصوصا آنکه قرآن کریم صریحا برخی انسان‌ها را از حیوانات نیز بدتر و فرودست تر دانسته است؛

آنجا که می‌فرماید: «هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۱

آن‌ها دلها [عقلها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند، و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند آن‌ها همچون چهارپایانند بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلانند (چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)!

نتیجه آن که در این آیات سخن از نوع انسان نیست بلکه انسان‌های خاص یعنی انبیاء هستند.

دیگر مستند این گزاره‌ی مشهور، آیه هفتاد سوره اسرا است که در ادامه مورد بررسی قرار گرفته است.

ب. کرامت بنی آدم

قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.^۱

ما آدمی‌زادگان را گرامی داشتیم و آن‌ها را در خشکی و دریا، (بر مرکب‌های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.

چنان که می‌بینید در این آیه صریحا بیان شده که بنی آدم و در حقیقت نوع انسان از سوی خدا گرامی داشته شده است. نکته قابل توجه در ادامه آیه آمده و تصریح شده که؛ ما انسان را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کردیم برتری دادیم نه بر همه آنان. از این رو انسان تنها بر برخی موجودات شرافت ذاتی دارد نه بر همه. بدین ترتیب این آیه نمی‌تواند مستند گزاره مشهور «انسان اشرف مخلوقات است» باشد.

ج. آیاتی که به مسخر بودن سایر موجودات در آسمان و زمین برای انسان دلالت دارند، که جامع‌ترین مورد آن آیه بیستم سوره لقمان است؛

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾^۱.

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است مسخر شما کرده، و نعمت‌های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟! ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری درباره خدا مجادله می‌کنند!

اما باید توجه داشت که آیاتی که مسخر بودن موجودات برای انسان را بیان می‌کنند بیانگر این نکته‌اند که چیش این عالم به گونه ایست که امور انسان به خوبی اداره می‌شود و نیازهایش برطرف می‌گردد و این گونه آیات تأکیدی هستند برای انسان تا بدانند مورد توجه پروردگارش هست و خداوند نیازهای بشر را با ساختار موجود در آفرینش برطرف می‌کند.

شاید بتوان گفت حدیث آخر کتاب خصال شیخ صدوق موید خوبی بر این ادعاست. در این حدیث تصریح شده که خداوند عوالم گوناگون آفریده و دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم تنها یکی از هزاران عالمی است که خداوند خلق کرده، چنان که انسان در زمین تنها یکی از هزاران نوع انسانی است که خداوند در عوالم دیگر خلق کرده است. آیا می‌توان باور کرد برتری انسان بر برخی مخلوقات این عالم به معنای برتری وی بر تمام مخلوقاتی است که در عوالم گوناگون آفریده شده‌اند. در ذیل ترجمه حدیث آمده است:

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: شاید فکر می‌کنی که خداوند فقط همین یک عالم را آفریده و بشری جز شما خلق نکرده است؛ به خدا سوگند که خداوند هزار هزار

عالم و هزار هزار آدم بیافریده که تو در آخرین آن عالم‌ها و آن آدمیان هستی .

حبّذا بر شرافت زهراء علیها السلام

گفته بی حد فضیلت زهراء	حق به توصیف حضرت زهراء
من چه گویم به مدحت زهراء	با چنین رفعت و مقام و جلال
از سر صدق، رتبت زهراء	لیک گویم به حد معرفتم
از ره لطف خلقت زهراء	کرده از نور خود خدای جهان
حبّذا بر شرافت زهراء	مصطفی بوسه می‌زدش بر دست
عزتی همچو عزت زهراء	کس ندارد به نزد حضرت حق
در دل او محبت زهراء	نرود در جحیم آنکه بود
بنگر قدر و رفعت زهراء	دوستانش به حشر، ز آتش دور
چشم دل بر شفاعت زهراء	عاصیان را بود به روز جزا
مهر ورزد به عترت زهراء	با سعادت قرین بود آن کو
تربت پاک حضرت زهراء	شد ز جور منافقین مخفی
ظاهر آن پاک تربت زهراء	کاش آید امام عصر و شود
از قیام و شهادت زهراء	چارده قرن تا کنون بگذشت
در غم است از مصیبت زهراء	چارده قرن رفت و شیعه هنوز
بهره ور، از عنایت زهراء	گوی (روشن) مدیح او که شوی
صدق باید به مدحت زهراء	جعل شد گر قوافیم، غم نیست

شرافت مزار شهدا

«شما این جمله را بارها به کار بردید که: شرف المکان بالمکین. یعنی متمکن است که به مکان شرف می‌دهد و گرنه صدر و ذیل یک مجلس که شریف نیست! در هر جایی که یک انسان شریف بنشیند، آنجا شرافتمند می‌شود. هر جا یک انسان شریف و شهیدی دفن بشود، آنجا شرافتمند می‌شود.

شرف مکان به آن متمکن است و شرف تاریخ و زمان به آن مترمّن. یک انسان کامل که مترمّن است، یعنی در زمان مخصوص زندگی می‌کند، به آن زمانه شرف می‌دهد. یک انسان بزرگواری اگر در یک سرزمینی بنشیند، به آن سرزمین شرف می‌دهد؛ اگر بمیرد و در آنجا دفن بشود، باز به آنجا شرف می‌دهد.

مرده یک انسان شریف، شریف است. اینکه در زیارت وارث یا سائر زیارت‌ها ما به پیشگاه شهدای کربلا عرض می‌کنیم: **طبتم و طابت الارض الّتی فیها دفنتم** یعنی شما بزرگوارید، بدن شما با ابدان دیگر فرق دارد. جایی که یک انسان شریف می‌میرد و می‌آرمد، به آن سرزمین شرف می‌بخشد یعنی شما طیب و طاهرید؛ مکانی هم که شما در آن مکان دفن شدید، طیب است. گاهی به جایی می‌رسد که تربت و خاک یک سرزمینی ارزش پیدا می‌کند و انسان آن را در کنار سجاده به عنوان مسجد و مهر خود تقدیس می‌کند.»^۱

۱. آیت الله جوادی آملی.

حیف است که آدم مردار بشود! عمری تلاش و کوشش کرده تا به صورت یک درخت سیب یا گلابی شده. حیف نیست که مشمول آن خطبه نهج البلاغه بشویم که فرمود یک عده مردار می‌شوند. خب چرا ما مردار بشویم؟! ما می‌توانیم یا شهید باشیم یا بالاتر از شهید؛ مگر نگفتند؛ مداد علما افضل از خون‌های شهداست؟ خب، شما عالمی باش که اگر مُردی، «طبتم و طابت الارض التي فيها دفنتم» حداقلش باشد.

اگر آدم وقتی می‌تواند به جایی برسد که نعش او سرزمینی را طیب و طاهر بکند. خب چرا بیراهه برود، چرا ارزان زندگی کند، چرا خودش را ارزان بفروشد؟! اگر مداد علما افضل است، چرا به جایی نرسیم که مرده ما و جسد ما مشمول این باشد [یعنی] یا در حد شهید یا بالاتر از او؟! پس کمتر از این درجه، غرامت است.

از آنجا که جهاد بر سه قسم است؛ اصغر، اوسط و اکبر. هجرت و سایر آداب و سنن مجاهدان در راه خدا نیز به همین سه قسم تقسیم می‌شود. شهادت نیز مراتبی دارد که با مراحل فنا و درجات بقای بعد از فنا منقسم خواهد بود.

این تقسیم با تقسیم معروف دیگر بیگانه نیست. و آن اینکه؛ جهاد بعضی هراسناکانه است، که از دوزخ می‌هراسند و جهاد برخی آزمندانه است، که به بهشت طمع دارند و جهاد گروه برتر، منزله از خوف جهنم و مبرای از طمع به بهشت است؛ بلکه آزادانه و دوستانه و شاکرانه و شاهدانه است.

تصدی کرسی بقا، برای همه راهیان صحنه جهاد یکسان نیست. چه اینکه مداد هر عالمی بر خون هر شهیدی رجحان ندارد؛ و مداد عالمان متوسط، هرگز بر خون بزرگ حماسه‌سازان نظام اسلامی مزیت نخواهد داشت؛ بلکه آن

خون‌های ممتاز، هزینه‌ی تاسیس حوزه و دانشگاه و پرورش عالمان و اندیشه‌وران است؛ زیرا شخصیت‌های حقیقی و حقوقی طیب و طاهر، میوه‌ی درخت تناور و تابناکی‌اند که شهیدان شاهد، آن را رویانده‌اند.

کرامت نفس

اینکه در فرهنگ ما گفته‌اند: زیارت وارث و عاشورا را به طور مکرر تلاوت کنید، برای آن است که در مضمون آن‌ها آمده است که سرزمین شهادت، سرزمین طیب است. حساب شهید و شهادت چیز دیگری است. اما جهاد، عملی است که ممکن است مجاهد در آن به شهادت برسد و ممکن است شهید نشود، لیکن اگر جهاد او به شهادت منتهی شد، چیزی همتای آن نخواهد بود. سرزمینی که طیب باشد، میوه آن به نام ذات اقدس اله شکوفا می‌شود و آثار میوه آن به دیگران می‌رسد.

شرافت از دیدگاه شهید مطهری(ره)

استاد مطهری(ره) می‌فرماید:

در جوامع اسلامی سه نوع اخلاق داریم:

۱. اخلاق فیلسوفانه یا اخلاق سقراطی؛ که به دلیل اینکه خیلی خشک و علمی بوده از محیط علما و فلاسفه تجاوز نکرده و به میان عموم مردم نرفته است.
۲. اخلاق عارفانه یعنی اخلاقی که عرفا و متصوفه، مروج آن بوده‌اند که البته با مقیاس وسیعی مبتنی بر کتاب و سنت است.
۳. اخلاق حدیثی، یعنی اخلاقی که محدثین با نقل و نشر اخبار و احادیث در میان مردم به وجود آورده‌اند.

این دو نوع اخلاق که در میان مردم مؤثر بوده، وجوه مشترک زیادی دارند. گو اینکه در بعضی نقاط ممکن است اختلاف داشته باشند. اینها تحت عنوان مبارزه با نفس و خودخواهی و خود پرستی، آن چیزی را که در اسلام به معنی کرامت نفس و شرافت نفس آمده است و به حفظ آن توصیه شده [نادیده می گیرند].

اسلام با نفس پرستی به معنی شکم پرستی و زن پرستی و یا پول پرستی و جاه پرستی مخالف است و با همه اینها اگر بخواهد به صورت معبود در آید مبارزه می کند، طبع انسان هم مایل به اینها است، و به این جهت با اینها مبارزه می شود، که انسان طبعاً به سوی اینها مایل است.

ولی چیزهایی هست که طبع، مایل به آنها نیست و باید آنها را با توصیه تقویت کرد، از قبیل عزت خواهی، شرف خواهی و کرامت نفس خواهی، و این معنایش این است که انسان توجهی به خلاف [آن امور] یعنی به گوهر روح و نفس خود دارد و گوهر روح و نفس خود را از پاره‌ای کارها و خلیقات برتر می داند. اهتمام به این «خودی» و زنده کردن این «خود»، با مبارزه کردن با آن «خود» هر دو به سوی یک هدف است، و بر عکس، کشتن این خود، اثر کشتن آن خود را هم از میان می برد.^۱

وجدان اخلاقی

مفهوم وجدان اخلاقی، همان عمل به تکلیف است. اساساً اگر انسان کاری ناشی از احساسات انجام دهد ولو احساسات نوع دوستانه، کار او به فعل طبیعی باز می گردد.

۱. شهید مطهری (ره).

فعل طبیعی، تعریفش این است که؛ انسان کاری را از روی غریزه انجام دهد خواه غریزه فردی باشد و خواه غریزه جمعی. فعل اخلاقی آن است که؛ از همه اینگونه اغراض منزّه، و ناشی از احساس تکلیف باشد. یعنی شخص، آن چه که وجدان و وظیفه و تکلیف اقتضاء می کند انجام دهد و هیچ غایت و هدفی از کار خود جز انجام تکلیف نداشته باشد.

حال اگر بپرسیم تکلیف کجاست؟ می گوید در وجدان انسان. خدا انسان را با یک وجدان آفریده که آن غیر از احساسات نوع دوستانه است.

وجدان یک احساس مقدسی است در درون انسان که به انسان فرمان می دهد، و فعل اخلاقی آن است که از وجدان سرچشمه بگیرد.

کانت برای وجدان انسان ارزش فوق العاده ای قائل است و معتقد است که انسان یک وجدان بسیار اصیل اخلاقی دارد. او درباره اطاعت از وجدان همان حرف را می زند که اهل ایمان در مسئله اخلاص، نسبت به باری تعالی می زنند. که بنده مخلص، آنست که امر خدا را اطاعت کند نه برای وصول به نعمت های خدا و نه برای ترس از عقاب خدا، بلکه چون او امر کرده اطاعت کند ولو اینکه بداند اگر انجام دهد بهشتی در کار نیست و اگر انجام ندهد جهنمی در کار نیست.

همین که می بینیم در قرآن از «نفس لَوَّامه» و مطالب دیگری از قبیل «فَالْهُمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» یاد شده است نشان می دهد که از نظر قرآن نسبت به کار بد و خوب اصالتی در انسان هست. یعنی؛ وقتی انسان کار بدی انجام می دهد از درونش، خودش را ملامت می کند؛ و معلوم می شود که چیزی هست که فرمان به خوبی و ترک بدی می دهد و به سبب انجام فعل بد، انسان را مورد ملامت قرار می دهد، و در مقابل، وقتی که انسان کار خوب انجام می دهد، راضی

می‌شود و به نوعی انسان را تحسین می‌کند.

آداب

آداب جمع ادب است. تشریفاتی که انسان برای کارهای خود قرار می‌دهد، آداب آن کار نامیده می‌شود. مثلاً خوردن، یک عمل طبیعی است. انسان می‌تواند احیاناً مانند حیوانات با دهان آب یا غذا بخورد، و می‌تواند با دست بخورد، و یا با قاشق بخورد، می‌تواند با دست نشسته یا قاشق کثیف بخورد، و می‌تواند با دست پاکیزه و یا قاشق پاکیزه بخورد. اینکه انسان غذا را با دست راست بخورد و دست یا قاشقش شسته باشد، هنگام شروع بسم الله بگوید، با تائی بخورد، لقمه‌ها را زیاد بجود، آداب غذا خوردن نامیده می‌شود.

افراد هنگام برخورد به یکدیگر معمولاً آدابی را رعایت می‌کنند. بعضی از ملت‌ها بینی‌های خود را به هم می‌مالند، و آن‌ها که یادشان نرفته که انسانند و می‌دانند بهترین وسیله تفهیم معنویات برای انسان، سخن است و بهترین آرزویی که یک نفر، برای یک نفر دیگر باید بکند، این است که برای او سلامت و صلح و مسالمت بخواهد، اینها وقتی که به یکدیگر می‌رسند می‌گویند: «سلام علیک» یعنی من برای تو از خداوند سلامت و مسالمت آرزو می‌کنم. سلام ادبِ ملاقات است. همچنین هر کاری آدابی دارد.

فرق اخلاق و آداب

ما یک سلسله امور داریم که به آن‌ها آداب می‌گویند. و یک سلسله امور دیگر داریم که به آن‌ها اخلاق می‌گویند. اخلاق غیر از آداب است. اگر مقصود گوینده از این جمله، این باشد که «فرزندانتان را به اخلاق خودتان متخلّق نکنید»، غلط است. ممکن است معنای این جمله این باشد:

«لَا تُؤَدُّبُوا أَوْلَادَكُمْ بِآدَابِكُمْ؛ یعنی به فرزندانان آداب خودتان را نیاموزید»، بلکه حساب آداب آینده را بکنید. پس ما باید فرق بین اخلاق و آداب را بدانیم.

اخلاق مربوط است به خود انسان؛ یعنی مربوط است به اینکه انسان به غرایز خودش یعنی به طبیعت خودش چه نظامی بدهد، خودش را چگونه بسازد. نظام دادن به غرایز را اخلاق می‌گویند. نظام دادن به غرایز یعنی سهم بندی کردن تمام غرایز، تحت حکومت قوه عقل. تمام اینها سهم دارند. اتفاقاً در اخبار ما هم این طور وارد شده است، که چشم تو حق دارد، دست تو حق دارد، شکم تو حق دارد، تمام غرایز تو حق دارند.

یکی از کارهای دین همین است، چون عقل به تنهایی قادر نیست که به حساب اینها برسد. دین با تکالیفی که دارد، سهم بندی‌های اینها را مشخص می‌کند. ما به این امر، اخلاق می‌گوییم.

البته منحصر به این نیست؛ یعنی اخلاق بد تنها از این ناحیه پیدا نمی‌شود که سهم یکی بیشتر است سهم دیگری کمتر، بلکه سهم یکی را زیاده‌تر دادن و سهم دیگری را کمتر دادن، عوارضی ایجاد می‌کند.

چنانکه جامعه - که گویی الگوی بدن انسان است - اگر در آن تقسیمات طبقاتی غلط صورت بگیرد، به طوری که یکی همه چیز داشته باشد و دیگری هیچ چیز نداشته باشد، هم آن‌هایی که همه چیز دارند فاسد می‌شوند و هم آن‌هایی که هیچ چیز ندارند، و یک سلسله مفساد در اجتماع از ناحیه هر دو پیدا می‌شود.

اینکه اسلام می‌گوید حقوق تمام قوا و نیروها را ادا کنید، برای همین است. می‌گوید: «تو می‌گویی روح دارم، جسم هم دارم. روح تو حق دارد، جسم تو هم حق دارد.» می‌گویی «من غریزه دینی دارم، احساس عبادت در من هست، شهوت هم در من هست.» می‌گوید «حق هر دو را باید بدهی، نه اینکه یکی را

فدای دیگری بکنی.»

خیال نکنی که اگر از ناحیه شهوات نفسانی و جسمانی بگاهی و دائم به عبادت پردازی، آن قوای شهوانی تو را آرام می‌گذارد. خیر، بلکه غلیان می‌کند. پاپ‌ها مقید بوده‌اند که اصلاً ازدواج نکنند، که همان محروم گذاشتن یک طبقه از طبقات جامعه بدن است. بعد ببینید تاریخ چه جنایت‌ها در این مورد می‌نویسد!

می‌گویند تزار، فرزند حرام یکی از پاپ‌ها بوده است. نمی‌شود گفت که آن پاپ بدجنس بوده، بلکه روشش غلط بوده است.

در روزنامه نوشته بودند؛ خانه کشیشی را که براساس قانون کشیشی باید همیشه محروم از ازدواج باشد، روی یک جنبه سیاسی جستجو می‌کردند. یک وقت دیدند در زیر زمین آن یک حرمسرای تشکیلی داده و یازده زن در آنجا نگهداری می‌کرده است. عین این جریان در بدن انسان است.

اخلاق، یک تقسیم بندی حقوق روی غرایز انسان است. حال آیا اخلاق که معنایش تقسیم حقوق روی غرایز است، با گذشت زمان فرق می‌کند؟ یعنی آیا سهم چشم انسان، سهم شکم انسان، سهم جاه طلبی انسان تغییر می‌کند؟ آیا این سهم بندی، این تقسیم کار - که باید در بدن بشود - تغییرپذیر است؟ که بگوییم «لَا تُؤَدُّبُوا أَوْلَادَكُمْ بِإِخْلَاقِكُمْ» یعنی باید برای بچه تان یک سهم بندی غیر از سهم بندی‌ای که مربوط به خودتان است بکنید؟

نه، این در تمام زمان‌ها یکی است، چون انسان‌ها که عوض نمی‌شوند. اگر انسانی که در صد سال پیش بوده است، با انسان امروز، از لحاظ نیروها و غرایز فرق کرده باشد، سهم بندی‌ها هم فرق می‌کند. ولی انسان از این لحاظ ثابت است، در همه زمان‌ها یکی است.



آداب مربوط به هنرها و صنعت‌هاست

اما یک مسئله دیگر در کار است و آن مسئله آداب است. آداب مربوط به سهم بندی غرایز نیست، بلکه مربوط به این است که انسان غیر از مسئله اخلاق به یک امور اکتسابی - که باید اسم آنها را فنون گذاشت - نیز احتیاج دارد، یعنی به یک سلسله هنرها و صنعت‌ها احتیاج دارد و باید آنها را یاد بگیرد.

مثلاً، انسان احتیاج دارد که خط نوشتن را یاد بگیرد. یاد گرفتن خط نوشتن جزء آداب است، یعنی باید باسواد بشود. پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: **مِنْ حُقُوقِ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَيُزَوِّجَهُ إِذَا بَلَغَ**، یعنی از حقوق پسر بر پدر است که اسم نیکو بر او بگذارد، نوشتن را به او بیاموزد، و وقتی بالغ شد برای او همسر انتخاب کند.

نوشتن، فن و هنر است. و به عبارت دیگر جزء آداب است. خیاطی، اسب سواری و شناگری جزء فنون و آداب است. این آداب در زمان‌ها فرق می‌کند. انسان نباید بچه‌اش را همیشه به آدابی که خود دارد مؤدب کند.

در زمانی که تو بودی، ادب تو اقتضا می‌کرد که نوشتن را بیاموزی، اما بعد ماشین تحریر و ماشین پلی کپی پیدا شد. تو خودت خط نوشتن را بلد بودی. در زمان بعد دیگر تنها نوشتن کافی نیست، باید ماشین کردن را هم بلد بود.

در زمان جنابعالی، وسیله حمل و نقل اسب بود، شما می‌بایستی اسب سواری یاد می‌گرفتی. اما حالا یک مسئله دیگر در کار است و آن رانندگی است. در زمان تو این هنر وجود نداشت. ولی در زمانی که بچه‌ای می‌خواهد زندگی کند دیگر اسب سواری معنی ندارد، باید به او رانندگی یاد بدهی.

دیگر اینجا نباید کج سلیقگی به خرج داد و گفت همان کاری را که من بلدم باید بچه من هم انجام بدهد. نه، **لَا تُؤَدِّبُوا أَوْلَادَكُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا لِزَمَانٍ**

غَيْرَ زَمَانِكُمْ

مثلاً کسی بر اثر جهل و جمود می‌گوید: چون من خودم عطاری و زردچوبه فروشی کارم بوده است، بچه من هم باید همین کار را بکند. فکر نمی‌کند که الآن کارهایی پیدا شده است که صد مرتبه بیشتر، هم برای دنیای خودش و هم برای آخرتش مفید است. اینها دیگر جمود است. این حساب، حساب آداب است.

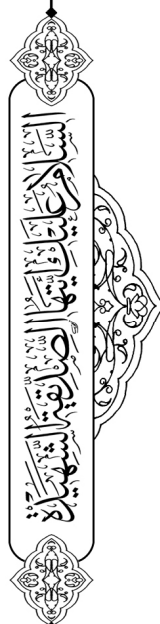
پس آیا اخلاق با مقتضیات زمان عوض می‌شود؟ خیر. آیا مقتضیات زمان آداب را عوض می‌کند؟ بله.

از جمله آداب، یکی هم رسوم میان مردم است. اینها را نه می‌شود گفت خوب است و نه می‌شود گفت بد است. مثلاً هر مردمی برای مجالس عروسی یک رسم مخصوص دارند، در مجالس مهمانی یک رسم بالخصوصی دارند. جمله دیگری را هم در دیوانی که منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است، به ایشان نسبت داده‌اند و آن این است: **بُنِيَ إِذَا كُنْتَ فِي بَلَدِهِ غَرِيبَةً فَعَاشِرُ بِأَدَابِهَا** یعنی بچه جان! اگر در شهری غریب بودی، به آداب آن شهر معاشرت کن.

اینجا صحبت آداب است. مثلاً اگر در یک جا رفتی دیدی جمعیتی ایستاده غذا می‌خورند، تو هم آنجا بایست غذا بخور.

اگر شما در میان عربها بروید، می‌بینید وقتی می‌خواهد چیزی را تعارف کنند آن را پرت می‌کنند. در اینجا اگر کسی بخواهند میهمانی بدهد، باید حتماً به اندازه تعداد میهمانان جا داشته باشد. ولی آنجا این طور نیست، ممکن است جمعیت زیادی را در خانه کوچکی دعوت کنند. فقط تا میهمان می‌آید، فوراً غذای او را می‌دهند و می‌رود. میهمان دیگر می‌آید همین طور.

اما در ایران، باید حتماً تمام میهمانها جمع بشوند، آن وقت به آنها غذا بدهند.



حالا ما اگر به آنجا رفتیم باید مطابق آداب آن‌ها عمل کنیم. دیگر انسان نباید تنگ نظری داشته باشد و بگوید من می‌خواهم فقط به آداب خودمان عمل کنم.

نظریه پرستش

یکی از نظریات در مورد اعمال اخلاقی بشر، نظریه «پرستش» است. می‌گویند؛ آن سلسله از اعمال بشر که با افعال طبیعی [متفاوت است] و همه افراد بشر آن کارها را تقدیس و ستایش می‌کنند و شرافتمندانه و انسانی و مافوق کارهای طبیعی می‌خوانند، از مقوله پرستش هستند. بعضی این گونه افعال را از نوع عاطفه و محبت می‌دانند، و بعضی از نوع عقل و دانش و فهم، و بعضی از نوع اراده قوی، و بعضی ندای وجدان انسان، و بعضی از مقوله زیبایی.

حال عرض می‌کنم یک نظریه دیگر هم درباره طبیعت اینگونه کارهای مقدس بشری هست و آن این است که این کارها از مقوله پرستش است. از مقوله عبادت خداست ولی عبادتی نا آگاهانه. مثلا آن کسی که اعمال اخلاقی را از نوع زیبایی می‌دانست می‌گفت؛ چون زیبایی منحصر به زیبایی محسوس نیست و زیبایی معقول هم زیبایی است، آن که کار اخلاقی می‌کند جمال و زیبایی عقلی کار اخلاقی را احساس می‌کند و این جمال و زیبایی او را به سوی خود می‌کشد، همچنان که زشتی کار غیر اخلاقی و ضد اخلاقی او را از آن متنفر می‌کند.

در کارهای اخلاقی جاذبه‌ای از نوع جاذبه زیبایی و در کارهای ضد اخلاقی دافعه‌ای است از نوع دافعه‌های ضد زیبایی.

ولی این نظریه، نظریه عجیبی است و آن این است: کسی که کار اخلاقی می‌کند، حتی آن کس که در شعور آگاه خودش خدا را نمی‌شناسد و به وجود

خدا اعتراف ندارد و یا فرضاً اعتراف دارد ولی در شعور آگاه خودش این کار را برای رضای خدا انجام نمی‌دهد و با این کار خداپرستی نمی‌کند، کار اخلاقی او یک نوع خداپرستی و پرستش نا آگاهانه است!!

شعور ظاهر و شعور ناخودآگاه

ممکن است سؤال شود: مگر ممکن است خدا پرستی نا آگاهانه باشد؟ جواب این است: بله، حتی ما خداشناسی ناآگاهانه هم داریم؛ یعنی همه مردم در عمق فطرتشان و در اصطلاح امروز «نا آگاهانه» خدای خودشان را می‌شناسند. تفاوت افراد مردم در خداشناسی در مرحله آگاهانه است. این مطلب اگر دیروز یعنی در قرون گذشته باور کردنش اندکی مشکل بود، امروز باور کردن آن خیلی آسان است. یعنی امروز این مطلب [به اثبات رسیده] که انسان دارای دو نوع شعور است: شعور ظاهر و شعور مغفول عنه (ناخودآگاه)؛ یعنی شعوری که خود انسان از آن اطلاع و آگاهی دارد ولی شعور ظاهر انسان از آن بی‌خبر است.

حتی علمای روانکاوی امروز معتقدند که بیشترین قسمت شعور انسان شعور ناخودآگاه انسان است، و کمترین بخش شعور انسان آن شعوری است که انسان از وجود آن آگاه است.

مثلاً اگر ما به درون خودمان مراجعه کنیم، و محتویات ضمیر خودمان را تفتیش نماییم، مقداری احساسات، معلومات و اطلاعات، تمایلات و بغض‌ها و حب‌ها و این جور چیزها پیدا می‌کنیم و خیال می‌کنیم غیر از این چیزی نیست و حال آنکه اطلاعات و معلومات و مدرکات و نیز احساسات و تمایلات زیادی در اعماق روح ما رسوب کرده که ما از آنها بی‌خبر هستیم؛ یعنی قسمت عمده

روح من از این منی که الآن با شما حرف می‌زند مخفی است و قسمت عمده روح شما از این شمایی که الآن دارید به حرف من گوش می‌کنید مخفی است. در مقام مثال می‌گویند: اگر شما هندوانه‌ای یا قطعه یخ بزرگی را در حوض آب بیندازید، چقدرش از آب بیرون است و چقدرش زیر آب؟ عیناً شعور انسان هم آن قسمتی که آشکار است، نسبت به آن قسمتی که مخفی است، اینگونه است.

عالم هم همینطور است. این عالم طبیعت که به تعبیر قرآن عالم شهادت است در مقابل عالم غیب و حقایق مخفی، نسبتش، همین نسبت است اگر خیلی بیشتر از این نباشد.

حالا این مطلب که می‌گوییم پرستش ناآگاهانه، موجب تعجب نشود که مگر می‌شود پرستش، ناآگاهانه باشد؟ آدم زنده که وکیل و وصی نمی‌خواهد، من که خودم می‌فهمم که خدا را پرستش نمی‌کنم، اصلاً من خدا را قبول ندارم، در عین حال شما می‌گویید آن کار اخلاقی من یک پرستش ناآگاهانه است؟! جواب این است: بله، تو خیلی چیزها را نمی‌دانی، انجام می‌دهی و خودت نمی‌دانی، خودت، خودت را نمی‌شناسی.

برای توضیح این مطلب باید یک سلسله مقدمات عرض بکنم.

پرستش چیست؟

همانطور که در باب زیبایی گفتیم، اولین سؤال این است: پرستش چیست؟ اگر مقصود از پرستش، اعمال پرستشانه انسان باشد یعنی آن کارهایی که انسان به عنوان پرستش انجام می‌دهد، مثلاً نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حج می‌کند، دعا می‌خواند، صله ارحام می‌کند برای خدا؛ توضیحش خیلی روشن است.

عبادت، در واقع شکل دادن و قالب ساختن برای آن حقیقت و آن تجلی فطری است که در ما وجود دارد. و به عبارت دیگر شکل و قالب و اندامی است که برای ما تعیین کرده و آن را برای یک حقیقت که در ما وجود دارد ساخته‌اند، حقیقتی که ما چه بفهمیم و چه نفهمیم، چه توجه داشته باشیم و چه توجه نداشته باشیم، در عمق فطرت ما وجود دارد، آری اگر پرستش این باشد، که همین هم هست، تعریفش یک تعریف ساده‌ای نیست.

در پرستش، توجه هست، تقدیس هست، در عبادت، حمد و ستایش کمالات هست. همانطور که یک بلبل وقتی در مقابل گل قرار می‌گیرد، حالت ستایشگری به خود می‌گیرد، انسان، آن حقیقت معبود را ستایش می‌کند.

در عبادت، خارج شدن از محدوده کوچک خودی، خارج شدن از محدوده آمال و تمنیات کوچک، محدود و موقت هست؛ به عبارت دیگر در عبادت، انسان از دایره تمنیات و آمال کوچک خارج می‌شود. در عبادت پناه‌بردن هست، انقطاع هست. در عبادت استعانت و نیرو گرفتن و کمک خواستن هست. در عبادت واقعاً انسان از محدوده خودخواهی‌ها، خودپرستی‌ها، آرزوها، تمنی‌ها و امور کوچک پرواز می‌کند و بیرون می‌رود.

معنی تقرب هم همین است؛ وقتی می‌گوییم نماز می‌خوانیم قربة الی الله، این لفظ یک تعارف نیست، بلکه یعنی واقعاً انسان در حال نماز از این محدوده کوچک به سوی حق پرواز می‌کند.

پس ضرورتی ندارد که ما خودمان را خسته کنیم و بخواهیم عبادت را یعنی آن تجلی خواست روحی بشر را تعریف کنیم ولی همه اینها در عبادت وجود دارد.

بزرگ‌ترین، شریف‌ترین، باشکوه‌ترین و باعظمت‌ترین حالت انسان آن حالت پرستشانه‌ای است که به خود می‌گیرد.



آیا پرستش منحصر به پرستش آگاهانه انسان است؟

در باب زیبایی گفتیم آیا زیبایی همچنان که افراد کم اطلاع فکر می‌کنند امری است وابسته به گزینه جنسی حیوانات؟ و فقط نسبت به جنس مخالف احساس می‌شود؟ یا توسعه دارد، همه طبیعت را فرا می‌گیرد؛ از طبیعت بالاتر، معانی ذهنی را فرا می‌گیرد مثل آنچه که در فصاحت و بلاغت و شعر و غیره مثال زدیم: و از این هم بالاتر زیبایی معقول را فرا می‌گیرد. زیبایی‌هایی که بالاتر از حد حس و حد خیال و غیره است. گفتیم البته بالاتر است. می‌بینید در دعا می‌خوانیم: **اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ مِنْ جَمَالِکَ بِاجْمَلِهِ وَ کُلِّ جَمَالِکَ جَمِیْلِ**؛ پروردگارا ما از تو مسئلت می‌کنیم، از زیبایی و جمالت.

عین این مطلب در باب پرستش هست. آیا پرستش منحصر به انسان است و فقط انسان است که خدا را پرستش می‌کند؟ آن هم بعضی از انسان‌ها؟ گفتیم نه، اولاً آن پرستش آگاهانه است که بعضی انسان‌ها پرستش می‌کنند و بعضی نمی‌کنند؛ ناآگاهانه را همه پرستش می‌کنند، بلکه پرستش، حقیقتی است که در همه موجودات عالم وجود دارد و موجودی در عالم نیست که پرستنده حق نباشد.

این سخن قرآن است؛ که ذره‌ای از ذرات عالم نیست که پرستنده حق نباشد، همچنان که انسانی نیست ولو ناآگاه که پرستنده حق نباشد. تنها شما خدا را تسبیح نمی‌کنید و حمد و ثنا نمی‌گویید، همه اشیاء خدا را تسبیح می‌کنند و حمد و ثنا می‌گویند. در این زمینه آیاتی داریم:

﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱
 ﴿سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲

۱. سوره حدید، آیه ۱.

۲. سوره حشر، آیه ۱.

﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱
 ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ﴾^۲
 ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۳

هیچ چیزی، و هیچ ذره‌ای در عالم نیست مگر اینکه تسبیح گو و ثناگوی پروردگار است. شما انسان‌ها، تسبیح و عبادت و پرستش آن‌ها را درک و فهم نمی‌کنید و الا هیچ موجودی در عالم نیست که پرستنده ذات حق نباشد.^۳

فارابی فیلسوف معروف اسلامی که در هزار و صد سال پیش می‌زیسته می‌گوید: آسمان که گردش می‌کند آن گردش؛ نماز، عبادت و پرستش آسمان است و زمین که تکان می‌خورد همین‌جور، باران که ریزش می‌کند آن ریزش، پرستش اوست، آب که جریان پیدا می‌کند آن جریان، پرستش و عبادت است.

به هر حال این خودش یک حقیقتی است و اهل باطن، اهل دل مدعی هستند که اگر انسان در مراتب کمالات معنوی پیش برود و به قول آن‌ها اگر گوش دلش باز بشود، تسبیح و تمجید موجودات را درک می‌کند و می‌شنود.

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان
 ما سمیعیم و بصیر و باهشیم با شما نامحرمان ما خامشیم
 چون شما سوی جمادی می‌روید محرم جان جمادان کی شوید؟

این مسئله که شعور از مختصات انسان و حیوان نیست، در گیاه‌ها هم هست و حتی منحصر به گیاه‌ها هم نیست، در جمادات هم مرتبه‌ای از شعور وجود دارد، جزء مسائلی است که در علم امروز مطرح است و طرفدارانی دارد که

۱. سوره حشر، ۲۴.

۲. سوره تغابن، آیه ۱.

۳. سوره اسراء، آیه ۴۴.

معتقدند هر ذره‌ای از ذرات عالم در حدّ خودش از درجه‌ای از شعور بهره‌مند است.

حس اخلاقی، جدا از حس خداشناسی نیست

گفتیم می‌گویند اخلاق از مقوله پرستش است ولی پرستش ناآگاهانه. معنی این جمله این است که قلب انسان به حسب فطرت و غریزه، خدای خودش را می‌شناسد. برای اینکه مثالی برای آگاهانه و ناآگاهانه ذکر کرده باشیم [می‌گوییم] مثلش مثل طفل است از نظر غریزه:

همچو میل کودکان با مادران سرّ میل خود نداند در لبان

بچه‌ای که تازه از مادر متولد می‌شود همان روزهای اول و دوم که هنوز چشم‌هایش را نمی‌تواند باز کند و قطعاً از وجود مادر آگاهانه اطلاع ندارد یعنی هنوز در ضمیر و ذهنش از مادر تصویری ندارد و نمی‌داند مادری هم دارد، گرسنه که می‌شود دائم سرش را خم می‌کند، لب‌هایش را کج می‌کند این طرف و آن طرف، این لب‌ها ناآگاهانه در جستجوی پستان مادر است؛ یعنی اگر از این کودک کسی توضیح بخواهد دنبال چه می‌گردد؟ قادر به توضیح نیست، اصلاً فاقد ذهن است، هنوز ذهنش به تصویرها و نقش‌ها مزین نشده، که اگر هم بتواند حرف بزند باز نمی‌تواند این مطلب را بیان کند، اما ناآگاهانه به سوی چیزی که وجود دارد می‌رود، ناآگاهانه در جستجوی پستان مادر است. تازه اینها در انسان خیلی ضعیف است، در حیوانات قوی‌تر است. در حیوانات و بالخصوص در حشرات این غرایز بسیار زیاد است.

معنای این که «کارهای اخلاقی از مقوله پرستش است» چیست؟

گفتیم انسان به حسب فطرت، کارهای اخلاقی را شریف و شرافتمندانه می‌داند. با اینکه از خودگذشتگی است و با منطق طبیعی سازگار نیست و حتی با منطق عقل عملی به این معنا (یعنی عقلی که به انسان می‌گوید خودت و منافع خود را باید حفظ بکنی) سازگار نیست. مع ذلک انسان این کارها را انجام می‌دهد و در این کارها یک نوع شرافت و عظمتی تشخیص می‌دهد، حس می‌کند که با انجام این کارها خودش را بزرگواری می‌کند؛ مثل ایثار، از خودگذشتگی و انصاف دادن.

اسلام یعنی تسلیم به قانون خدا. خدا دو نوع قانون دارد: یک نوع قوانینی که آن قوانین را در فطرت انسان ثبت کرده است و نوع دیگر قوانینی که در فطرت انسان نیست، بلکه از همان قوانین فطری منشعب می‌شود و تنها به وسیله انبیا بیان شده است.

انبیا علاوه بر اینکه قوانین فطری را تأیید می‌کنند، یک قوانین اضافه هم برای انسان می‌آورند. آن عمق روح انسان، آن فطرت انسان، آن عمق قلب انسان، با یک شامه مخصوص، ناآگاهانه همینطور که خدا را می‌شناسد، قوانین خدا را می‌شناسد؛ رضای خدا را می‌شناسد و کار را بالفطره در راه رضای خدا انجام می‌دهد ولی خودش نمی‌داند که دارد قدم در راه رضای خدا برمی‌دارد.

لهذا این مسئله مطرح است که آیا این جور کارها که ناآگاهانه در طریق رضای خداست ولی آگاهانه نیست اجر دارد یا نه؟ مثلاً یک بت پرست ممکن است چنین کاری بکند، چنانکه حاتم طایی کرد و امثال او می‌کردند. ما احادیث زیادی در این زمینه داریم درباره کافرانی که چنین کارهایی کرده‌اند. از پیغمبر یا ائمه سؤال کردند آیا اینگونه کارها نزد خدا بی اجر است؟ جواب داده‌اند: نه. بی اجر هم نیست.

درست است که عمده اجرها مال کارهای آگاهانه انسان است ولی اینکه انسان به حس اخلاقی خودش پاسخ می‌دهد، حس اخلاقی، حسی جدا از حس خداشناسی نیست. برعکس آنچه که عده‌ای خیال کرده‌اند حس خداشناسی یک حس است و حس اخلاقی حس دیگر. حس اخلاقی همان حس خداشناسی است ولی حس تکلیف، خداشناسی است؛ یعنی حسی است که به موجب آن انسان، اسلام فطری را می‌شناسد.

انسان به طور فطری می‌شناسد که عفو مورد رضای معبود است، خدمت به خلق خدا و فداکاری برای خلق خدا انصاف مورد رضای معبود است، بالفطره می‌شناسد که تن به ذلت و خواری ندادن، مورد رضای معبود است.

توجیه صحیح اخلاق

بنابراین آن که می‌گوید؛ ریشه اخلاق در وجدان انسان است حرفش، هم راست است و هم راست نیست. راست است به این معنی که واقعاً قلب انسان اینها را به او الهام می‌کند. اما راست نیست به این معنی که انسان خیال کند وجدان حسی است مستقل از حس خداشناسی و کارش این است که برای ما تکلیف معین می‌کند بدون اینکه مکلفی را به ما شناسانده باشد؛ مکلف هم خودش است، خودش مستقلاً برای ما تکلیف معین می‌کند و ما باید تکلیف او را بشناسیم.

بیان کانت عیش فقط در همین جهت بود که می‌خواست [ندای] وجدان را به عنوان یک تکلیف که تکلیف معین کن از خود ضمیر انسان سرچشمه می‌گیرد و ماورای ضمیر انسان نیست، معرفی کند. نه، ضمیر انسان درک می‌کند تکلیف را آنچنان که درک می‌کند تکلیف کننده را وجدان و الهامات وجدانی، همه ناشی از فطرت خداشناسی انسان است. منطبق قرآن این است، قرآن

می گوید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱

تقوا

تقوا همان تَقْوَى الله است نه چیز دیگری، «فجور، خروج عن حکم الله» است نه چیز دیگری.

بنابراین نظریه وجدان بسیار نظریه درستی است ولی عیبش این است که یک قدم آن طرف تر نرفته است که بگوید: نمی شود که یکدفعه انسان آفریده شده باشد و یک نیروی مستقل از همه چیز در او پدید آمده باشد که فقط می گوید تکلیف تو را از جای دیگر گرفته و به تو می دهد؛ شامه دل است. دل شامه دارد و با آن خدا را می شناسد و به طور فطری تکلیف خدا را می شناسد، که ما این الهامات را اسلام فطری می نامیم و ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ همانطور که در تفسیر المیزان استنباط فرموده اند، نمی گوید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ أَعْمَلُوا الْخَيْرَاتِ﴾ که بشود تکلیف تشریحی به اصطلاح، بلکه می گوید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾ ما خود کار خیر را در قلب مردم الهام و وحی کردیم.^۲ قرآن می گوید: ما به هر بشری وحی فرستادیم. اتفاقاً یکی دیگر از اموری که عمومیت دارد وحی است. همانطور که زیبایی و پرستش عمومیت دارند، در منطق قرآن وحی هم عمومیت دارد. آیا وحی منحصر است به آن شکل خاص از وحی که بر انبیای عظام می شود؟ آن، کاملترین درجه وحی است. قرآن می گوید ما به هر انسانی وحی فرستاده ایم اما در همین حدود: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾، ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ﴾. نه تنها به هر انسانی، بلکه می گوید ما

۱. سوره شمس، آیات ۷ و ۸

۲. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

به زنبور عسل هم وحی فرستادیم: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ نه تنها به زنبور عسل و حیوانات، بلکه به نباتات و جمادات هم وحی فرستادیم: ﴿وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا﴾ متنها وحیی که به یک انسان عادی می شود دیگر توسط جبرئیل انجام نمی شود و شکل دیگری دارد.

این وحی مثل نور است متنها قوی و ضعیف دارد، اما آن نظریه ای که می گوید اخلاق از مقوله زیبایی است آیا درست است یا درست نیست؟ هم درست است و هم نادرست. نادرست است، زیرا خیال کرده زیبایی معنوی در همینجا خاتمه پیدا می کند؛ یعنی روح انسان ساخته شده که فقط زیبایی معنوی یک سلسله کارها مثل راستی، امانت، ایثار، عفت، شجاعت، استقامت، انصاف و حلم را درک کند. اشتباه اینجاست.

او ناآگاهانه آن کل زیبایی، منبع و اصل زیبایی را که ذات مقدس پروردگار است درک می کند و در نتیجه خواسته ها و طریق رضای او را که طریق سعادت ماست، چون او می خواهد بالفطره از ناحیه او می بیند، زیبا می بیند. اصلاً زیبایی عقلی، حسن و قبح عقلی در واقع برمی گردد به حسن و قبح قلبی.

عقل از مقوله ادراک است نه از مقوله احساس. همه حسن و قبح هایی که حسن و قبح عقلی نامیده می شوند در واقع حُسن و قُبْح قلبی است چون حسن، زیبایی است و قبح، زشتی و اینها از مقوله احساس است نه از مقوله ادراک که کار عقل باشد و احساس در واقع کار قلب است.

انسان در فطرت ناآگاه خودش زیبایی آنچه را که خدا از او خواسته است درک می کند، چون این تکلیف را در عمق باطنش از خدا می بیند و هر چه از خدا می بیند زیبا می بیند. همچنین ما در شعور ظاهر خودمان وقتی که خدا را

بشناسیم، هر چه از ناحیه خدا درک بکنیم زیبا می بینیم. گفت:
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

اخلاق از مقوله عبادت و پرستش است

هر کدام از این نظریات همانطور که دیدید قسمتی از حقیقت را دارد نه تمام حقیقت را. تمام حقیقت این است که اخلاق از مقوله عبادت و پرستش است. انسان به همان میزان که خدا را ناآگاهانه پرستش می کند، ناآگاهانه هم یک سلسله دستورهای الهی را پیروی می کند.

وقتی که شعور ناآگاهش تبدیل به شعور آگاه بشود - که پیغمبران برای همین آمده اند - آنوقت دیگر تمام کارهای او می شود اخلاقی، نه فقط همان یک عده کارهای معین؛ خوابیدن او هم می شود یک کار اخلاقی، غذا خوردن او هم می شود یک کار اخلاقی. یعنی وقتی برنامه زندگی ما بر اساس تکلیف و رضای حق تنظیم شد، آن وقت خوردن ما، خوابیدن ما، راه رفتن ما، حرف زدن ما و خلاصه زندگی و مردم ما یکپارچه می شود اخلاق، یعنی یکپارچه می شود کارهای مقدس: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

ترجمه: همانا نماز و طاعت و کلیه اعمال من و حیات و ممات من همه برای خداست که پروردگار جهان هاست.

مسئله اخلاق و شرافت های انسانی و اخلاقی جز در مکتب خداپرستی در هیچ مکتب دیگری قابل توجه نیست. تنها این مکتب است که می تواند آن را توجه کند و اساساً خود همین اخلاق و شرافت اخلاقی در وجود انسان یکی از دروازه های معنویت است؛ یعنی یکی از دروازه هایی است که انسان را با عالم

معنا آشنا می‌کند و به عالم مذهب معتقد می‌نماید.

گزین گویه‌ها

۱. هر کسی خودش باید شخصیت خود را بسازد، معمار و مهندس روح خود باشد، بنا و سازنده اخلاق خود باشد.
۲. آنچه مربوط به اخلاق است تنها این نیست که «چگونه باید زیست»، بلکه این است که «برای اینکه با ارزش و مقدس و متعالی زیست کرده باشیم چگونه باید زیست».
۳. حس تقدیس یک حس فطری است در بشر و به عقیده ما ناشی از معرفت فطری بشر به ذات قدوس مطلق است.
۴. مقدسات یعنی امور برتر از انسان که انسان باید فدای آن‌ها بشود نه آن‌ها فدای انسان.
۵. «تربیت» ساختن نیست آنطور که مثلا خانه‌ای را می‌سازند که اجزاء و اشیائی را هم ترکیب می‌کنند و نظمی میانشان برقرار می‌سازند، بلکه از نوع پرورش یک موجود زنده یعنی فراهم کردن زمینه رشد استعدادی که در موجود زنده هست می‌باشد، آنچنان که گل‌ها و درختها را رشد و پرورش می‌دهند، که البته در پرورش انسان مسائل بیشتری وجود دارد.
۶. پرورش، رشد استعداد «موجود» است؛ «عادت» این است که ما هر حالتی دلمان بخواهد به او می‌دهیم.
۷. در اخلاق نیز مانند سیاست باید اصول آزادی و دموکراسی حکمفرما باشد؛ یعنی انسان باید با غرایز و تمایلات خود مانند یک حکومت عادل و دموکرات با توده مردم رفتار کند.

۸. اخلاق معنایش این است که انسان اراده خودش را بر عادات، بر طبایع غلبه بدهد؛ یعنی اراده را تقویت کند بطوری که اراده بر آن‌ها حاکم باشد. حتی اراده باید بر عادات خوب هم غالب باشد چون کار خوب، اگر کسی به آن عادت پیدا کرد خوب نیست.

۹. آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود اصلاح و تزکیه و تهذیب نفس است نه کشتن آن.

۱۰. یکی از مسائلی که قابل انکار نیست، این است که متصوفه و زاهد مابان ما کم و بیش تحت تاثیر عقاید هندیان و مانویان و یونانیان کلبی واقع شده‌اند و فلسفه زجر نفس را اشاعه داده‌اند.

۱۱. توجه دقیق در کلمات بزرگان می‌رساند که مقصود آن‌ها از کشتن نفس شکنجه دادن و زجر دادن تا حدی که قوای نفس به کلی تحلیل برود نیست، بلکه مقصودشان موت نسبی است یعنی تکامل.

۱۲. تزکیه نفس اگر به صورت آزادی از قیود و علائق مادی و اسارت شهوات و جاه و مقامها باشد یعنی به صورت پاره کردن این افسارها باشد، حالت آزاد شدن یک نیرو را به خود می‌گیرد.

۱۳. ترک و میراندن علائق به شکل کلبی و هندی موت و نقص است، ولی تزکیه نفس که به معنی قطع قید و محدودیت است نیرو و آزادی و حیات است. پس این طور نیست که محبت و علاقه بذاته قید است، بلکه آنچه قید است بسته شدن دل است به دنیا.

۱۴. هر میلی در انسان نیرویی است. تا آن میل تحریک نشده، آن نیرو بسته و مهار شده است، با تحریک و زنده کردن آزاد می‌شود. پیغمبران نیامده‌اند نیروهایی را مهار کنند و ببندند، آمده‌اند که نیروهایی بسته را آزاد کنند. پیغمبر

اسلام اعراب را ترک دنیا داد، یعنی ترک ترک آخرت داد. و به همین دلیل نیروهای آن‌ها را آزاد کرد نه اینکه نیروهای آن‌ها را بست و مقید کرد.

۱۵. تزکیه نفس از نظر قرآن، اخلاص نفس است که بالاتر از اخلاص عمل است.

۱۶. آن کسی که به خود ایمان دارد هرگز خود را با همه شرایط منطبق نمی‌کند، بلکه شرایط را با خود منطبق می‌کند.

۱۷. تعبیر دیگری هست و آن «نفاست نفس» است، یعنی روح انسان به منزله یک شیء نفیس تلقی شده، و اخلاق خوب به عنوان اشیاء متناسب با این شیء نفیس، و اخلاق رذیله به عنوان اشیاء نامتناسب با این شیء نفیس که آن را از ارزش می‌اندازد.

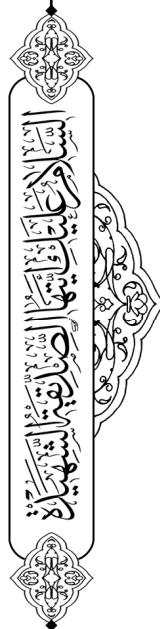
۱۸. انسان دارای دو خود به این معناست که دارای یک خود واقعی و حقیقی و یک خود مجازی است که آن خود مجازی ناخود است و مبارزه با نفس که ما می‌گوییم مبارزه با خود، در واقع مبارزه با خود ناخود است.

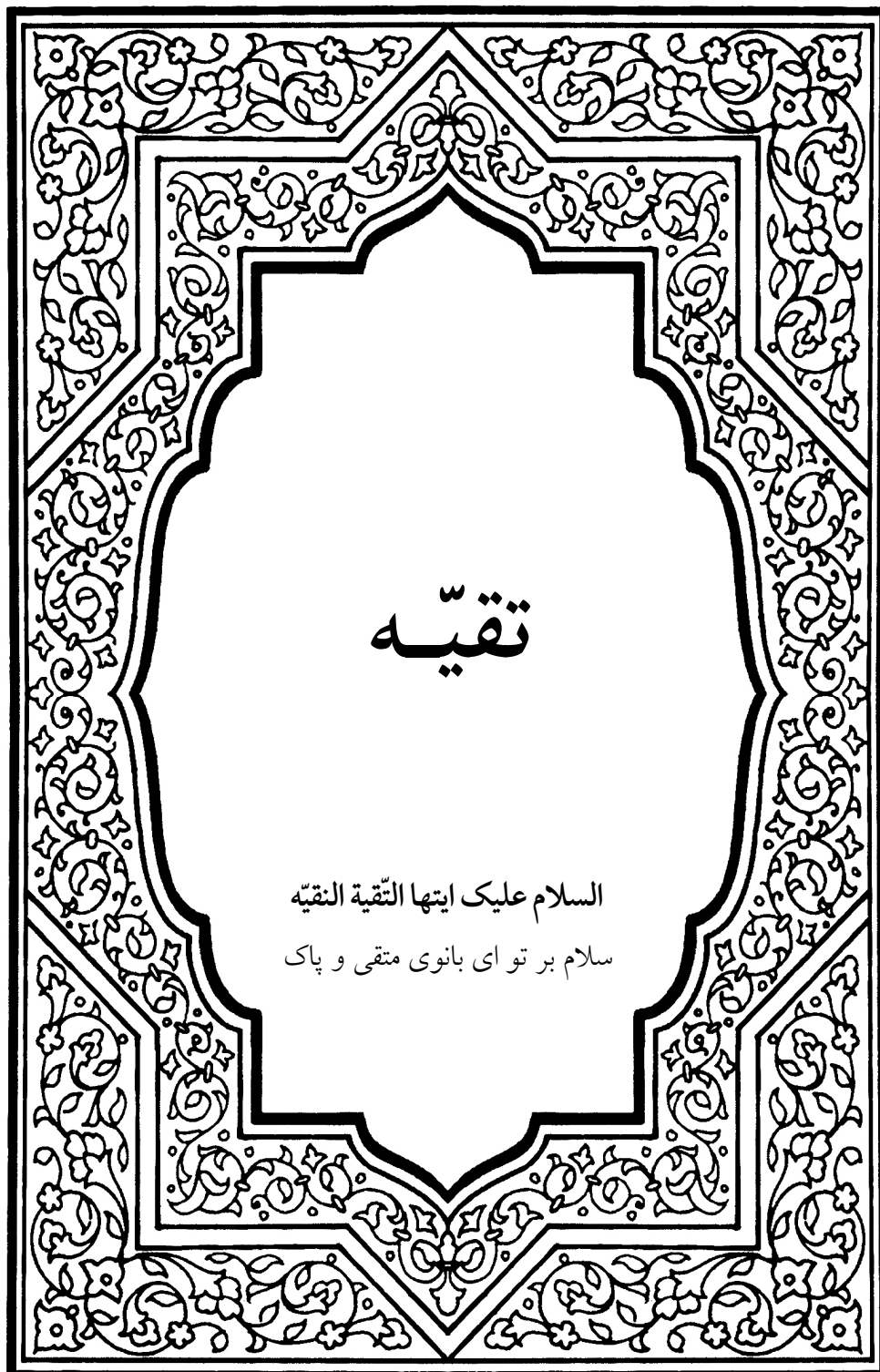
۱۹. اخلاق از جمله مفاهیمی است که در عین معلوم و شناخته بودن برای عموم مردم، مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مفهوم برای تصور و تعریف است. مؤید این مطلب، تنوع و تعدد مطالعات، پژوهش‌ها و موشکافی‌های فلسفی اندیشمندان و متفکرین بسیاری پیرامون اخلاق و مسائل آن می‌باشد که هیچکدام از ایشان در ارتباط با این موضوع به توافق نظر نرسیده‌اند. البته تلاش و پاسخ‌های ایشان در این زمینه در عین تنوع، چندان در تضاد و تناقض با هم نیستند، بلکه هر یک از پاسخ‌ها و پژوهش‌های ایشان متوجه گوشه‌ای از حوزه اخلاق می‌باشند.

۲۰. استاد مطهری، ضمن نقد و بررسی تمام نظریات مطرح شده در فلسفه

اخلاق، نظریه خود را تحت عنوان نظریه «پرستش» مطرح می‌کند. به نظر ایشان امور اخلاقی از ذات مقدسی برخوردارند و از مقوله‌ی عبادت و پرستش به شمار می‌روند، اما عبادتی ناآگاهانه به این ترتیب که بشر، در عمق فطرت خویش از آن رو عمل اخلاقی را می‌ستاید و آن را مقدس و زیبا می‌داند که عمل اخلاقی، عبادت خداوند است اگرچه بشر نسبت به آن خودآگاهی نداشته باشد. حس اخلاقی در نزد مطهری، جدا از حس خداشناسی نیست.

۲۱. به اعتقاد شهید مطهری، در میان نظریات اخلاقی، رأی کانت تا حد زیادی درست است، اما عیبش آن است که یک قدم آن طرف تر نرفته است. این که انسان تکلیف را می‌شناسد، به خودی خود نیست بلکه به واسطه تشخیص دل است، زیرا دل، شمه‌ای دارد و با آن خدا را می‌شناسد و به طور فکری، تکلیف خدا را می‌شناسد. انسان با شامه قلب خود حس می‌کند که محبوب واقعی اش آن را از او می‌خواهد.^۱





تقیّه

السلام علیک ایتهما التّقیة النّقیّه
سلام بر تو ای بانوی متقی و پاک

یکی از القاب صدیقه طاهره علیها السلام که در حقیقت شریف‌ترین لقب آن حضرت محسوب می‌شود لقب تقیه است، به معنای کسی که از خدا می‌ترسد و در همه حال و همه جا خدا را ناظر بر خود و اعمال خود می‌داند.

در عالم هیچ کس مانند حضرت فاطمه علیها السلام از خداوند خوف و خشیت نداشت. امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: یعنی تقوا و ترس از خدا کلید گشودن هر در بسته‌ای است، ذخیره روز رستاخیز، و سبب آزادی از اسارت شیطان و نجات از هر گونه هلاکت است.^۱

بزرگان گفته‌اند: همه خیر دنیا و آخرت در یک کلمه جمع شده و آن کلمه تقوا می‌باشد.

البته تقوا شاخه‌ها و شعب مختلف دارد؛ مانند تقوای مالی و اقتصادی، تقوای جنسی، تقوای اجتماعی و سیاسی. زنی را که اهل پرهیزکاری و تقوا باشد «تقیه» گویند. آیا کسی از صدیقه طاهره علیها السلام در میان زنان پرهیزکارتر می‌شناسید؟ فاطمه‌ی زهرا علیها السلام الگوی تقواست.

در زیارتنامه‌ی حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام می‌خوانیم: درود بر توای زن پاکیزه از هر بدی و آلودگی! سلام بر تو ای زن بسیار راستگو، دور از هر گناه، نیکوکار، باتقوا، فرزند مصطفی، همسر مرتضی و مادر پیشوایان گرامی و با کرامت.

خداوندا! فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که مورد ظلم و ستم دشمنان قرار گرفته بود از این دنیا رفت، لبریز از درد و حسرت و آه و غم و اندوه بود که شکایت این قوم را در پیشگاه تو و پدرش نمود. خداوندا! انتقام او را بگیر و حق مسلم ایشان را بازگردان.^۱

در جای دیگر می خوانیم؛

دورد بر توای زن پاکدامن و با تقوا!^۲

ارزش تقوا در نگاه اسلام

انسان‌ها به طور فردی و اجتماعی پیوسته به دنبال ارزش‌ها هستند، و تلاش دارند که در رسیدن به آن‌ها از همدیگر پیشی گیرند، و هر یک امتیاز افزون‌تری را کسب کنند.

در اسلام بیش از هر چیز به «تقوا» توجه شده است و آن میزانی است که بهای ارزش‌ها به وسیله‌ی آن سنجیده می‌شود، به طوری که هر ارزشی بدون ارتباط با تقوا بی‌ارزش خواهد بود.^۳

قرآن، صفت تقوا را به لباس تشبیه می‌کند، که عیب‌های انسان را می‌پوشاند، و بر زیبایی و شخصیت او می‌افزاید، و از گرما و سرما ننگه می‌دارد، بنابراین تقوا نقش «نگهداری انسان را داشته، و صاحبش را در برابر زشتی‌ها و رسوایی‌ها و گناهان بیمه می‌کند».^۴

خداوند متعال در قرآن مجید ۲۵۳ مرتبه، به این واژه‌ی سازنده و انسان‌ساز،

۱. بحار الانوار جلد ۱۰۰ ص ۱۹۷، روایت ۱۵ از مصباح الزائد.

۲. بحار الانوار جلد ۱۰۰ ص ۱۹۹، ۲۰ از الاقبال ص ۱۰۰.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۲۶.

اشاره نموده است، که بیانگر اهمیت و ارزش «تقوا» در پیشگاه الهی است.
رسول گرامی اسلام ﷺ در مراسم حج در سرزمین «منی» خطاب به مسلمانان فرمود:

«ای مردم! بدانید که خدای شما یکی است، و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون، و نه گندمگون بر سیاه پوست، مگر به تقوا».^۱

حضرت امام رضا علیه السلام در این باره می فرماید:

«ایمان یک درجه‌ی برتر از اسلام است، و تقوا درجه‌اش از ایمان نیز بالاتر است».^۲

سلمان فارسی

درباره‌ی نقش تقوا در سنجش ارزش آدمی در روایات، حکایت زیبایی آمده است که روزی سلمان فارسی وارد مسجد نبوی شد و صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به احترام او از جای خود برخاستند و در صدر مجلس به او جای دادند. لحظه‌ای نگذشته بود که یکی از صحابه‌ی معروف نیز وارد مسجد شد، و چون سلمان را در صدر مجلس مشاهده کرد؛ لب به اعتراض گشود و گفت: «این مرد ایرانی و عجمی که در صدر مجلس نشسته، در میان عرب‌ها چه می کند؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن غیراسلامی به خشم آمد و بر بالای منبر قرار گرفت و فرمود:

«ای مردم! آگاه باشید که تمام انسان‌ها از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان ما مثل دندان‌های ما یکسانند، عرب بر عجم، گندمگون بر سیاه پوست امتیازی ندارد،

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۹۳، ش ۵۶۵۲.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۲؛ باب فضل الایمان علی الاسلام.

مگر به تقوا».^۱

در روایتی دیگر آمده است؛ که روزی عمر به عنوان تحقیر از حضرت سلمان پرسید: تو کیستی و چستی؟ سلمان بی درنگ جواب داد: «اول، من و تو نطفه‌ی گندیده و بدبو بودیم، طولی نمی‌کشد که با مرگ، بدن من و تو تبدیل به جسدی متعفن و نامطلوب خواهد شد، و چون قیامت پیاخیزد، و میزان‌ها برپا گردد، هر کس میزان اعمال او افزون‌تر و تقوایش بیشتر باشد، به خدا نزدیک‌تر خواهد بود.»^۲

مولای متقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام در آخرین لحظات عمر شریف خویش، نخستین موضوعی را که مورد تأکید و سفارش قرار دادند، «تقوا» بود. که این خود، ارزش این صفت را نشان می‌دهد.

اگر سخنان امام علی علیه السلام را در نهج البلاغه که برادر قرآن است، بررسی کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که طولانی‌ترین خطبه و سخنان آتشین آن بزرگوار، در مورد تقوا و تهذیب نفس ایراد گردیده است. خطبه‌ی ۱۸۴ معروف به «خطبه همام» از جمله این سخنان است، که در روح پرهیزکاران اثری عمیق بر جای می‌گذارد و شنونده را دگرگون می‌سازد.

مولای متقیان در مورد ارزش تقوا می‌فرمایند:

«پرهیزکاری، رئیس سایر اوصاف پسندیده است.»^۳

و در سخن دیگر این ویژگی را از «اخلاق و سیره‌ی تمام پیامبران» معرفی می‌کنند. ایشان در فرازی دیگر، این حالت را «بهترین توشه برای عالم آخرت»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۹، ش ۱۳۵۹۸.

۲. شرح من لایحضره الفقیه، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

۳. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۷۸؛ «التقی رئیس الاخلاق».

دانسته، و در بیانی دیگر این ویژگی را «قوی‌ترین اساس انسانیت و اوصاف سجایای اخلاقی» می‌دانند.^۱

اصلاح نفس

تقوا، همچون واکنس ضد بیماری، فرد و جامعه را از گرفتاری به انواع امراض اخلاقی و اجتماعی نگه می‌دارد، و اقشار مردم را از بدبختی‌های خانمان سوز - که امروز جامعه‌ی جهانی و بین‌المللی به سختی گرفتار آن گردیده‌اند - نجات می‌دهد.

تقوا نه تنها به اصلاح نفس و سیرت انسانی و امور معنوی کمک می‌کند، بلکه در امور مادی و بهداشتی و حفظ حقوق مردم نیز نقش آفرین است. قرآن کریم در اشاره به این حقیقت می‌فرماید:

«اگر مردمان شهر و دیار، همه اهل ایمان و تقوا بودند، ما، درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم».^۲

آری، اگر توده‌ی مردم اهل تقوا باشند، بخش مهمی از درآمدهای ملی و دولتی در موارد نامناسب مصرف نمی‌گردد، آبروی مردم مصون می‌ماند، تلاش و تولید و پیشرفت مضاعف می‌شود، روح اخوت و محبت که عامل همبستگی و پیوستگی و پیشرفت است همیشه زنده می‌ماند، و دشمنان و بدخواهان، از درون و برون مرز نمی‌توانند به ما آسیبی برسانند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به بیان این حقیقت می‌فرماید:

«شما را به پرهیزکاری توصیه می‌کنم... که آن بیماری‌های قلبی شما را برطرف می‌سازد، و کوردلی را به نور و روشندلی مبدل می‌نماید، و به امراض

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص ۱۲۷۸؛ «التقی رئیس الاخلاق».

۲. سوره اعراف - آیه ۹۶.

جسمانی شفا می‌بخشد، و سینه‌ها را از فساد پاک می‌کند، شما را از «درون چرکی» نجات می‌دهد، و پرده‌های ضخیم را که مانع بینایی واقعی است از چشم شما بر می‌دارد. و به دل‌هایتان امنیت می‌بخشد، ظلمات و تاریکی‌ها را به نور و امید دگرگون می‌سازد...»^۱

این کلمات روحانی و عبارات نورانی، بیانگر آن است که تقوا در تمام جوانب زندگی، مؤثر و سازنده است. آن حضرت در فرازی دیگر درباره‌ی اهمیت اهمیت به تقوا و پیامد آن می‌فرماید:

«تقوا و پرهیزکاری نهایت آرزو است که هر کس آن را پیشه‌ی خود سازد هلاک نمی‌گردد، و از عمل خود پشیمان نمی‌شود، زیرا در اثر این عمل سعادت‌مندان، سعادت‌مند و زیانکاران، زیانکار گشته‌اند.»^۲

آیات قرآن تقوا را مانع گرفتاری به آتش دوزخ معرفی کرده است، از جمله در «سوره‌ی زمر» آیه ۶۱ آمده است:

«گروهی در آتش دوزخ گرفتار گردیده و رویشان سیاه می‌شود، ولی از این بین، پرهیزکاران نجات یافته و کوچک‌ترین غم و اندوه به آنان نمی‌رسد...»
و یا در سوره‌ی مریم می‌خوانیم:

«و هیچ کس از شما باقی نمی‌ماند، جز آن که وارد دوزخ گردد، و این حکم قطعی خداوند است، سپس از آن جا کسی نجات نیابد مگر پرهیزکاران...».

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز بدین موضوع اشاره نموده و می‌فرماید:
«دو عمل، امت مرا بیش از سایر اعمال وارد بهشت می‌کند، آن دو، تقوا و

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۶۳۵.

۲. میزان الحکمه، ج ۴، چاپ جدید، ص ۳۶۲۵، ش ۲۲۳۴۰.

حسن خلق است».^۱

امام صادق علیه السلام نیز در سفارش به پیروان حقیقی خود چنین می‌فرماید:
 «سعی کنید در عمل به اسلام و دستورات دینی سرمشق دیگران باشید، و دیگران از دیدن شما به نقش تربیتی ما توجه نمایند، و بگویند: این انسان‌ها در مکتب جعفری علیه السلام تربیت شده‌اند و بدین طریق ما را خوشحال، و آیین جعفری علیه السلام را ترویج نمایید».

شیوه‌های کسب تقوا

ارزش هر انسانی در قانونمندی او نهفته است، و هرگونه تخلف و قانون شکنی شخصیت و ارزش انسان را پایین می‌آورد. بنابراین انسانی با تقوا است که خود را در عمل به قوانین اسلام متعهد نموده، از قانون شکنی مبرا باشد، یا به عبارت دیگر از تمام محرمات اجتناب کند و به تمام فرائض و واجبات عمل نماید.

پیامبر اسلام در این زمینه می‌فرماید:

«عابدترین مردم کسی است که به فرایض دینی عمل کند، و با تقواترین اشخاص کسی است که از تمام محرمات دوری گزیند».^۲

حضرت امام محمدباقر علیه السلام در زمره‌ی دوستان اهل بیت قرار گرفتن را، در اطاعت عملی از اوامر الهی و بندگی او معرفی نموده و می‌فرماید:

«سوگند به خدا! ما جز از طریق بندگی و اطاعت خدا تقرب پیدا نمی‌کنیم، بنابراین هر کس بنده‌ی عملی خدا باشد او دوست ما است و هر کس نافرمان

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۹۵، ح ۱۴.

خدا گردد، وی دشمن ما می‌باشد».^۱

بنابراین، یکی از شیوه‌های رسیدن به تقوا، محترم شمردن قوانین اسلام است، تا در سایه‌ی آن حقوق خدا و مردم را به رسمیت بشناسیم و از حدود مقرر تجاوز ننماییم.

یکی دیگر از شیوه‌های کسب تقوا توجه به حضور خدا در هستی است. هر انسان مسلمانی وظیفه دارد که خدا را همه جا حاضر و ناظر خود بداند. در این صورت است که از هرگونه خلاف و گناه مصون می‌ماند.

جوانی خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد:

«ای پسر پیامبر! من جوانی هستم که در هنگام معصیت نمی‌توانم خود را نگهدارم، چاره چیست؟» حضرت فرمودند:

«برو پنج چیز را در نظر بگیر و هر گناهی را دلت خواست انجام ده!

۱. از روزی مقدر الهی استفاده نکن و هر گناهی که خواستی بکن؛

۲. از ولایت و عنایت الهی خارج شو و هر گناهی که خواستی بکن؛

۳. گناه را در جایی انجام ده، که خدا تو را نبیند؛

۴. در هنگام مرگ جواب ملک‌الموت را بده و بعد مرتکب گناه شو؛

۵. در ورای این عالم داخل جهنم نشو و هر گناهی بکن».

جوان مقصداری فکر کرد، و راه خود را بازیافت، و گناهان را پشت سر گذاشت.^۲

از سوی دیگر هر مؤمنی وظیفه دارد حسابگر اعمال خود باشد، و عمر خود را در بی‌خبری و غفلت سپری نکند، و انبوهی از گناهان را در نامه‌ی اعمالش

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۶، ح ۷.

انباشته ننماید، و بداند که روزی، حساب‌رسی خواهد شد، و قبل از آن روز، خود را بازجویی کند. اگر چنین کند مسلماً کمتر گناه خواهد کرد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در بیان این راه (نیل به تقوا) می‌فرماید:

«ای اباذر! کسی می‌تواند اهل تقوا باشد که مانند شریک کار، به حساب خود برسد، و توجه نماید که خوراک و پوشاکش از کجا تهیه می‌گردد، از حرام یا حلال؟»^۱

از جمله مواردی که آن را در حساب‌رسی به اعمال خود باید مورد توجه قرار دهد، کنترل زبان و اصلاح آن است، تا بتواند به لباس تقوا آراسته شود و به اوصاف پسندیده‌ی انسانی دست یابد. امیر مؤمنان، علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«سوگند به خدا! من گمان نمی‌کنم کسی به مرحله تقوا و پرهیزکاری برسد که به حال او فایده داشته باشد، مگر این که، زبانش را کنترل کند».^۲

براین اساس یکی از مهم‌ترین شیوه‌های دست‌یابی به خصیصه‌ی تقوا، کنترل زبان است؛ زیرا بسیاری از مفاسد اخلاقی و مشکلات اجتماعی یا خانوادگی ریشه در همین موضوع دارد.

البته راه‌های تحصیل تقوا بسیار زیاد است، و انسان می‌تواند در پرتو عرفان و معرفت کامل به خدا، ایجاد عشق و علاقه به خداوند در قلب خویش، توجه به آینده‌ی گناه‌کاران، حفظ شخصیت و ارزش قائل شدن به شخصیت واقعی خود، و یا پیروی از الگوهای مطلوب به تقوای مطلوب نایل شود.

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۹۸، ش ۸۵۱

۲. نهج البلاغه، خ ۱۷۵، ص ۵۷۰

تقوی در قرآن

قرآن کریم در سوره بقره می‌فرماید: این کتاب هدایتگر متقین است؛

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِيْبٌ فِيْهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِيْنَ

چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران است؟

مسلمان قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده، ولی چرا در آیه فوق

هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران معرفی گردیده؟

علت آن این است که تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله

تسلیم در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال

است انسان از هدایت کتاب‌های آسمانی و دعوت انبیاء بهره بگیرد.

به تعبیر دیگر: افراد فاقد ایمان دو گروهند: گروهی هستند که در جستجوی

حقند و این مقدار از تقوا در دل آن‌ها وجود دارد که هر جا حق را ببینند پذیرا

می‌شوند.

گروه دیگری افراد لجوج و متعصب و هواپرستی هستند که نه تنها در

جستجوی حق نیستند بلکه هر جا آن را بیابند برای خاموش کردنش تلاش

می‌کنند.

مسلمان قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر تنها به حال گروه اول مفید بوده و

هست و گروه دوم از هدایت آن بهره‌ای نخواهند گرفت.

و باز به تعبیر دیگر: علاوه بر (فاعلیت فاعل) (قابلیت قابل) نیز شرط است،

هم در هدایت تکوینی و هم در هدایت تشریحی.

زمین شوره زار هرگز سنبل بر نیارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن ببارد

بلکه باید زمین آماده باشد تا از قطرات زنده کننده باران بهره گیرد.



سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی پذیرد، و لذا خداوند می فرماید: (قرآن هادی و راهنمای متقیان است).

در ادامه می فرماید:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ* أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

(پرهیزکاران) آن‌ها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند، و نماز را بر پا می دارند و از تمام نعمت‌ها و مواهبی که به آن‌ها روزی داده ایم انفاق می کنند.

آن‌ها به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می آورند، و به رستخیز یقین دارند.

آنان را خداوند هدایت کرده، و آن‌ها رستگارانند.

قرآن در آغاز سوره بقره، مردم را در ارتباط با برنامه و آئین اسلام به سه گروه متفاوت تقسیم می کند:

- ۱- «متقین» (پرهیزکاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته‌اند
- ۲- «کافران» که در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر خود معترفند و از گفتار و رفتار خصمانه در برابر اسلام ابا ندارند.
- ۳- «منافقان» که دارای دو چهره‌اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف اسلامند، البته چهره اصلی آن‌ها همان چهره کفر است، ولی تظاهرات اسلامی نیز دارند.

۱. سوره بقره آیات ۳ تا ۵.

بدون شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است و به همین سبب قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد.

البته این موضوع مخصوص اسلام نیست، تمام مکتب‌های جهان با این سه گروه روبرو هستند، یا مؤمن به آن مکتب، یا مخالف آشکار، و یا منافق محافظه کار، و نیز این مسأله اختصاص به زمان معینی ندارد، بلکه در همه ادوار جهان بوده است.

در این آیه سخن از گروه اول است، ویژگی‌های آنها را از نظر ایمان و عمل در پنج عنوان مطرح می‌کند.

(ایمان به غیب - اقامه نماز - انفاق از همه مواهب - ایمان به دعوت همه انبیاء و ایمان به رستاخیز).

۱- ایمان به غیب:

نخست می‌گوید: «آن‌ها کسانی هستند که ایمان به غیب دارند» (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ).

«غیب و شهود» دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود عالم محسوسات است، و جهان غیب، ماورا حس، زیرا «غیب» در لغت بمعنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماورا محسوسات از حس ما پوشیده است به آن غیب گفته می‌شود، در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ خداوندی که با غیب و شهود، پنهان و آشکار دانا است و او است خداوند بخشنده و رحیم!

ایمان به غیب، درست نخستین نقطه‌ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا

می‌سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا و وحی و قیامت قرار می‌دهد. و به همین دلیل نخستین ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب ذکر شده است.

مؤمنان، مرز جهان ماده را شکافته، و خویش را از چهار دیواری آن گذرانده‌اند، آن‌ها با این دید وسیع با جهان فوق العاده بزرگتری ارتباط دارند در حالی که مخالفان آن‌ها اصرار دارند انسان را همچون حیوانات در چهار دیواری جهان ماده محدود کنند. و این سیر قهقرایی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می‌نهند!

در مقایسه «درک و دید» این دو، به اینجا می‌رسیم که «مؤمنان به غیب» عقیده دارند جهان هستی از آنچه ما با حس خود درک می‌کنیم بسیار بزرگتر و وسیع‌تر است، سازنده این عالم آفرینش، علم و قدرتی بی‌انتهای، و عظمت و ادراکی بی‌نهایت دارد، او ازلی و ابدی است. و عالم را طبق یک نقشه بسیار حساب شده و دقیق پی‌ریزی کرده، در جهان انسان‌ها، روح انسانی فاصله زیادی میان آنان و حیوانات ایجاد کرده، مرگ به معنی فنا و نابودی نیست، بلکه یکی از مراحل تکاملی انسان و دریچه‌ای است به جهان وسیع‌تر و پهناورتر.

در حالی که یک فرد مادی، معتقد است جهان هستی، محدود است به آنچه ما می‌بینیم و علوم طبیعی برای ما ثابت کرده است، که قوانین طبیعت، یک سلسله قوانین جبری است که بدون هیچگونه نقشه و برنامه‌ای پدید آورنده این جهان است، نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه یک کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد، بشر جزئی از طبیعت است و پس از مرگ همه چیز پایان می‌گیرد، بدن او متلاشی می‌گردد، و اجزای آن بار دیگر به مواد طبیعی می‌پیوندند، بقای

برای انسان نیست و میان او و حیوان چندان فاصله‌ای وجود ندارد.^۱
آیا این دو انسان با این دو طرز تفکر با هم قابل مقایسه‌اند؟! آیا خط سیر
زندگی و رفتار آن‌ها در اجتماع یکسان است.

اولی، نمی‌تواند از حق و عدالت و خیر خواهی و کمک به دیگران صرف
نظر کند، و دومی، دلیلی برای هیچ‌گونه از این امور نمی‌بیند، مگر آنچه در
زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد.

به همین دلیل در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و
تعاون، در حالی که در دنیایی که مادی‌گری بر آن حکومت می‌کند، استعمار
است و استثمار، خونریزی است و غارت و چپاول، و اگر می‌بینیم قرآن نقطه
شروع تقوی را در آیات فوق، ایمان به غیب دانسته دلش همین است.

در اینکه آیا ایمان به غیب، در اینجا تنها اشاره به ایمان به ذات پاک پروردگار
است، و یا غیب، در اینجا مفهوم وسیعی دارد که عالم وحی و رستاخیز و جهان
فرشتگان و به طور کلی آنچه ما ورای حس است شامل می‌شود، در میان
مفسران بحث است.

از آنچه در بالا گفتیم؛ که ایمان به جهان ماوراء حس، نخستین نقطه جدایی
مؤمنان از کافران است، روشن می‌شود که غیب، در اینجا دارای همان مفهوم
وسیع کلمه می‌باشد، به علاوه تعبیر آیه مطلق است، و هیچ‌گونه قیدی در آن
وجود ندارد که به معنی خاصی محدودش کنیم.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات اهل بیت علیهم السلام غیب، در آیه فوق تفسیر به
«امام غائب یعنی حضرت مهدی علیه السلام» شده که به عقیده ما هم اکنون زنده است و
از دیده‌ها پنهان می‌باشد، منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد، چرا که روایاتی که

۱. اقتباس از قرآن و آخرین پیامبر.

در تفسیر آیات وارد شده، غالباً مصداق‌های خاصی را بیان می‌کند، بی آنکه به آن مصداق محدود باشد.

روایات فوق در حقیقت می‌خواهد وسعت معنی ایمان به غیب و شمول آن را حتی نسبت به امام غائب علیه السلام مجسم کند، حتی می‌توان گفت ایمان به غیب معنی وسیعی دارد که ممکن است با گذشت زمان حتی مصداق‌های تازه‌ای پیدا کند.

۲- ارتباط با خدا:

ویژگی دیگر پرهیزکاران آن است که: «نماز را برپا می‌دارند» (ویقیمون

الصلوة)

«نماز» که رمز ارتباط با خداست، مؤمنانی را که به جهان ماوراء طبیعت راه یافته‌اند در یک رابطه دائمی و همیشگی با آن مبداء بزرگ آفرینش نگه می‌دارد، آن‌ها تنها در برابر خدا سر تعظیم خم می‌کنند، و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان هستی هستند، و به همین دلیل دیگر خضوع در برابر بت‌ها، و یا تسلیم شدن در برابر جباران و ستمگران، در برنامه آن‌ها وجود نخواهد داشت.

چنین انسانی، احساس می‌کند از تمام مخلوقات دیگر فراتر رفته، و ارزش آن را پیدا کرده که با خدا سخن بگوید، و این بزرگ‌ترین عامل تربیت او است.

کسی که شبانه روز حداقل پنج بار در برابر خداوند قرار می‌گیرد، و با او به راز و نیاز می‌پردازد، فکر او، عمل او، گفتار او، همه خدایی می‌شود، و چنین انسانی، چگونه ممکن است بر خلاف خواست او گام بردارد؟ (مشروط بر اینکه راز و نیازش به درگاه حق، از جان و دل سرچشمه گیرد و با تمام قلب رو به درگاهش آورد)

۳- ارتباط با انسان‌ها:

آن‌ها علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند، و به همین دلیل سومین ویژگی آن‌ها را قرآن چنین بیان می‌کند: «و از تمام مواهبی که به آن‌ها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند» (وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ). قابل توجه اینکه قرآن نمی‌گوید: من اموالهم ینفقون (از اموالشان انفاق می‌کنند) بلکه می‌گوید: «مَا رَزَقْنَاهُمْ» (از آنچه به آن‌ها روزی دادیم) و به این ترتیب مساله «انفاق» را آنچنان تعمیم می‌دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را دربر می‌گیرد.

بنابراین مردم پرهیزگار، آن‌هایی هستند که نه تنها از اموال خود، بلکه از علم و عقل و دانش و نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی خود، و خلاصه از تمام سرمایه‌های خویش، به آن‌ها که نیاز دارند می‌بخشند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشند.

ارتباط با انسان‌ها در حقیقت نتیجه ارتباط و پیوند با خدا است، انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله «مَا رَزَقْنَاهُمْ» همه روزی‌ها و مواهب را از خدا می‌داند، نه از ناحیه خودش آن‌ها را عطا می‌کند و بزرگی می‌داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال است، چرا که مال خدا را به بندگان او داده، اما نتایج و برکات مادی و معنوی را برای خود خریده است.

این طرز تفکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می‌کند. و جهان «تنازع بقا» را به «دنیای تعاون» تبدیل می‌سازد دنیایی که در آن هر کس خود را مدیون می‌داند که از مواهبی که دارد در اختیار همه نیازمندان بگذارد، همچون آفتاب نور افشانی می‌کند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.



جالب اینکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که در ذیل آیه «وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» فرمود: از علوم و دانش‌هایی که به آنها تعلیم داده‌ایم نشر می‌دهند و به نیازمندان می‌آموزند.

۴- ایمان به همه پیامبران

یکی دیگر از ویژگی‌های پرهیزکاران، ایمان به تمام پیامبران و برنامه‌های الهی است. قرآن می‌گوید: «آن‌ها کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند» (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ).

و به این ترتیب، نه تنها اختلافی از نظر اصول و اساس در دعوت انبیاء نمی‌بینند بلکه آن‌ها را معلمان و مربیان هماهنگی می‌دانند که یکی پس از دیگری در این آموزشگاه بزرگ جهان انسانیت برای پیش بردن انسان‌ها در سیر تکاملیشان گام می‌گذارند. آن‌ها، نه تنها ادیان آسمانی را مایه تفرقه و نفاق نمی‌شمرند، بلکه با توجه به وحدت اصولی آن‌ها، وسیله‌ای برای ارتباط و پیوند میان انسان‌ها می‌دانند.

کسانی که دارای این درک و دید باشند، روح خود را از تعصب پاک می‌سازند و به آنچه همه پیامبران الهی برای هدایت و تکامل انسان‌ها آورده‌اند، ایمان پیدا می‌کنند، همه هادیان و راهنمایان راه توحید را محترم می‌شمرند. البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین، مانع از آن نخواهد بود که فکر و عمل خود را با آئین آخرین پیامبر، که آخرین حلقه سلسله تکاملی ادیان است، تطبیق دهند چرا که اگر غیر از این کنند در مسیر تکامل خود گامی به عقب برداشته‌اند.

۵- ایمان به رستاخیز

آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات برای پرهیزکاران بیان شده است «آن‌ها به آخرت قطعاً ایمان دارند» (وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) آن‌ها یقین دارند که انسان، مهمل و عبث و بی هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ هرگز پایان نمی‌گیرد، چرا که اگر در همین جا همه چیز ختم می‌شد، مسلماً این همه غوغا برای این چند روز زندگی، عبث و بیهوده بود.

او اعتراف دارد که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است و چنان نیست که اعمال ما در این جهان، بی حساب و پاداش باشد. این اعتقاد به او آرامش می‌بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسئولیت‌ها بر او وارد می‌شود، نه تنها رنج نمی‌برد بلکه از آن استقبال می‌کند، همچون کوه در برابر حوادث می‌ایستد، در برابر بی عدالتی‌ها تسلیم نمی‌شود، و مطمئن است کوچک‌ترین عمل نیک و بد، پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیع‌تر که خالی از هرگونه ظلم و ستم است انتقال می‌یابد و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره‌مند می‌شود.

ایمان به آخرت، یعنی شکافتن دیوار عالم ماده، و ورود در محیطی عالی‌تر و والاتر که این جهان، مزرعه‌ای برای آن، و آموزشگاهی برای آمادگی هر چه بیشتر در برابر آن، محسوب می‌شود، حیات و زندگی این جهان هدف نهایی نیست بلکه جنبه مقدماتی دارد، و دوران سازندگی برای جهان دیگر است.

زندگی در این جهان، همچون زندگی دوران جنینی است که هرگز هدف آفرینش انسان آن نبوده، بلکه یک دوران تکاملی است برای زندگی دیگری، ولی تا این چنین سالم و دور از هرگونه عیب متولد نشود در زندگی بعد از آن



خوشبخت و سعادت‌مند نخواهد بود.

ایمان به رستاخیز، اثر عمیقی در تربیت انسان‌ها دارد، به آن‌ها شهامت و شجاعت می‌بخشد، زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان، «شهادت» در راه یک هدف مقدس الهی است، که محبوب‌ترین اشیاء برای فرد با ایمان بوده و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی.

ایمان به قیامت انسان را در برابر گناه کنترل می‌کند، و به تعبیر دیگر؛ گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که ایمان قوی‌تر باشد گناه کمتر است. در سوره ص آیه ۲۶ می‌خوانیم، خداوند به داوود عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ؛ از هوای نفس پیروی مکن که تو را از مسیر الهی گمراه می‌سازد، کسانی که از طریق الهی گمراه شوند عذاب دردناکی دارند، چرا که روز قیامت را فراموش کردند.

آری این فراموشی روز جزا، سرچشمه انواع طغیان‌ها و ستم‌ها و گناهان است و آن‌ها هم سرچشمه عذاب شدید.

۶- نتیجه گیری

آخرین آیه مورد بحث، اشاره‌ای است به نتیجه و پایان کار مؤمنانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده‌اند، می‌گوید: «این‌ها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند» (أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ) «و این‌ها رستگارانند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

در حقیقت هدایت آن‌ها و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده

است و تعبیر به، مِنْ رَبِّهِمْ اشاره به همین حقیقت است. جالب اینکه می‌گوید: «عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» اشاره به اینکه هدایت الهی، همچون مرکب راهواری است که آن‌ها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می‌روند. ضمناً تعبیر به «هدی» (به صورت نکره) اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آن‌ها می‌شود، یعنی آن‌ها هدایتی بس عظیم دارند. و نیز تعبیر به «هُمُ الْمُفْلِحُونَ» با توجه به آنچه در علم معانی و بیان گفته شده دلیل بر انحصار است، یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته‌اند.^۱

حقیقت تقوا چیست؟

«تقوا» در اصل به معنی نگهداری یا خویشتن داری است. و به تعبیر دیگر یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می‌کند، و در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه‌ها حفظ و از تندروی‌های خطرناک، باز می‌دارد. به همین دلیل امیر مؤمنان علیه السلام «تقوا» را به عنوان یک دژ نیرومند در برابر خطرات گناه شمرده است، آنجا که می‌فرماید:

اعلموا عباد الله انّ التّقوی دار حصن عزیز: بدانید ای بندگان خدا! تقوا دژی است مستحکم و غیر قابل نفوذ.^۲

در احادیث اسلامی و همچنین کلمات دانشمندان، تشبیهات فراوانی برای تجسم حالت تقوا بیان شده است، امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۵۷.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۵۷.

الا وان التقوى مطايا ذلل، حمل عليها اهلها و اعطوا ازمتهما، فاوردتهم الجنة: ^۱
 «تقوا، همچون مرکبی است راهوار که صاحبش بر آن سوار است و زمامش
 در دست او است و تا دل بهشت او راه پیش می‌برد!»^۲
 «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «وقایه» به معنی نگهداری اشیاء است
 در برابر اموری که به آنها زیان و آزار می‌رساند.
 و تقوا قرار دادن روح است در یک پوشش حفاظتی در برابر خطرها، و لذا
 گاهی تقوا را به خوف تفسیر کرده‌اند، در حالی که خوف، سبب تقوا می‌شود.
 در عرف شرع، تقوا به معنی خویشتن داری در برابر گناهان است و «کمال
 تقوا» آنست که از مشتهات نیز اجتناب شود.
 بعضی، تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده‌اند که از یک سرزمین پر از خار
 عبور می‌کند، سعی دارد دامن خود را کاملاً برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا
 نوک خاری در پایش بنشیند، و یا دامنش را بگیرد.

یک شاعر عرب چنین می‌گوید:

خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی

«گناهان را از کوچک و بزرگ ترک کن که حقیقت تقوا همین است».

واصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری

«همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر

می‌دارد.»

لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۶.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۶.

«گناهان صغیره را کوچک مشمار که کوهها از سنگ ریزهها تشکیل می‌شود»^۱ ضمناً از این تشبیه به خوبی استفاده می‌شود که تقوا به این نیست که انسان، انزوا و گوشه‌گیری انتخاب کند، بلکه باید در دل اجتماع باشد و اگر اجتماع آلوده بوده خود را حفظ کند.

در هر صورت این حالت تقوا و کنترل نیرومند معنوی، روشن‌ترین آثار ایمان به «مبدأ» و «معاد» یعنی خدا و رستاخیز است، و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می‌شود تا آنجا که جمله ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۲ به صورت یک شعار جاودانی اسلام در آمده است.



۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، ج اول، ص ۶۲.

۲. سوره‌ی حجرات، آیه ۱۴.

درجات مختلف ایمان و تقوا

در آیه هفتم سوره حدید خطاب به مؤمنین آمده: **آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**؛ ای مؤمنین ایمان به خدا و رسول بیاورید.

گفتیم این سؤال قهرا به وجود می‌آید که ایمان آوردن اهل ایمان که تحصیل حاصل است!

فرض این است که مخاطب خود اهل ایمان هستند، چگونه به اهل ایمان امر می‌شود به ایمان؟ مثل این است که به کسی که روزه دارد امر کنیم که روزه بگیر. آن که روزه دارد، دیگر روزه بگیر یعنی چه؟!

امر به کاری به کسی باید کرد که کاری را که نکرده است انجام بدهد، و اما اگر کسی چیزی را واجد است، امر به ایجاد آن از قبیل تحصیل حاصل است، پس چگونه است که در این سوره این تعبیر راجع به اهل ایمان آمده است؟

جواب این سؤال واضح و روشن است و به حکم **«الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»** از خود آیات کریمه قرآن این مطلب کاملاً استفاده می‌شود که اموری از قبیل ایمان، تقوا، احسان، صبر، رضا، دارای یک درجه نیست، مثلاً تقوا درجات متعدد دارد و هر درجه حکمش با درجات دیگر متفاوت است.

روزه؛ یک درجه عام دارد که آن را صوم عوام می‌گویند. آن درجه عام روزه، همین است که انسان از اموری مثل خوردن و نوشیدن امساک کند.

اما روزه یک درجه بالاتر هم دارد که آن امساک از گناهان است، یعنی دهان

انسان که روزه می‌گیرد، زبان انسان هم روزه بگیرد و امساک کند. نه تنها از حرام‌هایی از قبیل غیبت و دروغ و امثال اینها، بلکه حتی از سخنان لغو و بیهوده و بی‌اثر و بی‌فایده امساک کند. چشم انسان هم امساک کند از نظر به حرام، گوش انسان هم امساک کند از استماع امر حرام، دست و پای انسان هم امساک کند از انجام دادن یک عمل حرام.

حال اگر کسی این کارها را نکرد و زبان و چشم و گوش و دست و پایش صائم نبود، آیا او روزه دارد یا روزه ندارد؟ پاسخ این است که، هم دارد و هم ندارد. روزه دارد آن درجه پایینش را، اولین درجه روزه را، روزه عوام را، روزه ندارد، یک درجه از آن بالاتر را.

مرتب دیگر روزه این است که انسان در حال روزه از پاره‌ای حلال‌ها هم امساک کند. این می‌شود یک درجه بالاتر و درجه سوم است.

بالاترین و چهارمین درجه‌اش امساک از غیر الله است، یعنی در حال روزه قلب انسان از غیر خدا به طور کلی خودداری کرده باشد و جز خدا در قلب انسان چیزی نباشد.

همه اینها روزه است، اما اینها مراتب و درجات یک حقیقت هستند. یا مثلاً طهارت هم همین طور است. یک درجه نازل طهارت یعنی با وضو یا غسل یا تیمم باشد ولی خود طهارت هم شامل مراتب بالاتری است مثل طهارت باطنی.

اساساً قرآن راجع به خود تقوا می‌فرماید:

﴿... إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا...﴾

هنگامی که تقوا پیدا کردند و ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، سپس تقوا پیدا کردند و ایمان آوردند، سپس تقوا پیدا کردند و اهل احسان شدند.

پس سخن از تقوا و ایمانی است و از تقوا و ایمان بعد از تقوا و ایمانی و باز از تقوای بعد از تقوا و ایمانی و از احسانی. اینها همه مراتب و درجات را می فهماند.

راجع به خود ایمان این مطلب خیلی واضح تر و روشن تر است: ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾؛ تا خدا کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانش داده شده اند رتبه ها بالا برد^۱

که ایمان، مراتب دارد آن مرتبه دانی ایمان که اسمش "اسلام" است همان اقرار به زبان است. همین قدر که به مرحله قلب برسد و یک اعتقادی در قلب انسان پیدا بشود، این مرحله اول ایمان است ولی خود اعتقاد، مراتب و مراحل دارد، می رسد به مرحله ای که انسان را کاملاً تحت تأثیر و نفوذ خودش قرار می دهد به گونه ای که انسان، از شرک و ثنویت در وجود خودش خلاصی پیدا می کند.

پس ایمان دارای مراتب و درجات است و صحیح است که به اهل ایمان گفته بشود ای اهل ایمان، باز ایمان بیاورید، یعنی؛ ای کسانی که در اولین پله ایمان قرار گرفته اید پایتان را روی پله بالاتر بگذارید.

این که در سوره حدید آیه ۲۸ می فرماید: ﴿يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾ یعنی؛ ایمان بعد از ایمان پیدا کنید تا دو بهره از رحمت حق ببرید، یعنی ایمان اولتان، شما را مستحق یک رحمت از رحمت های حق می کند و ایمان بعد از ایمانتان، (ایمان دومتان) شما را مستحق رحمتی فوق رحمت و رحمتی بالاتر از رحمت می کند.

البته می بینید که این تقسیم بندی ها و درجه بندی های ایمان، قراردادی است، می توانیم به یک اعتبار، ایمان را دارای دو درجه معرفی کنیم: ایمان تا در مرحله

۱. سوره مجادله - آیه ۱۱.

قلب است و هنوز از قلب نفوذ در اعضا و جوارح نکرده است. یعنی اعضا و جوارح مسخر این عقیده و ایمان نشده‌اند. و هنوز به مرحله طاعت کامل نرسیده است. پس می‌توان گفت ایمان دارای دو مرحله است: مرحله اعتقاد و مرحله اعتقاد مؤثر در عمل و طاعت، مرحله‌ای که ایمان از مرحله اعتقاد خارج شده و بروز کرده و به مرحله عمل رسیده است، مثل بذر زنده‌ای که در زمین باشد و ریشه داشته باشد و هنوز به بیرون بروز نکرده باشد، و بذری که بعد از مدتی بیرون دمیده باشد و شکوفا شده باشد، آثار ایمان در مرحله عمل است.

تقوا مقدمه ایمان

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آوردید از خدا بترسید. اول امر به تقواست. در تعبیر قرآن، تقوا در مقابل احسان است. ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾؛ بی تردید خدا با کسانی است که پارسایی کرده‌اند و کسانی که نیکوکارند.^۱

تقوا جنبه منفی قضیه است، یعنی پاکی و طهارت.

این که اول، امر به تقوا می‌شود چون در سلوک معنوی، اول تخلیه و طهارت و پاکی است. ای اهل ایمان پاک بشوید. یعنی این که طاعت و عمل مثبت در صورتی بر ایمان و نورانیت می‌افزاید، که قبل از آن پاکی و تقوا باشد.

اگر انسان تقوا را کنار بگذارد یعنی در عین اینکه اهل طاعت است و عمل مثبت، خوب انجام می‌دهد ولی در مورد عمل‌های منفی هم اهل خودداری نیست، مثلش مثل بیماری است که دستوره‌های مثبت طیب را خوب به کار

می‌بندد ولی پرهیزهایی را که او دستور می‌دهد به کار نمی‌بندد. این، نتیجه نمی‌بخشد و نتیجه نهایی گرفته نمی‌شود.

این است که می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا﴾؛ رستگار شد کسی که نفس را پاک و پاکیزه نگه داشت^۱ لذا قبل از آنکه امر به ایمان طاعتی بکند، بعد از ایمان قلبی، اول دستور تقوا و طهارت و پاکی را می‌دهد، بعد امر می‌فرماید به ایمان طاعتی، یعنی طاعت رسول را به کار ببرید.

گرچه تقوا رئیس اخلاق شناخته شده است^۲. لیکن همان گونه که غالب فضایل اخلاقی سه درجه دارد: عام و خاص و اخص. تقوا نیز همین سه مرتبه را دارد:

۱. تقوای عام که پرهیز از محرّمات است؛

۲. تقوای خاص که اجتناب از مشتبهات است؛

۳. تقوای اخص: دوری از مباحات، در پرتو اشتغال به واجبات و مستحبات.^۳

علامه مجلسی در ذکر اقسام تقوا، علاوه بر سه مورد فوق، یک قسم دیگر نیز به نام «ورع سالکین» ذکر کرده است و مراد از آن، اعراض از غیر خدا، از ترس ضایع شدن عمر عزیز در کارهای بیهوده می‌باشد، هر چند منجر به حرام هم نشود.^۴

پس تقوا نیز مانند فضایل اخلاقی دیگر دارای درجاتی است که نازل‌ترین آن، در سوره آل عمران، بیان شده است: ﴿وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾^۵ و پرهیز از آتش عذابی که برای کیفر کافران افروخته‌اند و درجات آن به حدی بالا می‌رود که همه کس تاب تحمل آن را ندارد و جز اولیاء الله نمی‌توانند به آن دست یابند.

۱. سوره شمس - آیه ۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۰.

۳. جوادی آملی، تسنیم (تفسیر قرآن کریم). تنظیم و ویرایش: علی اسلامی. قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۵۵.

۴. سید محمد هاشم دستغیب، تقوا، ص ۱۰۶.

۵. سوره آل عمران - آیه ۱۳۱.

تقوا از دیدگاه امیر المؤمنین علیه السلام

تقوا از رایج‌ترین کلمات نهج البلاغه است. در کمتر کتابی مانند نهج البلاغه بر عنصر تقوا تکیه شده، و در نهج البلاغه به کمتر معنی و مفهومی به اندازه تقوا عنایت شده است. حال ببینیم مفهوم تقوا چیست؟

معمولاً چنین فرض می‌شود، که تقوا یعنی «پرهیزکاری»، و به عبارت دیگر تقوا یعنی یک روش عملی منفی، یعنی هر چه اجتناب‌کاری و پرهیزکاری و کناره‌گیری بیشتر باشد تقوا کامل‌تر است.

طبق این تفسیر؛ اولاً، تقوا مفهومی است که از مرحله عمل، انتزاع می‌شود، ثانیاً، روشی است منفی، ثالثاً، هر اندازه جنبه منفی شدیدتر باشد تقوا کامل‌تر است!

به همین جهت متظاهران به تقوا، برای این که کوچک‌ترین خدشه‌ای بر تقوای آن‌ها وارد نیاید از سیاه و سفید، تر و خشک، گرم و سرد اجتناب می‌کنند و از هر نوع مداخله‌ای در هر نوع کاری پرهیز می‌نمایند.

کلمه توحید، یعنی «لا اله الا الله»، یک نفی دارد یک اثبات، بدون نفی ماسوا، دم از توحید زدن ناممکن است. این است که عصیان و تسلیم، کفر و ایمان قرین یکدیگرند، یعنی هر تسلیمی متضمن عصیانی و هر ایمانی مشتمل بر کفری و هر ایجاب و اثبات، مستلزم سلب و نفی است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ

وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾

اما اولاً، پرهیزها و نفی‌ها و سلب‌ها و عصیان‌ها و کفرها در حدود «تضاد» هاست. پرهیز از ضدی برای عبور به ضد دیگر است، بریدن از یکی، مقدمه پیوند با دیگری است.

از این رو پرهیزهای سالم و مفید، هم جهت و هدف دارد و هم محدود است به حدود معین. پس یک روش عملی کورکورانه که نه جهت و هدفی دارد و نه محدود به حدی است، قابل دفاع و تقدیس نیست.

ثانیاً، مفهوم تقوا در نهج البلاغه، مرادف با مفهوم پرهیز - حتی به مفهوم منطقی آن - نیست. تقوا در نهج البلاغه نیرویی است روحانی، که بر اثر تمرین‌های زیاد پدید می‌آید و پرهیزهای معقول و منطقی از یک طرف سبب و مقدمه پدید آمدن این حالت روحانی است و از طرف دیگر معلول و نتیجه آن است و از لوازم آن به شمار می‌رود.

این حالت، روح را نیرومند و شاداب می‌کند و به آن مصونیت می‌دهد. انسانی که از این نیرو بی‌بهره باشد، اگر بخواهد خود را از گناهان مصون و محفوظ بدارد چاره‌ای ندارد جز این که خود را از موجبات گناه دور نگه دارد، و چون همواره موجبات گناه در محیط اجتماعی وجود دارد ناچار است از محیط کنار بکشد و انزوا و گوشه‌گیری اختیار کند.

مطابق این منطق یا باید متقی و پرهیزکار بود و از محیط کناره‌گیری کرد و یا باید وارد محیط شد و تقوا را بوسید و کناری گذاشت. طبق این منطق هر چه افراد اجتناب‌کارتر و منزوی‌تر شوند جلوه تقوایی بیشتری در نظر مردم عوام پیدا می‌کنند.

اما اگر نیروی روحانی تقوا در روح فردی پیدا شد، ضرورتی ندارد که محیط را رها کند، بلکه بدون رها کردن محیط، خود را پاک و منزّه نگه می‌دارد.

دسته اول، مانند کسانی هستند که برای پرهیز از آلودگی به یک بیماری مسری، به دامنه کوهی پناه می‌برند. و دسته دوم مانند کسانی هستند که با تزریق نوعی واکسن، در خود مصونیت به وجود می‌آورند. و نه تنها ضرورتی نمی‌بینند که از شهر خارج شوند و از تماس با مردم پرهیز کنند، بلکه به کمک بیماران می‌شتابند و آنان را نجات می‌دهند. سعدی در گلستان آورده:

بدیدم عابدی در کوهساری قناعت کرده از دنیا به غاری
چرا گفتم به شهر اندر نیایی که باری بند از دل برگشایی؟
بگفت آنجا پر پرویان نغزند چو گل بسیار شد پیلان بلغزند

نهج البلاغه، تقوا را به عنوان یک نیروی معنوی و روحی می‌داند که بر اثر ممارست و تمرین پدید می‌آید و به نوبه خود آثار و لوازم و نتایجی دارد و از آن جمله پرهیز از گناه را سهل و آسان می‌نماید.

امیر المؤمنین علی عليه السلام می‌فرماید:

همانا! درستی گفتار خویش را ضمانت می‌کنم و عهده خود را در گرو گفتار خویش قرار می‌دهم. اگر عبرت‌های گذشته برای یک شخص آینه قرار گیرد، تقوا جلو او را از فرو رفتن در کارهای شبهه‌ناک می‌گیرد....

همانا خطاها و گناهان و زمام امور را در اختیار هوای نفس [قرار] دادن، مانند اسب‌های سرکش و چموشی است که لجام از سر آن‌ها بیرون آورده شده و اختیار از کف سوار بیرون رفته باشد. و عاقبت اسب‌ها سوارهای خود را در آتش افکنند. و مثل تقوا مثل مرکب‌های رهوار و مطیع و رام است که مهارشان در دست سوار است و آن مرکب‌ها با آرامش سوارهای خود را به سوی بهشت می‌برند.^۱

در این خطبه تقوا، به عنوان یک حالت روحی و معنوی - که اثرش حفظ و مالکیت نفس - است ذکر شده است. و بی تقوایی و مطیع هوای نفس بودن را، ضعف و زبونی در برابر محرکات شهوانی و هواهای نفسانی می‌داند. انسان در آن حالت مانند سوار زبونی است که از خود اراده و اختیاری ندارد و این مرکب است که به هر جا که دلخواهش هست می‌رود.

لازمه تقوا، قدرت اراده و شخصیت معنوی داشتن و مالک حوزه وجود خود بودن است، مانند سوار ماهری که بر اسب تربیت شده‌ای سوار است و با قدرت و تسلط کامل آن اسب را در جهتی که خود انتخاب کرده می‌راند و اطاعت می‌کند.

آن گاه می‌فرماید: «تقوای الهی اولیای خدا را در حمایت خود قرار داده، آنان را از تجاوز به حریم منهیات الهی باز داشته است، و ترس از خدا را ملازم دل‌های آنان قرار داده است، تا آنجا که شب‌هایشان را بی خواب (به سبب عبادت) و روزهایشان را بی آب (به سبب روزه) گردانیده است.»^۱

در اینجا علی علیه السلام تصریح می‌کند که، تقوا چیزی است که پرهیز از محرّمات الهی و همچنین ترس از خدا، از لوازم و آثار آن است. پس در این منطق تقوا نه عین پرهیز است و نه عین ترس از خدا، بلکه نیرویی است روحی و مقدس که این امور را به دنبال خود دارد. و بعد می‌فرماید:

«همانا تقوا در دنیایی امروز برای انسان به منزله یک حصار و به منزله یک سپر است و در فردای آخرت راه به سوی بهشت است.»^۲

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷.

تقوا نیروی معنوی و سبب قدرت روحی

در خطبه ۱۵۶، تقوا را به پناهگاهی بلند و مستحکم تشبیه فرموده، که دشمن قادر نیست در آن نفوذ کند.

در همه اینها توجه امام معطوف است به جنبه روانی و معنوی تقوا و آثاری که بر روح می‌گذارد، به طوری که احساس میل به پاکی و نیکوکاری و احساس تنفر از گناه و پلیدی در فرد به وجود می‌آورد.

دیدیم که از نظر نهج البلاغه، تقوا نیرویی است روحی، نیرویی مقدس و متعالی که منشأ کشش‌ها و گریزهایی می‌گردد، کشش به سوی ارزش‌های معنوی و فوق حیوانی، و گریز از پستی‌ها و آلودگی‌های مادی. از نظر نهج البلاغه تقوا حالتی است که به روح انسان شخصیت و قدرت می‌دهد و آدمی را مسلط به خویشتن و مالک «خود» می‌نماید.

در نهج البلاغه بر این معنی تأکید شده که تقوا حفاظ و پناهگاه است، نه زنجیر و زندان و محدودیت. بسیارند کسانی که میان «مصونیت» و «محدودیت» فرق نمی‌نهند و با نام آزادی و رهایی از قید و بند، به خرابی حصار تقوا فتوا می‌دهند.

قدر مشترک پناهگاه و زندان «مانعیت» است، اما پناهگاه مانع خطرهایست و زندان مانع بهره‌برداری از موهبت‌ها و استعدادها. این است که علی علیه السلام می‌فرماید:

بندگان خدا! بدانید که تقوا، حصار و بارویی بلند و غیر قابل تسلط است، و بی‌تقوایی و هرزگی، حصار و بارویی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آن کس را که به آن پناه ببرد حفظ نمی‌کند. همانا با نیروی تقوا، نیش گزنده خطاکاری‌ها بریده می‌شود.

علی علیه السلام در این بیان عالی خود گناه و لغزش را که به جان آدمی آسیب می‌زند، به گزنده‌ای از قبیل مار و عقرب تشبیه می‌کند، می‌فرماید: نیروی تقوا نیش این گزندگان را قطع می‌کند.

علی علیه السلام در برخی از کلمات تصریح می‌کند که تقوا مایه اصلی آزادی‌هاست، یعنی نه تنها خود قید و بند و مانع آزادی نیست، بلکه منبع و منشأ همه آزادی‌هاست.

در خطبه ۲۲۱ می‌فرماید:

همانا، تقوا کلید درستی و توشه قیامت و آزادی از هر بندگی و نجات از هر تباهی است.

مطلب روشن است، تقوا به انسان آزادی معنوی می‌دهد، یعنی او را از اسارت و بندگی هوا و هوس آزاد می‌کند، رشته آز و طمع و حسد و شهوت و خشم را از گردنش بر می‌دارد و به این ترتیب ریشه بردگی‌های اجتماعی را از بین می‌برد. مردمی که بنده و برده پول و مقام و راحت طلبی نباشند، هرگز زیر بار اسارت‌ها نمی‌روند.

در میان آثار تقوا که بدان اشاره شده است، از همه مهم‌تر دو اثر است: یکی روشن‌بینی و بصیرت، و دیگر توانایی بر حل مشکلات و خروج از تنگناها و مشکلات.

تعهد متقابل

در نهج البلاغه با این که تأکید دارد که تقوا، حافظ و نگهبان انسان در برابر گناه و لغزش است، به این نکته توجه داده می‌شود که در عین حال، انسان نباید آنی از حراست و نگهبانی تقوا غفلت ورزد. تقوا، نگهبان انسان است و انسان نگهبان تقوا.

علی علیه السلام در این بیان عالی خود گناه و لغزش را که به جان آدمی آسیب می‌زند، به گزنده‌ای از قبیل مار و عقرب تشبیه می‌کند، می‌فرماید: نیروی تقوا نیش این گزندگان را قطع می‌کند.

این نگهبانی متقابل از نوع نگهبانی انسان و جامه است، که انسان، نگهبان جامه از دزدیدن و پاره شدن است و جامه نگهبان انسان از سرما و گرماست، و چنانکه می‌دانیم قرآن کریم از تقوا به «جامه» تعبیر کرده است: ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾^۱

علی علیه السلام در باره نگهبانی متقابل انسان و تقوا می‌فرماید:

«خواب خویش را به وسیله تقوا تبدیل به بیداری کنید. وقت خود را با آن به پایان رسانید. احساس آن را در دل خود زنده نمایید. و گناهان خود را با آن بشوید... همانا تقوا را صیانت کنید و خود را در صیانت تقوا قرار دهید.»^۲

و هم می‌فرماید:

بندگان خدا! شما را سفارش می‌کنم به تقوا. همانا تقوا، حق الهی است بر عهده شما، و پدید آورنده حقی است از شما بر خداوند. سفارش می‌کنم که با مدد از خدا به تقوا نائل گردید و با مدد تقوا به خدا برسید.

خطبه متقین

از خطبه‌های امام علی علیه السلام خطبه المتقین است، که در آن صفات و روحیات و اعمال پرهیزکاران را به وضوح شرح می‌دهد. یکی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام به نام همّام، که مردی عابد و پرهیزکار بود، به آن حضرت عرض کرد: ای امیر مؤمنان پرهیزکاران را برایم آن‌چنان توصیف کن که گویا آنان را با چشم

۱. سوره اعراف، آیه ۲۶.

۲. خطبه ۲۳۳.

می‌نگرم. اما امام علیه السلام در پاسخش درنگ فرمود:

آن گاه فرمود: ای همّام! از خدا بترس و نیکی کن که؛ «خداوند با کسانی است که تقوا پیشه کنند و با کسانی که نیکوکارند»، ولی همّام به این مقدار قانع نشد [و در این باره اصرار ورزید] تا اینکه امام تصمیم گرفت صفات متقین را مشروحاً برایش بازگو کند. پس از آن خدای را ستایش و ثنا نمود و بر پیامبرش درود فرستاد.

سپس فرمود:

اما بعد، خداوند سبحان مخلوق را آفرید در حالی که از اطاعتشان بی‌نیاز و از معصیت آنان ایمن بود. زیرا نه نافرمانی گناهکاران به او زیان می‌رساند و نه اطاعت مطیعان به او نفعی می‌بخشد. روزی و معیشت آنان را بینشان تقسیم کرد و هر کدام را در دنیا به جای خویش قرار داد.

اما پرهیزکاران در دنیا دارای این صفات برجسته‌اند:

گفتارشان راست، پوشش آنان میانه روی و راه رفتنشان تواضع و فروتنی است.

چشمان خویش را از آن چه خداوند بر آنها تحریم نموده پوشیده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانش سودمند ساخته‌اند. در بلا و آسایش، حالشان یکسان است [و تحولات آنها را دگرگون نمی‌سازد] و اگر نبود اجل و سرآمد معینی که خداوند برای آنها مقرر داشت، روح‌های آنان حتی یک چشم بر هم زدن، از شوق پاداش و از ترس کیفر در جسمشان قرار نمی‌گرفت.

خالق و آفریدگار در روح و جانشان بزرگ جلوه کرده [بهمین جهت]

غیر خداوند در نظرشان کوچک است.
آن‌ها به کسی می‌مانند که بهشت را با چشم دیده و در آن متنعم است و هم‌چون کسی هستند که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب است. قلب‌هایشان پر از اندوه و [انسان‌ها] از شرشان در امان، بدن‌هایشان لاغر و نیازمندی‌هایشان اندک، و ارواحشان عقیف و پاک است.
برای مدتی کوتاه در این جهان صبر و استقامت ورزیدند و راحتی بس طولانی به دست آوردند. تجارتی است پر سود که پروردگارشان برایشان فراهم ساخته، دنیا [با جلوه‌گری‌هایش]، خواست آن‌ها را بفریبید ولی آن‌ها فریبش را نخوردند و آن را نخواستند. دنیا خواست (بالذاتش) آن‌ها را اسیر خود سازد ولی آن‌ها با فداکاری خویشان را آزاد ساختند.
(پرهیزکاران) در شب همواره بر پا ایستاده‌اند، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می‌کنند، با آن جان خویش را محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند.
هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق باشد با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جانشان با شوق بسیار در آن خیره شود، و آن را همواره نصب العین خود می‌سازند.
و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که در آن بیم باشد، گوش‌های دل خویشان را برای شنیدن آن باز می‌کنند، و صدای ناله و به هم خوردن زبان‌های آتش با آن وضع مهیبت در درون گوش‌شان طنین‌انداز است.
آن‌ها در پیشگاه خدا به رکوع می‌روند و جبین و دست و پا به هنگام سجده بر خاک می‌سایند، و از او آزادی خویش را از آتش جهنم درخواست می‌کنند.

و اما در روز دانشمندانی بردبار، و نیکوکارانی با تقوا هستند.
 ترس و خوف، بدنهای آنها را هم چون چوبه تیری لاغر ساخته، چنان که
 ناظران، آنها را بیمار می‌پندارند، اما هیچ بیماری در وجودشان نیست.
 بی‌خبران، می‌پندارند آنها دیوانه‌اند در حالی که اندیشه‌ای بس بزرگ
 آنان را به این وضع در آورده.

از اعمال اندک خویش خشنود نیستند و اعمال فراوان خود را زیاد
 نمی‌بینند، آنان خویش را متهم می‌سازند، و از کردار خود خوفناکند.
 هرگاه یکی از آنها ستوده شوند، از آن چه در باره‌اش گفته شده، در
 هراس می‌افتد و می‌گوید: من از دیگران نسبت به خود آگاه‌ترم و
 پروردگار به اعمالم از من آگاه‌تر است.

(می‌گوید) بار پروردگارا! ما را در مورد گناهمانی که به ما نسبت
 می‌دهند مؤاخذه مفرما.

و نسبت به نیکی‌هایی که درباره ما گمان می‌برند ما را از آن برتر قرار ده.
 و گناهمانی را که نمی‌دانند بیامرز.

از نشانه‌های آنان این است: در دین نیرومند، نرمخو و دور اندیش، با
 ایمانی مملو از یقین.

حریص در کسب دانش، و دارای علم توّام با حلم.

میانه‌رو در حال غنا، در عبادت خاشع، در عین تهیدستی آراسته،

در شدائد بردبار، طالب حلال، در راه هدایت با نشاط، از طمع دور،

اعمال نیک را انجام می‌دهد اما باز هم ترسان است،

روز را شام می‌سازد و هم‌ش سپاسگزاری است،

شب را به روز می‌آورد و تمام فکرش یاد خدا است،

می خوابد اما ترسان است و بر می خیزد و شادمان است.
ترس او از غفلت، و شادمانی او به خاطر فضل و رحمتی است که به
او رسیده.
هرگاه نفس او در انجام وظائفی که خوش ندارد سرکشی کند او هم
او را از آنچه دوست دارد محروم می سازد.
روشنی چشمش در چیزی است که زوال در آن راه ندارد.
و بی علاقه و زهدش در چیزی است که باقی نمی ماند.
علم و حلم را به هم آمیخته و گفتار را با کردار هم آهنگ ساخته.
آرزویش را نزدیک می بینی، لغزشش را کم، قلبش را خاشع،
نفسش را قانع، خوراکش را اندک، امورش را آسان،
دینش را محفوظ، شهوتش را مرده و خشمش را فرو خورده است.
همگان به خیرش امیدوار، و از شرش در امانند.
اگر در میان غافلان باشد جزو ذاکران محسوب می گردد، و اگر در
میان ذاکران باشد جزو غافلان محسوب نمی شود.
ستمکار (پشیمان) را می بخشد، و به آنکه محرومش ساخته عطا
می کند، با آن کس که پیوندش را قطع کرده می پیوندد.
از گفتار زشت و ناسزا بر کنار است، گفته هایش نرم، بدی هایش
پنهان، و نیکی هایش آشکار است.
نیکی هایش رو کرده و شرش رخ بر تافته است. در شدائد و
مشکلات خونسرد و آرام، در برابر ناگواری ها شکیبیا و بردبار، و در موقع
نعمت و راحتی سپاسگزار است.
نسبت به کسی که دشمنی دارد ظلم نمی کند و به خاطر دوستی با

کسی مرتکب گناه نمی‌شود.
 پیش از آنکه شاهد و گواهی بر ضدش اقامه شود خود به حق
 اعتراف می‌کند، آنچه را به او سپرده‌اند ضایع نمی‌کند،
 و آنچه را به او تذکر داده‌اند به فراموشی نمی‌سپارد. مردم را با نام‌های
 زشت نمی‌خواند، به همسایه‌ها زیان نمی‌رساند.
 مصیبت زده را شماتت نمی‌کند، در محیط باطل وارد نمی‌گردد و از
 دایره حق بیرون نمی‌رود.
 اگر سکوت کند سکوتش وی را مغموم نمی‌سازد، و اگر بخندد
 صدایش به قهقهه بلند نمی‌شود.
 اگر به او ستمی (از دوستان) شود صبر می‌کند تا خدا انتقام وی را
 بگیرد. خود را در سختی قرار می‌دهد اما مردم از دستش در آسایشند.
 خود را به خاطر آخرت به زحمت می‌اندازد و مردم را در راحتی قرار می‌دهد.
 کناره‌گیری او از کسانی که دوری می‌کنند از روی زهد و به خاطر
 پاک ماندن است.
 و معاشرتش با آنان که نزدیکی دارد توأم با مهربانی و نرمش است
 دوری کردنش از روی تکبر و خود برتر بینی نیست، و نزدیکیش به
 خاطر مکر و خدعه نخواهد بود.
 راوی می‌گوید: هنگامی که سخن به اینجا رسید ناگهان «همام» ناله‌ای
 از جان برکشید که روحش همراه آن از کالبدش خارج شد. امیر
 مؤمنان علیه السلام فرمود: آه من از این پیشامد می‌ترسیدم.
 سپس فرمود: مواعظ و پند و اندرزهای رسا، به آنان که اهل موعظه‌اند
 چنین می‌کند.

کسی عرض کرد: پس شما چطور ای امیر مؤمنان؟ (یعنی توصیف پرهیزکاران با هم‌ام چنین کرد چرا شما طوری نشدید) امام عليه السلام فرمود: وای بر تو هر اجلی وقت معینی دارد که از آن نمی‌گذرد، و سبب مشخصی، که از آن تجاوز نمی‌کند، آرام باش دیگر چنین سخن مگوی این حرفی بود که شیطان بر زیانت نهاد.



تقوا در کلام معصومین علیهم السلام

حدیث (۱)

قال رسول الله ﷺ:

مَنْ رُزِقَ تُقَى فَقَدْ رُزِقَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

هر کس تقوا روزی‌اش شود، خیر دنیا و آخرت روزی او شده است.^۱

حدیث (۲)

امام علی علیه السلام:

إِنَّ التَّقْوَى مُتَهَيِّ رِضَى اللَّهِ مِنْ عِبَادِهِ وَحَاجَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ
أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتْبَهُ؛

نهایت خشنودی خداوند از بندگانش و خواسته او از آفریدگانش تقواست،
پس تقوا از خداوندی بکنید که اگر پنهان کنید می‌داند و اگر آشکار سازید
می‌نویسد.^۲

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ح ۳۶۴۷۲.

۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳، ح ۲۸۷۳۱.

حدیث (۳)

امام علی علیه السلام:

لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا عَلَى عِبْدِ رَبِّكَ ثُمَّ اتَّقَى اللَّهُ لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهَا حَرَجًا وَرِزْقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ؛

اگر آسمان‌ها و زمین راه را بر بنده‌ای ببندند و او تقوای الهی پیشه کند، خداوند حتما راه گشایشی برای او فراهم خواهد کرد و از جایی که گمان ندارد روزی اش خواهد داد.^۱

حدیث (۴)

امام علی علیه السلام:

إِنَّ لِأَهْلِ التَّقْوَى عِلْمَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا: صِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ
و...؛

تقوایندگان نشانه‌هایی دارند که با آن‌ها شناخته می‌شوند: راستگویی، امانت‌داری، وفای به عهد و...^۲

حدیث (۵)

امام علی علیه السلام:

التَّقِيُّ سَابِقٌ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ؛

تقوایپیشه برای انجام هر کار خیری سبقت می‌گیرد.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴.

۲. التوحید، ص ۶۳.

۳. نهج الفصاحه، ح ۷۸۱.

حدیث (۶)

امام باقر علیه السلام:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقِي بِالتَّقْوَى عَنِ الْعَبْدِ مَا عَزَبَ عَنْهُ عَقْلُهُ وَيَجَلِّي بِالتَّقْوَى عَنْهُ عِبَاهُ وَجَهْلَهُ؛

خداوند به وسیله تقوا بنده را حفظ می کند از آنچه که عقلش به آن نمی رسد و کور دلی و نادانی او را بر طرف می سازد.^۱

حدیث (۷)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

أَتَقَى النَّاسِ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيهَا لَهُ وَعَلَيْهِ؛

بانتقواترین مردم، کسی است که در آنچه به نفع یا ضرراوست، حق را بگوید.^۲

حدیث (۸)

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

تَمَّ التَّقْوَى أَنْ تَتَعَلَّمَ مَا جَهِلْتَ وَتَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ؛

تمام و کمال تقوا این است که آنچه را نمی دانی بیاموزی و بدانچه می دانی عمل کنی.^۳

حدیث (۹)

قال الصادق علیه السلام:

سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ) قَالَ: يَطَاعُ فَلَا يَعصِي

۱. التوحيد، ص ۱۲۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

وَيَذْكُرُ فَلَا يَنْسِي وَيَشْكُرُ فَلَا يَكْفُرُ؛

از امام صادق عليه السلام درباره آیه (تقوای الهی داشته باشید آنگونه که حق تقواست) سؤال شد، فرمودند: از خدا فرمان می‌برد و نافرمانی نمی‌کند، به یاد اوست و فراموشش نمی‌کند، شکرگزار اوست و کفران نمی‌کند.^۱

حدیث (۱۰)

قال رسول الله ﷺ:

لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَحْسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ لِشَرِيكِهِ
فَيَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمِنْ أَيْنَ مَشْرَبُهُ وَمِنْ أَيْنَ مَلْبَسُهُ أَمِنْ جِلِّ ذَلِكَ أَمْ مِنْ حَرَامٍ؛
انسان از تقوایبندگان نیست مگر آن که سخت تر از حسابرسی شریک از
شریک، از خود حساب بکشد و بداند خوردنی، نوشیدنی و پوشیدنی اش از
کجاست آیا از حلال است یا حرام؟^۲

حدیث (۱۱)

قال رسول الله ﷺ:

لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ
التَّقْوَى فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نُزِعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ
لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛

تا زمانی که مردم، امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک و
تقوا به یاری یکدیگر بشتابند، در خیر و سعادت خواهند بود، اما اگر چنین
نکنند، برکت‌ها از آنان گرفته شود و گروهی بر گروه دیگر سلطه پیدا کنند. نه

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۴۵۱، ح ۳۲۶۰.

۲. غررالحکم، ج ۶، ص ۴۴۱، ح ۱۰۹۲۶.

در زمین یاوری دارند و نه در آسمان.^۱

حدیث (۱۲)

قال رسول الله ﷺ:

مَا مِنْ شَابٍ تَزَوَّجَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّهِ إِلَّا عَجَّ شَيْطَانُهُ: يَا وَيْلَهُ، يَا وَيْلَهُ! عَصَمَ مِنِّي ثُلُثِي دِينِهِ، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلُثِ الْبَاقِي؛

هر جوانی که در سن کم ازدواج کند، شیطان فریاد بر می آورد که: وای بر من، وای بر من! دو سوم دینش را از دستبرد من، مصون نگه داشت. پس بنده باید برای حفظ یک سوم باقی مانده دینش، تقوای الهی پیشه سازد.^۲

حدیث (۱۳)

قال رسول الله ﷺ:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَيُوسَعَ لَهُ فِي رِزْقِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيَصِلْ رَحِمَهُ؛

هر کس دوست دارد که عمرش طولانی و روزی اش زیاد شود، تقوای الهی پیشه کند و صله رحم نماید.^۳

حدیث (۱۴)

امام صادق علیه السلام:

اتَّقُوا اللَّهَ، وَعَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنْ اتَّمَنَكُمْ فَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَّمَنَنِي عَلَى أَمَانَةٍ لَأَدَيْتُهَا إِلَيْهِ؛

تقوای الهی پیشه کنید و امانت را به کسی که شما را امین دانسته است، باز

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۲.

۲. نوادر راوندی، ص ۱۱۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۱ و ۷۴، ص ۱۰۲، ح ۵۶.

گردانید، زیرا حتی اگر قاتل جدم امیرالمؤمنین عليه السلام امانتی را به من بسپرد هر آینه آن را به او بر می گردانم.^۱

حدیث (۱۵)

قال رسول الله ﷺ:

لا يزال الناس بخير ما أمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر وتعاونوا على البر والتقوى فإذا لم يفعلوا ذلك نزلت منهم البركات، وسلط بعضهم على بعض، ولم يكن لهم ناصر في الأرض ولا في السماء؛

تا زمانی که مردم امر به معروف و نهی از منکر نمایند و در کارهای نیک و تقوا به یاری یکدیگر بشتابند در خیر و سعادت خواهند بود، اما اگر چنین نکنند، برکت‌ها از آنان گرفته شود و گروهی بر گروه دیگر سلطه پیدا کنند و نه در زمین یاوری دارند و نه در آسمان.^۲

حدیث (۱۶)

لقمان حكيم عليه السلام:

يا بني لا تعد بعد تقوى الله من أن تتخذ صاحباً صالحاً؛

فرزندم! بعد از تقوای الهی، از گرفتن دوست شایسته نگذر.^۳

حدیث (۱۷)

امام علی عليه السلام:

إنَّ الجهاد بابٌ من أبواب الجنة فتحه الله لخاصة أوليائه وهو لباس التقوى ودرع

۱. امالی صدوق، ص ۳۱۸.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۲.

۳. الاخوان، ص ۱۱۰، ح ۲۵.

الله الحَصِينَةُ وَجُنتَهُ الْوَثِيقَةُ؛

براستی که جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است. جهاد جامه تقوا و زره استوار خداوند و سپر محکم اوست.^۱

حدیث (۱۸)

قال رسول الله ﷺ:

يا على إذا لم يكن العالمُ تقياً تائباً زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ كَمَا تَزِلُّ الْقَطْرَةُ عَنْ بَيْضَةِ النَّعَامَةِ وَالصَّفَا؛

یا علی هرگاه عالم با تقوا و توبه کار نباشد، موعظه‌اش از دل مردم می‌لغزد همچنانکه قطره آب از روی تخم شتر مرغ و سنگ صاف می‌لغزد.^۲

حدیث (۱۹)

امام علی علیه السلام:

فِي صِفَةِ الْمُتَّقِينَ -: بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيْنٌ وَرَحْمَةٌ لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ؛

در وصف پرهیزگاران، می‌فرماید: اگر از کسی دوری می‌کنند، به خاطر دنیاگریزی و پاکدامنی است و اگر به کسی نزدیک می‌شود، از سر خوشخویی و مهربانی است، نه دوری کردنش از روی تکبر و نخوت است و نه نزدیک شدنش از روی مکر و فریب.^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. میراث حدیث، ج ۲، ص ۲۹، ح ۸۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

حدیث (۲۰)

امام علی علیهما السلام:

أَدَّبْتُ نَفْسِي فَمَا وَجَدْتُ لَهَا بَغَيْرَ تَقْوَى إِلَهِ مِنْ أَدَبٍ

به ادب و تربیت نفس خود پرداختم و برای آن ادبی بهتر از

تقوای الهی در تمام حالاتش نیافتم

فِي كُلِّ حَالَتِهَا وَإِنْ قَصُرْتُ أَفْضَلَ مِنْ صَمْتِهَا عَنِ الْكُذْبِ

و اگر از پس این امر بر نیامد برای آن چیزی بهتر از دم فرو بستن

از دروغ نیافتم

و غَيْبَةَ النَّاسِ أَنْ غَيْبَتَهُ مَحْرَمَهَا ذُو الْجَلَالِ فِي الْكُتُبِ

و از غیبت مردمان، همانا غیبت آنان را خداوند با عظمت در

کتابها حرام کرده است

إِنْ كَانَ مِنْ فِضَّةِ كَلَامِكَ يَا نَفْسُ فَإِنَّ السُّكُوتَ مِنْ ذَهَبِ

ای نفس، اگر سخن تو نقره است، سکوت طلاست^۱

حدیث (۲۱)

امام علی علیهما السلام:

الْمُؤْمِنُ حَيٌّ عَنِّي مُوقِرٌ تَقِيٌّ؛

مؤمن، با حیا، بی نیاز، باوقار و پرهیزگار است.^۲

۱. اعلام الدین، ص ۲۷۳.

۲. غررالحکم، ح ۱۸۵۲.

حدیث (۲۲)

امام علی علیه السلام:

وَرَعُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ فِي عَمَلِهِ، وَرَعُ الْمُنَافِقِ لَا يَظْهَرُ إِلَّا عَلَى لِسَانِهِ؛

پرهیزکاری مؤمن در رفتارش آشکار می‌شود و پرهیزکاری منافق جز در
زبانش ظاهر نمی‌شود.^۱

حدیث (۲۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ التَّقِيُّ النَّقِيُّ الْخَفِيُّ وَإِنَّ شَرَّ عِبَادِ اللَّهِ الْمَشَارُ إِلَيْهِ بِالْأَصَابِعِ؛

آگاه باشید، بدرستی که بهترین بندگان خدا کسی است که با تقوا، پاک و
گمنام باشد و بدترین بندگان خدا کسی است که انگشت نما باشد.^۲

حدیث (۲۴)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟
قَالَ: حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَحُسْنُ خُلُقٍ يَعْيشُ بِهِ فِي النَّاسِ وَوَرَعٌ يَجُوزُهُ عَنِ
مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛

سه چیز است که هر کس نداشته باشد، نه از من است و نه از خدای
عز و جلّ. عرض شد: ای رسول خدا! آن‌ها کدامند؟ فرمودند: بردباری که به
وسیله آن جهالت نادان را دفع کند، اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی
کند و پارسایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد.^۳

۱. غررالحکم، ۱۰۱۲۹ و ۱۰۱۳۰.

۲. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱۱، ح ۱۲.

۳. خصال، ص ۱۴۵، ح ۱۷۲.

حدیث (۲۵)

پیامبر ﷺ:

الْعَدْلُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْأُمْرَاءِ أَحْسَنُ، وَالسَّخَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْأَغْنِيَاءِ
أَحْسَنُ، الْوَرَعُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْعُلَمَاءِ أَحْسَنُ، الصَّبْرُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الْفُقَرَاءِ
أَحْسَنُ، التَّوْبَةُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي الشَّبَابِ أَحْسَنُ، الْحَيَاءُ حَسَنٌ وَلَكِنْ فِي النِّسَاءِ
أَحْسَنُ؛

عدالت نیکو است اما از دولتمردان نیکوتر، سخاوت نیکو است اما از ثروتمندان نیکوتر؛ تقوا نیکو است اما از علما نیکوتر؛ صبر نیکو است اما از فقرا نیکوتر، توبه نیکو است اما از جوانان نیکوتر و حیا نیکو است اما از زنان نیکوتر.^۱

حدیث (۲۶)

امام صادق علیها السلام:

الْحَسْبُ الْفِعَالُ وَالشَّرَفُ الْمَالُ وَالكَرَمُ التَّقْوَى؛

گوهر مرد و بزرگی او اعمال اوست و شرافت و ارجمندی او دارایی او و کرامت و بزرگواری او تقوای اوست.^۲

حدیث (۲۷)

امام محمد باقر علیها السلام:

اتَّقُوا اللَّهَ وَصُونُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ؛

تقوای خدا پیشه کنید و دینتان را با ورع و تقوا حفظ کنید.^۳

۱. نهج الفصاحه، ح ۲۰۰۶.

۲. جهاد النفس، ح ۱۸۰.

۳. جهاد النفس، ح ۱۸۸.

حدیث (۲۸)

امام صادق علیه السلام:

اعْمَلْ بِفَرَايِضِ اللَّهِ تَكُنْ أَتَقَى النَّاسَ؛

به واجبات الهی عمل کن تا پرهیزکارترین مردمان باشی.^۱

حدیث (۲۹)

امام صادق علیه السلام:

لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ؛

کوششی که پارسایی در آن رعایت نشود، سودی نخواهد داشت.^۲

حدیث (۳۰)

امام صادق علیه السلام:

لَيْسَ مَنَا وَلَا كَرَامَةً مَنْ كَانَ فِي مِصْرَ فِيهِ مِائَةُ الْفِ أَوْ يَزِيدُونَ وَكَانَ فِي ذَلِكَ
الْمِصْرِ أَحَدٌ أَوْرَعَ مِنْهُ؛

از ما نیست و کرامتی ندارد آنکه در شهری صد هزار نفری با بیشتر زندگی
کند و در آن شهر کسی باتقواتر از او باشد.^۳

حدیث (۳۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ أَتَقَى النَّاسَ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى؛

هر که دوست دارد با تقواترین مردم باشد به خدای تعالی توکل کند.^۴

۱. جهاد النفس، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. جهاد النفس، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳. کافی ج ۲، ص ۷۸.

۴. من لا يحضره فقيه ج ۴، ص ۴۰.

حدیث (۳۲)

امام عسکری علیه السلام:

مَنْ لَمْ يَتَّقِ وَجْهَ النَّاسِ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ؛

آن که از مردم پروا نکند از خدا نیز پروا نمی‌کند.^۱

«اسوهی تقوا»

درود ما به خدیجه که مادر زهراست
خدیجه کفو نبی مام یازده عیسی است
که نسل طاهر هاشم از این ذوالقرباست
به پای دین مُحمّد از او در این دنیاست
به صفحه صفحه‌ی تاریخ تا ابد گویاست
کسی که ماح او ذات خالق یکتاست
که مدح او به کتاب الله از الف تا یاست
شعار من به روایت چو قطره و دریاست
هنوز حرف الف در ثنای او انشاست
ز فیض قدسی آن پاک بانوی عظماست
سپید روی «فریور» به عرصه گاه جزاست^۲

سلام ما به خدیجه که اسوهی تقواست
اگر که مریم عذراست مام یک عیسی
بزرگ بانوی اسلام و مادر سادات
فراز مآذنه‌ها نام حق بلند از اوست
وفا و معرفت و صبر و استقامت او
مرا چه زهره که مدح ورا کنم عنوان
من و مدیح خدیجه کجا توانم گفت
من و مدیح خدیجه حدیث مور و ملخ
تمام مدح خدیجه که شاعران گفتند
شمیم عطر که از برگ دفترم خیزد
اگر قبول شود زین سروده یک مصراع

۱. بحارالانوار ج ۷۱ ص ۳۳۸.

۲. «فریور اصفهانی» محمد علی.

«تندیس تقوا»

در هنرگاه زمان تندیس تقوا زینب است
بوالعجائب جز علی بن ابیطالب مدان
مادر نسل بشر حواست اما در شرف
خضر را یک جرعه از آب بقا دادند لیک
در جنون عشق مجنون طفل مکتب خانه بود
کربلا در سطح گیتی هیچ مفهومی نداشت
با دو امضاء معتبر شد انقلاب و عشق و خون
یک مطب در عالم طب است آن هم کربلاست
نسخه صبر علی و زهد زهرا زینب است
دختر اعجوبه ام ابیها زینب است
فاش می گویم که بالاتر ز حوا زینب است
مالک هفت آسمان و هفت دریا زینب است
در ولا آباد عشق مجنون صحرا زینب است
آنکه تبتش کرد در تاریخ دنیا زینب است
احسن احسن بعد مولا صاحب امضا زینب است
در مطب نینوا رمز مداوا زینب است

زاهده

اللهم صل على فاطمة بنت رسولك

حليفة الورد والزهد

پروردگارا! درود بفرست بر فاطمه دختر

پیامبرت ... که ملازم پارسایی و زهد بود.

زاهده

یکی از القاب حضرت زهرا علیها السلام زاهده است که به معنای بی‌رغبتی به دنیا است یعنی حضرت زهرا علیها السلام در عین حال که تلاش و کوشش فراوانی در زندگی مادی دارد اما هیچ‌گاه دل‌بستگی مادی ندارد.

فاطمه علیها السلام زاهده است نه به معنی تارک دنیا، بلکه بدان معنی که دنیا نتوانست او را فریب دهد و اسیر و برده خود سازد. (الزُّهْدُ أَنْ لَا تَمْلِكَ الدُّنْيَا وَأَنْتَ تَمْلِكُهَا).^۱ می‌کوشید دنیا را در حد وسیله‌ای دوست بدارد ولی عاشق آن نشود. در انصراف از جهان مادی و توجه به آخرت زنی را به مثل او نمی‌شناسم، او در زندگی قانع بود، آنچه را که به دست می‌آورد در راه خدا صرف می‌کرد. او در زهد و قناعت زنی الهی است.

کدام مادر است که از قوت فرزندان، حتی با توافق و رضای آن‌ها حاضر باشد بکاهد تا در راه خدا صرف فقیران کند. و کدام زن است که درد گرسنگی را تحمل کند و دیگران را دریابد؟ چنین شرایط و اوضاع را باید در خانه افرادی چون فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام جستجو کرد.

علی علیه السلام از محل غنائم جنگی، گردنبندی برای فاطمه علیها السلام تهیه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را دید و فرمود: فاطمه جان! آیا راضی می‌شوی که مردم بگویند، دختر پیامبر، چون دختر پادشاهان و جبابره لباس می‌پوشد و زینت می‌کند؟

فاطمه علیها السلام مطلب را دریافت، آن را فروخت و از محل آن بنده‌ای را آزاد کرد. و نیز شنیدید‌اید که شب عروسی هنگامی که به خانه شوهر می‌رفت، در بین راه به گدائی برخورد، او همان جا پیراهن عروسی را از تن به درآورد و به فقیر داد و خود با جامه کهنه به حجله عروسی رفت. و کدام زن است که چنین کند. جامه بهتر را به فقیر می‌دهد تا مصداق این آیه قرآن قرار گیرد. ﴿لَنْ تَنَالُوا

الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۱

زهد چیست؟ زاهد کیست؟

زهد، که یکی از فضایل اخلاقی است و در روایات اهل بیت علیهم السلام مورد تشویق و ترغیب واقع شده است، این است؛ که انسان با این که طبعاً به چیزی میل و رغبت دارد، به خاطر داشتن فکر و هدف بالاتر، از آن چیز صرف نظر کند و در فکر تامین هدف بالاتر باشد.

یعنی انسان در عین این که قدرت و امکان آن را دارد که لباس خوب بپوشد و غذای لذیذ بخورد و در مسکن عالی بنشیند و بر مرکب گران قیمت سوار شود، اما برای این که مسؤولیت خود را بهتر انجام بدهد و با مردم مستمند همدردی و همرنگی داشته باشد و خشنودی پروردگار را به این وسیله جلب کند، از همه اینها صرف نظر کند و امکانات خود را در راه رفاه مستمندان و تامین زندگی محتاجان صرف نماید و خود با زندگی ساده بسازد و از تنعم و تجمل و لذت‌گرایی پرهیز کند.

بنابراین زهد که این همه مورد تشویق احادیث اسلامی است و یکی از فضایل مهم انسانی است، بر دو پایه استوار است:

۱. کیفیت روحی، یعنی با این که به چیزی طبعا میل دارد و مورد علاقه قلبی اوست و فراهم کردن آن نیز برای او ممکن است، ولی بخاطر تامین هدف بالاتر که هدف الهی و معنوی است، توجه خود را از آن چیز برمی دارد و به جانب آن هدف والا توجه می کند.

۲. در زندگی عملی خود، ساده زیستی و قناعت را پیشه خود می سازد و از تنعم و تجمل و لذت گرایی پرهیز می نماید.

تفاوت زهد در اسلام، که مورد تشویق است و رهبانیت که مذموم است، این است که رهبانیت، یعنی: بریدن از مردم و رو آوردن به گوشه گیری به خاطر این عقیده، که دنیا و آخرت (از نظر راهب) سازگاری ندارند.

ولی زهد در اسلام، این است، که انسان نه تنها به مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که مسائل زندگی انسانهاست پشت نمی کند، بلکه دخالت در آنها را لازم می داند، اما به واسطه فکر و هدف مهم تر و والاتر، از آن چه مورد رغبت و موجب لذت اوست، چشم می پوشد و برای خود زندگی ساده و بی تکلف را انتخاب می کند تا این که بهتر از عهده مسؤولیت و تعهد در مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برآید.

در نتیجه، فرق بین زاهد و راهب با این که هر دو از تنعم و لذت گرایی می گریزند، این است که راهب از تعهد و مسؤولیت اجتماعی نیز می گریزد و به صومعه و دامن کوه پناه می برد و از مردم می برد. ولی زاهد به مردم روی می آورد و جامعه و ملاک های آن و تعهد اجتماعی را محترم می شمارد و تجمل و لذت گرایی را ترک می کند و خدمت به مردم و انجام مسؤولیت خود را عبادت می داند.

زاهد در حقیقت بر خود تنگ می گیرد تا دیگران را برای جلب خشنودی

خدا به آسایش برساند؛ زیرا قلب حساس و دل دردآشنای او همیشه در فکر دردمندان و محتاجان است و شادمانی او در این است که خاری را از سر راهی بردارد و دست بر سر یتیمی بکشد و بازوی ناتوانی را بگیرد و دل شکسته‌ای را شاد کند.

فاطمه زهرا علیها السلام دو خصیصه زهد و ایثار را با هم داشت

ایثار یعنی دیگران را بر خود مقدم داشتن و خود را برای آسایش دیگران به رنج افکندن. زاهد از آن جهت ساده و بی تکلف و در کمال قناعت زندگی می‌کند و بر خود تنگ می‌گیرد که دیگران را به آسایش برساند.

ایثار از پرشکوه‌ترین مظاهر جلال انسانیت است. و تنها انسان‌های بسیار بزرگ، به این قله شامخ صعود می‌کنند. ما در تاریخ زندگی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت صدیقه کبری علیها السلام و ائمه اطهار علیهم السلام به مواردی از ایثار برخورد می‌کنیم که دیدگان روح ما، در برابر شکوه معنوی و تحسین برانگیز آن خیره می‌شود.

قرآن کریم، داستان ایثار حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و خاندان گرامی‌اش را در آیات پرشکوه خود در سوره «هَلْ أَتَى» منعکس کرده است.

علی و زهرا و فرزندان علیهم السلام آنچه داشتند که جز چند قرص نان نبود، با کمال نیازی که بدان داشتند، تنها و تنها به خاطر رضای حق، سه روز پشت سر هم، به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و خود با آب افطار کردند. و این داستان در ملاء اعلی بازگو شد و آیات قرآن درباره‌اش نازل گشت.

شعار «الجار ثم الدار» یعنی اول همسایه، بعد از آن خانه، رسم جاری این خاندان است.



این صدیقه کبری علیه السلام است که در شب زفاف پیراهن نو را از تن خود درمی آورد و به سائل می دهد و خود همان پیراهن کهنه را بر تن می پوشد.

سرچشمه خیر

زهد که در فارسی از آن به ساده زیستی تعبیر می کنیم، چنان که گفتیم به این معناست که انسان از چیزی که مورد رغبت و میل اوست (خانه خوب، غذای خوب، مرکب و خوب و...)، به خاطر هدف الهی و معنوی صرف نظر کند و به زندگی ساده قناعت نماید و از تجمل و لذت گرایی پرهیز کند و با مستمندان و محرومان در وضع زندگی همدردی و همراهی نماید. این معنا مرتبه بالایی از کمال انسان و برای افراد کامل لذت بخش است و دارای فضیلت و آثار زیادی است.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «هنگامی که خداوند اراده کند که برای بنده ای از بندگانش خیر و صلاح پیش بیاورد، به او توفیق زهد عنایت می کند. و او را در احکام دین فقیه و بینا می گرداند. و عیب های دنیا را به او می شناساند. و کسی که دارای این اوصاف باشد، خیر دنیا و آخرت به او داده شده است.»^۱

و نیز آن حضرت فرمودند: «کسی که در زندگی دنیا زهد را پیشه خود سازد، خداوند حکمت و علم را در دل او ثابت و برقرار می کند. و زبانش را به گفتن کلام حکمت آمیز گویا می گرداند. و او را به شناخت عیب های دنیا و دردها و دواهای دنیا بصیر می نماید. و او را با وصف سلامت و پاکی از دنیا خارج و به بهشت منتقل می کند.»^۲

و نیز حضرتش فرمود: «تمام نیکی ها در یک خانه قرار داده شده و زهد در

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۰

۲. همان، ج ۷۳، ص ۴۸

دنیا، کلید آن خانه است.»^۱

و باز فرمود: «تا زهد در دنیا در دل‌های شما قرار نگیرد، حرام است بر آن دل‌ها که حلاوت ایمان را بشناسند و بچشند.»^۲

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به حضرت موسی علیه السلام فرمودند: زهد، زینت بخش‌ترین و کامل‌ترین زینت در نزد من است که هیچ کس نتوانسته است خود را به زینتی بهتر از آن بیاراید.»^۳

نوف بکالی که از اصحاب مخصوص امیر مؤمنان علیه السلام است، می‌گوید: آن حضرت را دیدم که شبی از رختخواب خود برخاست و به ستارگان نظر انداخت و سپس به من گفت: ای نوف در خواب هستی یا بیدار می‌باشی؟

گفتم: بیدار هستم ای امیر مؤمنان!

سپس فرمود:

«خوشا به حال زاهد پیشگان در دنیا، که برای رغبت و نیل به مقامات عالی آخرت زهد را پیشه خود ساختند و آنان کسانی هستند که زمین را بساط خود، و خاک روی زمین را رختخواب خویش، و آب را شربت گوارای خود، و قرآن را شعار خویش، و خواندن خدا و یاد خدا را راحت بخش دل خود قرار دادند.»^۴

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: ^۵ با هر عالمی نشست و برخاست نکنید و مراقب باشید، فقط با عالمی مجالست کنید که شما را از پنج خصلت به

۱. سفینة البحار، ج ۳، ط ج، ص ۵۴۷

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۵۵

۳. سفینة البحار، ج ۳، ط ج، ص ۵۴۸

۴. نهج البلاغة، کلمات قصار، ۱۰۱.

۵. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۵.

پنج خصلت دیگر دعوت می‌کند:

- ۱ - در معارف و اصول دین و ارزش‌های اسلامی شما را از شک و تردید به یقین و ایمان کامل دعوت می‌کند.
- ۲ - در اخلاق، شما را از تکبر و خود بزرگ بینی به تواضع دعوت می‌نماید.
- ۳ - در انجام عبادات، شما را از ریا و تظاهر، به اخلاص می‌خواند.
- ۴ - در امور اجتماعی، شما را از عداوت و اختلاف با مردم، به خیر خواهی مردم و وحدت دعوت می‌کند.
- ۵ - در زندگی شما را از حرص به دنیا و مادیات به زهد و پارسایی می‌خواند.

زهد علی علیه السلام:

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «خداوند از علما عهد و پیمان گرفته است که در برابر پر خوری و ستم ظالمان و محرومیت و گرسنگی مظلومان بی تفاوت و آرام ننشینند»^۱ و اگر امکان تغییر وضع و جلوگیری از ظلم و تامین زندگی مرفه برای همه محرومان و محتاجان را ندارند، لا اقل از آن چه اختیار دارند، به وضع نابسامان مستمندان و محتاجان رسیدگی کنند.

به علاوه برای هم‌دردی با رنج کشیدگان و محتاجان وضع زندگی خود را از لحاظ خوراک و پوشاک و مسکن و غیر آن، هم سطح زندگی آنها قرار بدهند و با شرکت عملی در غم زندگی مستمندان و محرومان بر زخم دل‌های آنها مرهم بگذارند.

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که در دوره خلافت خویش از هر وقت دیگر

زاهدانه تر زندگی می کرد، می فرمود:

«خداوند بر پیشوایان عادل فرض و واجب کرده است که زندگی خود را با طبقه ضعیف هم طراز قرار بدهند تا رنج فقر، مستمندان را ناراحت نکند.»^۱
و هم آن حضرت فرمود:

«من هم اگر بخواهم، می توانم از عسل مصفی بنوشم و از مغز گندم برای خود، نان تهیه کنم و لباس های نرم و لطیف بپوشم، ولی هیئات چگونگی ممکن است هوای نفس بر من غلبه کند و مرا به سوی انتخاب بهترین خوراک ها بکشاند، در صورتی که شاید در سراسر کشور حجاز یا در سرزمین یمامه، افرادی یافت شوند که امید همین یک قرص نان را هم ندارند و دیر زمانی است که شکمشان سیر نشده است. آیا سزاوار است شب را با سیری صبح کنم، در صورتی که در اطرافم شکم های گرسنه و جگرهای سوزان قرار دارد.»^۲
و هم آن حضرت فرمود:

«آیا با عنوان لقب امیرالمؤمنین که روی من نهاده و مرا با آن خطاب می کنند، خودم را قانع سازم و در سختی های روزگار با مؤمنین شرکت نداشته باشم و یا در فقیرانه زندگی کردن، امام و پیشوای آنان نباشم.»
حضرت در بیان کیفیت زندگی خویش و علت آن فرمودند:

«خدا مرا پیشوای خلق قرار داده است و به همین سبب، بر من فرض کرده است که زندگی خود را در خوراک و پوشاک در حد ضعیف ترین طبقات اجتماع قرار بدهم تا از طرفی، مایه تسکین آلام فقیر و از طرف دیگر، سبب

۱. همان، خطبه ۲۰۹.

۲. همان، نامه ۴۵.

جلوگیری از طغیان غنی گردد.»^۱

علامه مجلسی در بحارالانوار می گوید: حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

«حضرت امیر مؤمنان علیه السلام مدت پنج سال که حکومت کرد، نه آجری روی آجری گذاشت و نه خشتی روی خشتی و نیز قطعه زمینی را به خود اختصاص نداد و موقع ارتحال هم نقره و طلایی (پول آن روز) به ارث نگذاشت.»^۲

و نیز در بحارالانوار از اصبع بن نباته، که از یاران مخصوص حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است، نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

«من روزی که در ابتدای حکومت خود داخل شهر شدم، این لباس را که اکنون بر تن دارم، بر تن داشتم و این لوازم مسافرت مانند یک قاشق و لیوان نیز همراهم بود و بر این شتر که هم اکنون زیر پای من است، سوار بودم. اگر روزی از این شهر بیرون بروم و غیر از اینها - که روز اول همراه داشتم - چیزی همراه داشته باشم، جزء خیانتکاران می باشم.»^۳

و بنابر فرمایش امام باقر علیه السلام، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در زمان حکومت خود به مردم نان گندم و گوشت می خوراند، ولی خود نان جو با سرکه می خورد.^۴

و نیز امام باقر علیه السلام فرمودند:

«حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که از دنیا رفت، هشتصد هزار درهم مدیون بود و حضرت مجتبی علیه السلام باغستانی را که ملک آن حضرت بود، به پانصد هزار درهم فروخت، و این مقدار از آن قرض را ادا کرد. و بعد از آن باغستان دیگری را نیز که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به دست آورده بود، به سیصد هزار درهم

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۲.

۳. همان، ص ۳۲۵.

۴. همان، ص ۳۲۷.

فروخت، و بقیه قرض حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را ادا کرد و این جریان برای خاطر این بود که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام چیزی از بیت المال نگه نمی داشت و فوراً به فقرا می داد.^۱

بی رغبتی حضرت زهرا علیها السلام به دنیا

زندگی سراسر افتخار حضرت فاطمه علیها السلام همانند شوهر گرامی اش، در زهد و بی رغبتی به ارزش های مادی و دنیای زودگذر تبلور یافته بود.^۲

آن بانوی گرامی، در زهد و بی رغبتی به امور مادی، از پدر بزرگوارش خاتم پیام آوران و شوهر سرفرازش امیر مؤمنان الگو گرفته بود. سراسر زندگی پر فراز و نشیبش، گواهی صادق بر زهد اوست، تا آنجا که دوست و دشمن به آن شهادت داده اند. می دانیم که شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هرگاه از سفر باز می گشت. نخست به خانه حضرت فاطمه علیها السلام وارد می شد و مدتی طولانی در کنارش می ماند.^۳

در یکی از سفرها حضرت فاطمه علیها السلام از غنایمی که سهم شوهرش علی علیه السلام

۱. همان، ص ۳۳۹ - ۳۳۸.

۲. «زهد» به معنای نداشتن و برخوردار نبودن از امکانات دنیوی نیست، بلکه به معنای اسیر نبودن و دل نیستن به امور دنیوی، و آزادی است؛ آزادی از هر آنچه رنگ تعلق پذیرد، به طوری که دادن ها و گرفتن ها، در وسعت وجود زاهد هیچ موجی ایجاد نکند. روشن است که هر اندازه خرد و آگاهی و معرفت انسان افزون گردد، ایمان او به حضرت حق، عمیق تر و دل بستگی او به جهان باقی بیشتر می شود. بر این اساس، زاهد بر اثر آگاهی و معرفت، به دنیای زودگذر قانع نمی شود، بلکه در بی جایگاه بلندتر، در حال پرواز به سوی هستی مطلق است.

زاهد نمی گوید دنیا بد است. بلکه می گوید اندک است. و به دلیل معرفت و رشد عقلی و فکر بلندش از مرحله کودکی عبور نموده، در نظرش لذت های زودگذر و سراب گونه زندگی دنیا ارزشی ندارد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «دنیا در پیشگاه خداوند و نزد انبیاء و اولیای الهی، کوچک تر از آن است که آنان را خوشحال کند، تا از دست دادن آن، انسان را غمگین نماید. بنابراین، سزاوار نیست برای هیچ عالم و خردمندی که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد.»

تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۳۴۶، ذیل آیه ۳۶ سوره نمل.

۳. در روایات فراوانی چنین آمده است که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد سفر داشت واپسین کسی را که وداع می کرد، حضرت فاطمه علیها السلام بود، و هنگام بازگشت از سفر نیز نخست به خانه حضرت زهرا علیها السلام می رفت.



بود، دو دستبند نقره و گلوبند و دو گوشواره و پرده‌ای برای در خانه - برای تشریف فرمایی پدر و همسرش تهیه ساخت.

هنگامی که رسول خدا ﷺ از سفر بازگشت و مثل همیشه، نخست به خانه فاطمه علیها السلام رفت. اصحاب و یاران در بیرون خانه منتظر بودند، چون آن حضرت بسیار مکث می نمود. اما آن روز پیامبر بی درنگ از خانه بیرون آمد و با ناراحتی (به مسجد رفت و) کنار منبر نشست.

حضرت فاطمه علیها السلام پنداشت که تهیه این‌ها پسند خاطر پدرش نیست؛ لذا همه را به وسیله امام حسن و امام حسین علیهم السلام نزد آن حضرت فرستاد و فرمود: دختر شما سلام می‌رساند و می‌گوید: همه را در راه خدا انفاق کنید.

چون فرستادگان نزد رسول خدا ﷺ مشرف شدند و جریان را به عرض ایشان رسانیدند، آن حضرت سه مرتبه فرمود: پدرش به قربانش. دنیا زینده‌ی محمد و آل محمد نیست. اگر دنیا نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت، جرعه آبی به کافر نمی‌داد.

آنگاه برخاست و به منزل حضرت فاطمه علیها السلام رفت.^۱

آری، ثروت و زرق و برق دنیا در نظر آن بانو حقیر جلوه می‌کرد، و ایشان به امکاناتی ناچیز و خوراک و پوشاکی اندک قناعت می‌نمود، و اگر درآمدی به دست می‌آمد، تهی‌دستان را بر خود مقدم می‌داشت.

گردن‌بند با برکت

جابر بن عبدالله می‌گوید:

«روزی نماز عصر را با رسول خدا ﷺ خواندیم. پس از نماز، آن حضرت

۱. امالی صدوق، ص ۲۳۴، م ۴۱، ح ۷. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰ و نظیر آن ص ۸۳ از اهل سنت نیز نظیر آن روایت شده است.

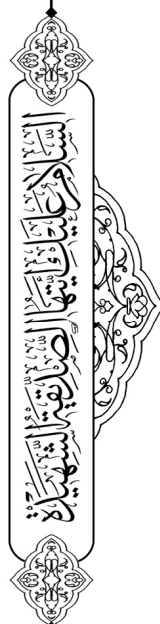
در محراب نشست و مردم بر گردش حلقه زدند. ناگاه سالخورده‌ای از مهاجرین عرب به مسجد وارد شد، لباسی کهنه و پاره بر تن داشت و بر اثر پیری و ناتوانی، توان کنترل خویش را نداشت. آن حضرت از حالش جو یا شد. عرض کرد: سخت گرسنه‌ام، سیرم نمایید؛ لباس ندارم مرا بپوشانید؛ تهیدستم مرا بی نیاز سازید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خود چیزی ندارم تا به تو کمک کنم، اما از آنجا که هر کس دیگری را به کاری نیک راهنمایی کند، مانند انجام دهنده آن است تو را به خانه کسی رهنمون می‌کنم که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست می‌دارند و خدا بر خویش مقدم می‌دارد. اینک به خانه دخترم فاطمه برو؛ و به بلال دستور داد او را راهنمایی کند».

صحرا نشین همراه بلال به راه افتاد. هنگامی که به خانه حضرت فاطمه علیها السلام رسید، با صدای رسا ندا داد: سلام بر شما خاندان رسالت! و بر شما که سرایتان جایگاه رفت و آمد فرشتگان و محل فرود جبرئیل امین و نزول قرآن از نزد پروردگار عالمیان است. آن بانو پاسخ او را داد و پرسید: تو کیستی؟ گفت: مرد سالخورده‌ای هستم که به محضر پدرت، سرور انسان‌ها، مشرف شدم، اینک برهنه و گرسنه‌ام، به من کمک کنید.

آن هنگام، سومین روزی بود که حضرت فاطمه و حضرت علی و رسول خدا صلی الله علیه و آله غذایی نخورده بودند، و این جریان را رسول خدا صلی الله علیه و آله خیر داشت. آن بانوی بانوان گردن بندی را که در گردن داشت که هدیه فاطمه دختر عمویش حمزه سیدالشهداء بود - به صحرا نشین داد و فرمود: بگیر و بفروش امید است خداوند بهتر از آن را به تو ارزانی کند.

مرد سالخورده، آن را گرفت و به مسجد بازگشت، در حالی که پیامبر هنوز



در حلقه یاران نشسته بود. پیرمرد جریان را به عرض رسانید. آن بزرگوار گریست و فرمود: چگونه خدا به تو خیر ندهد (و گره از کار تو نگشاید) در حالی که آن را فاطمه دختر محمد، سرور بانوان به تو بخشیده است. عمار یاسر عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهید این گردن بند را بخرم؟... (و به اجازه پیامبر آن را خرید به آن گونه‌ای که نیازهای مرد فقیر برطرف گردید.)

به هر حال، عمار گردن بند را از آن مرد گرفت و با مشک عطر آگین ساخت و در برد یمانی بیچید و به غلام خویش سپرد و گفت: این را به پیامبر خدا تقدیم نما و خودت نیز از این پس در خدمت آن حضرت باش. غلام آن را نزد پیامبر اسلام ﷺ آورد و پیام عمار را به عرض ایشان رساند. آن حضرت فرمود: نزد دخترم فاطمه برو و گردن بند را به او تقدیم دار و خودت نیز در خدمت او باش. غلام گردن بند را نزد حضرت فاطمه علیها السلام برد و پیام آن حضرت را رسانید. آن بانوی گرامی گردن بند را گرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت. غلام از این جریان خندید، حضرت فاطمه علیها السلام از علت خنده‌اش سؤال کرد. پاسخ داد: برکت فراوان این گردن بند مرا به خنده افکند؛ که گرسنه‌ای را سیر نمود، برهنه‌ای را پوشانید، و تهیدستی را بی‌نیاز ساخت، بنده‌ای را آزاد نمود و در آخر به صاحبش بازگشت.^۱

تخت سه پایه

روزی حضرت فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله تقاضای انگشتری نمود. آن

حضرت فرمود: نمی خواهی تو را به بهتر از آن آگاهی دهم؟ پس از نماز شب، خواسته‌ات را از خدا بخواه، برآورده شود.

حضرت زهرا علیها السلام طبق دستور پدر عمل نمود. چنین ندا آمد: ای فاطمه! آنچه می خواهی زیر سجاده‌ات است. سجاده را کنار زد، انگشتی گرانبها از یاقوت یافت، آن را با خوشحالی در دست کرد.

شب بعد در عالم خواب دید که در بهشت است؛ در مقابل سه قصر زیبا که در بهشت مانندش را ندیده بود. آن بانو پرسید: این قصرها از کیست؟ پاسخ دادند: برای فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله است. با خوشحالی داخل یکی از آن قصرها شد. در آنجا تختی را دید که تنها سه پایه داشت فاطمه علیها السلام پرسید: چرا سه پایه دارد؟ پاسخ دادند: صاحبش از خداوند انگشتی تقاضا نموده است. از این رو، یکی از پایه‌ها به صورت انگشتی برای او در آمده است.

بامداد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف شد و جریان را نقل کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای خاندان عبدالمطلب! دنیا زینده‌ی شما نیست، برای شما، تنها سرای جاودانه آخرت است. وعده‌گاه شما بهشت خواهد بود. چه می‌کنید با دنیا که آن فرینده‌ای گذرا بیش نیست.»

آنگاه دستور داد که دخترش آن انگشتی را زیر سجاده بگذارد. او نیز همین کار را کرد. چون بر روی سجاده‌اش خوابش برد، در عالم خواب دید که داخل همان همان قصر بهشتی شده است، اما این بار تخت چهار پایه دارد. وقتی از علت این امر سؤال کرد، پاسخ دادند: صاحبش انگشتی را پس فرستاده و پایه‌های تختش کامل شد.^۱

دعای نور

حضرت فاطمه علیها السلام دعا‌های زیادی می‌خواند و به اصحاب و یاران مخصوص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخی از آن‌ها را تعلیم فرمود، که در کتاب‌های ادعیه آمده است، ولی در میان آن‌ها دعایی بسیار با برکت به نام دعای نور است، که آن را به حضرت سلمان یاد دادند و فرمودند: هر کس مبتلا به تب باشد با خواندن این دعا تب او از بین می‌رود.

حضرت سلمان می‌گوید: سوگند به خدا که آن را به بیش از هزار نفر آموختم که در بیماری از شدت تب می‌سوختند، و به برکت دعای آن حضرت همگی شفا یافتند. متن دعا را این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ النَّورِ، بِسْمِ اللَّهِ نور النَّورِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ عَلِيٍّ نُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّورَ مِنَ النَّورِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النَّورَ مِنَ النَّورِ، وَأَنْزَلَ النَّورَ عَلَى الطُّورِ، فِي كِتَابِ مَسْطُورٍ، فِي رِقِّ مَنْشُورٍ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ، عَلَى نَبِيِّ مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٍ، وَبِالْفَخْرِ مَشْهُورٍ، وَ عَلَى السَّرَاءِ وَالضَّرَاءِ مَشْكُورٍ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و بالاخره، حضرت فاطمه علیها السلام آن قدر از منافقین و غاصبین حقش، مصیبت دید که دعای «اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِي» سر داد و شیفتگانش را به عزای خود مبتلا ساخت.^۱

فخر عالمیان

ابن عباس نقل می‌کند: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، که به ترتیب امام حسن، امام حسین، حضرت فاطمه و حضرت علی علیه السلام به حضورش رسیده و

۱. منتهی الامال، ص ۱۳۴ ج ۱، ج ۴۳، ص ۶۷.

در کنار او آر میدند... رسول خدا صلی الله علیه و آله از دیدن آنان شروع به گریه کرد و مصائب آتی و ستم‌های وارده را بعد از رحلت خویش متذکر شد... آنگاه در مورد فاطمه علیها السلام چنین فرمود:

«و اما دخترم فاطمه سرور زنان عالمیان، از اولین و آخرین است. او پاره‌ی تن من و نور چشمم و میوه‌ی دلم و روح و روان من می‌باشد. فاطمه حوری است به صورت بشر، هرگاه او در محراب عبادت ظاهر شود و در پیشگاه خدا قرار گیرد، نورش به آسمان‌ها صعود می‌کند همان طوری که نور ستارگان بر اهل زمین می‌درخشد، در آن حال خداوند به ملائکه‌اش می‌فرماید: ^۱

ای ملائکه من! بنگرید به فاطمه علیها السلام سرور زنان و کنیزانم که چگونه در برابر من به عبادت ایستاده؟ و چه سان از ترس و خشیت من می‌لرزد؟ و با چه روح معنوی و حضور قلب مرا پرستش می‌کند؟ من شما ملائکه‌ام را گواه می‌گیرم که پیروان واقعی او را در آتش نمی‌سوزانم».

این حدیث شریف که از منابع معتبر اهل سنت نقل شده است، می‌رساند که فاطمه علیها السلام در پیشگاه الهی چقدر ارزش دارد و چگونه پروردگار عالم به عبادت و نیایش او بر ملائکه مقربانش مباهات می‌کند و با چه تعبیرهای پرارزش از فاطمه علیها السلام تعریف می‌کند و به روح عبادت و خضوع و خشوع وی و حضور قلبش تصریح می‌نماید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه مسافرت می‌کرد، آخرین نفری که با او خداحافظی می‌نمود، فاطمه علیها السلام بود، هرگاه از مسافرت بازمی‌گشت نخستین نفری که با او دیدار می‌کرد فاطمه علیها السلام بود، در یکی از سفرهای جنگی، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت، و به سوی خانه‌ی فاطمه علیها السلام رهسپار شد، وقتی که به در خانه

۱. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴، ش ۳۷۱ - جلاء العیون، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۸۷.

زاهده

رسید، ناگهان پرده‌ی مخصوصی را دید که آویزان است، و حسن و حسین علیهما السلام را دید که در دستشان دستبند نقره‌ای می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله از همانجا بازگشت و وارد خانه‌ی فاطمه علیها السلام نشد، فاطمه علیها السلام از جریان آگاه شد، گمان برد که علت بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن پرده و آن دستبندها بوده است.

بی‌درنگ پرده را گرفت، و آن دستبندها را از دست حسن و حسین علیهما السلام بیرون آورد، فاطمه علیها السلام دستبندها را بین حسن و حسین تقسیم نمود، آن‌ها با چشمی گریان به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دستبندها را از آن‌ها گرفت و به ثوبان (یکی از غلامان) فرمود: اینها را به فلان جا ببر، و با اینها برای فاطمه علیها السلام یک گردنبند از چوب عصب، و دو دستبند از چوب عاج خریداری کن. زیرا، اینها اهل خانه‌ی من هستند و من دوست ندارم که آن‌ها زیبایی‌ها و لذائذ را در این دنیا مصرف کنند و برای آخرت باقی نگذارند.

خدا ترسی حضرت زهرا علیها السلام:

سید بن طاووس از کتاب زهد النبی تألیف ابو جعفر احمد القمی نقل می‌کند: هنگامی که دو آیه **﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۳﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿۴۴﴾**؛

و جهنم میعادگاه همه‌ی گمراهان است * هفت در دارد و برای هر دری، گروه معینی از آن‌ها تقسیم شده‌اند؛

نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به شدت گریه‌ی کرد، صحابه نیز از گریه‌ی آن

حضرت، به گریه افتادند، ولی صحابه علت گریه آن حضرت را نمی دانستند، و پیامبر صلی الله علیه و آله چنان منقلب بود که کسی نمی توانست از او سؤال کند.

عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که هرگاه فاطمه علیها السلام را می دید خوشحال می شد، از این رو یکی از اصحاب به حضور فاطمه علیها السلام رفت، تا او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بیاورد، وقتی به خانه ی زهرا علیها السلام وارد شد دید او به آسیا کردن مقداری جو اشتغال دارد و این آیه را می خواند:

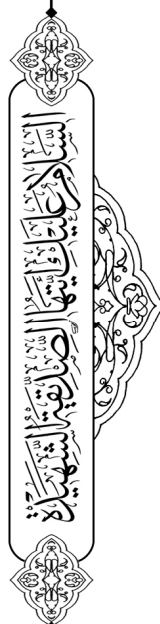
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى: و آنچه نزد خدا است، بهتر و پایدارتر است.^۱

آن مرد صحابی سلام کرد و جریان گریه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را گفت، فاطمه علیها السلام بی درنگ برخاست و چادر کهنه ای که دوازده وصله از لیف خرما داشت به سر گرفته و از خانه بیرون آمد، سلمان او را دید و گریه کرد، و گفت: واحزنانه! قیصر روم و کسری (شاه ایران) لباس های سندس و حریر بپوشند، اما دختر پیامبر صلی الله علیه و آله چادری را که دوازده وصله دارد و کهنه است به سر کند!!

فاطمه علیها السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! سلمان از لباس من تعجب می کند، با اینکه سوگند به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرد، مدت پنج سال است که فرش ما در خانه ی علی علیه السلام به یک پوست گوسفند انحصار دارد که شب به روی آن می خوابیم و روز روی آن پوست، به شتر خود علف می دهیم، و متکای ما از لیف خرما است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به سلمان فرمود: دختر من از سابقین و در صف سبقت گیرندگان در درگاه خدا است.

آنگاه فاطمه علیها السلام عرض کرد: پدر جان فدایت گردم: علت گریه تو چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دو آیه ی فوق را که جبرئیل نازل کرده بود، خواند.



فاطمه عليها السلام وقتی که نام جهنم را شنید، با صورت به روی زمین افتاد، و پی در پی می گفت: وای، سپس وای بر کسی که وارد دوزخ گردد.
وقتی که سلمان آیه را شنید گفت: کاش گوسفندی بودم، خاندانم مرا می کشتند و پوستم را می دریدند و من نام آتش را نمی شنیدم.
ابوذر گفت: ای کاش مادرم نازا بود و مرا به وجود نمی آورد و نام آتش را نمی شنیدم.

مقداد گفت: ای کاش پرنده ای در بیابان بودم و حساب و عقابی نداشتم و نام آتش را نمی شنیدم!!

حضرت علی عليه السلام فرمود: ای کاش، درندگان گوشت بدنم را می دریدند و ای کاش مادرم مرا متولد نمی کرد و نام آتش جهنم را نمی شنیدم! سپس دستش را بر سرش گذاشت و گریه می کرد و می گفت:

وای از دوری سفر، وای از کمی توشه ی راه سفر قیامت!
که مردم (گنهکار) به سوی آتش می روند، و آتش آن ها را درمی رباید، آنان بیمارانی هستند که کسی به عیادتشان نمی رود، و مجروحانی هستند که کسی زخم های آن ها را درمان نمی کند، و اسیرانی هستند که کسی آن ها را از بند آتش رها نمی نماید، خوراک و آشامیدنی آن ها از آتش است، و در میان طبقات آتش زیر و رو می گردند، و پس از آنکه در دنیا لباس هایی که از پنبه بود می پوشیدند، اینک در دوزخ، قطعه های آتش را می پوشند، و پس از آنکه در دنیا با همسران خود هم آغوش بودند، اینک در دوزخ با شیطان ها هم آغوش هستند.

شخصیت حضرت زهرا عليها السلام

اسم آن بانو، فاطمه است و برای آن بزرگوار هشت لقب ذکر کرده‌اند: صدیقه، راضیه، مرضیه، زهرا، بتول، عذرا، مبارکه و طاهره^۱. همچنین زکیه و محدثه. و کنیه او ام اییها است.^۲

عمر آن بزرگوار تقریباً هجده سال است. در روز جمعه بیستم جمادی الثانی سال دوم بعثت به دنیا آمد^۳ و سال یازدهم از هجرت، سوم جمادی الثانی^۴ به دست گردانندگان سقیفه بنی ساعده شهید شد.

شخصیت حضرت زهرا عليها السلام را با این بحث کوتاه نمی‌توان معرفی کرد و آنچه در اینجا آورده می‌شود، قطره‌ای از دریای فضیلت آن صدیقه شهیده است. شخصیت اسلامی از دو راه یافت می‌شود: یکی از راه نسب و دیگری از راه حسب و فضایل نفسانی. شخصیت نسبی که اسلام آن را پذیرفته است، تحت تاثیر عوامل مختلفی است: قانون وراثت، تغذیه از راه مشروع، تاثیر محیط، تاثیر همسر و رفیق، اولاد صالح و غیره در تشکیل چنین شخصیتی نقش دارند. زهرا عليها السلام از نظر قانون وراثت، پدری چون رسول گرامی دارد که همه مراتب انسانیت را به کمالاتش پیموده است. همه تاریکی‌ها به جمالش روشن شده

۱. مناقب ج ۳، ص ۱۳۳ و ۱۳۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶.

۲. مناقب ج ۳، ص ۱۳۳ و ۱۳۳ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۶.

۳. شیخ مفید (ره) در حدائق الریاض، مصباح کفعمی (ره).

۴. دلائل الامة طبری شیعی از امام صادق عليه السلام نقل کرده است.

است و همه صفات او در انتهای خوبی است:

بلغ العلیٰ بکماله، کشف الدُّجیٰ بجِماله، حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله^۱

مادری چون خدیجه دارد، که باید گفت اسلام مرهون زحمات آن بزرگوار است. مادری که سه سال، مسلمانان محصور در شعب ابی طالب را اداره کرد و همه اموال خود را در این راه خرج کرد. مادری که چندین سال در مکه آن مصیبت‌های طاقت‌فرسا را تحمل کرد، و دوش به دوش رسول اکرم ﷺ اسلام را یاری فرمود. و در این راه سنگ‌ها به بدن مبارکش فرود آمد، بی حرمتی‌ها به او وارد شد، شماتت‌ها در این راه دید. و هرچه این اتفاقات بیشتر می‌شد، صبر و استقامت او زیادتر می‌گشت.

و اما از نظر قانون تاثیر غذا، مورخین نوشته‌اند: که وقتی اراده حق تعالی به خلقت زهرا علیها السلام تعلق گرفت، پیامبر گرامی مامور شد که چهل شبانه روز در کوه حرا به ریاضت دینی پردازد.^۲

حضرت خدیجه در خانه خود، از مردم گوشه گرفته و به عبادت مشغول بود و پیامبر گرامی در کوه حرا، پس از آن مدت فرمان آمد که پیامبر به خانه بازگردد. از عالم ملکوت برای آنان غذا آوردند. سپس نور زهرا به حضرت خدیجه منتقل شد.

از نظر تاثیر محیط، زهرا علاوه بر آنکه در دامن مادری فداکار، با گذشت و با استقامت، و در دامن پدری چون پیامبر گرامی پرورش یافت، محیط زندگی او محیط پر تلاطمی بود. مکه با آن مصیبت‌ها و حوادث ناگوار، محیط پرورش او بود. در شعب ابی طالب با آن حوادثی زندگی کرد که امیرالمومنین علیه السلام در نهج

۱. سعدی - گلستان.

۲. بحار الانوار، ج ۶ - بیت الاحزان محدث قمی (ره)، ص ۵.

البلاغه آنجا را برای معاویه چنین توصیف می‌کند: "شما ما را سه سال در میان آفتاب زندانی کردید، به طوری که بچه‌های ما از گرسنگی و تشنگی مردند، بزرگان ما پوست گذاردند، صدای آه و ناله زن‌ها و بچه‌ها بلند بود... " روشن است بچه‌ای که در این چنین محیطی پرورش یابد؛ مخصوصاً اگر مربی‌ای چون پیامبر گرامی داشته باشد، استقامت او، صبر او و سعه صدر او زیاد خواهد بود:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

زهرای علیها السلام از نظر همسر و مصاحب، و از نظر اولاد صالح نیز، فوق العاده است. شوهری چون امیرالمومنین دارد که بیش از سیصد آیه از قرآن شریف درباره او نازل شده.^۱

شوهری که از نظر تاریخ، قطعی است که اسلام مرهون او است. شوهری که به اقرار خود اهل تسنن، خلیفه دوم بیش از هفتاد مرتبه در مواقع مختلفه گفته است: **لولا علیُّ لَهلكَ عُمَرُ**.^۲

فرزندانی چون حسن، حسین، زینب و کلثوم دارد که اگر نبودند، قطعاً اسلام نبود زهرا از نظر فرزند، ام الائمه است، مادر عصاره عالم خلقت، حضرت بقیة الله علیها السلام است.

و اما از نظر فضایل انسانیت، چه می‌توان گفت در حق کسی که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله کرارا درباره‌اش فرموده است: **ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک**

۱. در کتاب: خطیب بغدادی در تاریخ خود، ج ۶، ص ۲۲۱ و ابن حجر در صواعق، ص ۷۶، شبلنجی در نور الابصار، ص ۷۳ از ابن عسکر از ابن عباس، خدای تعالی برای هیچ فردی، آنقدر که در فضیلت علی علیها السلام نازل شده، آیه نازل نکرده است.

۲. سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۴۲، ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۶.

علی نساء العالمین^۱

همانا خداوند تو را برگزیده و پاکیزه و معصوم گردانیده و تو را بر همه زن‌ها رجحان داده است.

اگر برای فضیلت زهرا چیزی جز سوره کوثر نبود، زهرا را بس بود که بگویند نزد خداوند افضل و برتر از عالمیانم.

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ ﴿۱﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿۲﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿۳﴾.

همانا کوثر را بر تو ارزانی داشتیم، پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن، به درستی که بدخواه تو دنباله بریده است.

زهرا از نظر ایمان، راضیه و مرضیه است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿۱﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿۲﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿۳﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿۴﴾.

ای نفس مطمئنه - که به مقام شهود رسیده‌ای - بیا به سوی پروردگارت خوشنود شده، و داخل در زمره بندگان من شو و داخل شو در بهشت من.

"ما باید بدانیم که القاب چهارده معصوم، کنیه‌ها و اسماء آنان دارای سبب است و هر یک از آنها سرّی دارد. اگر جبرئیل نیاید و با او حدیث نکند و به او محدثه بگویند، و معنی ندارد کسی محدثه باشد و ایمانش به مرتبه شهود نرسیده باشد.

حضرت زهرا علیها السلام دارای مصحف است.

از نظر روایات، کتاب‌هایی نزد ائمه طاهرین است که از جمله آن کتاب‌ها

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳- امالی صدوق سوره کوثر.

۲. سوره کوثر.

۳. فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰.

مصحف فاطمه علیها السلام است.

این کتاب را که ائمه به آن افتخار می کرده‌اند و می گفتند: علم ما کان و یکون و ما هو کائن در آن است؛ و به خط امیرالمؤمنین و املائی حضرت زهرا علیها السلام می باشد.^۱

شبى که زهرا علیها السلام به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام می رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام فرش خانه اش را از شن تهیه کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله جهازیه‌ای برای زهرا علیها السلام تهیه فرمود که همه آن جهیزیه‌ای شصت و سه درهم می شد.

جهیزیه عبارت بود از:

۱. عبا . ۲. مقنعه . ۳. پیراهن . ۴. حصیر . ۵. پرده . ۶. لحاف . ۷. دستک . ۸. بالش . ۹. آفتابه . ۱۰. آب خوری . ۱۱. کوزه . ۱۲. کاسه . ۱۳. آسیای دستی . ۱۴. مشک آب . ۱۵. حوله . ۱۶. پوست گوسفند.

پیامبر گرامی چون جهیزیه را دید از چشم‌های مبارکش اشک جاری شد و فرمود: «خدایا این جهیزیه را که غالب آن از گل است مبارک کن!»^۲

زهرا به خانه شوهر می رود و در وسط راه پیراهنی را که از جمله جهازیه او است، به فقیر می دهد و با همان پیراهن کهنه‌ای که داشت به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام رهسپار می شود.^۳

شب عروسی پایان گرفت و صبح، پیامبر گرامی به دیدن زهرا آمد و هدیه آورد. هدیه پیامبر گرامی این بود: کارهای داخل خانه برای فاطمه است و کارهای خارج از خانه برای علی.

۱. اصول کافی، ج ۱، بصائر الدرجات.

۲. امالی شیخ طوسی، ۵، ج ۱، ص ۳۹.

۳. صفوری شافعی در نزهة المجالس.

زهر را از این هدیه، یعنی از این تقسیم کار به قدری خوشنود شد که فرمود:
 جز خداوند کسی نمی داند که از این تقسیم کار چقدر خوشنودم.
 در روایات آمده است، که زهر علیه السلام به قدری روی پا ایستاد و عبادت کرد که
 پاهای او متورم شد.^۱
 امام حسن علیه السلام می گوید، مادرم از اول شب تا صبح عبادت می کرد و هرگاه از
 نماز فارغ می شد، به دیگران دعا می کرد. از او پرسیدم که چرا به ما دعا نکردید؟
 فرمود: عزیز من اول دیگران، سپس خودمان (الجار ثم الدار).^۲
 تسبیح حضرت زهر علیه السلام بسیار با فضیلت است. امام صادق علیه السلام فرموده:
 تسبیح جدهام زهر علیه السلام نزد من از هزار رکعت نماز بهتر است.^۳
 می گویند: زهر علیه السلام برای کمک، خادمه‌ای لازم داشت و گرفتن خادم و خادمه
 در آن زمان رایج بود. چون زهر علیه السلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شد قبل از آنکه در
 این مورد چیزی بگوید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زهر جان! می خواهی چیزی به تو یاد
 دهم که بهتر از دنیا و آنچه در آن است باشد؟ و تسبیح مشهور را به او یاد داد.
 زهر علیه السلام با خوشحالی تمام به خانه بازگشت و به امیرالمومنین عرض کرد با
 دعایی که از پدرم علیه السلام گرفته‌ام، خیر دنیا نصیب من شده است.

۱. بحار، ج ۴۳، ص ۸۴- متهی الامال، ص ۱۶۱.

۲. کشف الغمه ج ۲ س ۲۵ و ۲۶ - بحار ج ۴۳ ص ۸۱ و ۸۲.

۳. وسائل الشیعه، ج ۴، باب ۹، ص ۱۰۲۴.

زهد واقعی

با توجه به اینکه حب دنیا سرچشمه‌ی همه‌ی گناهان است، چنانکه در حدیث معروف نبوی آمده «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» و همه‌ی تجربیات و مشاهدات ما نیز نشان می‌دهد که تمام تجاوزها، جنایت‌ها، ظلم‌ها، و ستم‌ها، دروغ‌ها، خیانت‌ها به خاطر همین دلبستگی شدید به مال، مقام و شهوت صورت می‌گیرد، روشن می‌شود که زهد و وارستگی پایه‌ی اصلی تقوا و پاکی و صلاح است.

ولی «زهد» به معنی ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی و عدم اسارت در چنگال دنیاست.

«زاهد» کسی است که اگر تمام دنیا را در اختیار داشته باشد، دلبسته و وابسته به آن نباشد. اگر یک روز ببیند رضای خدا در این است که از همه‌ی آن چشم بپوشد، به این معامله حاضر باشد، و از جان و دل بگوید: هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس.

و اگر یک روز حفظ آزادگی و شرف و ایمان در چشم‌پوشی از مال و جان و زندگی بود فریاد «هَيْهَاتَ مَنَا الدَّلَّةُ» بلند کند.

و به گفته‌ی قرآن مجید زاهد کسی است که نه بر گذشته و آنچه از دست داده تأسف بخورد، و نه از آنچه فعلاً در اختیار دارد زیاد خوشحال باشد:

این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به



آنچه به شما داده است دل‌بسته و شادمان نباشید.

فاطمه علیها السلام این درس را از محضر پدر به خوبی آموخت، هم زرق و برق دنیا را ترک گفت و خود را اسارت آن رهائی بخشید، و هم آنچه داشت در راه خدا و بندگان محروم صرف کرد.

در حدیثی خواندیم، که فاطمه زهرا علیها السلام حتی پوشش کافی در خانه برای آمدن میهمان‌های نامحرم نداشت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عبای خود را به او داد تا خود را بپوشاند و آماده برای آمدن میهمانان جهت عیادت او در بیماریش گردد. خدمات او در خانه‌ی علی علیه السلام تا آنجا که با یک دست گندم را برای پختن نان آسیاب می‌کرد، و با دست دیگر طفلش را در آغوش می‌گرفت، همه شاهد گویای مقام زهد اوست.

ابونعیم اصفهانی چنین نقل می‌کند:

«فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر با دست خود آسیاب کرد که دستش تاول زد، و ورم کرد، و آثار دستاس در دستش نمایان گشت.»^۱

۲۵. در «مسند احمد» که از معروف‌ترین منابع اهل سنت است از انس بن مالک چنین نقل شده که: روزی بلال برای نماز، دیر به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد، رسول خدا فرمود: چرا دیر آمدی؟

عرض کرد: از کنار خانه‌ی فاطمه علیها السلام می‌گذشتم در حالی که با دست خود آسیاب می‌کرد، و کودکش گریان بود، گفتم: اگر اجازه فرمائی من آسیاب می‌کنم و شما کودک را آرام کنید، و اگر اجازه فرمائید من کودک را آرام می‌کنم و شما آسیاب کنید.

او گفت: من نسبت به فرزندم از تو مهربان‌ترم، (و من مشغول آسیاب کردن

شدم و او کودکش را آرام کرد) و این امر باعث تأخیرم شد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

تو نسبت به فاطمه رحم و محبت کردی، خداوند تو را مشمول رحمتش کند!^۱

فضائل اخلاقی بانوی اسلام، از جمله شجاعت و شهامتش در مقام دفاع از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل مشرکان مکه، و آمدنش به میدان احد برای بستن زخم‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی است که بر کسی پوشیده نیست، و در احادیث گذشته اسناد و مدارک آن آمد.

او از لحظه‌ی تولد در مسیر عبودیت و بندگی خدا بود و این امر تا آخرین لحظات عمرش ادامه داشت، حدیث زیر شاهد گویای این معنی است. در داستان تولد بانوی اسلام فاطمه زهرا عليها السلام و انعقاد نطفه او از میوه بهشتی و آمدن چهار زن با شخصیت یعنی آسیه، حوا، مریم، صفیه به هنگام تولد او آمده است:

فاطمه متولد شد و در حین تولد برای خدا سجده کرد.

مقام عفت او به آن حد بود که در همان کتاب، از اسماء بنت عمیس داستان عجیبی به این شرح نقل شده است:

روزی فاطمه عليها السلام به من فرمود: من از کار مردم مدینه که زنان خود را بعد از وفات به صورت ناخوشایندی برای دفن می‌برند، و تنها پارچه‌ای بر او می‌افکنند که حجم بدن از پشت آن نمایان است ناخرسندم.

اسماء گفت: من در سرزمین حبشه چیزی دیده‌ام که با آن جنازه‌ی مردگان را حمل می‌کردند، سپس شاخه‌هایی از درخت نخل را برداشت و به صورت

تابوت مخصوصی درآورد که پارچه‌ای را روی چوب‌های آن می‌افکندند، و بدن را درون آن می‌گذارند، به گونه‌ای که بدن پیدا نبود.

هنگامی که فاطمه بانوی بزرگ اسلام علیها السلام آن را مشاهده کرد فرمود: بسیار خوب و عالی است و هنگامی که من از دنیا رفتم مرا با آن بردارید...

در ذیل همین حدیث آمده است: هنگامی که فاطمه علیها السلام چشمش به آن افتاد تبسم فرمود، و این تنها تبسم او بعد از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.

اسوهی زهد و ساده زیستی

زهد، یعنی آزادی، آزادی از هر آن چه رنگ تعلق به خود گیرد^۱ تا آن جا که «دادن»ها و «گرفتن»ها در وجود انسان موجی ایجاد نکند.^۲

زهد؛ یعنی از امکانات کم، برداشت زیاد کردن. زاهد کسی است که به دنیا قانع نیست، جایگاه بلندتری را طالب است، چون در چشم تیزبین او دنیا قابل دل بستن نیست. قرآن می‌گوید: «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ».^۳ کالای دنیا در مقایسه با آخرت بسیار ناچیز حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: «ذهب للدينا وجهت للآخرة».^۴؛ دل از دنیا بریدم و به سوی آخرت شتافتم.

زهد در اسلام به معنای ترک نیست، بلکه به معنای اخذ است. اگر از یهودی

۱. همان که حافظ می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود- ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است.

۲. علی علیه السلام می‌فرماید: «الزهد بين كلمتين من القرآن. قال الله تعالى: "لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم" و من لم يبأس على الماضي و لم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه؛ زهد در دو جمله قرآن خلاصه شده: "برای این که تأسف نخورید بر آن چه از شما فوت می‌شود، و شاد نگردید به آن چه به شما می‌دهند"، هر کس بر گذشته اندوه نخورد و برای آینده شادمان نشود، بر هر دو جانب زهد دست یافته است.

۳. توبه، ۳۸.

۴. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۵۲.

بیشتر تلاش کند از درویش کم تر نگاه می‌دارد. و دیگران را در درآمد خود سهیم می‌کند.

زاهد نمی‌گوید دنیا بد است. که می‌گوید کم است، باید آن را زیاد کرد. راه، آن قدر طولانی است^۱ که ناله علی علیه السلام - این مرد راه- را درآورده است.^۲ اگر در این راه دراز، همه آذوقه و توشه را خودت به تنهایی برداری، از سنگینی، توان رفتنت نیست و در راه می‌مانی، و اگر کم برداری، راه طولانی است و از ادامه باز می‌مانی.

زاهد این تضاد را همان گونه که مولایش علی علیه السلام فرموده، حل می‌کند. بدین گونه که افرادی را اجیر می‌کند تا آذوقه و بار سفر طولانی‌اش را برایش حمل کنند. تمامی انفاق‌ها، اطعام‌ها، احسان‌ها تحمل سختی‌ها و سعی در رفع حوائج مؤمنان و اصلاح ذات‌البین‌ها و...، همان زاد و توشه‌هایی است که دیگران برای تو حمل می‌کنند و آن جا که توان رفتنت نیست و آذوقه‌ات ته کشید، به تو می‌سپارند تا ادامه راهی را که باید تا قرب خدا^۳ با درد و رنج بروی، بپیمایی.

برای زهد زهرا علیها السلام همین بس که به راحتی از دنیا می‌گذرد و برای رسیدن به قرب خدا از سر تمامی هستی خود برمی‌خیزد و برای رسیدن به خوبی‌ها- همان که به ما رشد می‌دهد- از خوشی‌ها می‌گذرد که: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^۴.

برای زهد زهرا علیها السلام از کجا بگوییم. از خانه ساده‌اش و یا از مهریه و جهیزیه

۱. "انا لله وانا اليه راجعون، الی ربک الرجعی، الیه المصیر"...

۲. "آه من قلة الزاد و طول الطريق"؛ آه از دوری راه و کمی توشه؛ نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۳. "یا ایها الانسان تک کداح الی ربک کداحا فملاقیه"؛ انشقاق، ۶.

۴. آل عمران، ۹۲.

اندکش و یا از بخشش لباس عروسی^۱ و گلویند با برکتش، همان گلوبندی که گرسنه‌ای را سیر کرد و برهنه‌ای را پوشاند و فقیری را بی‌نیاز ساخت و بنده‌ای را آزاد کرد و سرانجام دوباره به نزد صاحبش بازگشت تا باز هم به جریان افتد و خیرات و برکات ادامه یابد.^۲

زندگی سخت زهرا علیها السلام گواه صادقی بر زهد اوست. علی علیه السلام آن جا که برای درس گرفتن و عبرت دیگران از سختی‌های زهرا علیها السلام این گونه توضیح می‌دهد:
 «او آن قدر از چاه آب کشید که اثر آن بر سینه‌اش باقی ماند و آن قدر با آسیاب آرد کرد که دستهایش پینه بست و آن قدر خانه را رفت و روب می‌کرد که پیراهنش غبارآلود می‌گشت و آن قدر آتش زیر دیگ روشن می‌کرد که لباسش سیاه می‌شد... این کارهای دشوار به او آسیب فراوان وارد می‌کرد».^۳
 و آن گاه که تصمیم گرفت از پدرش خادمه‌ای بخواهد، وقتی در اطراف پدرش جماعتی را دید، منصرف شد و برگشت و خدا به وسیله رسول صلی الله علیه و آله تسبیحات را برای او هدیه فرستاد و زهرا علیها السلام از این هدیه الهی آن چنان مسرور گشت که سه بار فرمود: «رضیت عن الله ورسوله».^۴ سلمان می‌گوید: روزی به خانه زهرا علیها السلام وارد شدم. دیدم آن قدر دسته آسیاب را چرخانده که دسته آن خونی است.^۵

حضرت زهرا علیها السلام شکمش از گرسنگی به پشتش می‌چسبید و چشم‌هایش به گودی می‌نشست و حتی فرزندانش در مقابل چشمانش از شدت گرسنگی هم

۱. نزهة المجالس، ص ۲۸.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲؛ اهل البيت، ص ۱۳۹.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۲ " ... فاصابها من ذلك ضرر شديد".

۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۳ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۳۴.

۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸.

چون جوجه‌ی کیوتر به خود می‌لرزیدند.^۱
حسن بصری می‌گوید: در امت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس زاهدتر و عابدتر از زهرا علیها السلام نبوده است.^۲

در زیارتنامه آن حضرت نیز آمده است: او نه تنها زاهد بود، بلکه بالاتر از آن با زهد همدم و مأنوس بود. او به راستی بریده و منقطع از دنیا و فانی در ذات خدا بود و راستی که بتول زینده اوست.^۳

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر دخترش، که شاگرد ویژه خویش است سخت می‌گیرد. چه او مسئولیت خطیری در تاریخ آزادی و جهاد و انسانیت دارد. او حلقه واسطه‌ای است که تسلسل ابراهیم تا محمد صلی الله علیه و آله را به حسین علیه السلام تا منجی و نجات بخش بشریت در انتهای تاریخ پیوند می‌دهد، واسطه العقد نبوت و امامت است.

سلمان می‌گوید: «روزی دیدم زهرا علیها السلام برای خروج از خانه به خود پارچه‌ای پشمی و کهنه پیچیده که دوازده جای آن وصله شده بود. من از شدت ناراحتی گریستم و گفتم: دختر کسری و قیصر در حریرند و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله در چادر شبی پشمینه و کهنه، آن هم با این همه وصله.» آن گاه زهرا علیها السلام به نزد رسول صلی الله علیه و آله رفت و عرضه داشت: «پدر جان! سلمان از چادر پر وصله من در شگفت است، در حالی که به خدا سوگند پنج سال است که من در خانه علی به سر می‌برم و از مال دنیا تنها پوست گوسفندی داریم که روزها شترمان را بر آن علوفه می‌خورانیم و شب‌ها خود بر روی آن می‌خوابیم و بالش ما پوستی پر

۱. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۲۴۰ و ج ۴۳، ص ۷۲.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۴۱؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵.

❁ زاهده ❁

شده از لیف خرما است.^۱ این زهر اعلی است که قاطع و صریح می گوید؛ من دنیای «دنیایرستان» را دوست ندارم. و باز هم اوست که طنین فریادش هنوز از گلدسته های مسجد مدینه به گوش می رسد، آن جا که از سختی های رسول ﷺ در دار دنیا می گوید: «خداوند او را با رحمت و رأفت خویش به جوار ابدیش و از مشقت و رنج و درد این دنیا و تحمل وزر و وبال آن آسوده ساخت و مشمول رضوان و خشنودی خود نمود».



نزول عطیه الهی

فاطمه علیها السلام دختر پیامبر گرامی اسلام، مظهر کامل جلوه‌های فضیلت و ارزش‌های اسلامی است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - در مورد شخصیت دخترش می‌فرماید: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم است.^۱

لازم به ذکر است که زهد به معنی ترک دنیا و رهبانیت و بیگانگی از اجتماع نیست، بلکه حقیقت زهد همان آزادگی و عدم اسارت در چنگال دنیا است. و چنین زهدی در سراسر زندگی حضرت زهراء علیها السلام وجود داشت.

زندگی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در نهایت سادگی و بدون پیرایه بود. حتی در زمانی که عده‌ای از مهاجرین در صفه^۲ مسجد، زندگی فقیرانه‌ای داشتند، باز ساده زیستی حضرت زهراء علیها السلام در خوراک و پوشاک زبانزد همه بود. روشن است محبتی که پیامبر صلی الله علیه و آله داشت تنها بدان جهت نبود که دختر اوست چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندان دیگری هم داشت. آن چه که زهراء علیها السلام را از سایر زنان عالم ممتاز می‌کند همان خصوصیات اخلاقی، رفتاری، اجتماعی در زندگی زاهدانه ایشان است.

علی علیه السلام به مردی از بنی سعد می‌فرماید: می‌خواهی داستانی از خود و فاطمه را برای تو بگویم؟ فاطمه محبوب‌ترین کس در دیده پدر خود بود او در خانه

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، بیروت، موسسه الوفا، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۴۳، ص ۲۲.

۲. صفه مکانی بود نزدیک مسجد برای مهاجران فقیری که جا و مکانی نداشتند و در آن جا سکنی می‌گزیدند.

من چندان با مشک آب کشید که بند مشک در سینه وی جا گذاشت و چندان دستاس کرد که کف دست او پینه بست و چندان خانه را روفت که لباسش رنگ خاک گرفت.^۱

آن حضرت در غذا به حداقل اکتفا می کرد، و حتی گاهی اتفاق می افتاد که چند روز غذایی برای خوردن در منزل آن حضرت پیدا نمی شد.

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده است که رسول اکرم ﷺ نزد دخترش فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: آیا چیزی نزدت هست که بخورم؟ آن حضرت عرض کرد: نه! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه فاطمه خارج شد، دختری از همسایه دو قرص نان به عنوان هدیه برای فاطمه علیها السلام آورد. زهرا علیها السلام آن را گرفت و سپس فرزندانش را به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، فاطمه علیها السلام عرض کرد: هدیه برای ما آورده اند که من آن را برای شما ذخیره کرده ام. زهرا علیها السلام ظرف غذا را خدمت پیامبر آورد و پیامبر سر ظرف را برداشت و آن ظرف پر از نان و گوشت بود وقتی که فاطمه آن را دید تعجب کرد و دانست که از جانب خداوند است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این از کجاست؟ فاطمه علیها السلام پاسخ داد: هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.^۲ این از جانب خداوند است همانا که خدا بدون حساب به هر کس که بخواهد روزی می دهد.^۳

بنابراین هر کس که خود را برای خدا خالص کند و نسبت به دنیا و متعلقات آن بی رغبت باشد خداوند نیز الطاف بیکران خود را شامل حال او می گرداند. و همین نزول غذای بهشتی، عطیه‌ی الهی از الطاف خداوند متعال به

۱. احمد بن حنبل، مسند، شاکر، احمد محمد، دار المعارف، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. آل عمران / ۳۷.

۳. علامه مجلسی، بحارالانوار، پیشین، ج ۴۷، ص ۲۷.

حضرت زهرا علیها السلام می‌باشد. همان گونه که چنین غذای بهشتی برای حضرت مریم علیها السلام نیز نازل می‌شده است.^۱

داستان جهیزیه فاطمه علیها السلام و مراسم شب زفاف آن حضرت که در نهایت سادگی برگزار شد، دلیل روشن دیگری بر زهد و وارستگی کامل اوست. با این همه خویشتن داری و زهد زهرا علیها السلام روزی پیامبر به خانه او می‌رود گردنبندی را که علی از سهم خود (فَیء) خریده بود در گردن او می‌بیند، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: دخترم فریفته شدی این که مردم می‌گویند: دختر محمد صلی الله علیه و آله هستی! و لباس جباران بپوشی! فاطمه علیها السلام گردن بند را فروخت و با پول آن بنده‌ای را آزاد کرد.^۲

آن حضرت نه تنها در پوشاک و خوراک به حداقل قناعت می‌کرد و بر خود سخت می‌گرفت، کارهای خانه را نیز به عهده دیگری نمی‌گذاشت. از کشیدن آب تا روفتن خانه، دستاس کردن گندم و جو، نگهداری کودک همه را خود به عهده می‌گرفت.

گاه با یک دست دستاس می‌کرد و با دست دیگرش طفلش را می‌خواباند. روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را دید که لباس خشن بر تن دارد و به دست خویش آسیاب می‌گرداند و در همان حال فرزند خود را شیر می‌دهد، اشک در چشمان پیامبر جاری شد و فرمود: دخترم تلخی دنیا را برای رسیدن به آخرت تحمل کن و فاطمه علیها السلام نیز در پاسخ گفت: خدا را بر نعمت‌هایش، ستایشگر و سپاسگزارم.^۳

۱. آل عمران / ۳۳.

۲. علامه مجلسی، پیشین، ج ۴۳، ص ۲۷.

۳. طبرسی، مجمع البیان، لبنان، صیدا، ۱۳۳۳ هـ.ق، ج ۵، ص ۵۰۵ و ابن شهر آشوب، مناقب، بیروت، دار الاضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲ هـ.ق، ج ۳، ص ۳۹۰.

خانه مادر سادات

در مدینه منوره، شهر پیامبر، تنها یک خانه بود که رسول الله ﷺ به آن عشق می‌ورزید و اهلش را به شدت دوست می‌داشت. در و دیوار و فضای این خانه از معنویت و نورانیتی خاص، حکایت داشت.

این خانه روز و شب محل نزول و صعود فرشتگان الهی بود. پیامبر ﷺ آن قدر به این خانه احترام می‌گذاشت که بدون اجازه وارد آن نمی‌گردید، هر صبح و شام به آن جا می‌رفت و پس از کوبیدن در آن، با صدای بلند بر اهلش سلام می‌داد.

هنگام خارج شدن از شهر، آخرین نقطه توقفش در مدینه بود و پس از مراجعت، اول به سراغ همان خانه می‌رفت.

آن خانه، خانه فاطمه علیها السلام بود.

این خانه در طرف شرق مسجد پیامبر ﷺ، هم ردیف دیگر حجره‌های رسول الله ﷺ و در وسط آن‌ها قرار داشت. به گفته نویسنده مدینه شناسی: «با توجه به دیگر گفته‌های ثبت شده، مسلم است که خانه فاطمه علیها السلام بین مربع قبر و ستون تهجد بوده است»^۱

مردی به عبد الله بن عمر گفت: «درباره علی بن ابی طالب علیه السلام برایم سخن بگو.»

عبد الله گفت: اگر می‌خواهی بدانی که مقام و منزلت علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه و آله چه اندازه بود، پس نظر کن به خانه‌اش نسبت به خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، سپس با دست خود به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره کرد و گفت: این خانه اوست که در وسط خانه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته است.^۱

پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله از همان ابتدای ورود به مدینه در فکر احداث چنین حجره‌ای برای حضرت فاطمه علیها السلام بود. بدین جهت زمانی که حجره‌هایی را در طرف شرق مسجد برای همسران خود احداث کرد، برای فاطمه علیها السلام این حجره را ساخت.

ام سلمه درباره عروسی حضرت فاطمه علیها السلام می‌گوید: «... آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دختر خود، فاطمه علیها السلام و همچنین علی علیه السلام را پیش خود خواند و دست علی علیه السلام را در دست راست و دست فاطمه علیها السلام را در دست چپ گرفت و به سینه خود گذارد و میان دو چشم آن دو را بوسه زد. آن گاه به علی علیه السلام فرمود: علی جان! خوب همسری داری، و به فاطمه علیها السلام فرمود: ای فاطمه! تو هم خوب همسری داری. سپس از جای برخاسته و پیشاپیش آن دو راه افتاد تا این که آن دو را به خانه‌ای که از پیش برای آن‌ها ساخته بود، وارد کرد.

سپس هنگام خروج از خانه، در حالی که دستگیره در را گرفته بود، فرمود:

«خداوند شما و نسلتان را پاک گرداند.»^۲

از دیگر ویژگی‌های این خانه این بود، که هیچ گونه راهی به بیرون جز از طریق مسجد نداشت. بدون شک در این کار عنایتی بود. شاید راز این عمل برای مسلمانان آشکار نگردید.

۱. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. مناقب خوارزمی، ص ۲۴۷.

سید محمد باقر نجفی می‌نویسد: «همگی مورخان اذعان دارند که خانه علی علیه السلام در دیگری جز آنچه که به سوی مسجد باز می‌شد، نداشت.»^۱

منزلگاه فرشتگان

از دیگر ویژگی‌های این خانه این است که همانند مساجد و خانه‌های پیامبران، از نورانیت و جلال و شکوه خاصی برخوردار و از خانه‌هایی بود که قرآن مجید درباره آن‌ها فرمود:

«فِي بُيُوتٍ أُنزِلَ لَهُنَّ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۲ «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن‌ها رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود.»

در روایتی که در ذیل آیه فوق آمده است، آنس از بُریده نقل می‌کند: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت می‌کرد، مردی از جای برخاست و گفت: مقصود از این خانه‌ها کدام است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خانه‌های پیامبران. ابوبکر در حالی که با دست خود به خانه علی و فاطمه علیهما السلام اشاره می‌کرد گفت: آیا این خانه از جمله آن خانه‌ها است؟ حضرت فرمود: آری. بلکه افضل از همه آن‌ها است.»^۳

خانه فاطمه علیها السلام، استراحت‌گاه موقت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، هنگام دیدار از یگانه دختر دلبندهش بوده و جای جای این خانه قدمگاه، محل نشستن، محل نماز و عبادت و سجده‌گاه وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دیدار ما آمد، ما نیز حریره‌ای^۴

۱. مدینه‌شناسی، ص ۱۱۹ و فرات کوفی، ص ۱۲۵.

۲. نور ۳۶.

۳. سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۴ و مجمع البحرین، ص ۱۳۸.

۴. غذایی است که با آرد و شیر یا روغن می‌پزند. فرهنگ جدید، ص ۹۱.

برایش آماده کردیم و ام ایمن هم ظرفی از ماست، کره و مقداری خرما به ما هدیه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست، وضو ساخت، به سوی قبله ایستاد و مدتی دعا کرد. آن گاه با چشمانی پر از اشک، سر به سجده گذارد.

هیبت و عظمت پیامبر صلی الله علیه و آله مانع شد که علت گریه‌اش را بپرسیم. فرزندم حسن، از جای جست و گفت: پدر جان! کارهایی را دیدم انجام دادی که پیش از این انجام نداده بودی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندم من امروز با دیدن شما آن قدر خوشحال شدم که پیش از این، چنین شادمانی به من دست نداده بود. اینک جبرئیل آمد و به من خبر داد که همه شما کشته خواهید شد و محل دفن شما هم دور از یکدیگر خواهد بود.

با شنیدن این خبر برای شما دعا کردم. امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! با این وصف که قبرهای ما از هم جدا می‌باشد، پس چه کسی به زیارت قبور ما می‌آید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گروهی از امتم که کمک و صله مرا دوست می‌دارند. پس در روز قیامت به زیارت این دسته خواهیم رفت و بازویشان را گرفته و آنها را از گرفتاری‌ها و سختی‌های روز قیامت نجات خواهیم داد.»^۱

تردیدی نیست که زادگاه امام حسن، امام حسین، زینب کبری و ام کلثوم علیهم السلام در این خانه است. اما نسبت به سایر امامان علیهم السلام بعید به نظر می‌رسد که زادگاهشان در خانه حضرت فاطمه علیها السلام بوده باشد، زیرا در زمان عبد الملک بن مروان که حسن بن حسن علیه السلام در آن جا سکوت داشت، او را از خانه حضرت فاطمه علیها السلام بیرون نمودند و خانه را به بهانه توسعه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله ویران کردند.^۲

۱. بشارة المصطفی، ص ۱۹۵؛ عوالم العلوم و المعارف، ج ۷، ص ۱۲۳ و کامل الزیارة، ص ۵۸.

۲. سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۱۵.

همچنین بعید است که امام زین العابدین علیه السلام هم در آن جا دیده به جهان گشوده باشد، زیرا آن حضرت در سال ۳۸ ه. ق. به دنیا آمد و پدرش امام حسین علیه السلام در آن سال همراه حضرت علی علیه السلام در کوفه بود. بنابراین به نظر می‌رسد که امام سجاد علیه السلام در کوفه به دنیا آمده باشد، اما چنین سخنی را کسی نگفته است.

بنابراین احتمال‌ها که حضرت امام سجاد علیه السلام در سال ۳۴، ۳۵ یا ۳۶ ه. ق. به دنیا آمده باشد، می‌توان گفت حضرت در مدینه به دنیا آمده اما باز هم بعید است که در خانه حضرت فاطمه علیه السلام بوده باشد، زیرا امام حسین علیه السلام در آن وقت در خانه حضرت فاطمه علیه السلام زندگی نمی‌کرد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«خانه علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام بخشی از حجره پیامبر صلی الله علیه و آله است و سقف آن خانه، عرش پروردگار می‌باشد. محل فرود فرشته وحی و رفت و آمد فرشتگانی است که هر صبح و شام و هر ساعت و لحظه، با آوردن پیام در حال آمد و شد هستند. آن جا خانه‌ای است که هرگز رفت و آمد فرشتگان در آن، پایانی ندارد. گروهی فرود می‌آیند و گروه دیگر بالا می‌روند. پروردگار عالمیان پرده را از آسمان‌ها برای حضرت ابراهیم علیه السلام کنار زد و به نور باصره‌اش قوت بخشید، تا نگاهش به عرش افتاد. همچنین خداوند به دید چشم محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام قدرت بیش‌تری داد؛ و آن‌ها عرش پروردگار را از خانه‌های خود می‌دیدند و هرگز سقعی برای خانه‌هایشان جز عرش پروردگار نمی‌دیدند...»^۱

آری بسیاری از آیات الهی به وسیله امین وحی، در همین خانه بر پیامبر صلی الله علیه و آله

نازل گشت. جریان حدیث کسا و آمدن جبرئیل نیز در همین خانه بود.^۱

درها را ببندید

پس از آن که آیه «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۲ بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل گشت، بنا بر نقل‌های مختلف آن حضرت چهل روز^۳، شش ماه^۴، هشت ماه^۵، یا نه ماه^۶ در هر صبح و شام به سوی خانه حضرت فاطمه می‌رفت و دستگیره در خانه را می‌گرفت و پس از سلام بر اهل آن خانه، به دستور آیه عمل می‌نمود و می‌فرمود: «الصَّلَاةُ يَرْحُمُكُمُ اللَّهُ»^۷ و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۸

ابو الحمراء می‌گوید: «چهل روز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیدم که هر روز صبح به طرف در خانه علی و فاطمه می‌آمد و دستگیره در را می‌گرفت و می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. الصَّلَاةُ يَرْحُمُكُمُ اللَّهُ. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۹

قندوزی حنفی پس از ذکر این حدیث می‌گوید: «این حدیث از ۳۰۰ نفر از صحابه و یاران پیامبر روایت شده است»^{۱۰}

۱. سند حدیث شریف کساء، ص ۶.

۲. طه / ۱۳۲.

۳. امالی طوسی، ص ۲۵۱.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۴.

۵. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۳.

۶. ینابیع المودة، ص ۱۷۴ و مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

۷. امالی طوسی، ص ۲۵۱.

۸. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۳.

۹. ینابیع المودة، ص ۱۷۴.

۱۰. همان.

یاران رسول خدا ﷺ آن گاه که می‌بینند در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام به مسجد باز می‌شود، هر یک از خانه خود دری به مسجد باز می‌کنند. دیری نگذشت که فرمان الهی توسط رسول خدا ﷺ آمد که تمام درها باید بسته شود جز در خانه علی علیه السلام. موج اعتراض بالا گرفت اما پیامبر صلی الله علیه و آله قاطعانه بر موضوع پافشاری کرد و تمام درها، حتی پنجره‌ها را، جز در خانه علی علیه السلام بست.

زید بن ارقم می‌گوید: «برخی از یاران حضرت از ایشان خواستند که اجازه دهد، درها همچنان باز بماند. پیامبر صلی الله علیه و آله از جای برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

به من دستور داده شد که تمام درها، جز در خانه علی علیه السلام را ببندم. حال می‌بینم که برخی از شما سخن گفته‌اید اما این را بدانید که سوگند به خدا! این من نبودم که در خانه‌ای را بسته یا باز کرده باشم، بلکه دستوری بود که من از آن پیروی کردم.»^۱

حدیث یاد شده از احادیث مسلم شیعه و سنی است و تاکنون کسی بر صحت آن اشکال نگرفته، جز ابن الجوزی که آن را در ردیف احادیث موضوعه و ساخته رافضی‌ها خوانده است. اما «ابن حجر عسقلانی» در کتاب «فتح الباری در شرح صحیح بخاری» در رد گفته ابن الجوزی اظهار می‌دارد:

«وی خطای زشتی را در این کتاب مرتکب شده است، زیرا به بهانه تعارض، بسیاری از احادیث صحیح را رد کرده است.»^۲

گرچه در زمان معصومین علیهم السلام به ویژه از اواخر زمان امام سجاد علیه السلام به بعد، خانه حضرت فاطمه علیها السلام را به بهانه توسعه مسجد ویران کردند، اما جایگاه خانه

۱. ذخائر العقبی، ص ۷۷.

۲. زندگانی حضرت فاطمه، ص ۵۶.

معلوم و مشخص بود و مردم بدون هیچ تقیه‌ای، نسبت به خانه حضرت فاطمه علیها السلام احترام ویژه‌ای قائل بودند.^۱

امام جواد علیه السلام هر روز مقارن اذان ظهر، نخست به زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت، سپس به طرف خانه حضرت فاطمه علیها السلام می‌رفت و کفش‌های خود را بیرون می‌آورد و وارد خانه حضرت فاطمه می‌گشت و در آن جا نماز می‌گذارد.^۲

اثاث منزل فاطمه علیها السلام

نگاه دیگری که به این خانه می‌افکنیم، حیرت‌انگیزتر می‌شود. چرا که در این خانه هرگز از زخارف دنیا و تجمل‌گرایی چیزی یافت نمی‌شود، خانه‌ای بسیار ساده، نه فرش قابل ذکری دارد و نه وسائل گران قیمت. اشتباه نشود، خیال نکنید که حضرت علی علیه السلام فقیر بود.

آورده‌اند که آن حضرت، از دسترنج خود هزار بنده را آزاد کرد، بلکه این خانواده نمی‌خواستند غیر از زندگی زاهدانه راه دیگری را در پیش گیرند، بدین جهت آنچه داشتند یا وقف فقرا و تهیدستان می‌کردند و به آنان می‌دادند و خود در نهایت ساده زیستی زندگی می‌کردند.

اینک نیم نگاهی به وسائل این خانه - که در حقیقت همان جهیزیه حضرت فاطمه علیها السلام بود و در آن چند سال هیچ به آن اضافه نگشته بود - خواهیم داشت.

در این خانه علاوه بر چوبی که حضرت علی علیه السلام به دو طرف اطاق جهت آویزان کردن لباس نصب کرده بود، یک پوست گوسفند که در کف اطاق انداخته، یک بالش که داخلش را از لیف خرما پر کرده بود چیز دیگری جز جهیزیه حضرت فاطمه علیها السلام نبود و ریز آن به قرار زیر است:

۱. مدینه‌شناسی، ص ۱۱۷.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۵.

۱. یک قواره پیراهن به قیمت هشت درهم؛
۲. یک عدد روسری بزرگ به قیمت چهار درهم؛
۳. یک حوله سیاه خیبری؛
۴. یک تخت خواب که با برگ درخت خرما بافته شده بود؛
۵. دو عدد تشک کتانی از کتانهای مصر که در درون یکی از آنها لیف خرما و دیگری از پشم گوسفند پر شده بود؛
۶. چهار عدد بالش از پوست میش مکه که از گیاه خوشبویی به نام اذخر پر شده بود؛
۷. یک تخته پرده پشمی؛
۸. یک قطعه حصیر؛
۹. یک دستاس؛
۱۰. یک طشت مسی برای شستن لباس؛
۱۱. یک عدد مشک چرمی برای آبکشی؛
۱۲. یک بادیه بزرگ برای دوشیدن شیر؛
۱۳. یک ظرف چرمی برای آب؛
۱۴. یک آفتابه گلی لعابی شده؛
۱۵. یک سبوی گلی سبز؛
۱۶. دو عدد کوزه سفالین؛
۱۷. یک قطعه پوست چرمی برای فرش؛
۱۸. یک چادر از پارچه پنبه‌ای.^۱

۱. همان، ص ۵۴.

۱. العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳ و الامامة و السياسة، ص ۲۰.

خار چشم دشمنان

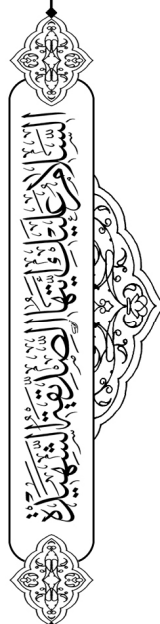
متأسفانه، این خانه و ساکنانش پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مورد بی‌مهری منافقین از امت قرار گرفت و دست‌خوش حوادث ناگواری شد.

خانه‌ای که در و دیوارش بوی رسول الله صلی الله علیه و آله از آن به مشام می‌رسید و زمین و محرابش یادآور سجده‌های طولانی یگانه یادگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، نه تنها در آن خانه را بستند و بر خلاف سفارش آن حضرت مردم را از فیض برکات آن خانه و اهلس محروم ساختند، بلکه برای بیعت گرفتن از علی علیه السلام، مورد هجوم ناجوانمردانه عده‌ای کینه‌توز و فرصت‌طلب قرار گرفت.

تعجب این جا است که آن‌ها با مشاهده آن همه عطوفت و مهرورزی‌ها و احترام فوق‌العاده پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به اهل بیت خود به ویژه نسبت به فاطمه علیها السلام چگونه مردان کینه‌توز و فرصت‌طلب را جهت بیعت گرفتن از علی علیه السلام روانه خانه فاطمه علیها السلام ساختند. آنان مگر حضرت فاطمه علیها السلام را نمی‌شناختند که با بردن آتش هم در خانه را سوزاندند و شکستند، هم پهلوی و حرمت صاحب خانه را.

در این خانه که آن را هاله‌ای از غم و مظلومیت فرا گرفته، دو قبر مجهول و گمشده و یک محراب قرار دارد. قبر اول، قبر محسن، پنجمین فرزند حضرت علی و فاطمه علیها السلام است و گویا در پای در خانه دفن گردید. قبر دوم، احتمالاً قبر فاطمه علیها السلام و یک محراب که برای همگان قابل رؤیت است و روزی این محراب محل نماز، سجده و دعای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود.

جای بسی تعجب است که آن خانه در زمان عبد الملک بن مروان به بهانه توسعه مسجد پیامبر خراب می‌شود، و امروز هم در محاصره نرده‌های آهنین قرار گرفته است.



زهد از دیدگاه علامه فیض کاشانی^۱

بدان، زهد در دنیا یکی از مقامات شریف سالکان است، و آن عبارت از انصراف رغبت، از چیزی به سوی چیز دیگری است که بهتر از آن باشد. هر کس از طریق معاوضه یا خرید و فروش و جز اینها از چیزی به چیز دیگر عدول کند، این کار به سبب انصراف رغبت او از چیزی و گرایش او به چیز دیگر است. حالت چنین کسی را نسبت به چیزی که از آن عدول کرده زهد می‌گویند و نسبت به آنچه گرایش به آن یافته است رغبت یا محبت می‌نامند. بنابراین حالت زهد مقتضی آن است که از چیزی منصرف و به چیزی که بهتر از آن است راغب باشد. و نیز شرط است که آنچه از آن انصراف حاصل شده از جهتی مطلوب و مورد رغبت باشد.

همچنین در آنچه رغبت پیدا کرده شرط است که در نظر او بهتر از چیزی باشد که از آن منصرف شده است تا رغبت او غلبه یافته باشد. بنابراین؛ هر کس دنیا را در برابر آخرت بفروشد به دنیا زاهد است. و آن که آخرت را در برابر دنیا به فروش رساند نیز زاهد است، لیکن نسبت به آخرت.

اما عادت بر این جاری است که واژه زهد را بر کسی اطلاق می‌کنند که در دنیا زهد ورزد. چنان که واژه الحاد را به کسی تخصیص داده‌اند که بخصوص به باطل گرایش داشته باشد، اگر چه از نظر لغت به معنای مطلق میل است.

۱. راه روشن ترجمه کتاب المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۴۲۷.

چون زهد بطور کلی رو گردانیدن از محبوب است، و تحقق آن تنها با عدول به چیزی که از آن محبوب تر باشد قابل تصور است، و گرنه ترک محبوب، بدون گرایش به چیزی محبوب تر، محال است. کسی که از هر چه غیر خداست حتی از فردوس برین روی گرداند و تنها خدا را دوست بدارد او زاهد مطلق است.

و آن که به همه لذات و بهره‌های دنیوی بی‌رغبت باشد لیکن نسبت به نظایر آن‌ها در آخرت زهد نورزد و طمع حور و قصور و میوه‌ها و نهرها را داشته باشد او نیز زاهد است ولی مرتبه‌ای پایین تر از اوّلی دارد.

کسی که تنها نسبت به بعضی از لذات دنیا - نه همه آن‌ها - زهد ورزد، مانند این که مال را ترک کند و مقام را نگه دارد، یا توسعه در خوراک را ترک کند و تجمل و آرایش را پایبند باشد چنین کسی مطلقاً شایستگی نام زاهد را ندارد. بنابراین؛ زهد عبارت از بی‌رغبتی به دنیا و عدول از آن به آخرت یا از غیر از خدا، به خداست و این درجه‌ای برتر است. همان گونه که شرط است آنچه به آن روی آورده در نظرش بهتر از چیزی باشد که از آن روی گردانیده است. همچنین باید بر آنچه از آن روی گردانیده قدرت داشته باشد، چه ترک چیزی که بر آن قدرت ندارد محال است.

اما علم، که این حال ثمره آن است عبارت از؛ دانستن این است که آنچه را ترک کرده نسبت به چیزی که به دست آورده حقیر و ناچیز است، مانند آن که بازرگان می‌داند آنچه را به عوض کالای خود گرفته بهتر از کالای اوست و به همین سبب بدان رغبت دارد. و مادام که این علم تحقق نیابد دل از کالای فروخته شده خود بر نمی‌دارد.

به همین گونه است کسی که می‌داند، آنچه در نزد خداست باقی و پایدار

است و آخرت بهتر و پایدارتر است، به این معنا که لذات آن ذاتا بهترند، چنان که فی المثل گوهر بهتر و ماندگارتر از برف است و بر مالک برف گران نمی آید که آن را در برابر گوهر و مروارید بفروشد. دنیا و آخرت نیز به همین گونه است، دنیا مانند برفی است که در برابر آفتاب گذارده شود و پیوسته گداخته و آب شود تا آنگاه که از آن چیزی باقی نماند، و آخرت مانند گوهرهایی است که فناپذیر باشند.

سبب دیگر این که زهد، جز به معاوضه و انصراف رغبت از محبوب به سوی چیزی که در نظر او محبوب تر است محقق نمی شود.

مردی در دعای خود گفت: بار خدایا! دنیا را به همان گونه که آن را می بینی به من بنمای! و پیامبر ﷺ به او فرمود: «این را مگو لیکن... بگو: دنیا را به من چنان بنمای که به بندگان شایسته‌ات نموده‌ای»

ترک مال و بذل آن از راه سخاوت و جوانمردی و یا به منظور دل‌جویی از مردم و یا به طمع عوض، زهد نیست. ولی همه آن‌ها از عادات‌های نیک به شمار می آید، و در عبادات مدخلیت ندارند. بلکه زهد آن است که به سبب علم به حقارت دنیا نسبت به نفاست و ارزشمندی آخرت، دنیا را واگذاری.

لیکن هر نوع ترک - از کسی که به خدا و آخرت ایمان ندارد - گاهی مروّت و جوانمردی و سخاوت و خوش‌خویی است، ولی زهد نیست، زیرا نیکنامی و داشتن محبوبیت از لذات دنیوی است، و آن لذیذتر و گواراتر از مال است. و همان گونه که دادن مال پیشاپیش به طمع عوض، نشانه زهد نیست چون می‌خواهد که نام نیکی به دست آورد و مورد ستایش مردم قرار گیرد و به جوانمردی و سخاوت مشهور شود.

زاهد کسی است که دنیا با خلوص و صفا رام او گردد، و وی بدون آن که به

مقامش نقصانی وارد شود و دچار بدنامی گردد و یا چیزی را از دست دهد بتواند به آن متنعم شود، اما از بیم آن که مبدا با آن انس گیرد و با غیر خدا مأنوس شود و جز او را دوست بدارد، و غیر خدا را در محبت خدا شریک سازد آن را ترک کند.

یا آن را به طمع ثوابهای آخرت رها سازد، و به امید نوشابه‌های بهشت از نوشابه‌های دنیا بهره نبرد، و به طمع حوریان بهشتی از کنیزکان و زنان دنیا متمتع نشود، و به امید باغ‌ها و درختان بهشت از گردش در باغ‌های دنیا چشم پوشد، و به طمع زینت‌های بهشتی تجمل و آرایش دنیا را ترک کند، و به طمع میوه‌های بهشتی از خوراک‌های لذت بخش دنیا صرف نظر کند، و از بیم آن که به او گفته شود: **أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا** همه آنچه را در بهشت وعده داده شده بر آنچه در دنیا به آسانی و پاکیزگی برای او میسر می‌شود برگزیند، زیرا می‌داند که آنچه در آخرت است بهتر و پایدارتر است.

حقیقت زهد همان است که در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرموده است: «همه زهد در دو جمله از قرآن آمده است:

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ؛^۲ هر کس بر گذشته اندوه نخورد و به آینده شاد نباشد هر دو جنبه زهد را دارا شده است.»^۳

اما اخباری که در نکوهش دنیا وارد شده بسیار است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر که بامداد کند و همه همّت او دنیا باشد، خداوند امور او را پریشان و مشغله‌اش را زیاد و پراکنده می‌کند و فقر را در

۱. ابراهیم/۳: آن‌هایی که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.

۲. حدید/۲۳: باید بر آنچه از شما فوت شده اندوه نخورید، و به آنچه شما را داده شده شادمان نباشید.

۳. همان مأخذ: ابواب الحکم، شماره‌ی ۴۳۹.

برابر چشمانش قرار می‌دهد، و از دنیا جز آنچه برایش مقدر شده است بهره‌ای نمی‌برد. و کسی که بامداد کند و همش آخرت باشد خداوند افکارش را جمع و پیشه‌اش را حفظ می‌کند و بی‌نیازی را در دلش قرار می‌دهد و دنیا رام و مقهور به او می‌رسد.^۱

پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «هر گاه بنده‌ای را دیدید که خاموشی و بی‌رغبتی به دنیا به او داده شده به او نزدیک شوید که به او حکمت داده می‌شود، چه خداوند فرموده است: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^۲ از این رو گفته شده است:

«کسی که چهل روز در دنیا زهد ورزد خداوند چشمه‌های حکمت را در دل او روان و زبانش را به آن گویا می‌کند.»

یکی از صحابه گفته است: به پیامبر خدا ﷺ عرض کردیم: از مردم چه کسی بهتر است؟ فرمود:

«هر مؤمن محموم القلب راستگو.»

عرض کردیم: ای پیامبر خدا محموم القلب چیست؟ فرمود:

«پاکدل پرهیزگاری که در او کینه و خیانت و ستم و حسد نباشد.»

عرض شد: ای پیامبر خدا چه کسی پیروی او را دارد؟ فرمود:

«آن که دنیا را دشمن و آخرت را دوست بدارد.»^۳

مفهوم این حدیث آن است، که بدترین مردم کسی است که دوستدار دنیا باشد.

۱. سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۵ و ۴۱ به سند صحیح با کمی اختلاف؛ کافی نظیر آن.

۲. بقره/۳۶۹: ...و به هر کس حکمت داده شد خیر فراوانی داده شده است. خبر را ابن ماجه به شماره‌ی ۴۱۱۰ از حدیث ابی خلاد نقل کرده است.

۳. مکارم الاخلاق خرائطی، المغنی.

و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «اگر می‌خواهی خداوند تو را دوست بدارد به دنیا بی‌رغبت باش»^۱

پس زهد و بی‌رغبتی به دنیا را سبب محبت قرار داده و هر کس محبت خدا را داشته باشد در عالی‌ترین درجات قرب خواهد بود. بنابراین باید زهد از برترین مقامات باشد و نیز مفهوم حدیث این است که دوستدار دنیا در صدد دشمنی با خداست.

در خبری از طریق اهل بیت علیهم السلام آمده است:

«زهد و پرهیزگاری، هر شب در دل‌ها به گردش در می‌آیند، اگر با دلی که در آن ایمان و شرم باشد برخورد کردند در آن جای می‌گیرند و گرنه کوچ می‌کنند»^۲.

هنگامی که حارثه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: من به راستی مؤمنم، فرمود: حقیقت ایمان تو چیست؟ عرض کرد: نفس من از دنیا بیزار، و سنگ و زر آن در نظرم یکسان است و چنانم که گویا بهشت و دوزخ را می‌بینم و عرش پروردگار را آشکارا مشاهده می‌کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر همین حال باش، این بنده‌ای است که خداوند دلش را به نور ایمان روشن ساخته است»^۳.

اکنون بنگر که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله در این کلام بیان حقیقت ایمان را با بیزاری نفس از دنیا آغاز و آن را با یقین همراه کرد، و چگونه آن حضرت رفتار حارثه را نیکو شمرد و فرمود: «بنده‌ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن کرده است».

۱. سنن ابن ماجه، شماره‌ی ۴۱۰۲ نظیر آن.

۲. عراقی گفته است: مأخذی برای آن نیافتم. می‌گوییم: در التحف، ص ۳۷۳ از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

«توانگری و عزت در گردشند چون بر محلّ توکل دست یابند در آن جا اقامت می‌کنند».

۳. طبرانی؛ کافی کلینی به نحو مبسوطتر. ۵۳/۲.

هنگامی که از پیامبر خدا ﷺ درباره معنای «شرح» در آیه: **فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ**^۱ پرسیدند و گفتند: این «شرح» چیست؟ فرمود: «چون نور وارد قلب شود به سبب آن سینه باز و گشوده می شود.»

عرض شد: ای پیامبر خدا! آیا برای آن هیچ نشانه‌ای هست؟ فرمود: «آری، دوری گرفتن از سرای فریب و بازگشتن به سرای جاوید و آماده شدن برای مرگ، پیش از رسیدن آن.»^۲ بنابراین بنگر که چگونه پیامبر خدا ﷺ زهد را شرط اسلام قرار داده و آن دوری گرفتن از سرای فریب است.

و نیز فرموده است: «از خداوند چنان که باید شرم کنید.» عرض کردند: ما از او شرم می کنیم. فرمود: «چنین نیست، شما چیزی بنا می کنید که در آن سکنا نمی کنید و چیزی گرد می آورید که آن را نمی خورید.»^۳ پیامبر ﷺ بیان کرده است که این اعمال با شرم از خدا سازگار نیست همچنین هنگامی که هیأتی بر آن حضرت وارد شد و عرض کردند: ما مؤمن هستیم. فرمود: نشانه ایمان شما چیست؟ عرض کردند: صبر بر بلا و شکر در فراخی و رضا در برابر قضا و ترک شماتت دشمنان بر مصیبتی که به آنان رسد.

فرمود: «اگر چنین باشید پس چیزی را که نمی خورید گرد نیاورید، و آنچه را در آن سکنا نمی کنید بنا نکنید و در چیزی که از آن کوچ می کنید، رقابت نوزید.»^۴ پس زهد را موجب تکمیل ایمان آنها قرار داد.

ابن مسیب از ابی ذرّ از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده که فرموده است:

«کسی که در دنیا زهد ورزد خداوند حکمت را در دل او وارد و زبانش را

۱. انعام/۱۲۵: کسی که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می سازد.

۲. مستدرک حاکم، ۵۳/۴.

۳. طبرانی از حدیث ام الولید دختر عمر بن خطاب.

۴. تاریخ خطیب و ابن عساکر از حدیث جابر.

بدان گویا می‌کند، و درد و درمان دنیا را به او می‌شناساند و او را از آن سالم به سوی بهشت بیرون می‌آورد.^۱

از عایشه نقل است که عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا از خداوند طعامی نمی‌طلبی تا تو را اطعام کند، فرمود: «ای عایشه! سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر از پروردگرم بخواهم کوه‌های دنیا را طلا گرداند و با من به حرکت درآورد، آن‌ها را در هر جای زمین که بخواهم روان می‌سازد. لیکن من گرسنگی دنیا را بر سیری آن، و ناداری آن را بر توانگری آن، و اندوه دنیا را بر شادی آن برگزیده‌ام.

ای عایشه دنیا شایسته محمد و خاندان محمد نیست. ای عایشه! خداوند از پیامبران اولو العزم جز صبر بر مکروه دنیا، و صبر بر جدایی از محبوب آن را نپسندیده، و برای من راضی نشد جز به این که مرا تکلیف کند به آنچه آنان را مکلف ساخته است. و فرمود:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ. به خدا سوگند مرا چاره‌ای جز طاعت او نیست و سوگند به او که من با تمام طاقت خود صبر می‌کنم چنان که آنان صبر کردند. و جز به خدا نیرو و قدرتی نیست.^۲

در حدیث عمر آمده است که وقتی آیه ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ﴾^۳ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نابود باد دینار و درهم» عرض کردیم: خداوند ما را از اندوختن زر و سیم نهی کرده، پس چه چیزی اندوخته کنیم، فرمود: «باید هر یک از شما زبانی ذاکر، و دلی شاکر، و همسری شایسته، که یاور او

۱. کافی کلینی، ۱۲۸/۲ از حدیث ابی عبدالله علیه السلام.

۲. اخلاق النبی ابن حبان ص ۲۹۳ تمامی آن. ابن ابی حاتم؛ مسند الفردوس دیلمی به طور مختصر؛ الدر المشور، ۴۵/۶.

۳. توبه/ ۳۴. و آن‌هایی که زر و سیم را اندوخته می‌کنند...

در امر آخرت باشد اتّخاذ کند.»

در حدیث حذیفه از پیامبر خدا ﷺ آمده است که:

«هر کس دنیا را بر آخرت برگزیند خداوند او را به سه چیز گرفتار می‌کند:
غمی که هرگز از دل او جدا نمی‌شود، فقری که هرگز بی‌نیاز نمی‌گردد و
حرصی که هیچ‌گاه سیر نمی‌شود.»

عیسی علیه السلام گفته است: دنیا پلی است، از آن بگذرید و آبادش نکنید. به او
گفته شد:

ای پیامبر خدا! اگر امر کنی، خانه‌ای برایت بسازیم تا خدا را در آن عبادت
کنی. گفت:

بروید خانه‌ای بر روی آب بسازید، گفتند: چگونه ممکن است ساختمان روی
آب برپا گردد؟ گفت: پس چگونه ممکن است عبادت خدا بر روی محبت دنیا
درست شود.

پیامبر ما صلی الله علیه و آله فرموده است: «پروردگارم به من پیشنهاد فرمود؛ که بطحای مکه
را برایم طلا کند، عرض کردم: نه‌ای پروردگار من. و لیکن من یک روز را
گرسنه و روز دیگر را سیر به سر می‌برم، در آن روزی که گرسنه‌ام در پیشگاه تو
زاری و دعا می‌کنم، و روزی که سیرم در آن تو را حمد و ثنا می‌گویم.»

از ابن عباس نقل شده که گفته است: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که
جبرئیل به همراه او بود، بیرون آمد و بر بالای کوه صفا رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به
جبرئیل فرمود: «سوگند به آن خدای که تو را به حق فرستاد، خاندان محمد صلی الله علیه و آله
را در شب یک کف سویق و یک مشت آرد نبود.»

هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که آواز سختی از آسمان به گوشش رسید
و او را ترسانید. آن حضرت فرمود: «خداوند امر کرده است قیامت برپا شود؟»

جبرئیل گفت: نه لیکن این اسرافیل بود که وقتی سخن تو را شنید به سوی تو فرود آمد.

اسرافیل نزد آن حضرت آمد و گفت: خداوند آنچه را بیان کردی شنید مرا با کلیدهای زمین نزد تو فرستاده و به من دستور داده، که به تو عرضه دارم؛ اگر دوست داری کوه‌های تهامه را زمرد و یاقوت و زر و سیم کنم و با تو روان سازم، و اگر می‌خواهی پیامبری پادشاه و یا پیامبری بنده باش. جبرئیل به آن حضرت اشاره کرد، که برای خدا فروتنی کن، و او سه بار گفت:

«پیامبری بنده». ^۱ و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر گاه خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد او را در دنیا زاهد و به آخرت راغب و به عیب‌های خویش بینا می‌گرداند.» ^۲

و نیز به مردی که نزد آن حضرت بود فرمود: «در دنیا زاهد باش تا خدا تو را دوست بدارد، و به آنچه در دست مردم است رغبت مکن تا مردم تو را دوست بدارند.» ^۳
و نیز فرمود:

«هر کس می‌خواهد خداوند علمی بی‌تعلم، و هدایتی بدون راهنما به او عطا کند باید در دنیا زاهد باشد.» ^۴

و نیز فرموده است: «هر کس مشتاق بهشت است به کارهای خیر می‌شتابد، و آن که از آتش بیم دارد از شهوت‌ها روی می‌گرداند و کسی که انتظار مرگ را

۱. طبرانی با سند حسن؛ الزهد بیهقی از حدیق ابن عباس؛ صحیح ابن حبان به طور مختصر از حدیث ابو هریره؛ الترغیب و الترهیب، ۱۹۶/۴.

۲. مسند الفردوس دیلمی؛ الشعب بیهقی.

۳. ابن ماجه به شماره‌ی ۴۱۰۲ و پیش از این ذکر شده است.

۴. عراقی گفته است: برای این حدیث، مأخذی نیافتم.

دارد لذت‌ها را ترک می‌کند، و آن که در دنیا زهد می‌ورزد مصیبت‌ها بر او آسان می‌شود.^۱

بیان همه اخباری که در ستایش بی‌اعتنایی به دنیا، و نکوهش دوستی آن وارد شده کار ممکن نیست، چه پیامبران برای آن برانگیخته شدند که مردم را از دنیا منصرف و به آخرت متوجه سازند، و بیشتر سخنان آن‌ها با مردم به همین مطلب بازگشت دارد.

در کافی از ابی عبیده حذاء روایت شده که گفته است: شنیدم ابی جعفر امام باقر علیه السلام می‌گفت:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته که خداوند فرموده است: خوشبخت‌ترین دوستان من کسی است که سبکبار بوده و از نماز بهره‌ور باشد. در خلوت عبادت پروردگارش را نیکو به جا آورد و در میان مردم گمنام باشد. روزیش به اندازه کفاف بوده و با آن بسازد. وقتی مرگش فرا رسد، میراثش کم و گریه کنندگانش اندک باشند.»^۲

از علی بن الحسین علیه السلام روایت شده که فرموده است:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار مردی که شتر می‌چرانید گذشت و کسی را به طلب آب نزد او فرستاد. وی پاسخ داد: آنچه در پستان‌های آن‌هاست نوشیدنی صبحگاه قبیله است و آنچه در ظروف ماست، نوشیدنی شامگاه آن‌هاست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مال و فرزندان را زیاد کن. پس از آن از کنار چوپانی گذشت و کسی را برای طلب آب نزد او فرستاد،

۱. کافی کلینی، ۲/۱۳۲ از حدیث علی بن الحسین علیه السلام الضعفاء ابن حبان از حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام نهج

البلاغه ابواب الحکم شماره‌ی ۳۰ از حدیث آن حضرت.

۲. همان مأخذ، ۱۴۰/۲، شماره ۱.

چوپان پستان‌های گوسفندان را دوشید و در ظرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ریخت و علاوه بر آن گوسفندی نیز خدمت آن حضرت فرستاد و گفت: این چیزی است که نزد ما بود و اگر زیاده بر این می‌خواهی زیاد می‌کنیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! روزی او را به اندازه کفاف قرار ده، یکی از اصحاب عرض کرد: ای پیامبر خدا! برای کسی که درخواست تو را رد کرد، دعایی کردی که همه ما آرزوی آن را داریم، و برای کسی که حاجت تو را اجابت کرد، دعایی کردی که همه ما آن را خوش نداریم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه اندک و کافی باشد بهتر از بسیاری است که از خدا غافل گرداند، خداوندا محمد و آل محمد را به اندازه کفاف روزی فرما.^۱
از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده است:

«خداوند می‌فرماید: اگر روزی را بر بنده مؤمنم سخت گیرم دلتنگ می‌شود و او در این حال به من نزدیکتر است، و اگر روزی را بر بنده مؤمن خود توسعه دهم شاد می‌شود و او در این حال به من دورتر است.»^۲

۱. همان مأخذ، ۱۴۰/۲، شماره ۴.

۲. همان مأخذ، ۱۴۱/۲، شماره ۵.

درجات زهد و اقسام آن

بدان زهد ذاتا به حسب تفاوت قوت بر سه درجه است:

درجه اول - که پایین‌ترین درجات آن است این که انسان در دنیا زهد ورزد با آن که آرزویش را دارد و دلش بدان مایل و نفسش بدان راغب است، لیکن مجاهده می‌کند و آن را از آنچه می‌خواهد باز می‌دارد.

درجه دوم - دنیا را به سبب ناچیزی آن در برابر آنچه طمع دارد از روی رغبت ترک می‌کند. هم‌چون کسی که از یک درهم برای دو درهم صرف‌نظر می‌کند، چه این امر برای او مشقت‌آور نیست هر چند به اندکی انتظار نیاز دارد.

درجه سوم - که عالی‌ترین درجات است این که از روی رغبت زهد ورزد و در زهد خود زاهد باشد و آن را نبیند، چه او معتقد نیست که چیزی را ترک کرده چون دنیا از نظر او ناچیز و لاشیء است و مانند کسی است که مورچه‌ای را داده و گوهری گرفته است، لذا این عمل را معاوضه نمی‌داند، و خود را تارک چیزی نمی‌شمارد.

بی‌شک دنیا در برابر خدا و نعمت‌های آخرت از مورچه نسبت به گوهر بسی پست‌تر است، و این زهد کامل است و سبب آن کامل بودن معرفت است. چنین زاهدی از خطر توجه به دنیا مصون است، چنان که آن کس که مورچه را داده و گوهر را گرفته از این که بخواهد این معامله فسخ شود ایمن است.

همه دنیا، یعنی آنچه از آن ممکن است عاید یک شخص شود، اگر چه صد

سال عمر کند، در مقایسه با نعمت‌های آخرت کمتر از یک لقمه نسبت به همه دنیاست. زیرا میان متناهی و نامتناهی تناسبی نیست.

دنیا به زودی پایان می‌یابد، و اگر هم هزار هزار سال امتداد یابد و از همه کدورت‌ها زدوده باشد، باز هم میان آن و ابدیت نسبتی نیست. پس چگونه ممکن است میان مدت کوتاه عمر آدمی و لذت‌های مکدر و آلوده دنیا در مقایسه با نعمت‌های جاوید آخرت تناسبی وجود داشته باشد.

بنابراین، زاهد به زهد خود نمی‌نگرد، مگر آنگاه که به آنچه در آن زهد می‌ورزد بنگرد، و به آنچه در آن زهد ورزیده توجه نمی‌کند مگر زمانی که آن را چیزی شمرد، و آن را چیزی نمی‌شمرد، جز به سبب قصور معرفت.

از این رو، سبب نقصان زهد، کمی معرفت است و همین امر سبب اختلاف درجات زهد می‌باشد.

هر یک از درجات زهد نیز دارای درجاتی است، زیرا صبر کسی که زهد می‌ورزد با اختلاف مقدار مشقتی که تحمل می‌کند، مختلف می‌شود. همچنین درجه کسی که فریفته زهد خود شده به اندازه توجهی که به زهد خود دارد متفاوت می‌باشد.

اما تقسیم زهد، نسبت به آنچه زاهد به آن رو آورده نیز بر سه درجه است: درجه اول - که پایین‌ترین درجه است آن است که زهد او برای رهایی از آتش دوزخ و دیگر عذاب‌ها باشد، مانند فشار قبر، سخت‌گیری در حساب، خطر گذشتن از صراط و سایر مراحل هولناکی که بنده در پیش روی خود دارد و اخبار وارده گویای آنهاست.

چنان که در آنها آمده است: «انسان برای حساب بازداشته می‌شود تا آن حد»

که اگر صد شتر تشنه به عرق او رسند سیراب باز می‌گردند.^۱
 این درجه زهد خائفان است و گویا آنان به نابودی خود خوشنود می‌شوند،
 زیرا به مجرد آن که معدوم شوند از درد و رنج رهایی می‌یابند.
 درجه دوم - آن که به سبب رغبت در کسب پاداش‌های الهی و رسیدن به
 نعمت‌های اخروی و لذات موعود در بهشت اعم از حور و قصور و جز اینها
 زهد می‌ورزد. این زهد صاحبان رجاست، چه اینان دنیا را برای فناعت در برابر
 تهیدستی و رهایی از درد و رنج ترک نکرده‌اند بلکه اینان به نعمت‌هایی دایمی و
 بی‌پایان طمع کرده و دل بسته‌اند.

درجه سوم - که برترین درجات زهد می‌باشد آن است که جز به خداوند و
 دیدار او رغبت نداشته باشد و دلش به دردها و رنج‌های خود توجه نکند، تا
 طالب رهایی از آن‌ها باشد. همچنین به لذات دنیا نظر نداشته باشد تا رسیدن و
 دست یافتن بر آن‌ها را بخواهد بلکه اندیشه او مستغرق در خدا باشد، و اوست
 که چون روز را آغاز کند افکارش یکی می‌شود و اوست که موحد حقیقی است
 و جز خدا را طالب نیست.

در کافی از امام سجّاد علیه السلام روایت شده که زهد در این آیه از کتاب خداست:
﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۲ و این مطلب پیش از این در
 سخنان امیر مؤمنان علیه السلام ذکر شده، و سخنی جامع در تعریف زهد است.
 و نیز از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرموده است: «زهد در دنیا کوتاهی آرزو
 و شکر هر نعمت و پرهیز از هر چیزی است که خداوند حرام کرده است.»^۳

۱. به مأخذ آن دست نیافتم.

۲. سوره حدید/ آیه ۲۳: این برای آن است که بر آنچه از دست داده‌اید اندوه نخورید، و به آنچه به شما داده است
 دلبسته و شادمان نباشید.

۳. همان مأخذ، ۷۱/۵، شماره ۳.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از آن حضرت درباره زاهد در دنیا پرسیدند فرمود: «کسی است که حلال را از بیم حساب آن، و حرام را از ترس عقاب آن، ترک می کند.»^۱

در مصباح الشریعة^۲ از آن حضرت نقل شده که فرموده است: زهد کلید در آخرت و بیزاری از آتش، و زهد واجب در حرام، و زهد مستحب در حلال، و زهد سلامت در شبهات است.

حضرت عیسی علیه السلام برای خوابیدن سنگی را زیر سر قرار داده بود، شیطان به او گفت: آیا دنیا را فرو نگذاشته بودی، پس چه شده که به آن بازگشته‌ای؟ پاسخ داد: چه چیز تازه‌ای رخ داده است؟ شیطان گفت: سر بر سنگ گذاشته‌ای و با بلند کردن سر خود از زمین در خواب تن آسایی کرده‌ای. عیسی علیه السلام سنگ را به دور انداخت و گفت: بگیر آن را که این را نیز برای تو وا گذاشتم.

نقل شده است؛ که یحیی بن زکریا برای آن که به نرمی جامه تنعم نکند و به حس لامسه خود استراحت ندهد، چندان پلاس پوشید که پوست بدنش زخم شد. مادرش از او خواست به جای پلاس جبّه‌ای از پشم بر تن کند، او همین کار را کرد، خداوند به او وحی فرمود: ای یحیی! دنیا را بر من برگزیدی، یحیی علیه السلام گریست و جبّه را از تن دور کرد و به روش پیشین خود بازگشت.

عیسی علیه السلام در سایه دیواری نشست، صاحب دیوار او را از آن جا بلند کرد، عیسی علیه السلام به او گفت: تو مرا از این جا بلند نکردی، بلکه مرا کسی بلند کرد که خشنود نیست من به سایه دیواری متنعم شوم.

ممکن است سؤال شود اگر زهد ترک هر چه غیر خداست چگونه این امر

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام ص ۱۷۳.

۲. باب سی و یکم.

با خوردن و آشامیدن و لباس پوشیدن و معاشرت با مردم و گفتگو با آنان تحقق می‌یابد؟ زیرا همه اینها اشتغال به غیر خداست.

پاسخ این است؛ که بدانی معنای اعراض از دنیا، رو آوردن به خدا با همه دل و ذکر و فکر است. و این امر جز با بقای وجود قابل تصور نیست، و بقای وجود جز با تأمین ضرورات نفس میسر نمی‌شود.

بنابراین هر گاه از دنیا، به آنچه مایه دفع هلاکت بدن می‌شود بسنده کنی و مقصود تو در این کار، کمک گرفتن برای عبادت خدا باشد به غیر خدا مشغول نشده‌ای، زیرا هر چیزی که وسیله رسیدن به چیز دیگری باشد و جز با این چیز نمی‌توان به آن رسید، این جزئی از آن خواهد بود.

و آن که در راه حج مشغول آب و علف دادن به ناقه است از حج اعراض نکرده است، و باید بدن تو در پیمودن راه خدا، مانند ناقهات در طریق حج باشد، همان‌گونه که در تأمین رفاه ناقهات، مقصودی جز این نداری که موجبات هلاکت را از او دور کنی تا تو را به مقصود برساند. همچنین باید قصد تو از خوردن و آشامیدن حفظ بدنت از گرسنگی و تشنگی مهلک، و از لباس و مسکن صیانت تن از گرما و سرمایی که نابود کننده‌اند باشد.

باید به مقدار ضروری بسنده کنی و قصد کسب لذت نداشته باشی بلکه مقصودت به دست آوردن نیرو برای ادای طاعات باشد. در این صورت اینها ناقض زهد نیست، بلکه شرط آن است.

نشانه‌های زهد

برخی گمان می‌کنند ترک کننده مال، زاهد است در حالی که چنین نیست، زیرا ترک مال و بدحالی ظاهری، برای کسی که دوست می‌دارد او را به زهد

بستایند آسان است، چه بسیار راهبانی، که هر روز با مقدار اندکی از طعام خود را سیر می‌کنند، و در صومعه‌ای بی در عمر را می‌گذرانند و خوشحالند که مردم احوال آن‌ها را می‌دانند و به آن‌ها نظر دارند، و از آنان ستایش می‌کنند. از این رو ترک مال دلالت قطعی بر زهد ندارد، بلکه در زهد، ترک مال و جاه هر دو ضروری است، تا زهد، از همه تمتّعات نفسانی دنیا کامل شود.

نمونه این اشخاص برخی از منافقان صحابه و تابعین و متأخرین از آن‌ها هستند؛ مانند حسن بصری، سفیان ثوری، ابو حنیفه و بسیاری از کسانی که غزالی آن‌ها را پیشینیان نامیده، و به اقوال و افعال آن‌ها استناد کرده و فریب آن‌ها را خورده است. همان‌هایی که برای جاه طلبی و برتری‌جویی بدحالی و سخت‌گذرانی را پیشه کردند و خود را بدین گونه به مردم شناساندند تا آنان را بستایند.

غزالی می‌گوید: بنابراین شناخت زهد دشوار است، بلکه دانستن آن برای زاهد نیز مشکل می‌باشد. و او باید در باطن خود به سه نشانه اعتماد کند.

اول – به آنچه در دست دارد شاد نشود، و به آنچه از دستش رود غمگین نگردد، چنان که خداوند فرموده است: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱

دوم – نکوهشگر و ستایشگر در نظر او یکسان باشد، اولی نشانه زهد در مال، و دومی نشانه زهد در جاه است.

سوم – انس او با خدا و شیرینی طاعت او بر دلش غالب باشد، چه دل هیچ‌گاه از شیرینی محبت تهی نیست، و آن یا دوستی دنیاست و یا محبت خدا، و این دو محبت در دل مانند آب و هوا در قلدهند، اگر آب وارد قلدح شود هوا

۱. حدید/۲۳: تا برای آنچه از شما فوت شده اندوه نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید.

خارج می‌گردد و هیچ‌گاه با هم جمع نمی‌شوند. هر کس با خدا انس گیرد با غیر خدا همدم و مانوس نمی‌شود.»

از خداوند می‌خواهیم که از مبادی زهد، بهره‌ای به ما عطا فرماید، هر چند اندک باشد، چه امثال ما جرأت طمع به مقامات بالای آن را ندارند، اگر چه قطع امید از فضل الهی اجازه داده نشده است. لیکن هر گاه به عجایب نعمت‌هایی که خداوند متعال به ما ارزانی داشته است بنگریم؛ خواهیم دانست که هیچ امری برای خداوند، بزرگ نیست از این رو شگفتی ندارد که بر جود و بخشش او که از حد کمال برتر است تکیه کنیم و از پیشگاه او درخواست‌های بزرگ داشته باشیم.

بنابراین نشانه زهد آن است، که برای غلبه انس با خدا؛ توانگری و فقر، عزت و ذلت و ستایش و نکوهش در نظر انسان یکسان باشد، و از این نشانه نشانه‌های دیگری منشعب می‌شود، مانند این که دنیا را ترک کند و باک نداشته باشد که به دست چه کسی بیفتد.

سفیان ثوری بر امام صادق علیه السلام وارد شد، و دید پیراهنی که مانند پوست تخم مرغ سپید بود بر تن آن حضرت است. عرض کرد: این لباس در خور تو نیست، به او فرمود:

«از من بشنو و آنچه را می‌گویم به خاطر بسپار که برای تو در حال و آینده نیکوتر است. البته اگر بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و دین حق بمیری، نه آن که بر بدعت از دنیا بروی. تو را آگاه می‌کنم؛ که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روزگار نایابی و قحطی زندگی را به سر برد، اما اگر دنیا رو آورد، سزاوارترین مردم به آن نیکانند نه بدان، و مؤمنانند نه منافقان، و مسلمانانند نه کافران.

ای ثوری! به خدا سوگند، آنچه را ناخوش داشتی من از آنگاه که خود را

شناخته‌ام روز و شبی بر من نگذشته است جز این که بر همین شیوه که می‌بینی پایدار بوده‌ام. خدا را در مال من حقی است که امر کرده آن را در محل خود صرف کنم و من صرف کرده‌ام.»

در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است که: «همانا دعای چند کس از امت من اجابت نمی‌شود: کسی که به پدر و مادرش نفرین کند، کسی که به بدهکار خود مالی داده و از او رسیدی نگرفته و شاهی ندارد نفرین کند، کسی که به زنش نفرین کند در حالی که خداوند اختیار جدایی را به دست او داده، و کسی که در خانه‌اش بنشیند و بگوید: پروردگارا روزیم ده، و از خانه‌اش برای طلب روزی بیرون نیاید، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده من آیا راه طلب روزی و رفتن در هر جای زمین را با اعضای سالمی که به تو عطا کرده‌ام برایت قرار نداده‌ام، و تو در پیروی از من نسبت به آنچه میان من و تو در طلب روزی مقرر داشته‌ام کوتاهی می‌کردی.»

اینک، برای آن که سربار کسان خود نشوی، اگر بخواهم روزیت را می‌رسانم، و اگر بخواهم بر تو سخت می‌گیرم، و تو در نزد من معذور نیستی». و دیگر کسی است، که خداوند مال فراوانی روزی او کرده و او همه آن‌ها را انفاق کند، سپس دعا کند و بگوید: ای پروردگار من! مرا روزی ده، خداوند می‌فرماید: آیا من رزق فراوانی روزیت نکردم، چرا همان گونه که دستور داده بودم میانه‌روی نکردی، و چرا اسراف کردی؟ در حالی که تو را از آن نهی کرده بودم، و دیگر کسی است که در قطع رحم دعا کند.»

سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله آموخت که چگونه باید انفاق کند. سلمان وقتی عطای خود را می‌گرفت، قوت یک سال خود را تا زمانی که عطای سال آینده برسد بر می‌داشت، به او گفته شد: ای ابا عبد الله! تو با همه



زهدي كه دارى چرا اين كار را مى كنى؟ در حالى كه شايد امروز يا فردا بميرى، پاسخ او اين بود: شما را چه مى شود، كه همان گونه كه بر فناى من بيم داريد به بقاى من اميد نداريد؟ اى نادانها آيا نمى دانيد؛ كه نفس هر گاه به چيزى كه بتواند با آن زندگى كند اطمينان نداشته باشد، در اداى طاعات سست و ضعيف مى شود، و هنگامى كه آن را يافت مطمئن و قويدل مى گردد.

اما ابوذر، - كه خداوند از او خشنود باد - شتران و گوسفندان چندي داشت كه آنها را مى دوشيد. و وقتى عائله اش خواهان گوشت مى شدند گوسفندى براى آنها سر مى بريد، و اگر مهمانى بر او وارد مى شد، يا سقايانى را كه با او بودند نيازمند مىديد، به اندازه اى كه اشتهاى آنها را به گوشت فرو نشانده، شتر و يا از گوسفندان مى كشت و ميان آنها تقسيم مى كرد و خودش به اندازه يكي از آنان نه زيادتر گوشت بر مى داشت.

شما درباره سليمان بن داوود عليه السلام چه مى گوئيد، در آن جا كه از خدا خواست سلطتى به او بدهد كه هيچ كس پس از او سزاوار آن نباشد. و خداوند آن را به او داد. او حق مى گفت، و به آن عمل مى كرد، سپس مشاهده نشد كه خداوند و يا كسى از مسلمانان از اين درخواست او عيب جويى كند.

همچنين از داوود پيامبر عليه السلام كه پيش از او بود و پادشاهى و اقتدارى زياد داشت. و نيز يوسف پيامبر عليه السلام كه به پادشاه مصر گفت: «اجعلنى على خزائن الارض ائنى حفيظ عليهم»^۱ و از كارهاى او اين بود كه اداره امور كشور اين پادشاه را كه تا يمن گسترش داشت به عهده گرفت، و مردم قحطى زده از نزد او آذوقه مى گرفتند. او حق مى گفت و بدان عمل مى كرد. و ديده نشد كسى عمل او را مورد عيب جويى قرار دهد.

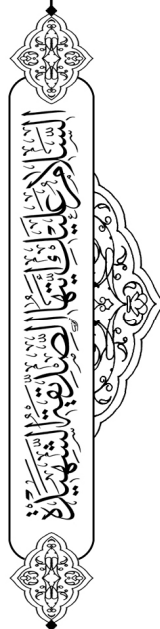
۱. يوسف / ۵۵، (يوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمين (مصر) قرار ده كه نگهدارنده و آگاهم.

سپس ذو القرنین، بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت، و خداوند نیز او را دوست می‌داشت، و اسباب را برای او فراهم کرد، و وی را بر مشرق و مغرب زمین پادشاهی داد. او حق می‌گفت و بدان عمل می‌کرد، و کسی را ندیدیم که این کار را بر او عیب داند.

بنابر این‌ای گروه! خود را به آدابی که خداوند برای مؤمنان قرار داده بیارایید، و بر امر و نهی او اکتفا کنید، و چیزی را که نمی‌دانید و بر شما مشتبه است رها سازید و علم آن را به اهلش واگذارید تا در پیشگاه خداوند مأجور و معذور باشید.

و طالب دانستن ناسخ قرآن از منسوخ و محکم از متشابه و حلال از حرام آن باشید، زیرا این کار شما را به خدا نزدیک‌تر و از نادانی دورتر می‌کند، و جهالت را به اهلش واگذارید چه نادان‌ها زیاد و دانشمندان اندکند، و خداوند فرموده است: **وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ^۱**

و نیز از آن حضرت نقل شده که فرموده است: «زهد در دنیا تباه کردن مال و حرام کردن حلال نیست، بلکه زهد در دنیا آن است که، به آنچه در دست توست بیش از آنچه در نزد خداست اعتماد نداشته باشی.»



حره

امام باقر عليه السلام: فاطمة خير الحرائر

فاطمه عليها السلام بهترين زنان

آزاده است.

آزاد و آزاده

حُرّ و حُرّه یعنی: مرد آزاد و زن آزاده. و در لغت؛ آزاد و آزاده یعنی: زن و مرد شریف النسب و کسی که از جهت خانوادگی دارای اصالت و شرافت و از جهت فردی دارای شرافت و شخصیت مقبول و بزرگواری باشد. هر زن آزاده را حُرّه گویند. زنی آزاده‌تر از فاطمه علیها السلام در دنیا یافت نمی‌شود. فاطمه علیها السلام زنی که آزادگی را معنا نمود و در راه حریت، جان خویش را فدا نمود.

سلمان می‌گوید: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فوت نمودند... آن دو نفر (عمر و ابوبکر) به در خانه علی علیه السلام آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام پیش فاطمه علیها السلام آمدند و صدا زدند: ای آزاده! آن دو نفر پشت در خانه هستند، می‌خواهند خدمتتان برسند و سلام عرض کنند. چه می‌گویی؟

فاطمه علیها السلام گفت: خانه، خانه توست و من نیز زن تو هستم، هرچه خواهی

انجام ده.»

مفهوم آزادی در اسلام

واژه آزادی، معانی گسترده‌ای دارد و در فرایندی وسیع کاربردهای مختلفی دارد. آزادی از قید و بند و اسارت دیگران، از خواسته‌های فطری بشر است چون بشر آزاد آفریده شده است. و نباید در قید و بند و اسارت دیگران باشد.

بزرگ‌ترین افتخار یک جامعه، این است که مستقل و آزاد باشد. و آن جامعه‌ای است که خودکفا باشد و پیوند و ارتباطش با دیگران، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد نه بر اساس اتکاء یک ضعیف بر قوی، این وابستگی خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد، یا نظامی، یا اقتصادی، و یا سیاسی، نتیجه‌ای جز اسارت و استثمار به بار نخواهد آورد.

اسلام اینگونه آزادی را تایید می‌کند چون خواهان عزت انسان‌ها است. از نظر اسلام آزادی انسان از قید و بندهای شهوانی و رذایل اخلاقی، بالاترین و ارزشمندترین آزادی است، چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرًّا». کسی که از قید شهوات (هوسهای نفسانی) رها گردد آزاد است.

چون بدترین بردگی، بردگی نفسانی است، که انسان را از رسیدن به حق باز می‌دارد.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز آنچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

اما آزادی، که موجب رها ساختن انسان از مرزهای اخلاقی و شرعی باشد، آزادی نیست، بلکه نیل به حیوانیت است. که انسان را از ارزش والای انسانی

ساقط می‌کند، و نموداری از حیوانیت می‌گردد که تجلی‌گاه امیال حیوانی می‌شود.

آیا به راستی تمام حقیقت انسان، در ارضای غرایز نفسانی خلاصه می‌گردد؛ اگر این گونه است، پس رسالت انبیاء به عنوان مریدان بشر چه مفهومی دارد؟ متأسفانه هنوز برخی جوامع بشری، مانند جامعه غربی و نیز برخی انسان‌های کوتاه بین، در مفهوم آزادی دچار ابهام‌اند، و آزادی را با برداشت‌های کوتاه و به دلخواه خود تحلیل می‌کنند، و باید و نبایدهای دینی را ضد آزادی می‌دانند، در حالی که همین بایدها و نبایدهای دینی و اخلاقی است، که انسان را به تکامل می‌رساند و او را از بند خواهش‌های نامشروع نفسانی و سوسه‌های شیطانی باز می‌دارد.



فاطمه زهرا عليها السلام در عرصه مبارزه

فاطمه زهرا همانگونه که در ابعاد مختلف علمی، عبادی، پرورشی و سایر فضایل انسانی و سجایای اخلاقی پیشگام بود، در مسائل سیاسی اجتماعی، مانند حضور در عرصه مبارزه علیه کفر و نفاق نیز، یک انسان ممتاز و فعال به شمار می‌آمد!

به عنوان مثال برای تکریم از مقام شهادت و ابلاغ پیام شهدا، به زیارت قبور شهدا می‌رفت. و یا در غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه سایر زنان مسلمان، با تهیه آب و غذا برای رزمندگان به جبهه‌ها می‌رفت. و بعضاً به مداوای مجروحین می‌پرداخت. و بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تا مرز شهادت، از حریم ولایت دفاع نمود.

زندگی بانوی عصمت و کرامت، الگوی همه زنان مسلمان، بلکه مردان مسلمان و همه آزادگان جهان است.



روز مادر، روز تجلیل از آزادی

بیستم جمادی الثانی هر سال، روزی پر از خاطره و معنویت است؛ خاطراتی شیرین از مادران مهربان، فرزندان با محبت و همسران با وفا؛ این روز به یمنِ زاد روز بانوی نمونه اسلام، فاطمه زهرا علیها السلام، روز مادر نام گرفته است؛ بانویی که گل سرسبد تمام بانوان عالم است.

تنها زنی که پدرش معصوم، شوهرش معصوم و خودش نیز معصوم بوده است و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به او لقب "أم ایها" داده است، یعنی زنی که برای پدرش، همچون مادر بود.

زندگی و سیره‌ی حضرت زهرا علیها السلام به قدری آموزنده و جذاب است، که هر زن آزاده‌ای در جهان او را چونان قدیسه‌ای تحسین می‌کند؛ زنی که تولدش از دامن خدیجه کبری، همسر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و در کانون نخستین خانواده اسلامی، با نغمه‌های آسمانی، و تسبیح قدسیان همراه شد. و شب میلادش را عرشیان به بانگ تکبیر و تسبیح جشن گرفتند. و خداوند لقب کوثر به او عطا کرد؛ زیرا وی سرچشمه‌ی تمام خوبی‌های جهان است.

و چه زیبا تولد این بانوی گرانقدر به ابتکار بنیانگذار جمهوری اسلامی - امام خمینی علیه السلام - روز زن و روز مادر نام گرفت. اگر روزی باید روز زن یا روز مادر باشد، چه روزی والاتر و افتخارآمیزتر از روز ولادت با سعادت فاطمه زهرا علیها السلام است؟ زنی که افتخار خاندان وحی است و چون خورشیدی بر تارک اسلام عزیز می‌درخشد.

روز مادر در کشورهای مسیحی

یک خانم امریکایی به نام آناجارویس (Jarvis Anna) پس از مرگ مادرش، در هشتم ماه مه ۱۹۰۵ به این فکر افتاد که از تمامی مادران، در زمانی که در قید حیات هستند، قدردانی شود. به همین دلیل تمام تلاش خود را بر این گذاشت که روزی از سال، به مادران اختصاص داده شود.

او در آغاز از کشیش منطقه‌شان خواست که موعظه‌ای، در زمینه نقش مادر، در جامعه ایراد کند. سپس نامه‌هایی به مردان روحانی، سیاسی و بانفوذ فرستاد. پس از آن با خرید یک آژانس تبلیغاتی، پیغام خود را با مضمون "اختصاص دادن روزی برای ارج نهادن به مادران، آنان را جاویدان می‌سازد" به گوش مردم رساند و سرانجام در سال ۱۹۰۷ روز یکشنبه، دوم ماه مه - زمان مرگ مادر آنجا جارویس - روز مادر نامیده شد.

پس از تلاش موفقیت آمیز جارویس، با به پایان رسیدن جنگ جهانی اول، روز مادر به کشورهای اروپایی نیز راه یافت. در سال ۱۹۱۷ روز مادر در سوئیس رایج شد و سپس به اتریش و جزایر اسکاندیناوی رسید.

در آلمان برای اولین بار در سال ۱۹۲۲ روز مادر را جشن گرفتند. اما در زمان ناسیونالیست‌ها روز مادر در این کشور دچار انحراف شد؛ زیرا آنان بر پایه این ایدئولوژی که مادر ضامن دوام نژاد آریایی است، روز مادر را جشن می‌گرفتند.

سمبل روز مادر برای مادری که در قید حیات است، یک شاخه میخک قرمز، و برای مادری که از دنیا رفته، یک شاخه میخک سفید است. آنجا جارویس با ارائه این طرح، بردن گل برای مادران را در روز مادر رواج داد.

آنجا جارویس، بانی روز مادر در کل جهان مسیحیت - زنی که خود هیچ‌گاه



مادر نشد - در سال ۱۹۴۸ در خانه سالمندان فیلادلفیا، بدرود حیات گفت. جالب است بدانید که تمام هزینه‌های نگهداری و اقامت او در خانه سالمندان را تاجران گل - افرادی که بیشترین سود را از روز مادر می‌بردند - متقبل شدند.

روز مادر در میان ملل دیگر

فرزندانی که نمی‌توانند در روز مادر در کنار مادر خود باشند، اغلب با یک تلفن، ارسال کارت، فرستادن گل یا هدیه، عشق و محبت خود را در روز مادر ابراز می‌کنند. و افرادی که در این روز، لذت بودن در کنار مادر را تجربه می‌کنند، با کمک در انجام کارهای خانه، تهیه غذایی ویژه و گذراندن روز خود با مادرشان، از محبت‌های او در روز مادر قدردانی می‌کنند.

کشورهایی چون ترکیه، دانمارک، فنلاند، ایتالیا، استرالیا و بلژیک، روز مادر را در دومین یکشنبه ماه مه، جشن می‌گیرند. در نروژ دومین یکشنبه ماه فوریه و در سوئد و فرانسه نیز آخرین یکشنبه ماه مه، روز مادر، جشن گرفته می‌شود.

مردم فرانسه روز مادر را همچون جشن تولد برگزار می‌کنند. تمام خانواده دور هم جمع می‌شوند و با یک وعده غذای ویژه و کیک، روز مادر را جشن می‌گیرند. بعضی از کشورها روز مادر را در فصل بهار برگزار می‌کنند.

در لبنان در اولین روز بهار و در ژاپن دومین یکشنبه ماه مه با برگزاری نمایشگاه نقاشی از مادران تجلیل می‌شود. کودکان شش تا چهارده سال با کشیدن نقاشی درباره مادرانشان، از آن‌ها در روز مادر، قدردانی می‌کنند. هر چهار سال یک بار نیز نقاشی‌های برگزیده در نمایشگاهی به نام "مادر من" به نمایش گذاشته می‌شود.

تاریخچه روز مادر در یونان به گذشته خیلی دور بر می‌گردد. ۲۵ سال قبل از ظهور عیسی مسیح علیه السلام، الهه‌های یونانی وجود داشتند که برای آن‌ها نوعی جشن مادر برگزار می‌شد.

مردم هنگ کنگ، پاکستان، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی روز مادر را در ماه مه جشن می‌گیرند. مردم این کشورها که عموماً مسلمان‌اند، در روز مادر به دیدن مادران خود می‌روند و با در دست داشتن هدایایی چون گل، کیک، اشیای زینتی و قیمتی از ایشان قدردانی می‌کنند.

در آرژانتین و هندوستان، مراسم روز مادر در ماه اکتبر برگزار می‌شود. مردم آرژانتین، در دومین یکشنبه این ماه از مادران قدردانی می‌کنند.

اما هندوها ده روز را برای روز مادر جشن می‌گیرند. این فستیوال بر اساس نام دورگا پوجا (Durga Puja) - زن و مادر قدیسه هندو - "دورگا" نامگذاری شده است. بنا بر افسانه‌ای، این مادر الهی، ده دست دارد و در هر دست اسلحه‌ای برای از بین بردن اهریمن (شیطان).

در پرتقال و اسپانیا روز مادر ارتباط نزدیکی با کلیسا دارد. در هشتم دسامبر، این مردم نه تنها از مادران قدردانی می‌کنند، بلکه مراسم شکرگذاری برای مریم مقدس، مادر حضرت عیسی علیه السلام را نیز به جا می‌آورند.

عده‌ای از مردم یوگسلاوی سابق هم در ماه دسامبر یک روز را به نام "ماتریس" جشن می‌گرفتند. دو هفته بعد از کریسمس دختران و پسران جوان در سکوت و آرامش کامل دست و پای مادر خود را در حالی که خواب بود، می‌بستند و مادر زمانی که بیدار می‌شد با دادن هدایای کوچکی که در زیر بالش خود مخفی کرده بود خود را آزاد می‌کرد.

اگر چه هر کشوری با فرهنگ خاص خود، برای انتخاب روز مادر سمبل و

دلیلی دارد. اما آنچه اهمیت دارد، قدردانی و تشکر از مقام مادر است؛ و این مراسم بهانه‌ای است تا توجه بیشتری به مادران داشته باشیم و به آن‌ها ثابت کنیم که چقدر دوستشان داریم.

مادرم! وقتی محبتت را با همه وجودت به من تقدیم کردی و مرا شرمنده الطاف کریمانه‌ات کردی، و دل قشنگت را مالا مال از عشق به من کردی، بار دلدادگی را سخت بر دلم نهادی، و امانت عشق را در وجودم نهادی، عهد کردم که تکیه گاهت در همه لحظات باشم.



نمونه حریت و آزادگی

حضرت زهرا علیها السلام برای همه اعصار و همه نسل‌ها، الگوها و آموزه‌های عبادی، اخلاقی، رفتاری، سیاسی و اجتماعی ارائه داده‌اند و علل جاودانگی آن حضرت جهان‌بینی خاص آن حضرت، داشتن اندیشه‌ای فراتر از زمان و مکان، پیوند با سرچشمه هستی، تبلور ارزش‌های انسانی، و داشتن تدبیر شگرف و عمیق جامعیت و کمال می‌باشد.

بدون تردید شخصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در همه اعصار و قرون گذشته الگوی بسیار مناسبی برای مردم خصوصاً نسل جوان بوده و هست. از این رو بر آنیم تا به بررسی سیره عبادی، سیره اخلاقی و رفتاری و سیره سیاسی - اجتماعی آن حضرت پرداخته، علل جاودانگی آن حضرت را به عنوان الگوی جاویدان برای نسل حاضر بررسی نماییم.

اما به درستی شخصیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نزد شیعیان آن‌گونه که شایسته است هیچ‌گاه شناخته نشده، که در این امر عوامل گوناگونی دخالت دارد. شاید یک عامل این باشد، که موضوع مظلومیت، مصیبت‌ها و شهادت آن حضرت سایر ابعاد زندگی ایشان را تحت الشعاع قرار داده و از ابعاد دیگر آن غفلت شده است. باید این بعد از شخصیت آن بانوی بزرگ را خوب تبیین کرد که آن حضرت چگونه برترین الگوی زنان جهان است.

بحث از آن حضرت، در شرایط فعلی به دلایل ذیل ضروری می‌نماید:

۱. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام زنی است که نقش‌های متعددی را در زندگی ایفا کرده و با این که عمری محدود و کوتاه داشت، ولی تاریخ حیاتش به گونه‌ای است که هر ورقی از آن برای ما و آیندگان درس زندگی است. آن بزرگوار تنها به عصر خود تعلق نداشت بلکه او الگویی جاویدان برای عصرهاست.

۲. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به حقیقت یک مادر است. مادر، منشأ اصلاح است و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به عنوان یک مادر، مادری فداکار برای همه امت، به خصوص برای همه جوانان و انسان‌های آزاده و آماده‌ای که می‌خواهند راه صلاح را در زندگی بیمایند.

۳. بحث درباره حضرت زهرا علیها السلام و معرفی زندگی‌اش برای همگان راه‌گشاست زیرا در عصر ما که عصر گسیختگی عقاید و ایدئولوژی‌هاست برای به دست آوردن هدف روشن و جهت زندگی، عده‌ای مات و مبهوتند. در چنین شرایطی، چه بهتر که راه فاطمه علیها السلام که مورد تأیید دوست و دشمن، و دارای جنبه‌های عملی و الگویی است، عرضه گردد.^۱

سیره عبادی فاطمه زهرا علیها السلام

فاطمه علیها السلام چون عالمه و محدثه بود، عبادت او توأم با خشوع و خلوص بود، که این گونه عبادت، سازنده و باعث تکامل روح است.

قرآن کریم از عبادت همراه با خشوع ستایش می‌کند و می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿۲﴾

عبادت همراه با خشوع، که با حضور قلب در پیشگاه خداست، ستایش دارد

۱. احمدی، حبیب الله، فاطمه الگوی زندگی، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیه قم، ۱۳۷۵.

۲. سوره‌ی مؤمنون، آیه ۱ و ۲.

نه عبادت خشک و بی روح، که با اعضا و جوارح انجام می گیرد و از هر فردی ساخته است.

آنچه اهمیت دارد، کیفیت و روح عبادت است و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وقتی در محراب عبادت قرار می گرفت دگرگون می شد. و خشیت الهی سراسر وجودش را فرا می گرفت، و اشک های سوزانش جاری می شد. او با تمام وجود در محضر خدا قرار می گرفت.^۱

سیره و شیوه خداترسی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در سه بخش قابل توجه است:

الف: او در رابطه با رعایت حق همسر، می کوشید به گونه ای عمل کند که شوهرش از او راضی باشد و حق او را ادا نماید. آن حضرت به اندازه ای حساب شده عمل می کرد، که تمام نارسایی های طبیعی خانه را بتوان تحمل کرد و هیچ گاه از او تقاضا و خواهشی نکرد که مبادا، بر حسب اسباب و علل طبیعی و عادی، حضرت علی علیه السلام تهیدست باشد و خجالت بکشد.

این گونه برخورد نشانه رعایت حریم حق زوجیت بوده و نشان می دهد که آن حضرت تا چه اندازه آن را مراعات می کرده است. و با این که دردانه رسالت بود، هیچگاه در زندگی مشترک در برابر حضرت علی علیه السلام خود را مطرح نکرد و به حساب نیاورد.

ب: آن حضرت علاقه شدیدی به عبادت و نماز و دعا داشت، و با اینکه بیشتر کارهای خانه را بر اساس تقسیم رسول الله صلی الله علیه و آله تقبل نموده بود، و باید کارهای داخل خانه را انجام می داد. که طبعاً از کثرت کار، خسته و ناتوان می گردید و شب را باید استراحت می کرد، اما فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید:

۱. بطحائی گلپایگانی، سید هاشم، فاطمه کوثر رسالت، قم: روحانی ۱۳۸۰.

مادرم از سحر تا سپیده صبح، پیوسته رکوع و سجود به جا می‌آورد. و می‌شنیدم که مؤمنین و مؤمنات را دعا می‌کرد و آن‌ها را نام می‌برد.

همچنین ایشان در شب‌های مبارک قدر، نه تنها خود، شب‌زنده‌دار بود بلکه آنچنان اهمیت برای این شب قائل بود که کودکان خردسال خویش را از قبل آماده می‌کرد تا در شب قدر تا صبح بیدار باشند و به تهجد و عبادت پردازند و از فیوض الهی در این شب کمال بهره را ببرند و سعادت خویش را تأمین کنند.

روش حضرت فاطمه علیها السلام این بود که کسی از اهل خانه در شب قدر به خواب نرود. آنان را روز قبل به کم غذا خوردن و استراحت لازم و می‌داشت تا بتوانند شب قدر، شب زنده‌داری کنند. آن حضرت می‌فرمود: محروم آن کسی است که از فیوضات شب قدر محروم باشد.^۱

امام حسن مجتبی علیه السلام در مورد نحوه عبادت مادر بزرگوارشان می‌فرمایند: «حضرت زهرا علیها السلام در عبادت خداوند عابدترین مردم بود. او آنقدر برپا می‌ایستاد تا پاهایش ورم می‌کرد.»^۲

ج: حضرت زهرا علیها السلام درباره حفظ حجاب و حریم، بسیار حساس بود. آن حضرت در رعایت فرمان الهی در رابطه با حجاب و فاصله از نامحرم بی‌نظیر بود. چنان به این موضوع پایبند بود که هنگام بیماری و در بستر شهادت، یکی از غصه‌های او این بود، که پس از ارتحال، مبادا بدن او را به گونه‌ای حمل کنند که نامحرم حجم آن را ببیند.^۳

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در این دنیا کم زیست، اما لحظه به لحظه عمر پر

۱. شمس الدین، سید مهدی، بانوی نمونه، قم: دارالفکر، ۱۳۷۶.

۲. حسینی شاهرودی، سید محمد، فاطمه حامی ولایت، تهران: شجره طوی ۱۳۷۷.

۳. امام خمینی، روح الله، ولایت فقیه، چاپ هشتم، تهران، مؤسسه نشر آثار امام ۱۳۷۸.

برکت ایشان در متن و بطن مکتب وحی بود. در واقع تمام ارزش‌ها، فضیلت‌ها، حماسه‌ها، اندیشه‌ها و شخصیت پیامبر در وجود مبارک حضرت زهرا علیها السلام متبلور گشت. و به سان چشمه‌ای که به دریا متصل شود خود دریایی بی‌پایان شد. این گونه بود که آن حضرت در طول عمر شریف و بابرکت خود راه بسیاری را پیمود.

به همین روی آن حضرت نه تنها الگو و اسوه زنان است، بلکه اسوه همه مردان و زنان جهان، در هر عصر و نسل و هر دینی و مرامی به شمار می‌آید. زیرا عناصر شخصیت ایشان در واقع عناصر اسلام و انسان کامل واقعی است. تمام مردان و زنان مسلمان و غیر مسلمان جهان نیز می‌توانند ابعاد ارزشی، اخلاقی و حماسی آن حضرت را با توجه به شرایط و مقتضیات روز، در زندگی خود پیاده کنند و در مسیر فضیلت، علم و کمال پیش روند.

سیره اخلاقی و رفتاری فاطمه زهرا علیها السلام

الف: برای جوانان

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام انسانی نیکومرام، پرعاطفه، متین، خردمند، با ایمانی کامل و بانویی است که جوانی خود را در راه اسلام، مسلمین، اهداف و رسالت و دفاع از ولایت و رهبری فدا کرد.

آن حضرت جوانی مستعد، بانشاط در عبادت، کدبانویی شایسته در خانه‌داری، مهذب و خودساخته در اخلاق، موفق در خانه‌داری و تربیت فرزند، خوش‌بین، شجاع و حاضر در صحنه‌های سیاسی و نظامی صدر اسلام، دارای جاذبه فوق‌العاده در برابر مؤمنین و دافعه‌ای شدید در برابر منافقین و مشرکین بود.

حضرت فاطمه علیها السلام در مدت عمر کوتاه خود، توفیق هجرت، جهاد، تربیت چهار فرزند نمونه و به یادگار گذاشتن صحیفه فاطمیه را داشت.

جوانان امروز ما چه دختر و چه پسر باید با کسب بصیرت مکتبی، تقویت خردمندی و زنده‌نگه داشتن احساسات و عواطف دینی در ابعاد ارزشی علمی و اخلاقی، سیاسی و اجتماعی، مطالعه، حرکت، رشد و تکامل داشته باشند و این را یقین بدانند که امروز هم در پرتو روح مقدس حضرت فاطمه علیها السلام می‌توان در مسیر بندگی و سازندگی به برترین مدارج کمال و معنویت نایل آمد و در حد خود، انسان کامل شد!

ب: برای زنان و دختران

شخصیت حضرت زهرا علیها السلام و اندیشه متعالی و سازنده او انسان را به سوی رشد و تعالی و شکوفایی ارزش‌ها و قوای انسانی فرا می‌خواند تا وی برای اسلام و جامعه، فردی مفید و ارزشمند باشد.

مکتب فاطمه علیها السلام به دختران و زنان ما می‌آموزد که مسئولیت شناس و مسئولیت پذیر و در عین حال از حریت و آزادگی برخوردار باشند و بدین نکته اساسی در زندگی خود توجه کنند؛ که هر کسی باید در روز قیامت، پاسخگوی اعمال خود باشد.

حیات فاطمه علیها السلام به همه می‌آموزد که تنها در مسیر خدا گام بردارند. برای او زندگی کنند، لحظه‌ای از عمر و استعداد خود را در بطلالت و بیهودگی صرف نکنند، برای زندگی و لحظات خویش برنامه‌ریزی داشته باشند و لحظه‌ای از مجاهدت در راه خدا و خدمت به مردم فروگذار نمایند.

فاطمه علیها السلام به همه می‌آموزد چگونه از یک زندگی پاک پر بار انسانی برخوردار

گردند؛ راه تکامل انسانی و قرب به خدا را پیمایند و جز در راه و فداکاری برای اسلام گام برندارند.

حضرت فاطمه علیها السلام از آزادی خاصی برخوردار است، لذا با سنت‌های غلط به مبارزه برخاسته است. او تجربه‌ی عملی پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در وجود او همه سنت‌ها، اصول و برنامه‌های اسلامی را درباره زنان پیاده کرد.^۱ پیامبر صلی الله علیه و آله توسط او نشان داد که والدین چگونه دختران خود را به حضور بپذیرند و دوست بدارند و در آن هنگام که دختران خود را زنده به گور می‌کردند، او دست دخترش را می‌بوسید.

پیامبر از طریق او نشان داد که زن در جهان بینی اسلام، از چه دریچه‌ای باید نگریسته شود. پیامبر از طریق فاطمه نشان داد که بی‌پسر، ابتر نیست، دختر حتی می‌تواند خیر کثیر باشد. او در ازدواج هم الگوی زنان بود. در آن عصر، بزرگ‌زادگان جز با بزرگ‌زادگان و ثروتمندان ازدواج نمی‌کردند، اما او این سنت را شکست و با حضرت علی علیه السلام که از لحاظ مالی در ردیف توانگران نبود، ازدواج کرد.^۲

ج: حضرت زهرا علیها السلام و امر ازدواج

برخی از آموزه‌های اخلاقی و رفتاری ازدواج حضرت زهرا علیها السلام عبارتند از:

۱. یکی از اصول اساسی و رازهای موفقیت ازدواج، کفویت و هم‌تا بودن دختر و پسر باهم است، زیرا تنها در صورت هم‌تا و هم‌شان بودن دو زوج است که درک متقابل آنان از یکدیگر را امکان پذیر می‌کند.
۲. پیامبر گرامی بدون رضایت دخترش به خواستگار پاسخ مثبت نداد و در

۱. قائمی، علی، فاطمه برترین بانوی اسلام، چاپ هفتم، قم: هجرت، ۱۳۷۵.

۲. در مکتب فاطمه، چاپ پنجم، تهران: امیری، ۱۳۷۵.

واقع انتخاب شوهر را به دخترش تحمیل نکرد.

۳. معیار گزینش داماد در نظر رسول مکرّم اسلام ﷺ ایمان و تقوا و معنویت بود، نه ثروت، مقام و شهرت.

۴. دختر نیز تسلیم امر پدر بود و چون رضایت پدر بزرگوارش با این ازدواج را از چهره مبارکش تشخیص داد و خودش هم با ازدواج با حضرت علی رضی الله عنه راضی بود، در کمال عفت و حیا سر به زیر افکند و با سکوت خود رضایتش را اعلام کرد.

۵. کمی مهریه آن هم برای دختر رهبر جهان اسلام و پیامبر بزرگ آسمانی و برای تنها دختر عزیز و دل‌بند او امری مهم، در خور توجه دقت و درس آموزی است، چرا که اگر سعادت و خوشبختی در مهریه زیاد بود، هیچکس بیش از پیامبر نسبت به سعادت دخترش علاقمند نبود.

۶. پدر عروس از تحمیل هر گونه مخارج اضافی بر داماد پرهیز داشت.

۷. در تهیه جهیزیه به ضروری‌ترین و ابتدایی‌ترین وسایل زندگی در آن عصر بسنده شد و منش پیامبر بر ساده زیستی استوار بود.

آزادگی و آزاد منشی حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها در بعد سیاسی - اجتماعی

حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها مواضع اجتماعی و سیاسی بنیادی و مهمی را اتخاذ فرمود، که این مواضع کاملاً جدی و ایجابی بود، نه سلبی و بی‌طرفانه.

چنان که می‌دانیم ولایت مداری حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها و دفاع از حضرت علی رضی الله عنه به عنوان امری شخصی و فردی نبود، بلکه در واقع مسأله امامت امت و اصل اسلام بود و به همین دلیل، حرکت فاطمه زهرا رضی الله عنها در این رابطه، حرکتی در راستای حمایت از امت اسلامی، و رسالت مکتبی به شمار می‌آید.

موضع آن حضرت درباره فدک، نیز صرفاً یک مسأله مالی و دنیایی نبود، بلکه موضعی به عنوان احیای حق و حقیقت تلقی می‌شود. سایر مواضع حضرت فاطمه علیها السلام نیز همه از همین منظر قابل ادراک است. بلکه اساساً باید اذعان داشت که تمامی حرکات و سکنات، گفتار و کردار، فریاد و سکوت، گریه و ناله اعتراض و انتقاد، موافقت و مخالفت، دعا و نفرین و موضعگیری‌های آن حضرت، برخاسته از متن اسلام و حمایت از دین خدا و امت اسلامی بود. آزادی و آزادگی درسی است که حضرت زهرا علیها السلام به ما داده است.

بنابراین یک زن مسلمان، با تاسی به سخن و سیره حضرت فاطمه علیها السلام باید در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی برای دفاع از حریم حق و حقیقت شرکت کند.

شرکت زنان در مسئولیت‌های عمومی، نه تنها از نظر اسلام ممنوع نمی‌باشد، بلکه در بسیاری از موارد واجب و لازم هم بوده و تکلیفی الهی به حساب می‌آید. و اگر از حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده که فضیلت زن مسلمان این است که نه او مرد نامحرم را ببیند و نه مرد نامحرم او را ببیند، هرگز به معنای انزوا و گوشه‌نشینی زن مسلمان نیست. بلکه، یا منظور این است که زن در فعالیت‌های اجتماعی باید آن چنان مقررات اسلامی را رعایت کند که موجب نگاه حرام نامحرم نشود، و خود نیز از نگاه حرام به نامحرم به دور باشد، یا به آن معناست که در مدیریت امور بانوان، خود زنان باید آن را عهده‌دار باشند تا نیازی به تماس با مرد نامحرم نباشد.

در هر صورت، دیدگاه حضرت زهرا علیها السلام هیچ‌گاه به معنای انزوای زن مسلمان و خانه‌نشینی او نیست. چگونه ممکن است حضرت فاطمه علیها السلام که



الگو و اسوه برای همه مسلمانان است، خود در صحنه‌های سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شرکت کند، ولی زنان دیگر را از انجام این فعالیت‌ها منع نموده و بفرماید؛ فضیلت زن آن است که او نامحرم را نبیند و نامحرم هم او را نبیند! این سخن اگر به معنای انزوای زن مسلمان باشد هم با آیات و روایات و هم با سیره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام منافات دارد! ^۱

فاطمه علیها السلام حامی ولایت

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که خودش بر نقش مهم مردم در برپایی و تداوم حکومت حق واقف بود، قبل از آن که مردم را به یاری و حمایت از حضرت علی علیه السلام فراخواند خود در اطاعت و پیروی از امام، اسوه و نمونه بود. ^۲

دختر پیامبر برای کسب رضای خدا و در راستای تقویت ولایت، همواره رضایت‌مندانه و خالصانه از دستورهای مولای خویش اطاعت می‌کرد و ضمن این که خود به تکلیف عمل می‌کرد، در عمل به پیروان خویش درس فرمانبرداری از ولی امر را می‌آموخت و پس از آن با گفتار، مردم را به حمایت از امام حق فرا می‌خواند. ^۳

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در زمان پدر بزرگوارش نیز چنین بود. آن حضرت پیش از آنکه خود را دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بداند بنده خدا و پیرو پیامبر و مطیع ولی امر می‌دانست. از این رو دستورهایی که برای مسلمانان نازل می‌شد، کاملاً آن‌ها را اجرا می‌کرد و خود را استثنا نمی‌نمود. این مطلب در پیروی آن حضرت

۱. سید مهدی شمس‌الدین، بانوی نمونه، قم: دارالفکر، ۱۳۷۶ - صص ۲۶-۲۲-۹

۲. محمد قاسم نصیر پور، زندگانی فاطمه، اصفهان: مؤسسه فرهنگی هنری رزمندگان اسلام ۱۳۷۷، صص

۱۳۲-۱۳۳ صص ۴۷-۵۰.

۳. حبیب‌الله احمد، پیشین صص ۲۲۸-۲۲۷.

از ولایت نیز به خوبی مشاهده می‌شد. آن بزرگوار اطاعت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به عنوان این که او رسول خداست و امیر مؤمنان را به عنوان این که بر او ولایت دارد واجب می‌دانست.^۱

از این جا می‌توان به این نتیجه بسیار مهم دست یافت که هرگاه اسلام و امت اسلامی نیاز به فداکاری و حرکت مسلمانان پیدا کند، همه آن‌ها حتی زنان نیز باید به حمایت از دین خدا برخیزند و نمی‌توان گفت که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تکلیف خاصی نسبت به خود داشت و دیگران چنین تکلیفی ندارند.

در واقع حرکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر معصومین علیهم السلام در همان چارچوب تکلیف و وظایف مسلمانان نسبت به دین و جامعه قابل تحقق و توجیه است و هیچ‌گونه تمایزی با وظایف دیگر مسلمانان ندارد. بنابراین هرگاه «ملاک و معیار» موجود شد، عمل بر طبق آن نیز واجب خواهد گردید. چه حضرات معصومین باشند و چه سایر مسلمانان. یعنی همان‌گونه که قبلاً اشاره شد هرگاه دین نیاز به یاری داشت همه باید به پا خیزند چه زنان و چه مردان و در ارتباط با زنان، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و دخت گرانقدرش حضرت زینب علیها السلام در این زمینه بهترین الگو و اسوه به شمار می‌آیند.

اصول حاکم بر زندگی حضرت زهرا علیها السلام

بعضی از این اصول عبارتند از:

۱. اصل ساده زیستی در زندگی خانوادگی.
۲. اصل مشارکت در امور زندگی.
۳. ارزشی بودن ازدواج و حاکمیت ارزش‌ها در ازدواج و دوری از مادیات

و تجملات.

۱. سید محمد حسینی شاهرودی، فاطمه حامی ولایت، تهران: شجره طوبی، ۱۳۷۷. ص ۲۳۳.

۴. اهمیت دادن به تربیت فرزندان.
۵. اصل مهمان دوستی.
۶. ایثار و مقدم داشتن دیگران بر خود.
۷. به کارگیری عوامل معنوی برای حل معضلات و مشکلات.
۸. اهمیت و احترام به کار و همکاری در بین اعضای خانواده.
۹. تقسیم کار در خانه.
۱۰. احترام متقابل اعضای خانواده به یکدیگر.
۱۱. حاکمیت اصل مشورت در زندگی.
۱۲. فرمان پذیری حضرت فاطمه از حضرت علی علیه السلام.
۱۳. نفی ارزش های جاهلی در ملاک انتخاب همسر.
۱۴. اصل آرایش و زینت برای همسر.
۱۵. عبادت در خانه و مانوس نمودن اطفال با عبادت.
۱۶. اختصاص مکانی برای عبادت در خانه.
۱۷. اصل جهادی بودن همه اعضا و فدایی دادن برای اسلام.
۱۸. اصل ارتباط خانه با مسجد و آشنا نمودن فرزندان با مسجد.
۱۹. علم دوستی همه اعضاء خانواده.
۲۰. شاگرد پروری و تشکیل کلاس های علمی و دینی در خانه.
۲۱. آگاهی به اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی همه اعضاء.
۲۲. اصل حاکمیت معنویت بر فضای خانه و زندگی.
۲۳. رعایت حق خدمتکار.
۲۴. مسؤولیت پذیری همه اعضای خانواده در دفاع از اسلام.
۲۵. قدرت بیان و دفاع از ارزش ها از طریق خطابه در همه اعضا.

۲۶. شجاعت و دلیری همه اعضاء خانواده.
۲۷. عشق، عاطفه و مهربانی همه اعضاء به یکدیگر.
۲۸. حاکمیت انضباط، نظم و برنامه بر زندگی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندان او.^۱
۲۹. و بالاخره حریت و آزادگی در عرصه زندگی اجتماعی و دفاع از حق و ولایت

ترجیحات حضرت زهرا علیها السلام

۱. ترجیح رضای خداوند بر رضای خود و دیگران.
۲. ترجیح آخرت بر دنیا ضمن توجه به دنیا و مواهب آن.
۳. ترجیح گرسنگی بر سیری برای باز بودن در حاجت و نیازمندی به درگاه خداوند کریم.
۴. ترجیح معنویت بر مادیت ضمن توجه به مادیات.
۵. ترجیح سادگی بر تجمل.
۶. ترجیح کار و تلاش مستمر بر بیکاری و تن‌آسایی.
۷. ترجیح سخن‌گویی به حق در برابر سکوت
۸. ترجیح مبارزه با سکوت در برابر بیدادگریها
۹. ترجیح پدر، همسر و فرزندان بر خود در زندگی خانوادگی
۱۰. ترجیح جامعه بر فرد و دیگران بر خود
۱۱. ترجیح شب زنده‌داری بر خواب و غفلت
۱۲. ترجیح سخت‌گیری بر خود در دنیا برای رعایت آخرت.^۲

۱. مهدی نیلی پور، پیشین، ص ۴۷ - ۳۲.

۲. علی قائمی، در مکتب فاطمه، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیری، ۱۳۷۵، ص ۲۳۳.

راز جاودانگی شخصیت حضرت زهرا علیها السلام

از بامداد تاریخ انسان تا جهان معاصر در جامعه و تمدن‌های بشری، پیش‌گامان ترقی خواه و الهام‌بخش بسیاری ظهور کرده‌اند که همه آنان سرانجام پس از پشت سر نهادن مراحل گوناگون پیروزی، رشد، پیشرفت و پذیرفتگی اجتماعی و جهانی، به تدریج رو به ضعف و فرسودگی نهاده‌اند.

آنان، پس از پیمایش فراز و نشیب‌های بسیار سرانجام به پایان خط و غروب و افول اقتدار و شکوه اجتماعی خویش رسیده‌اند و خواه ناخواه نه تنها از موقعیت پیشگامی و پیشوایی خویش کنار رفته که از متن جامعه‌ها، تمدن‌ها و مردم نیز به حاشیه رانده شده‌اند. و جای خویش را به چهره‌ها، شخصیت‌ها، الگوها، نمونه‌ها، اسوه‌ها، سرمشق‌ها و سمبل‌های نوین سپرده، و خود به تدریج به موزه‌ها و بایگانی‌های تاریخ پیوسته‌اند.

اما در این میان باید اندیشید، که این چه راز و رمزی است که یاد الهام‌بخش ریحانه پیامبر، نام مقدس و بلند آوازه او، سیره و سبک و روش زیبا و دلنشین و راهگشای زندگی فردی، خانوادگی، فرهنگی، فکری، سیاسی، اجتماعی و جهانی او، نه تنها از این آفت مصون مانده، بلکه راه و رسم او در میان نسل مترقی و آگاه و درست‌اندیش، همچنان به صورت یک اسوه دلپذیر و چهره محبوب نورافشانی می‌کند. در یک نگرش گذرا می‌توان به مهم‌ترین رازهای این ماندگاری و پابندی اشاره کرد:

۱. جهان بینی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نخستین راز ماندگاری و نورافشانی ریحانه پیامبر، در جهان بینی خردمندانه، مترقی، هماهنگ با فطرت و خدایسندانه او نهفته است. او آفرینش را بیهوده و بازیچه نمی‌نگرد، و کران تا کران هستی را هدفدار، هدفمند، حکیمانه، خداگرایانه، و بر اساس ضابطه و معیار و ملاک و برنامه‌ای بی‌نهایت دقیق می‌نگرد. او آفرینش انسان را بیهوده و بازیچه و یا برای خور و خواب یا لذت جویی و رسیدن به ارزش‌های ناپایدار و فناپذیر و یا برای جاه‌طلبی نمی‌نگرد.

او هدف از آفرینش انسان را عبادت و بندگی خدا و در پرتو آن تکامل و رشد و توسعه معنوی و اوج گرفتن انسان به پرفرازترین مرحله کمال و جمال می‌نگرد. ریحانه پیامبر علیها السلام جهان را با همه شکوه و زیبایی‌هایش ساخته و آفریده آفریدگار فرزانه هستی می‌نگرد. و پدیده‌های گوناگون و شگفت‌انگیز آن را نموده‌ها، جلوه‌ها، نظام‌ها، شاهکارهای تفکرانگیز و نشان قدرت بی‌همانند حضرت حق تعالی ارزیابی می‌کند.

او سرای دنیا را کشتگاه سرای آخرت، سرای آزمون، میدان امتحان، مقدمه و وسیله رشد و تکامل و ترقی، می‌داند و آن را بی‌دوام، زودگذر و فناپذیر قلمداد می‌کند.

او نه تنها نعمت‌ها و موهبت‌ها و زیبایی‌های زندگی و ارزش‌های مادی را به دور نمی‌افکند و از آن‌ها بی‌زاری نمی‌جوید و از زندگی انسانی نمی‌گسلد، بلکه بر این باور است که آفریدگار فرزانه هستی، همه این‌ها را برای بهره‌وری و بهره‌گیری شایسته و بایسته انسان، و بهزیستی و بهروزی او آفرید و همه را مقدمه و وسیله رشد و تکامل او و پله‌های ترقی او خواسته است.



در جهان بینی مترقی ریحانه پیامبر ﷺ، انسان گل سرسبد آفرینش است، پرتوی از نور خداست، نغمه‌ای از روح اوست و از کرامت ذاتی و عظمت خدادادی برخوردار و دارای حقوق و آزادی است و انسان موجودی مسؤول، مکلف و متعهد است.

دختر پیامبر، مرگ را به مفهوم فنا و نیستی نمی‌نگرد و آن را دروازه‌ای به سوی قرب خدا و دیدار پاداش پرشکوه او و پرکشیدن به سرای آرامش و راحتی جاودانه و ماندگار ارزیابی می‌کند.

۲. پیوند با سرچشمه هستی

دومین راز ماندگاری و پایدگی ریحانه سرافراز پیامبر، این است که سراپا شور و اخلاص و تلاش سازنده و جهاد شایسته و همه‌جانبه است، تا خود را به سرچشمه حیات و هستی پیوند زند و با رنگ‌پذیری و الگوگیری از حق و تخلق به اخلاق الهی، خود را به اقیانوس ابدیت برساند. از همین دیدگاه است که آن لذت معنوی و روحی یاد خدا، و راز و نیاز و زمزمه جانانه با او را با هیچ چیز دیگر مبادله نمی‌کند.

۳. تبلور ارزش‌های انسانی

یاد و نام بلند و انسان‌ساز ریحانه پیامبر ﷺ، دانشگاه صفات عالی انسانی، آموزشگاه درس‌های ماندگار و ارزش‌های والایی است که با فطرت خداگرایانه بشر پیوند داشته، و با وجدان و اخلاق او درآمیخته، و با خرد پویا و کمال‌جوی او هماهنگ شده، و با کشش‌های آسمانی و برتر وی همسو است.

۴. اندیشه‌ای فراتر از زمان و مکان

راز دیگر پایداری و ماندگاری یاد و نام ارجمند ریحانه پیامبر، این نکته ظریف است که او در زندگی درس آموز و الهام‌بخش خویش، همواره به فراتر از زمان و مکان می‌اندیشید.

او از آغاز تا فرجام زندگی پرمحتوا و دگرگون‌سازش چشم به سوی حق داشت و به انجام وظیفه و به ادای رسالت در برابر او دل سپرده بود و به رضایت و خشنودی آفریدگارش می‌اندیشید و بس.

۵. پرچمداری

حضرت فاطمه عليها السلام از سویی بزرگ‌پرچمدار راستین آزادی و آزادگی و دفاع از حقوق بشر بود و شهید بزرگ این راه و از سویی دیگر پرچم برافراشته مبارزه سترگ فکری، عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و روشنفکرانه بود و همواره محبوب و مطلوب و آرمان انسان‌های مترقی است.

۶. جامعیت و کمال

راز دیگر همواره‌زیستی و پایداری ریحانه پیامبر، این است که با وجود زندگی کوتاه ظاهریش، در نقش‌های گوناگونی درخشیدن آغاز کرد و نورافشانی نمود و برای همگان به صورت سمبل و نمونه‌ای پرجاذبه و الگویی محبوب و مطلوب و پیشوا و پیشتازی پرشکوه و پرمعنویت و لبریز از راستی و درستی و اخلاص جلوه کرد.

۷. زندگی آموزگارانه

حضرت فاطمه عليها السلام از سویی همواره دانش‌پژوه و کمال‌طلب زیست و

از خدا و پیامبرش همیشه سازنده‌ترین درس‌ها را آموخت، و از سویی دیگر همیشه و همه‌جا فرصت‌های زندگی را، به آموزشگاه ارزش‌ها و والایی‌ها تبدیل ساخت.

۸. تدبیر شگرف و تحسین برانگیز

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پس از عمری زندگی سراسر افتخار و عظمت، سرانجام طی تدبیری شگرف با وصیت‌نامه‌ای حیرت‌انگیز و بی‌سابقه، با مراسم غسل و کفن شبانه، با تشییع غریبانه، با به خاک سپرده شدن شبانه و با آرامگاهی بی‌نام و نشان، از حق‌طلبان و آزادی‌خواهان و صاحبان بینش و آگاهی گرفته، تا مردم عادی کوچه و بازار، همه را به تفکر و اندیشه و پرسش و چون و چرا برانگیخت. و با این تدبیر خدایی، نقش مزار گمشده‌اش را با دل‌ها و جان‌های شیفته عدالت و آزادی رقم زد. و بدین‌سان جاودانگی راه و رسم ستیز آزادمنشانه و انسانی‌اش را تضمین کرد. و پرچم مبارزه با زورمداری و فریبکاری به نام دین خدا را برافراشته داشت.^۱

معاصر سازی و جهانی سازی شخصیت حضرت برای نسل معاصر

در این زمینه مهم ترین کار برطرف کردن موانع معاصر سازی شخصیت حضرت فاطمه علیها السلام است. از جمله این موانع نگاه ابزارگرایانه و سستی نسبت به زن است، که متأسفانه بر بخشی از ادبیات جامعه سایه افکنده است. چنین نگاهی در اسلام اصلاً جایی ندارد.

در این روند باید به سویی حرکت کرد که مسأله معاصر سازی به صورت کاربردی و ملموس در کتابها، هنر، ادبیات و فرهنگ جوامع مختلف وارد شود. مسؤولان می توانند کارگانهایی را با حضور اندیشمندان و صاحب نظران برای استخراج شیوه های معاصر سازی ائمه و حضرت فاطمه علیها السلام به وجود آورند و در این زمینه فعالیت کنند.

باید پیرامون زندگی و مواضع معصومین علیهم السلام مطالعات و پژوهش های جدی صورت گیرد و ابعاد ثابت و اصول تغییرناپذیر و همیشگی زندگی آنها استخراج گردد. و در قالب شرایط و مقتضیات روز، به جوانان ارائه شود، تا آنان دریابند که سیره عملی ائمه علیهم السلام و حضرت فاطمه علیها السلام برای آحاد مردم، و در همه زمان ها قابل پیروی است.

به خصوص در مورد حضرت زهرا علیها السلام باید به دختران و زنان نشان داد که اصول و روش های ثابت و باارزش زندگی ایشان، قابل تحقق در همه زمان هاست.

باید این اصل مهم را تبیین کرد که آن بزرگواران، گذشته از مقامات بلند عرفانی و تکوینی، در ابعاد دیگر نیز، می‌توانند همواره در متن زندگی اهل ایمان حضور داشته باشند. به تعبیر رساتر، این اهل ایمانند که باید ایشان را در متن زندگی، جامعه، اخلاق، سیاست و حکومت خود قرار دهند. این کار قابل اجراست و در تمامی ابعاد زندگی آن بزرگواران امکان‌پذیر است.

به عنوان نمونه، باید خاطر نشان کرد که انقلاب اسلامی ایران ثمره همین بینش و روش است. یعنی امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران با توجه به نکته است که فرمودند:

«ائمہ دارای دو گونه مقام بودند، یکی مقامات عالیہ ملکوتی و ولایت تکوینی، و دیگری منصب ولایت تشریحی و حکومت سیاسی. اولی مختص به خود ایشان است، اما دومی یک نوع مسؤولیت برای اداره جامعه اسلامی است، که لزوماً محصول مقامات ملکوتی و عرفان ایشان نیست و بنابراین فقهای جامع الشرایط هم شرعاً و عقلاً واجد این مسؤولیت می‌شوند.»^۱

بدین ترتیب بود که امام راحل با شناخت صحیح اسلام ناب و زندگی و شخصیت امامان، جنبه تشریحی و سیاسی زندگی ایشان را به متن جامعه و امت ایران اسلامی کشاند. و این انقلاب و حکومت عظیم معجزه‌آسای اسلامی را به وجود آورد.

در واقع این انقلاب جلوه و نمونه‌ای بسیار مهم و والا از «معاصر سازی پیشوایان دینی» به شمار می‌رود. همچنین می‌توان سایر ابعاد حیات پربرکت ایشان را به درون جامعه و زندگی انسان‌ها کشاند.

۱. تلخیص از کتاب: حضرت امام خمینی علیه السلام ولایت فقیه، چاپ هشتم، تهران: مؤسسه نشر آثار امام، ۱۳۷۸. صص ۳۹-۴۳.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد جاودانگی حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند:
«فاطمه سیده زنان جهان از آغاز تا فرجام است.»

در حقیقت این بزرگ‌ترین ارزش و فضیلت حضرت زهرا علیها السلام در بعد اجتماعی زندگی و شخصیت ایشان است. اگر این ویژگی خوب تبیین شود آشکار می‌گردد که آن حضرت در همه زمان‌ها و اعصار تا روز قیامت، هر چه هم که علم و تکنیک و صنعت بشر پیشرفت کند، برای تمام زنان عالم الگو و اسوه است. این، همان جاودانگی و فرا زمانی جوانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است.

متأسفانه این بعد از شخصیت آن حضرت در عین اینکه همه ما و جهانیان سخت بدان نیازمندیم، هنوز به طور شایسته تبیین نشده است. برای آشکار ساختن و تبیین آن، و به عبارت دیگر، معاصر سازی و جهان سازی آن باید تبلیغ کرد. و این امر به دو عامل مهم، یکی؛ محتوا و چگونگی تبلیغ، و دیگری به ابزار تبلیغ مربوط می‌شود:

در این مورد اول، ما باید چهره مبارک آن حضرت را از دو زاویه به جهان بشناسانیم:

اول: موفق بودن این چهره در خود جهان اسلام.

دوم: مطلوب بودن ایشان از دیدگاه ارزش‌های جهانی.

از زاویه نخست، اما باید به جهانیان و به خصوص به زنان جهان بشناسانیم که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خود اسلام، چهره‌ای موفق و الگو و اسوه است. از آنجا که فطرت همه انسان‌ها بر خوبی‌ها، ارزش‌ها و کمالات انسانی سرشته شده، وقتی ما خوبی‌ها، ارزش‌ها و کمالات آن حضرت را بیان کنیم خود به خود، اذهان و فطرت جهانیان مجذوب آن حضرت خواهد شد.



ما باید بیان کنیم آن حضرت، که والاترین زن تربیت شده در اسلام بود، چه فداکاری‌هایی کرد، چه خدماتی انجام داد و اسلام و مسلمین تا قیامت مدیون این بانوی بزرگ هستند.

باید بگوییم چه فضیلت‌هایی در وجود مقدسش موج می‌زند، از انسانیت او بگوییم و به مردم‌گرایی، مردم‌دوستی، کمک به ضعیفان، کمک به مسلمانان، زهد، عبادت، خانه‌داری، تربیت، کرامت، شجاعت و سایر فضایل و ارزش‌های وجودی آن حضرت اشاره کنیم. و البته نباید فراموش کرد که تبیین شخصیت ایشان، باید به زبان مورد قبول و فهم جهانی باشد.

از زاویه دوم هم ما باید خدمات و فداکاری‌های آن حضرت را نسبت به انسانیت و بشریت تا قیام قیامت بیان نماییم.

در این زمینه، ما باید ابتدا بعد جهانی و ارزشی بودن رسالت پیامبر را تبیین کنیم و سپس نقش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در پیشرفت و اعتلای اسلام گوشزد نماییم. سپس باید بیان نماییم که نقش و ابعاد بشری قیام و اعتراض آن حضرت چه بوده است. یعنی بگوییم آن حضرت در دفاع از خط ولایت و امامت چه اهداف بشر دوستانه‌ای را دنبال می‌کرده است. آن‌گاه باید بیان کنیم، ارزش‌ها و کرامت‌های آن حضرت چیست.

حداقل باید بیان کنیم آن حضرت، همچون حضرت مریم علیها السلام مقدس، نورانی، بامعنویت، فداکار و سرشار از فضیلت و ارزش‌های انسانی است. که اگر حضرت مریم علیها السلام یک عیسی مسیح علیها السلام به جهان ارزانی داشت، حضرت فاطمه علیها السلام حداقل یازده انسان کامل، همچون مسیح علیها السلام به جامعه بشری تحویل داده است که آخرین آن‌ها امام عصر علیه السلام منجی بشریت خواهد بود. و بدانیم که خداوند وجود آن حضرت را برای سعادت، کرامت و رستگاری زنان جهان در

همه قرون و اعصار به انسان‌ها هدیه فرمود.

در زمینه ابزار تبلیغ حداقل باید این کارها صورت گیرد:

۱. انجام تحقیقات و کارهای پژوهشی گسترده، قابل فهم و قابل ارائه به جهان، نظیر کتاب «امام علی، صوت العدالة الانسانية» از نویسنده معروف مسیحی، جرج جرداق.

۲. برپایی کنفرانس‌ها، سمینارها و گردهمایی‌های پر محتوای بین‌المللی.

۳. تشکیل گروه‌های پژوهشی، برای ترجمان و انطباق شخصیت، اعمال، کردار، موضع‌گیری و گفتار آن بانوی بزرگ جهان بشریت با حقوق، ارزش‌ها و فضایل زن در جهان کنونی.

۴. استفاده از پیشرفته‌ترین دستگاه‌های انتقال اطلاعات همچون ماهواره،

اینترنت و ...

۵. نوشتن داستان‌ها، رمان‌های پرمحتوا، غنی، زنده و جذاب از زندگی آن حضرت برای سنین و طبقات مختلف جامعه می‌تواند در معرفی چهره نورانی و سازنده آن حضرت به جهانیان بسیار مؤثر باشد.

۶. و از لحاظ علمی به نمایش گذاشتن بعد فردی، اجتماعی سیاسی و ...

مکتب و اندیشه امامان و حضرت زهرا علیها السلام را در دید جهانیان.

اگر ما بتوانیم در نظام و حکومت خود، چهره موفق‌تری داشته باشیم و بگوییم ما اندیشه‌ها را به سوی آن بزرگواران مجذوب ساخته‌ایم؛ همچنان که اصل اسلام و رخسار نورانی آن، تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، برای جهانیان نه تنها شناخته شده نبود بلکه چهره‌های نادرست و ماهیتی واژگون از آن ترسیم شده بود؛ اما با وقوع انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس ملت مسلمان و شریف ایران، به طور عملی چهره واقعی اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله به جهانیان

معرفی شد. آوازه اسلام همه جا پیچید و افکار عمومی جهان به سوی آن معطوف شد.^۱

خلاصه آنکه وجود نازنین و مقدس آن حضرت، همچون اقیانوس بی کرانه‌ای است که همه اهل عالم می‌توانند از آن بهره ببرند و مسیر یک زندگی سعادت‌مندانه دنیوی و اخروی را برای خود بسازند. البته اندیشمندان و پژوهشگران باید با ارائه طرح کامل و جهانی زندگی و شخصیت آن حضرت، رخسار منور و مکتب پر بار ایشان را ترسیم کرده و به همه جهانیان بشناسانند و این کاری ممکن است.



آزادی فکر و اندیشه

تفکر، استعداد و نیرویی است در انسان که باید پرورش یابد و بدیهی است که بدون آزادی امکان رشد آن وجود ندارد. به عبارت دیگر؛ انسان استعدادهایی برتر و بالاتر از استعدادهای حیوانی دارد.

این استعدادها یا از مقوله عواطف و گرایش‌ها و تمایلات عالی انسانی است و یا از مقوله ادراک‌ها و دریافت‌ها و اندیشه‌ها، و همین استعدادهای برتر منشأ آزادی‌های متعالی او می‌شوند.

به عبارت دیگر؛ آزادی فکر، تحت آزادی مقدس انسانی قرار می‌گیرد و ناشی از همان استعداد ذاتی بشر است که می‌تواند در مسائل بیندیشد.

به هر حال این استعداد بشری باید آزاد باشد؛ زیرا مهم‌ترین قسمتی از انسان که لازم است پرورش پیدا بکند تفکر است و قهراً این پرورش نیازمند به آزادی یعنی نبودن سدّ و مانع در جلوی تفکر است.^۱

اما عقیده دو گونه است: یکی ناشی از تفکر صحیح و آزاد است و دیگری ریشه در عادت‌ها، تقلیدها و تعصب‌های نادرست دارد؛ و عقیده به این معنا نه تنها راه گشا نیست بلکه به عکس، نوعی انسداد و بسته شدن اندیشه به حساب می‌آید. و زیان بارترین اثرات را برای فرد و جامعه به دنبال دارد.^۲

پس، بین فکر و عقیده یک نوع فرق طولی است نه عرضی؛ زیرا عقیده

۱. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، بانندکی تصرف، ص ۷ و ۸، انتشارات صدرا، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸ شمسی.

۲. پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸.

گاهی از فکر سرچشمه می‌گیرد مانند آنجا که عقیده، با دلیل و منطق صحیح به وجود آمده باشد. و گاهی به سبب تعصب و عادت باطل است. بدیهی است که اسلام عقیده‌ای را که ریشه در احساسات، تقلید کور، عادات و تعصبات جاهلی دارد، نمی‌پذیرد.

آزادی فکر در اسلام:

اسلام اگرچه در مواردی انسان را از اندیشیدن نهی کرده است مثل اندیشیدن در ذات باریتعالی،^۱ اما به طور کلی با آزادی فکر موافق است.

توضیح این که از نظر اسلام، یک مسلمان، هم حق دارد و هم بر او لازم است که اعتقادات و اصول دین (توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد) خود را با فکر و استدلال بپذیرد؛ وقتی اشکالی به ذهنش رسید، حق دارد از اهل اطلاع بپرسد تا اشکالش حل شود و... برخلاف آنچه در مسیحت گفته شده که این منطقه قلمرو ممنوعه است و از آن به قلمرو ایمان یاد می‌شود که در آن جایگاه، نباید عقل دخالت کند.

قرآن در آیات متعددی انسان را به تعقل و تدبر و اندیشه در جهان هستی فرا می‌خواند و از او می‌خواهد که با نیروی عقل، منافع و مضار خویش را بشناسد و در جهت کمال و آزادی از هرگونه اسارت، قدم بردارد:

«سُرِّبَهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمُ إِنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»، «زود است که ما آیات خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان هویدا گردانیم، تا آشکار شود که آن حق است؛ آیا کافی نیست که

۱. این نهی از آن رو است که انسان محدود است و تفکر محدود در ذات نامحدود چیزی غیر از تحیر و سرگردانی را به بار نمی‌آورد.

پروردگارت بر همه چیز گواه است؟^۱

«و در زمین، نشانه‌هایی برای اهل یقین و نیز در وجود شما است؛ آیا به چشم بصیرت نمی‌نگرید؟»^۲

در روایات متعددی هم بر فکر کردن تأکید فراوانی شده است؛ مانند این روایت که حضرت صادق علیه السلام از حضرت امام علی علیه السلام نقل فرمودند: «دل خود را به اندیشه نمودن آگاه ساز». ^۳ که حضرت بیداری و آگاهی قلب را در فکر دانسته‌اند؛ زیرا وقتی یک انسان در مورد چیزی فکر کرد آن را به صورت عقیده درآورده و طبق آن عمل می‌کند.

و یا حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «پیوسته اندیشیدن درباره خداوند و توانایی او، برترین پرستش است». ^۴

انبیاء الهی، کسانی بودند که یک فکر آزاد داشتند و تمام مردم را در زنجیر عقائد سخیف و تقلیدی که کوچک‌ترین مایه‌ای از فکر نداشت، گرفتار می‌دیدند و تلاش می‌کردند که آنها را از اسارت برهانند.

البته باید توجه شود، فکری مقدس است که نقش مهم و اثر عملی در پرورش و تکامل انسانی داشته باشد و به همین خاطر اسلام از برخی افکار نهی کرده و آن را از اسباب شیطان، برای گمراهی انسان دانسته است. مثل تفکر در اموری که هیچ وقت انسان نمی‌تواند در این دنیای مادی به آن برسد،^۵ یا تفکر در ذات الهی که ذکر شد.

۱. فصلت، ۵۳.

۲. «و فی الارض آیات للموقنین * و فی انفسکم أفلا تبصرون»، ذاریات، ۲۰-۲۱؛ اقتباس از نمایه ۱۶۷۱ (۱۶۱۹).

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴، کتاب ایمان و تفکر، باب تفکر.

۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۵۵.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۰۹ و ۲۱۰، مؤسسه وفاء بیروت، لبنان.

آزادی اندیشه از دیدگاه فلاسفه

از نظر فلاسفه آزادی عبارت است از:

۱. آزادی فکر و اندیشه
۲. آزادی عقیده
۳. آزادی بیان
۴. آزادی سیاسی
۵. آزادی رفتار یا آزادی اجتماعی
۶. آزادی فلسفی.

آزادی فکر و اندیشه - که مورد سوال نیز هست - بسیار مورد تأکید اسلام قرار گرفته است. قرآن کریم در جای جای آیات نورانی اش؛ انسان را دعوت به تعقل کرده، و دستور به تفکر، و به جریان انداختن شعور و فهم خود نموده است.

اما باید به این نکته نیز اشاره شود که با اینکه اندیشه و تفکر در اسلام قلمرو وسیعی دارد، اما هر اندیشه‌ای پسندیده نیست.

مثلاً «آزادی که نتیجه‌اش، مضر به خود اندیشه است، یا موجب سقوط و بی اعتباری اندیشه می‌گردد، ناپسند است. اما اندیشه در واقعیات عالم هستی، اعم از واقعیات جهان برون ذاتی و درون ذاتی و دیگر واقعیات عالم هستی، پسندیده و میمون است.»^۱

استاد علامه جعفری می‌نویسند: «آیا می‌توان از آن آزادی اندیشه دفاع کرد، که ثابت‌ترین اصول معرفت و علم را مورد تردید و اخلال‌گری قرار بدهد؟ آیا

۱. جعفری، محمد تقی، حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی ج.ا.ا. ص

منطقی است که من در اندیشیدن چنان خودم را آزاد تلقی کنم که به اندیشه یا به آزادی اندیشه دیگران صدمه وارد سازم؟^۱ مسلماً نه! بنابراین آنچه که باید انجام داد اندیشه مفید است. به طوری که پیشرفت بشر در گرو این آزادی اندیشه باشد.

به تعبیر استاد مطهری: «آزادی تفکر ناشی از همان استعداد انسانی بشر است که می تواند در مسائل بیندیشد. این استعداد بشری حتماً باید آزاد باشد. و تکامل بشر در گرو این آزادی است»^۲.

بنابر آنچه گفته شد اسلام طرفدار آزادی اندیشه است. اما اندیشه‌ای که در راستای سعادت انسان باشد و از روی تدبر و تعقل باشد نه از روی احساسات و عواطف.

اسلام آزادی اندیشه را مایه ترقی و پیشرفت بشریت می داند. دستور به تعقل و تفکر از شاخصه‌های دین مبین اسلام است. به اعتقاد شهید مطهری:

«وجه امتیاز اسلام با مذاهب دیگر، مخصوصاً مسیحیت، همین است که از نظر اسلام فهم اصول عقاید، جز از طریق تفکر و اجتهاد فکری جایز نیست، اما اصول دین مسیحی، ماورای عقل و فکر شناخته شده است» «و اجتهاد مجتهدان، نوعی حریت و آزادی فکری است»^۳.

آزادی فکری مایه پیشرفت و رشد اسلام است منتها باید بحث‌های فکری و علمی، آشکارا و به صورت منطقی انجام گیرد و از نفاق کاری و پنهان کاری پرهیز شود. «این که فردی با اغوا، و اغفال، بخواهد افراد ساده و کم مطالعه را

۱. همان.

۲. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲، ص ۷.

۳. همان، ص ۹۴، ۹۵.

تحت تاثیر قرار دهد و برایشان تبلیغ کند قابل قبول نیست^۱ پس بین آزادی فکری و آزادی در اغفال انسان‌ها، فرق است.

آزادی اندیشه در قرآن

آزادی اندیشه در قالب امر به تفکر، تعقل، تدبر و مانند آن در بیش از سیصد آیه از آیات قرآن کریم مطرح شده است. و مهم آن است که ذات مقدس الهی، نزول قرآن را برای هدف تعقل و تدبر معرفی می‌نماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲ یا ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۳

و در مقابل، افرادی را که تدبر ندارند توبیخ می‌کند: ﴿أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۴

البته از دیدگاه اسلام، آزادی اندیشه به خودی خود یک هدف نیست، بلکه یک طریق و ابزاری است جهت تعقل و تدبر در آیات الهی، و انتخاب بهترین‌ها در اندیشه و عمل و بیان.

اما در اندیشه غرب که بیشتر لیبرالیستی است، آزادی فی نفسه یک هدف است و بالاترین هدف است «آزادی وسیله رسیدن به یک هدف متعالی تر نیست بلکه فی نفسه عالی‌ترین هدف است»^۵. و در واقع این واژه معمولاً به صورت «آزادی از چیزی» تعریف می‌شود و نه «آزادی برای منظوری»^۶.

۱. همان، ص ۶۴.

۲. سوره یوسف، آیه ۲.

۳. سوره ص، آیه ۲۹.

۴. سوره محمد، آیه ۲۴.

۵. آریلاستر، آتوننی، لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ص ۸۳.

۶. همان، ص ۸۴.

آر بلاستر می گوید:

«انسان آزاد کسی است که اگر میل به انجام کاری داشته باشد و زکاوت انجام آن را داشته باشد با مانع مواجه نشود».

اما از دیدگاه قرآن و اسلام، انسان مجاز نیست فکر و اندیشه دیگران را به مخاطره اندازد یا تهدید کند. یا به صرف اینکه اندیشه، آزاد است در اندیشه خود این را پیروراند که علیه دیگران چگونه توطئه کند، یا تهمت بزند، و یا جان و مالش را به خطر بیندازد. این اندیشه‌ها در نظر قرآن گناه است و انسان را در مقابل این اندیشه‌ها و تفکرات مسئول دانسته است.

بنابراین، از دیدگاه اسلام اندیشه و تعقل آزاد است، منتها به قید پسندیده و احسن بودن، مسئولانه بودن و دیگر اینکه تفکر و اندیشه برای هوسبازی و شهوترانی و گناه نباشد.

اما در اندیشه غرب، آزادی هیچ محدودیتی از درون ندارد، و در بیرون نیز مسئول نیست. بنابراین آزادی اندیشه با وجود مسئولانه بودن آن، از مختصات و افتخارات اسلام است، که شرافت و کرامت انسان‌ها، در گرو آن محفوظ می‌ماند. و این همان است که از اندیشه‌ی مسئولانه، عقاید و بیانات و ایده‌های سازنده و مسئولانه تراوش می‌کند.



آزادی و ابعاد آن

در تبیین و تفسیر هر موضوعی، ابتدا باید نوع رویکرد به آن را مشخص ساخت؛ چرا که هر ره‌یافتی، مبانی، پیش‌فرض‌ها و روش‌های خاص خود را می‌طلبد. برای مثال هیچ‌گاه نمی‌توان با رویکردی جامعه‌شناسانه، به تحلیلی روان‌شناسانه رسید و یا بالعکس.

بنابراین، اگر آزادی از منظر اسلام بررسی و تشریح می‌شود، باید با پیش‌فرض‌های خودِ مبانی اسلامی پی‌گیری شود. با عنایت به این نکته، پیش از آن‌که دیدگاه اسلام را نسبت به مقوله «آزادی» توضیح دهیم، باید چند مطلب به عنوان مبادی و مبانی پاسخ، مد نظر قرار گیرد:

اول. واژه «آزادی» به معنای باز بودن راه انجام دادن و ترک کار است؛ خواه آن فعل جنبه ارزشی داشته باشد یا خیر؛ خواه در حوزه تفکر باشد یا در حوزه سیاسی؛ در حوزه اخلاق باشد یا نباشد؛ فردی باشد یا اجتماعی، و معقول باشد یا غیرمعقول.

دوم. انسان بر حسب آفرینش ویژه‌اش، موجودی صاحب عقل و اراده است؛ به صورتی که در هر کاری می‌تواند جانب انجام دادن آن را اختیار کند یا جانب ترک آن را برگزیند. براساس فطرت، آدمی در مورد انجام دادن و ترک فعل، مطلق العنان است و مقید به یکی از دو طرف نشده است. این نوع آزادی انسان را «آزادی تکوینی» می‌نامند.

سوم. لازمه آزادی تکوینی، آزادی دیگری است؛ یعنی، امکان بهره‌مندی آدمی از مواهب «آزادی تکوینی»؛ بدون دخالت قوه قدرت و اراده قاهری بیرون از نفس انسان. این آزادی «آزادی حقوقی» نام دارد.^۱

چهارم. تعریف آزادی، ارتباط تنگاتنگی با تعریف انسان دارد؛ چرا که متعلق آزادی، خود انسان است. از این رو هر تعریفی از انسان، در برداشت از آزادی و تعیین محدوده‌های آن دخیل خواهد بود و بالاتر اینکه بدون ارائه تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود. اکنون تعریف آزادی از منظر اسلام را با دیدگاه آن درباره انسان، شروع می‌کنیم:

انسان در نگرش اسلامی

۱. انسان، کارگزار یا خلیفه خداوند بر روی زمین، و عبد او، و در مقام عبودیت، مطیع خواست و اراده او است. اما در مقام کارگزاری، بر روی زمین باید فعال باشد.^۲
۲. انسان هم دارای عقل است و هم دارای اراده. اسلام می‌خواهد انسان اراده‌اش را تابع مشیت خداوند قرار دهد؛ زیرا تنها در این صورت است که آدمی به زندگی توأم با سعادت و رستگاری در دنیا و آخرت، دست خواهد یافت.^۳
۳. انسان از آن جهت که به مستقیم‌ترین وجه، منعکس کننده حکمت الهی و به کامل‌ترین وجه، مظهر صفات او است، اشرف مخلوقات است.^۴

۱. المیزان، ج ۱۰، ص ۳۷۰

۲. سوره بقره (۲)، آیه ۳۰.

۳. سوره احزاب، آیه ۲۹؛ سوره اسراء، آیه ۱۹.

۴. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۴. انسان قدرت دارد که بر همه مخلوقات دیگر سلطه یابد؛ اما مسئولیت نیز دارد که از همه این مخلوقات، مراقبت نماید.^۱

۵. انسان دارای دو بعد وجودی است: بعد طبیعی و حیوانی و بعد فطری و ملکوتی و از همین رو، نقطه صفری است که قابلیت تا بی نهایت صعود یا سقوط را دارا است.^۲ راز تعبیرات دوگانه و متضاد برخی آیات قرآن کریم از انسان، در همین خصوصیت نهفته است. در برخی از آیات، انسان را ضعیف و ناتوان،^۳ ستمکار،^۴ جهول^۵ و بسیار نادان، ناسپاس،^۶ و سرکش،^۷ و در بعضی آیات دیگر، خودآگاه،^۸ حق‌گرا،^۹ مسئولیت‌پذیر^{۱۰} و... خوانده شده است.

حاصل آنکه در یک برآیند کلی، اسلام آدمی را محدود در همین که هست و تاکنون خود را نشان داده، نمی‌بیند؛ بلکه برای او آرمانی فراتر از بینش طبیعی و مادی در نظر دارد.

اسلام می‌خواهد انسان آرمانی (ایده‌آل) بسازد، نه انسان صرفاً معمولی (نرمال) که تنها با جامعه بسازد و با دیگران هماهنگ باشد؛ برخلاف نگرش لیبرالیزم درباره انسان که طبیعت‌گرا است و آدمی را همین می‌بیند که هست و

۱. برای آگاهی بیشتر، نگ: دکتر سید حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، صص ۶۳ - ۶۶.

۲. سوره انسان، آیه ۳.

۳. سوره نساء، آیه ۲۸.

۴. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۵. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۶. سوره عادیات، آیه ۶.

۷. سوره علق، آیه ۶.

۸. سوره قیامت، آیه ۱۴.

۹. سوره زمر، آیه ۱۸.

۱۰. سوره احزاب، آیه ۷۲.

تاکنون خود را نشان داده است!!^۱

هم به خشکی هم به دریا پانهی	توز «کرمنای بنی آدم» شهی
از «حملناهم علی البر» پیش ران	که «حملناهم علی البحر» ی به جان
جنس حیوان هم زبهر آگاه نیست	مر ملایک را سوی بر راه نیست
تاروی هم بر زمین هم بر فلک	تو به تن حیوان، به جانی از ملک
بال دل «یوحی الیه» دیده‌ور	تا به ظاهر «مثلکم» باشد بشر

آزادی و مفهوم «انسان»

با توجه به همین دوگانگی وجودی انسان (یعنی «طبیعت و فطرت»، «سقوط و صعود») در نگرش اسلام است، که خداوند هم «آزادی تکوینی» به بشر اعطا فرموده و هم بر «آزادی تشریحی» او صحه گذاشته است. تا در پرتو آن، آدمی بر ترمیم کاستی‌ها و ایجاد مصونیت از آسیب‌های ناشی از کژی‌های ضلع طبیعت خود توانا گردد. و با شناخت و پرداخت آزادانه به ضلع فطرت خویش، مرتبه خلافت الهی و کارگزاری خداوند را به دست آورد.

به عبارت دیگر، اسلام انسان را واجد قابلیت‌ها و صلاحیت‌هایی می‌داند که سبب شایستگی و بایستگی بهره‌مندی او از موهبت «آزادی» است. از همین رو، قرآن هدف نهایی بعثت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را تحقق آزادی تکوینی و تشریحی تلقی کرده است: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛ «و از آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، برمی‌دارد».^۲

گویا با نبود آزادی، دعوت به دین و دین‌داری، لغو و عبث است.

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۷۳ تا ۳۷۷۷.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

آزادی در اسلام

با توجه به مطالب پیش گفته، روشن می‌شود که تعریف آزادی در نگرش اسلام چیست؟ اسلام، هم آزادی تکوینی برای انسان قائل است و هم آزادی تشریحی.

براساس آیات قرآن، انسان از آزادی تکوینی برخوردار است؛ یعنی، مختار است که کاری را انجام دهد یا ندهد و این، آزادی فطری بشر است.

همچنین آزادی تشریحی - که در منظر اسلام امری شایسته و بایسته است - یعنی انسان آزاد است که از آزادی تکوینی خود، در عمل و زندگی خویش بهره‌مند شود و هیچ‌کسی حق ندارد با فشار و زور و قدرت، از بهره‌وری معقول او از آزادی تکوینی جلوگیری کند.

به فرموده خداوند متعال: «برخی از ما بعضی دیگر را به جای خدا، به خدای نگیرند».^۱ و «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: به جای خدا، بندگان من باشید!»^۲

این همان آزادی‌ای است که حضرت علی علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام سفارش کرد:

«نفست را از هر پستی گرامی‌دار؛ هر چند دنائت، تو را به خواهش‌هایت برساند؛ چرا که هرگز در برابر نفست که می‌بخشی، چیز ارزنده‌ای به دست نخواهی آورد. بنده دگری مباش! زیرا خدایت آزاد آفریده است».^۳

براساس روح توحیدی - که در نگرش اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار

۱. آل عمران (۳)، آیه ۶۴.

۲. همان، آیه ۷۹.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

است - انسان تنها باید بنده خداوند باشد، نه غیر خدا و چنان که گفته شد، اراده خود را تابع مشیت و اراده خداوند قرار دهد و آزادی تکوینی خود را محدود و مقید به خواست خداوند گرداند. در این صورت، به زندگی با سعادت در دنیا و آخرت بار خواهد یافت.

اما همین انسان، در نگرش اسلامی حق ندارد بهره‌وری از آزادی تکوینی خود را محدود به خواسته‌ها و اراده‌های انسان‌های دیگر کند و خود را بنده دیگران سازد و عملاً خویش را از آزادی حقوقی و تشریحی محروم سازد. آزادی تشریحی - با تعریفی که از آن در دیدگاه قرآن ارائه شد - حق مسلم و طبیعی بشر است و هیچ انسانی حق بازستانی و محدود ساختن آن را ندارد. خلاصه آنکه، بندگی خداوند موجب آزادی، و بندگی غیر خداوند فقدان آزادی است؛ چنان که «همسر عمران [مادر مریم] گفت: پروردگار من! نذر کردم که آنچه در رحم من است، آزاد و در خدمت تو باشد».^۱

حدود آزادی

انسان‌های دیگر نمی‌توانند آزادی تشریحی را محدود سازند؛ ولی از آنجا که انسان موجودی اجتماعی است، به صورت طبیعی ملزم می‌شود که اراده خود را در اراده دیگران دخالت دهد. به بیان دیگر، اراده خود را در عرصه اجتماع، با اراده دیگران شریک سازد.

از این رو باید در برابر قانونی که حدودی برای اراده‌ها و آزادی‌های مردم معین نموده و آنها را تعدیل کرده است، خضوع کند.

پس همان طبیعتی که به یک فرد انسان، آزادی اراده و عمل داده است، در

عرصه اجتماع، اراده و عمل را محدود و آزادی تشریحی انسان را مقید می‌سازد. در نگرش اسلامی - از آن جهت که قانون را براساس توحید و سپس بر پایه اخلاق فاضله گذاشته و متعرض همه اعمال فردی و اجتماعی، تحت عنوان ضوابط شرع شده است - آزادی تشریحی در این چهارچوب مرزبندی می‌شود. با توجه به این مطلب مهم، آزادی تشریحی از دیدگاه اسلام به این معنا می‌شود که انسان آزاد و مختار است که از تمامی حقوقی که قوانین شرع برای او مشخص کرده‌اند، بهره‌مند شود.

برای مثال یکی از قوانین شرع آن است که انسان می‌تواند تا هر جا که بخواهد، در عرصه علم‌اندوزی پیش برود و در این ساحت، آزاد است. و حتی دولت اسلامی موظف است امکاناتی برای افراد فراهم کند تا از این حق بهره‌مند شوند.^۱

آزادی بیان و نوشتار، آزادی اجتماعی، آزادی بییش و آزادی اندیشه (در ساحت‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی) همه در چهارچوب مقوله پیش، معنا می‌یابد و تحلیل می‌شود.

فرجام سخن اینکه، اگر حاکمیت اسلام را بپذیریم، بر اساس قوانین شرع بوده و برای فراهم کردن زمینه رشد و تعالی انسان‌ها است. و محدودیتی هم که برای آزادی ایجاد می‌کند، در همان چهارچوبی است که لازمه زندگی اجتماعی بشر است؛ با این تفاوت که چگونگی این حدود، برخاسته از دستورهای خداوند است و نه صرفاً به اقتضای ضرورت اجتماعی یا خواست مردم.

۱. برای آگاهی بیش‌تر، نگ. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۰، صص ۳۷۱ - ۳۷۲ و ج ۴، ص ۱۱۶؛ رک: نظریه حقوق اسلام، ج ۱؛ مصباح یزدی، حقوق و سیاست.

محدوده آزادی

آزادی در یک نگاه ظاهری به معنای فقدان مانع پیش‌روی انسان در عرصه‌های سه‌گانه حیات یعنی: عقیده، گفتار و رفتار است؛ و آنچه که به این نگاه سطحی عمق و اعتبار بیشتر می‌بخشد، فهم و تفسیر آزادی در ارتباط با حقیقت انسان است.

نحوه شناخت انسان و حیات او در چگونگی بهره‌برداری از آزادی، سهم به سزائی دارد، چه این که تفسیر ناصحیح از انسان منتهی به فهم نابجا از آزادی خواهد شد؛ حال سؤال می‌شود انسان چیست؟ انسان حقیقتی است دو بعدی مرکب از ماده و ماوراء ماده، روح و بدن، که در این میان ابعاد روحانی انسان اصیل، حقیقی و جاویدان بوده، و ابعاد مادی او در حال گذر، عاریتی و جنبه مقدمی داشته و برای تعالی بُعد ملکوتی او خلق شده است.

حال با توجه به ابعاد وجودی انسان، می‌توان نظر اسلام درباره آزادی را به خوبی به دست آورد. آزادی یکی از صفات نفسانی انسان است، همچنان‌که ذات انسان مملوک خداست، صفات و جمیع دارایی او، و از جمله آزادی او، مملوک خداست.

پس آزادی، امانتی در دست انسان است، و فلسفه وجودی وی بهره‌گیری در جهت شکوفایی حیات مادی و معنوی در عرصه‌های گوناگون است. و بنابراین انسان تکویناً آزاد آفریده شده است.

اما انسان در قلمرو و تشریح، اخلاق و قانون «فعال مایشاء» نبوده بلکه موظف است بر اساس وظایف شرعی و قانونی رفتار نماید.

بنابراین، خلط بین آزادی در حوزه تکوین و تشریح یکی از لغزشگاه‌های خطیر و حساسی است که باید از آن پرهیز شود.

قرآن در آیات متعدد از جمله در آیه شریفه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۱ «در قبول دین اکراه نیست، (زیرا) راه درست از راه انحرافی، روشن شده است»^۱ این واقعیت را بیان می‌کند.

این آیه بیانگر آزادی تکوینی انسان در حوزه اختیار عقاید دینی است، چنان‌که علامه طباطبایی در ذیل همین آیه می‌گوید:

«این آیه دین اجباری را نفی می‌کند. چون دین که عبارتست از: یک سلسله معارف علمی و یک سلسله معارف عملی تابع آن، روی هم رفته از اعتقادات تشکیل می‌شود و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است. که اکراه و اجبار به آن راه ندارد»^۲.

اما قرآن در آیه بعد می‌فرماید: «خداوند، ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد، (اما) کسانی که کافر شده‌اند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند؛ که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش هستند و همیشه در آن خواهند ماند»^۳

و این آیه بیانگر آن است که انسان در مقام تشریح، باید بر اساس واقعیت هستی - که در بحث ما حقیقت ایمان و کفر و اقتضائات آن است - رفتار

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. طباطبایی، محمد حسین؛ المیزان، چاپ دوم، رجا، تهران، ۱۳۶۴، ترجمه: مصباح یزدی، ج ۲، ص ۴۸۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

نماید.

آیا تقوا مخالف آزادی است؟

می‌پرسیم، تقوا چیست؟ تقوا در منابع لغت از جمله در «لسان العرب» به معنای حفظ و صیانت معنی شده است؛^۱ و شهید مطهری نیز به همین معنی در کتاب ده گفتار تأکید می‌کند.^۲ بنابراین تقوا یعنی صیانت و نگهداری از هر چه که به زیان انسان است.

باز می‌بینیم تقوا نیز، همچون آزادی در ارتباط با انسان معنی و مفهوم پیدا می‌کند. حال در پاسخ باید گفت؛ اگر واقعیت انسان را همین عناصر، اجزاء و ارکان ظاهری او بدانیم، که در بستر عوامل طبیعی قرار گرفته و همراه با گذر ایام و سیلان دوران به زندگی خود ادامه داده و پس از چند صباحی از بین رفته، هیچ اثر و ثمری از او باقی نخواهند ماند، در چنین صورتی تقوا، مخالف با آزادی طبیعی و حیوانی انسان خواهد بود، چنان‌که علامه جعفری نیز این مطلب را بیان کرده و می‌گوید: زندگی به معنای طبیعی و معمولی آن نه تنها نیازی به دین ندارد، بلکه دین در بعضی موارد، مزاحم آن است.^۳

اما اگر عناصر مادی، بخش ناچیزی از واقعیت هستی انسان را تشکیل دهد، و بخش اصیل و جاویدان حیات او مربوط به بعد ملکوتی او باشد، که بایستی به دست خود انسان طراحی و معماری شده و در جهان ابدی به نمایش گذاشته شود، در این صورت، تقوا نه تنها منافاتی با آزادی انسان نخواهد داشت، بلکه اساساً آزادی در بستر همین تقوا به شکوفایی و بالندگی خود خواهد رسید.

۱. ابن منظور، لسان العرب، چاپ اول، بیروت - لبنان، ۱۴۰۸ قمری، ج ۱۵، ص ۳۷۳.

۲. مطهری - مرتضی؛ ده گفتار، چاپ پنجم، صدر، ۱۳۶۸، ص ۱۶.

۳. جعفری، محمد تقی؛ فلسفه دین، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی اندیشه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۹۴.

چنان‌که قرآن در آیات متعدد این مهم را بیان کرده است از جمله این‌که:
 ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ «هرکس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد»^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ»؛ «اهل تقوا در جایگاه امنی قرار دارند».^۲

امام علی علیه السلام نیز در موارد فراوانی در نهج البلاغه، این حقیقت را که تقوا مایهٔ تعالی، و رهایی انسان از ناحیهٔ «من» حیوانی، و باعث سعادت و سیادت دنیا و آخرت اوست، بازگو فرموده است، چنان‌که در خطبهٔ ذیل می‌فرماید:

﴿فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَ ذَخِيرَةٌ مَعَادٍ، وَ عَمَقُّ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ﴾؛ «همانا تقوا، کلید هر در بسته و ذخیرهٔ رستخیز، و عامل آزادگی از هرگونه بردگی، و نجات از هرگونه هلاکت است».^۳

بنابراین، نقش تقوی در حوزهٔ زندگی طبیعی و حیوانی، معقول ساختن آزادی او و جهت بخشیدن به آن است و در حوزهٔ زندگی معنوی و ملکوتی، مایهٔ آزادگی بی‌حدّ و حصر انسان و اجتماع است.

دو بعدی بودن انسان و پیچیده بودن حقایق عالم، اقتضا می‌کند که آدمی در تفسیر و تحلیل‌های خود سطحی‌نگری را کنار گذاشته و واقعیت‌های هستی از جمله خود و «من» حقیقی خویش را بیش از پیش بهتر بشناسد. جناب مولوی چه عالی در این زمینه می‌گوید:

۱. سوره طلاق، آیه ۲ و ۳.

۲. سوره دخان، آیه ۵۳.

۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، چاپ دوم، انتشارات پارسایان، قم، ۱۳۷۹، خطبه ۲۳۰، ص ۴۴۶.

جان گشاده سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها
میل جان اندر ترقی و شرف میل تن در کسب اسباب و علف

برتری آزادی‌های اسلام بر غرب

بر اساس جهان‌بینی اسلامی و تفسیری که پیرامون انسان و آزادی‌های او ارائه گردید، دیدگاه‌های ترسیم شده درباره آزادی در حوزه‌های مختلف، نه تنها برترین و شاخص‌ترین راهکار فراروی انسان و اجتماع است، بلکه اساساً تنهاترین راه معقول نیز هست، بلکه غیر از این، چالش‌ها و چاره‌اندیشی‌های دیگر قهراً به فلاکت و نابودی بشریت و حیات جاویدان او منتهی خواهد شد.

آری، اگر انسانیت انسان به بوته فراموشی سپرده شود، آن وقت است که آزادی به معنای حیوانی، در بستر فرهنگ غربی ظهور خواهد کرد، که در واقع طلیعه اسارت انسان به دست شهوت و امیال نفسانی خواهد بود. چنان‌که شهید مطهری رحمته الله علیه می‌فرماید: «آزادی در اسلام، انسانیت رها شده است، اما در غرب حیوانیت رها شده».^۱

اما از جمله موارد برتری آن عبارت است از:

۱. آزادی عقیده و دین؛ از نگاه غرب، انسان آزاد است که دینی را بپذیرد یا نپذیرد؛ اما از دیدگاه اسلام، هرچند انسان در مرحله تکوین در انتخاب دین آزاد است؛ اما تشریحاً باید آن را که مایه سعادت و کمال است، بپذیرد و به دستورالعمل‌های آن گردن نهد، و گرنه در پیشگاه الهی مجازات خواهد شد.

۲. آزادی در عرصه تفکر؛ قرآن در بیش از سیصد آیه مردم را به تعقل و

تفکر و تدبر فرا می‌خواند، مانند این آیه که می‌فرماید:

۱. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۰۴.

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾؛ «پس بندگان مرا بشارت

بده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند.»^۱
 صدر آیه، انسان‌ها را به چالش و تفحص بر زمینه‌های گوناگون تشویق و ترغیب می کند، اما ذیل آیه، بیانگر آن است که این آزادی‌ها در عرصه استماع سخنان، به جهت یافتن بهترین بیان‌ها و گفتارهای نیک است؛ از این‌جا معلوم می شود که دین اسلام در یک مدار بسته بر بشریت عرضه نشده است، بلکه پیوسته در لابلای تحقیقات، بحث‌ها و مبارزطلبی‌ها، حقانیت خویش را به اثبات رسانیده است.

بنابراین، مبدأ و مقصد تفکر در اسلام به خوبی روشن شده است، و هدف از آن دست‌یابی به اعتلای حقیقی و کمال‌نهایی می‌باشد. اما در آزادی به سبک و روش غربی، آنچه مهم است آزادی برای آزادی است و نه چیز دیگر.

۳. آزادی سیاسی؛ در اسلام، انسان‌ها موظف هستند تنها حکومتی را که از ناحیه حق و در مسیر حق قرار گرفته است بپذیرند، اما در سیستم غربی، افراد در انتخاب نوع حکومت و حاکمان آن مقید به رعایت چنین ضوابطی نیستند. و این مسأله از دیر زمان تا به امروز، حیات مادی و معنوی بشر را دچار آسیب‌های جبران‌ناپذیر ساخته است.

آیت الله جوادی در این زمینه می گوید: «در نظام دموکراتیک انسان‌ها آزادی کاذب دارند چون خود را از حکم و قید خدا رها می‌دانند، ولی در نظام اسلامی، آزادی انسان‌ها توأم با مسؤولیت در برابر خدا مطرح است.»^۲

۴. آزادی قلم و بیان؛ از نظر اسلام، انسان‌ها در این عرصه مادامی‌که

۱. سوره زمر، آیه ۱۷ و ۱۸.

۲. جوادی آملی، عبدالله؛ ولایت فقیه، چاپ سوم، اسراء، قم، ۱۳۸۱، ص ۵۱۳.

آزادی‌شان مایه ترقی و تعالی حیات مادی و معنوی بشر بوده و در تنافی با آن نباشد، آزاد هستند. اما در غرب آزادی قلم و بیان به‌طور افسار گسیخته مطرح می‌شود.

علامه جعفری، ضمن تناقض‌آمیز خواندن آزادی قلم و بیان به‌طور مطلق با کرامت و حیثیت انسان‌ها می‌گوید: «آزادی قلم را مشروط به آن می‌دانیم که موجب اهانت و اخلال به شرف و کرامت انسان‌ها نباشد. این است دیدگاه انسان درباره آزادی، که با اهمیت‌ترین نعمت خداوندی برای حرکت به سوی کمالات تلقی می‌شود. متأسفانه حقوق بشر از دیدگاه غرب این نکته را درباره آزادی مخصوصاً آزادی قلم و بیان مراعات نکرده است».^۱

۱. جعفری، محمد تقی، حقوق جهانی بشر، چاپ اول، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۹۷.

آزادی اسلامی از نظر شهید مطهری علیه السلام

حضرت علی علیه السلام هیچ‌گاه مخالفی را به صرف اتهام مخالفت یا اعلام مخالفت، دستگیر یا زندانی نکرد. و تا زمانی که خوارج دست به شمشیر نبردند، با آنان وارد جنگ نشد.

سیره علی علیه السلام در مواجهه با مخالفان خود این بود که به صرف جدا شدن آنان از حضرت و اعلام مخالفت، اقدامی انجام نمی‌داد و تا زمانی که قصد براندازی حکومت و انجام اقدامات عملی در این زمینه از آنان بروز نمی‌داد با آنان مدارا می‌کرد.

در کتاب جاذبه و دافعه علی علیه السلام در بخش دموکراسی علی علیه السلام آمده است: امیر المؤمنین علیه السلام با خوارج در متتها درجه آزادی و دموکراسی رفتار کرد. او خلیفه است و آنها رعیتش. هرگونه اعمال سیاستی برایش مقدور بود، اما او زندانشان نکرد و شلاقشان نزد و حتی سهمیه آنان را از بیت المال قطع نکرد، به آنها نیز همچون سایر افراد می‌نگریست.

این مطلب در تاریخ زندگی علی علیه السلام عجیب نیست. اما چیزی است که در دنیا کمتر نمونه دارد. آنها در همه جا، در اظهار عقیده آزاد بودند و حضرت خودش و اصحابش با عقیده آزاد، با آنان روبرو می‌شدند و صحبت می‌کردند، طرفین استدلال می‌کردند، استدلال یکدیگر را جواب می‌گفتند.

شاید این مقدار آزادی در دنیا بی‌سابقه باشد، که حکومتی با مخالفین خود تا

این درجه با دموکراسی رفتار کرده باشد. آنها می آمدند در مسجد، و در سخنرانی و خطابه علی علیه السلام پارازیت ایجاد می کردند. روزی امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر بود. مردی آمد و سؤال کرد. علی بالبدیهه جواب گفت. یکی از خارجی ها از بین مردم فریاد زد: «قاتله الله ما افقهه؛ خدا بکشد این را، چقدر دانشمند است!» دیگران خواستند متعرضش شوند اما علی علیه السلام فرمود: رهایش کنید، او به من تنها فحش داد.

خوارج در نماز جماعت به علی علیه السلام اقتدا نمی کردند، زیرا او را کافر می پنداشتند. به مسجد می آمدند و با علی علیه السلام نماز نمی گذاردند، و احیاناً او را می آزدند. علی علیه السلام روزی به نماز ایستاده و مردم نیز به او اقتدا کرده اند. یکی از خوارج، به نام ابن الکواء، فریادش بلند شد و آیه ای را به عنوان کنایه به علی، بلند خواند:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

این آیه خطاب به پیغمبر است، که به تو و همچنین پیغمبران قبل از تو وحی شد، که اگر مشرک شوی اعمال از بین می رود، و از زیانکاران خواهی بود. ابن الکواء با خواندن این آیه، خواست به علی علیه السلام گوشه بزند که، سوابق تو را در اسلام می دانیم؛ اول مسلمان هستی، پیغمبر تو را به برادری انتخاب کرد، در لیلۃ المبیت فداکاری درخشانی کردی، و در بستر پیغمبر خفتی، خودت را طعمه شمشیرها قراردادی، و بالاخره خدمات تو به اسلام قابل انکار نیست، اما خدا به پیغمبرش هم گفته؛ اگر مشرک بشوی اعمال به هدر می رود، و چون تو اکنون کافر شدی، اعمال گذشته را به هدر دادی.

علی در مقابل چه کرد؟! تا صدای او به قرآن بلند شد، سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند. همین که به آخر رساند، علی علیه السلام نماز را ادامه داد. باز ابن الکواء، آیه را تکرار کرد و بلافاصله علی علیه السلام سکوت نمود. علی علیه السلام سکوت می کرد چون دستور قرآن است که: ﴿إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا﴾^۱ «هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرا دهید و خاموش شوید» و به همین دلیل است که وقتی امام جماعت مشغول قرائت است مامومین باید ساکت باشند و گوش کنند.

بعد از چند مرتبه ای که آیه را تکرار کرد و می خواست وضع نماز را بهم زند، علی این آیه را خواند:

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» صبر کن، وعده خدا حق است و فرا خواهد رسید. این مردم بی ایمان و یقین، تو را تکان ندهند و سبکسارت نکنند» دیگر اعتنا نکرد و به نماز خود ادامه داد.^۲

مقوله آزادی و بحث از آن، از مسائل روز و مورد نیاز جامعه است. کندوکاو در زاویه های گوناگون آن، ما را از فرو افتادن در تحلیل و تفسیرهای نابجا باز می دارد و سدّ راه برداشت های نادرست، از این موضوع مهم و حیاتی می گردد.^۳

استاد شهید مطهری رحمته الله علیه، از اندک اندیشمندانی است که، پیش و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به این مقوله مهم پرداخته و به نسل نوخاسته و جویای حقیقت تقدیم کرده است.^۴

سخن از آزادی، از آن جهت اهمیت دارد که گروهی بر این پندارند که

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۴.

۲. سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمومنین علیه السلام، ۲/۴۲۲.

۳. همان مدرک، ج؛ ۱/۴۰۰ (الامم و الملوک)، محمد بن جریر طبری، ج ۴/۶۴، مؤسسه اعلمی، بیروت.

۴. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۷۴/۳۶۴، مؤسسه الوفا، بیروت.

دین، با آزادی سازگاری ندارد و از آن جا که آزادی، ارزش انسانی و فرادینی دارد، نمی‌توان آن را به چهارچوب درآورد. و مرزهایی برای آزادی اندیشه و عقیده و بیان ترسیم کرد، و خط قرمز قرارداد.

اگر اندیشه‌ای با آزادی ناسازگار باشد، باید در درستی آن اندیشه شک کرد؛ زیرا آزادی مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد، و حق فطری و حق طبیعی تمام افراد جامعه است.^۱

در برابر، گروهی بر این نظرند که آزادی مطلق، ادعایی بیش نیست و همواره آزادی در چهارچوب ویژه‌ای پذیرفتنی است و بدون ترسیم مرزها، هرج و مرج، فساد و بی‌بندباری بر اجتماع حاکم می‌گردد و نباید از این حق طبیعی، استفاده نادرست کرد.^۲

اسلام، جانبدار آزادی است، ولی آن آزادی را می‌پذیرد که، برابر ترازهای اسلامی باشد. بسیاری از آزادی‌های پذیرفته شده در غرب، با اسلام همسوئی ندارد و با شرافت انسانی و فطرت بشری ناسازگار است.

نظر استاد شهید، ما را در رد یا پذیرش هر یک از این دو دیدگاه، مدد می‌رساند و روشن می‌کند که آیا آزادی مرزپذیر است و اگر مرز دارد آن مرز چیست؟ و چگونه از آزادی می‌توان به شیوه درست بهره برد.^۳

استاد مطهری رحمته الله علیه در مباحث خود، اقسام آزادی را به بوته بررسی و نقد سپرده و یا از آنها به اجمال سخن گفته است. مانند: آزادی فردی، آزادی اجتماعی، آزادی معنوی، آزادی اخلاقی، آزادی جنسی، آزادی مطلق، آزادی

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰/۳۲۸، شماره ۷۶۵، دار احیاء التراث العربی.

۲. صحیفه نور، ج ۷/۹۱.

۳. جهاد ۴۲/.

تفکر و اندیشه، آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی و دموکراسی، آزادی و ایمان
و...

بنابراین از دیدگاه شهید مطهری^۱ بحث در باره آزادی به طور خلاصه
عبارت است از:

۱. آزادی از نظر استاد مطهری، از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین ارزش‌های انسانی
است، و اسلام هیچ گونه ناسازگاری با این آزادی ندارد.^۲

۲. در غرب مسیحی، دین و کلیسا در برابر آزادی قرار گرفتند، اما در اسلام
مفاهیم دینی همیشه مساوی با آزادی است. و اعتقاد به خدا، به منزله اختناق و
نفی حاکمیت ملی نیست، اعتقاد به خدا، حاکم را در برابر مردم مسؤول می‌کند.^۳
۳. پدید آوردن ناسازگاری بین مذهب و نیازهای طبیعی، از جمله آزادی،
سبب واپس افتادن مذهب از گردونه زندگی و کم رنگ شدن نقش آن در
اجتماع انسانی است.^۴

افزون بر این، سبب گرایش به مادیگری می‌شود که در غرب، به خاطر
برخورد کلیسا، با آزادی، این فاجعه رخ داد.^۵

۴. طرح آزادی در جامعه، از سوی امام خمینی^۶ به عنوان مرجع تقلید و
رهبر مذهبی، این پندار را که آزادی، تنها یک شعار سیاسی است، دگرگون کرده
و به همگان فهماند؛ که موضوع، اسلامی است، و در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد.
هدف از بعثت انبیا، رهایی انسان از بندگی‌ها و بردگی‌ها و ستم‌های

۱. همان مدرک ۴۶/

۲. همان مدرک ۵۴/

۳. همان مدرک ۴۴/

۴. فلسفه اخلاق، شهید مطهری ۲۶۷/ - ۲۶۸.

۵. اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب/ ۳۹، صدرا.

خانمان سوز و برپایی عدل و داد است.
پاسخ‌گویی به شبهه‌ها و بایستگی استدلالی بودن باورها و عقیده‌ها، نشانه
روشنی از آزادی اندیشه در اسلام است.^۱

۵. از نظر اسلام، دین اجبار بردار نیست و هرکس باید در محیط مناسبی که
پدید می‌آید دین خود را برگزیند. در فتح‌ها و سرزمین‌گسترده‌های مسلمانان،
جنگاوران، هیچ کس را وادار به پذیرش اسلام نمی‌کردند. تعیین خراج و جزیه
برای مردم منطقه فتح شده، دلیل روشنی بر این سخن است.^۲

۶. از نظر استاد، فرق است بین آزادی فکر و آزادی عقیده، فکر و اندیشه در
بسیاری از جاها، همراه با منطق است؛ اما عقیده همیشه برخاسته از مبنای فکری
نیست، بلکه تقلیدی نیز هست. آزادی اندیشه و بیان آن در اسلام پذیرفته شده
است.^۳

۷. از نظر استاد، اعلامیه جهانی حقوق بشر این کاستی را دارد که، هر عقیده‌ای
را با عنوان احترام به اراده انسان آزاد دانسته و به رسمیت شناخته است، در حالی که
پاره‌ای از عقیده‌ها و باورها، برخاسته از تعصبات و براساس تقلید بی دلیل از
پیشینیان است و هیچ‌گونه ارزش منطقی ندارد.^۴

۸. حکومت علی علیه السلام از آزادترین و مردمی‌ترین حکومت‌ها بوده است.
امیرالمومنین علیه السلام بهترین رفتار را با مخالفان خود داشته و حتی آنان را از دریافت
بیت المال محروم نکرده است.^۵

۱. روح القوانین، متسکیو، ترجمه علی اکبر مهدی ۲۹۴، امیرکبیر.

۲. مجله (قیسات)، شماره ۵ - ۶۷۳. ۵۷. (انسان کامل) ۳۴۹.

۳. گفتارهای معنوی ۱۰، ۲۶.

۴. نقدی بر مارکسیسم، چاپ شده در (مجموعه آثار)، ج ۱۳/۸۱.

۵. پیرامون انقلاب اسلامی ۱۰۴.

۹. آزادی از بعد ارزشی و از جهت بیان و ابراز، به گونه‌ای حد و مرز دارد و تنها ارزش نیست که همه چیز باید با آن سنجیده شود، بلکه آزادی یکی از بزرگ‌ترین ارزش‌هاست و در کنار آن ارزش‌های دیگری، مانند: توحید و مساوات قرار دارد که از حقوق انسانی و قابل دفاع است.^۱

۱۰. آن نوع از آزادی معتبر است که در مسیر تکامل و تعالی انسان باشد و سبب شکوفایی استعدادهای انسان بگردد. اما آزادی جنسی و دیگر آزادی‌ها که انسان را به فنا و نابودی می‌کشاند، مورد احترام نیست.^۲

۱۱. آزادی انسان، در سه جهت مطرح است: آزادی از طبیعت، آزادی از حکومت خود بر خود، یا چیرگی هوای نفس بر انسان، که آزادی معنوی نامیده می‌شود، و آزادی از محکومیت دیگران. در هر صورت، آزادی مطلق برای انسان محال است.^۳

۱۲. آزادی اجتماعی و آزادی بیان، آن گاه پذیرفته است که بیان کننده آن به دور از دروغ و فریب و دغل، عقیده خود را ارائه دهد و از فریب و به کژراهه کشاندن مردمان به دور باشد و در صدد گسترش عقاید خرافی و سخیف نباشد. بنابراین، آزادی محدودیت‌هایی نیز دارد که نباید از آن چشم فرو بست.^۴

۱. فلسفه تاریخ، شهید مطهری، ج ۱/۲۸۶، ص ۱۸۶.

۲. پیرامون انقلاب اسلامی، ۷۷.

۳. نظری به نظام اقتصادی اسلام، استاد مطهری، ۲۱۰، ص ۲۱۰.

۴. همان مدرک، ۲۱۱.

کرامت و آزادی انسان در قرآن^۱

حقیقت انسان چیست؟ انسان چه هنگامی احساس خوشبختی می‌کند؟ در کجا می‌تواند بگوید به قله‌های پرشکوه هستی و آرزوهای خود دست یافته است؟ آیا در مسیر معینی می‌تواند به آرمان‌های سعادت آفرین خود برسد؟ تاریخ انسان به ما می‌گوید: انسان همواره در پی ناکجا آباد خوشبختی بوده و راه‌های بسیاری را تجربه کرده، اما همیشه موانع بیرونی و درونی فراوانی بر سر راهش قرار گرفته و او را از رسیدن به آن ناکام کرده است. گاه نمی‌داند که چه باید کرد، چگونه موانع را برداشت و با چه شیوه‌ای با مانع تراشان مبارزه کرد. اما مهم این است که خواهان آگاهی است. توانایی برای مبارزه را دارد، پیامبران بزرگ و مصلحان گرانبگری هم به کمک او شتافته و راه را از چاه به وی نشان داده و سنگ‌ها از سر راه او برداشته‌اند.

این هدایت‌گران و راهنمایان، به موازات رشد انسان و رخ نمودن موانع جدید عمل کرده و با تلاش خستگی‌ناپذیر و صادقانه انسان را یاری رسانده تا کاروان بشریت به جایی برسد که بتواند با کوله باری از دانسته‌ها و تجربه‌ها، روی پای خود بایستند.

در میان پیامبران بزرگ پیامبر اسلام ﷺ بیش از همه با رسایی و شفافیت از جایگاه انسان سخن گفته، ظرفیت‌های وجودی او را نشان داده و حقوق انسانی او را یادآور شده است. این برای مسلمانان جای بسی افتخار است، که اگر امانیسم با داعیه انسان‌گرایی، در سده‌های اخیر در غرب، سربرآورد و

شعار اصالت انسان را سر داد، در چهارده قرن پیش، شخصیتی در جزیره العرب، و در متن توحش جاهلی، جنگ و خونریزی، ستم و نادانی و تحقیر انسانیت، سر برآورد و از کرامت و جودی او سخن گفت. و او را به ارزش‌های والاتر از آنچه خود می‌شناخت و در نهاد او نهفته بود فراخواند.

راه‌های رسیدن به کمال و آرمان‌های سعادت آفرین نشان داد. و از انسان‌گرایی و اصالت انسان به ابعاد خاصی تأکید نکرد، بلکه همه جنبه‌های جودی او را نشان داد.

شگفت آنکه، راه‌های او تنها به روش‌های درونی و خودسازی بسنده نمی‌شدند. کامیابی انسان را در این نمی‌دانست که نفس خود را آزاد کند، او به خوبی می‌دانست که موفقیت انسان و رسیدن به آرزوهای حقیقی از درون و بیرون، انجام گرفتنی است.^۱

انسان باید، هم از بیرون آزاد باشد (و جهل، استبداد، تحمیق، فقر و بی‌عدالتی را نبود سازد) و هم از درون شرایط و زمینه‌های خلاقیت وی فراهم شود، تا بتواند ابراز وجود کند، و استعدادهای خود را شکوفا سازد، و به تعالی برسد.

آنچه در این نوشته دنبال می‌شود، جهت دوم، یعنی کرامت ذاتی انسان است. و آنچه تاکنون درباره کرامت و جودی و جایگاه والای انسان از منظر قرآن سخن گفته شده، اغلب برای نتیجه‌گیری در گفتمان اخلاقی و بایدها و نبایدهای تربیتی است، درباره کرامت و جودی انسان با نگاه اجتماعی و حقوقی سخن گفته‌اند ولی این نکته مطرح نشده که مقام و موقعیت انسان، در ذاتش چه ارزش و جایگاهی دارد، پس دارای حقوق و مرتبه‌ای است که نمی‌توان با او مانند سایر موجودات برخورد کرد. و یا کسانی اصولاً به کرامت و جودی نپرداخته‌اند و هر چه سخن گفته‌اند، درباره ارزش انسان در صورت فعلیت یافتن‌های اخلاق و وارستگی به فضائل است.

۱. بینات، شماره ۵۳ (صفحه ۱۰).

بیان استاد مطهری رحمته الله علیه درباره نظر قرآن و آزادی

تاریخچه آزادی در غرب، با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بوده است. پیش از رنسانس، کلیسا آن چنان عرصه را بر اندیشمندان تنگ کرده بود که آزادی آرزویی دست نیافتنی می‌نمود. این واقعیت سبب گردید که بحث درباره حقوق انسان، جدا از ابعاد فلسفی آن، در قالب اصولی به عنوان حقوق بشر به تصویب رسد، و به تدریج دولت‌ها ملزم به رعایت آن گردند.

متفکران و اندیشمندان بسیاری در سراسر دنیا با گرایش‌ها و باورهای گوناگون و با انسان‌شناسی‌های ناهمسو بر مدار آزادی و حقوق بشر در برابر یکدیگر ایستادند. از آن جمله گروهی از متفکران اسلامی به بحث درباره آزادی و نسبت آن با دین پرداختند و در این میان، برخی به کلی منکر نقش دین در صحنه مسائل سیاسی و اجتماعی گردیدند و حقوق بشر غربی را یکجا پذیرفتند. در برابر اینان، جمعی دیگر که دین را در مسائل سیاسی و اجتماعی نظریه پرداز می‌دانستند، خود به چند دسته تقسیم شدند؛ برخی حقوق بشر را همان گونه که در غرب مطرح است پذیرفتند و آیات قرآن را با آن سازگار نشان دادند و در موارد ناسازگاری به توجیه و تأویل آن پرداختند، و گروهی دیگر حقوق بشر غربی و دیدگاه‌های آنان را درباره آزادی نه یکسره پذیرفتند و نه به کلی منکر شدند.

شهید مطهری (ره) را در زمره این دسته اخیر می‌توان به شمار آورد. ایشان به

عنوان اسلام شناسی آشنا با مبانی و اصول اسلام در عصر حاضر، از سویی با آنچه در غرب به نام آزادی و حقوق بشر مطرح می‌شود، آشنایی دیرین داشته و در شمار نویسندگان و فیلسوفانی است که نقدهایی متین و استوار بر بخشی از حقوق و آزادی‌های غربی مطرح ساخته‌اند.

و از دیگر سو پاره‌ای از آزادی‌ها و حقوق غربی را پذیرفته، و با این حال بر این نکته تأکید می‌ورزد که غریبان پایه گذاران حقوق بشر نبوده‌اند، بلکه مباحثی چونان حقوق فطری و طبیعی و عدل را، نخست، مسلمانان پی ریختند، هر چند به عللی در ادامه و استمرار راهی که گشوده بودند توفیق نیافتند.

مفهوم آزادی و فلاسفه

از مهم‌ترین مباحث درباره آزادی، تعریف و بیان مفهوم آن است، که چونان دیگر مفاهیم و اصطلاحات از جمله طبیعت، سعادت و ... به گونه‌ای گسترده است که با هر گونه تفسیر و تعریفی سازگاری می‌یابد. از میان تعریف‌های بسیاری که برای آزادی شده است، دو تعریف، جامع‌تر از بقیه به نظر می‌رسد:

۱. آزادی منفی؛ بدین معنی که شخص در گستره عمل خود هر چه می‌خواهد انجام دهد و کسی مانع او نشود.^۱

هابز می‌گوید:

(منظور من از آزادی آن است که در برابر هرکاری که انسان، طبق قانون طبیعی می‌خواهد انجام دهد، ممانعتی وجود نداشته باشد؛ یعنی مانع و رادعی بر سر راه آزادی طبیعی نباشد، جز آنچه برای خیر جامعه و دولت ضرورت دارد).^۲

همو در اثر دیگر خود می‌نویسد:

۱. برلین، آیزایا، چهار مقاله درباره آزادی، ۳۳۷.

۲. محمودی، علی، نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک، ۱۵.

(آزادی چیزی جز نبود مدافع و بازدارنده حرکت نیست).^۱

۱. آزادی مثبت؛ این معنی از آزادی برخاسته از تمایل فرد به اقتدار و اختیار داشتن در حوزه فردی خود سرچشمه می‌گیرد؛ به گونه‌ای که در زندگی و تصمیماتی که می‌گیرد مختار بوده و از هیچ عامل بیرونی تأثیر نپذیرد. بسیاری از فلاسفه غربی به هنگام بحث از آزادی، شکل منفی آن را اراده کرده‌اند، ولی همگی بر این نکته اتفاق دارند که نباید آزادی افراد به دیگران و جامعه صدمه برساند.

جان استوارت میل می‌نویسد:

(ما باید آزاد باشیم که نقشه زندگانی خود را به هر نحوی که متناسب با خصلتمان بود بکشیم و هر طوری که دلمان خواست کار کنیم، تنها به این شرط که مسئول عواقب اعمال خود باشیم و تا موقعی که آن اعمال، ضرری به ممنوعان نمی‌زند، حتی در مواردی هم که نحوه رفتارمان در نظر دیگران ابلهانه، سرسخت، یا اشتباه جلوه کند، باید از کارشکنی‌های مخالفان مصون و در امان باشیم).^۲

هابز نیز در تعریفی که از آزادی ارائه می‌دهد این شرط را در نظر داشته که آزادی افراد نباید ناسازگار با (خیر جامعه و دولت) باشد.

شهید مطهری رحمته الله علیه همپای باور به اهمیت و نقش آزادی در رشد و تکامل حیات انسانی، در مقام تعریف آزادی می‌نویسد:

(آزادی یعنی جلوی راه موجود زنده را نگیرند، پیش رویش مانع ایجاد نکنند. بشر باید در اجتماع از ناحیه سایر افراد اجتماع، آزادی داشته باشد،

۱. همان، ۱۶.

۲. استوارت میل، جان، رساله درباره آزادی، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، ۵۰.

دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند، او را مجبوس نکنند، به حالت یک زندانی در نیاورند، که جلوی فعالیتش گرفته شود، دیگران او را استثمار نکنند، استخدام نکنند، استعباد نکنند، یعنی تمام قوای فکری و جسمی او را در جهت منافع خودشان به کار نگیرند.^۱

به عقیده شهید مطهری (ره)، هدف انبیا آزاد سازی انسان‌ها از بندگی و بردگی یکدیگر است لذا در همین رابطه می‌گوید:

یکی از حماسه‌های قرآنی، همین موضوع آزادی اجتماعی است. من خیال نمی‌کنم شما بتوانید جمله‌ای زنده‌تر و موج دارتر از جمله‌ای که در این مورد در قرآن هست پیدا کنید. شما در هیچ زمانی پیدا نخواهید کرد، نه در قرن هجدهم، نه در قرن نوزدهم و نه در قرن بیستم، در این قرن‌هایی که شعار فلاسفه بشر آزادی بوده است و آزادی بیش از اندازه زبانزد مردم بوده و شعار واقع شده است، شما جمله‌ای پیدا کنید زنده‌تر و موج دارتر از این آیه قرآن:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۲

ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعض دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرد.

در پاسخ موسی علیه السلام به فرعون نیز، هدف انبیا و مبارزه آنها با بردگی و آزادسازی انسان‌ها بیان شده است:

۱. مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، ۱۳-۱۴.

۲. آل عمران / ۶۴.

﴿قَالَ أَلَمْ نَرْبِكْ فِينَا وَوَلِيدًا وَلِئْتِ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿۱۸﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي
فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۲۰﴾ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا
خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۱﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ
عَبَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۲۲﴾﴾

موسی علیه السلام به فرعون گفت: این هم شد حرف؟! من در خانه تو بزرگ شدم، حالا که در خانه تو بزرگ شده‌ام در برابر این که تو قوم من را برده و بنده خودت قرار داده‌ای سکوت کنم؟!^۱

هر چند در تعریف استاد شهید از آزادی اجتماعی شرط و محدودیتی بیان نشده است، اما این گونه نیست که آزادی شرایطی نداشته باشد. این شرایط از اقسامی که ایشان برای آزادی، با عنوان (آزادی اجتماعی و معنوی) می‌آورد به خوبی قابل استفاده است. افزون بر آن، آنجا که تعریف آزادی در نگاه فلاسفه غربی را در بوته نقد و داوری قرار می‌دهد، یکی از اشکالات ایشان، متوجه شرایطی است که در تعریف آزادی آمده است.

در تعریف فیلسوفان غرب از آزادی، شرط آزادی آن است که میل و خواسته‌های فرد با میل‌ها و خواسته‌های دیگران معارض نگشته و آزادی‌های دیگران را به خطر نیفکند، اما به نظر استاد شهید، این شرط، شرط لازم است، ولی شرط کافی نیست. در آزادی، مصالح عالی خود فرد نیز می‌تواند آزادی او را محدود کند:

«بسیار اشتباه است اگر خیال کنیم معنای این که انسان آزاد آفریده شده، این است که، به او میل و خواست و اراده داده شده است، و این میل و خواست و اراده باید محترم شناخته شود، مگر آنجا که با میل‌ها و خواسته‌های دیگران مواجه و معارض شود و آزادی میل‌های دیگران را به خطر اندازد.

ما ثابت می‌کنیم که علاوه بر آزادی‌ها و حقوق دیگران، مصالح عالی‌ه خود فرد نیز می‌تواند آزادی او را محدود کند. بزرگ‌ترین تیشه‌ای که بر ریشه اخلاق زده شده، به نام آزادی، و از راه همین تفسیر غلطی است که از آزادی شده است»^۱

آزادی و خداآگاهی

در باور مکتب اگزیستانسیالیسم، نوعی ناسازگاری میان خودآگاهی و خدا آگاهی وجود دارد. و به هر میزان بر خودآگاهی او افزوده شود، خداآگاهی او رو به کاستی می‌نهد.

آدمی هنگامی خود را می‌یابد و آزادی را در سراسر وجود خود احساس می‌کند که هیچ نوع وابستگی نداشته باشد، حتی وابستگی به خدا!!، زیرا که تمامی تعلقات از خود بیگانگی را در پی دارند و از خود بیگانگی سلب آزادی را با خود به همراه دارد.

شهید مطهری^۲ در گفتاری ناظر به دیدگاه «سارتر» درباره رابطه انسان با خدا و نسبت میان خودآگاهی و خدا آگاهی یادآور می‌شود که:

«در نگاه قرآن، خدا از هر چیز دیگری به انسان نزدیک‌تر است ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ﴾^۲ و آگاهی خدا به انسان، بیش از آگاهی انسان به خود است و ذات خدا نزدیک‌تر به انسان است از خود انسان، و این نزدیکی به اندازه‌ای است که هرگاه انسانی به خدا آگاهی یابد به خود، آگاهی یافته است و اگر بخواهد انسانی به خودش آگاه باشد باید به خدا آگاه باشد. ممکن نیست کسی (خودآگاه) باشد، ولی (خدا آگاه) نباشد ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ﴾

۱. مطهری، مرتضی، اخلاق جنسی در اسلام و جهان غرب، ۴۰.

۲. واقعه ۸۵/.

أَنْفُسُهُمْ أَوْلِيَّكَ هُمْ الْفَاسِقُونَ^۱

بنابراین بر خلاف باور اگزیستانسیالیست‌ها انسان زمانی می‌تواند به خود آگاهی برسد که از مرحله خدا آگاهی گذشته باشد.

قرآن می‌گوید: بازنده بزرگ کسی است که خودش را باخته است. وقتی انسانی خودش را ببازد، آن وقت است که همه چیز را می‌بازد و همه چیز را باخته و اگر انسان خودش را بیابد آن وقت همه چیز را یافته است...

بنابراین در باره این که اینها درباره آزادی خیال کرده‌اند که هر تعلق بر ضد آزادی است، باید گفت: بله هر تعلق ضد آزادی است، مگر تعلق به خدا که تعلق به خود است، و تعلق به خود کامل‌تر است، و جز با تعلق به خدا آزادی پیدا نمی‌شود.^۲

آزادی، هدف یا وسیله

از جمله مباحث مهم و در خور توجه بحث آزادی، آن است که آزادی به عنوان یکی از کمالات انسانی، آیا هدف است، یا وسیله‌ای است برای رسیدن به سایر کمالات و کمال نهایی؟

اگزیستانسیالیست‌ها براین باورند که آزادی هدف است، و انسان یعنی آزادی. بدین رو هنگامی که انسان به آزادی دست می‌یابد به کمال نهایی خود دست یافته است و کمالی بالاتر از آزادی نیست. در نگاه شهید مطهری «ره» دیدگاه اگزیستانسیالیسم سخت خطا بوده و آزادی کمال است، اما نه به عنوان هدف:

«هدف انسان این نیست که آزاد باشد، ولی انسان باید آزاد باشد، تا به

۱. حشر/ ۵۹

۲. مطهری، مرتضی، انسان کامل، ۳۴۲، ۳۴۳

کمالات خودش برسد، چون آزادی یعنی اختیار، و انسان در میان موجودات، تنها موجودی است که، خود باید راه خود را انتخاب کند و حتی به تعبیر دقیق‌تر خودش باید خودش را انتخاب کند.

پس انسان آزاد و مختار است، ولی آیا (چون آزاد است به کمال خودش رسیده است) یا این که (مختار است که کمال خودش را انتخاب کند؟) (با آزادی ممکن است انسان به عالی‌ترین کمالات و مقامات برسد و ممکن است به اسفل السافلین سقوط کند).

موجود مختار یعنی موجودی که افسارش را به گردن خودش انداخته‌اند که ای انسان! تو موجود بالغ و عالم این طبیعت هستی؛ همه فرزندان دیگر نابالغ‌اند و باید سرپرستی شوند جز تو که مختار و آزادی. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ ما تو را راهنمایی می‌کنیم. این خودت هستی که باید انتخاب کنی. آزادی، خودش کمال بشریت نیست، وسیله کمال بشریت است؛ یعنی انسان اگر آزاد نبود نمی‌توانست کمالات بشریت را تحصیل کند [هم چنان که] یک موجود مجبور نمی‌تواند به آنجا برسد، پس آزادی، یک کمال وسیله‌ای است نه یک کمال هدفی.^۱

آزادی اندیشه

بی تردید بشر آن هنگام به رشد و بلوغ اجتماعی دست می‌یابد که در حوزه اندیشه و تفکر آزاد باشد:

«اگر به مردم در مسائلی که باید در آنها فکر کنند، از ترس این که مبادا اشتباه کنند، به هر طریقی آزادی فکری ندهیم، یا روحشان را بترسانیم، که در فلان

موضوع دینی و مذهبی، مبدا فکر بکنی، که اگر فکر بکنی و یک وسوسه کوچک به ذهن تو بیاید با سر در آتش جهنم می‌روی، این مردم هرگز فکرشان در مسائل دینی رشد نمی‌کند.

اسلام، دینی است که از مردم در اصول خود تحقیق (یعنی به دست آوردن مطلب از راه تفکر و تعقل) را می‌طلبد، بنابراین خواه ناخواه برای مردم آزادی فکری قائل است.^۱

اسلام در مسأله تفکر، نه تنها آزادی تفکر داده است، بلکه یکی از واجبات در اسلام تفکر است. یکی از عبادت‌ها در اسلام تفکر است. ما چون فقط قرآن خودمان را مطالعه می‌کنیم و کتاب‌های دیگر را مطالعه نمی‌کنیم، کمتر به ارزش این همه تکیه کردن قرآن به تفکر، پی می‌بریم.

شما هیچ کتابی نه مذهبی و نه غیرمذهبی پیدا نمی‌کنید که تا این اندازه بشر را سوق داده باشد به تفکر، قرآن پیوسته می‌گوید: فکر کنید، در همه مسائل؛ در تاریخ، در خلقت، راجع به خدا، راجع به انبیا و نبوت، راجع به معاد، راجع به تذکرات و تعلیمات انبیا و... که در قرآن کریم زیاد است. تفکر، حتی عبادت شمرده می‌شود.^۲

﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾^۳

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴

۱. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، ۱۲۳.

۲. همان، ۹۳.

۳. بقره/ ۲۱۹.

۴. آل عمران/ ۱۹۱.

﴿فَأَقْصِرْ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةَ وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳

آزادی عقیده

برخی می‌گویند: «آزادی عقیده بدین معنی است که هر شخصی، هر فکری اعم از اجتماعی، فلسفی، سیاسی یا مذهبی را که می‌پسندد، و یا آن را عین حقیقت می‌پندارد آزادانه انتخاب کند، بی آن که مواجه با نگرانی یا بیم و یا تجاوزی شود.»^۴

فیلسوفان غرب درباره آزادی عقیده سخن بسیار گفته‌اند؛ از آن جمله «جان استوارت میل»، بیش از دیگران بر آزادی عقیده تأکید و اصرار دارد. او معتقد است که هیچ دولت و حکومتی، حق ندارد عقیده‌ای را مستقیم یا غیرمستقیم، خاموش سازد، هرچند خواسته مردم این باشد که عقیده‌ای را از بین ببرند، به اینکه خود اقدام کنند و یا دولت و حکومت خود را وادار به این کار کنند.

اما نایبستی یک عقیده خاموش شود، زیرا کسانی که عقیده‌ای را از بین می‌برند خیلی بیشتر از صاحب عقیده ضرر می‌بینند.

اگر عقیده آن فرد صحیح باشد، در این صورت کسانی که با آن مخالفند، از این فرصت گرانها، که بطلان را با حقیقت مبادله کنند محروم شده‌اند، و اگر آن عقیده نادرست باشد باز هم کسانی که آن را از بین برده‌اند ضرر می‌کنند، چه این

۱. اعراف/ ۱۷۶

۲. نحل / ۴۴

۳. روم / ۲۱

۴. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، ۸۹.

که اگر اصطکاک عقاید را آزاد می گذاشتند از برخورد حق و باطل به هم سیمای حقیقت زنده تر و روشن تر دیده می شد.^۱

در نگاه شهید مطهری (ره) مغالطه‌ای بزرگ در غرب و در اندیشه و گفتار فیلسوفان آن دیار درباره آزادی عقیده صورت گرفته است، به گونه‌ای که هیچ فرقی میان عقیده‌ای که انسان از روی تفکر و تأمل انتخاب می کند و میان عقایدی که از روی تقلید و عادات و... برمی گزیند نگذاشته و هر کسی هر چیزی را که دلش می خواهد به عنوان عقیده بپذیرد و کسی حق تعرض به او ندارد، ولی حقیقت جز این است.

ایشان در تفسیر سوره براءت و با عنوان (آزادی عقیده) می نویسد:

می گویند این که اسلام می گوید؛ مشرکین را که پیمانی با شما ندارند، یا پیمانی داشته اند و آن را نقض کرده اند، به هیچ شکل تحمل نکنید، به آنها مهلت بدهید، بعد از مهلت اگر توجه کردند و اسلام اختیار نمودند، بسیار خوب، اگر توبه نکردند و سرسختی نشان دادند، آنها را بکشید، و اگر آمدند دنبال این که حقیقت را بفهمند به ایشان پناه و امنیت بدهید و در غیر این صورت آنها را بکشید.

آیا این با اصل آزادی عقیده که امروز جزء حقوق بشر به شمار می رود منافات ندارد؟ و اگر منافات دارد چگونه می شود این مطلب را توجیه کرد؟ یکی از حقوق اولی بشر، آزادی عقیده است؛ یعنی انسان در عقیده خودش باید آزاد باشد، و قانون حقوق بشر اجازه نمی دهد که متعرض کسی بشوند به خاطر عقیده‌ای که انتخاب کرده است. و حال آن که قرآن تصریح می کند، کسانی که عقیده شرک را پذیرفته اند، شما به هیچ شکل آنها را تحمل نکنید.

۱. استوارت میل، جان، رساله درباره آزادی، ۵۸، ۶۰.

البته کسانی که عقیده غیراسلامی دیگری مثل مسیحیت و یهودیت و مجوسیت را اختیار کرده‌اند، اسلام متعرض آنها نمی‌شود، ولی نسبت به مشرکین می‌گوید اگر چنین عقیده‌ای انتخاب کرده‌اند، شما ابتدا مهلت‌شان بدهید و در یک شرایط معینی، اگر نپذیرفتند آنها را به کلی از بین ببرید. آیا این دستور با این اصل سازگار است یا نه؟ هم چنین آیا اصل آزادی با آیه شریفه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ سازگاری دارد؟

از سویی قرآن می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ و از سوی دیگر می‌خوانیم ﴿بِرَأْيِهِ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... فَإِذَا أُنْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾.^۱

از نگاشته‌های آن شهید که در این زمینه قابل برداشت است، چند نکته را می‌توان برشمرد که از قرار زیر هستند:

۱. تفاوت عقیده و تفکر

«عقیده به معنای دل بستن انسان به چیزی، به دو گونه است: ۱. ممکن است مبنای اعتقاد، دل بستن و انعقاد روح انسان، همان تفکر باشد. در این صورت عقیده‌اش بر مبنای تفکر است. ۲. ولی گاهی انسان به چیزی اعتقاد پیدا می‌کند و این اعتقاد، بیشتر کار دل است، کار احساسات است، نه کار عقل... و بیشتر عقایدی که مردم روی زمین پیدا می‌کنند دل‌بستگی است نه تفکر.

این دل‌بستگی‌ها در انسان، تعصب، جمود، خمود و سکون به وجود می‌آورد و اساساً در بیشتر موارد، عقیده دست و پای فکر را می‌بندد. و اولین اثرش این است که جلوی فعالیت فکر و آزادی تفکر انسان را می‌گیرد».^۲

۱. مطهری، آشنایی با قرآن، ۳/ ۲۲۰، ۲۱۱.

۲. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، ۹۷.

«فلاسفه غرب در مورد آزادی عقیده مغالطه کرده‌اند. از سویی می‌گویند: فکر و عقل بشر باید آزاد باشد و از طرفی می‌گویند: عقیده هم باید آزاد باشد، بت پرست هم باید در عقیده خودش آزاد باشد، در صورتی که این گونه عقاید و اعتقادات، ضد آزادی فکر است. همین عقاید است که دست و پای فکر را می‌بندد... اعلامیه حقوق بشر نیز همین اشتباه را کرده است.»^۱

۲. همسویی عقاید با کمال آدمی

به باور استاد شهید، انسان حق دارد هر عقیده‌ای را که مایل است برگزیند، و این حق از حقوق فطری و طبیعی اوست، اما به این شرط که آن عقیده با استعدادها و کمالات انسانی انسان سازگار باشد؛ استعدادهایی که خداوند در انسان آفریده است و او را بر تمام مخلوقات برتری داده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۲ خداوند، انسان را بر دیگر موجودات برتری داد و به آن جهت که او می‌تواند فکر و اندیشه کند به جهت همین استعداد، اسماء و شؤون خودش را به انسان آموخت:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۳

(و از بزرگ‌ترین و شریف‌ترین استعدادهایی که در انسان وجود دارد استعداد بالارفتن به سوی خداست و سعادت دنیوی و اخروی تنها در گرو همین استعداد است.)

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۴

ای انسان تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات

۱. همان، ۹۹

۲. اسراء / ۷۰

۳. بقره / ۴۱

۴. انشقاق ۶

خواهی کرد.

بدین رو اگر انسان عقیده‌ای را برگزید که بر ضد توحید است، او انسانِ ضد انسان است، یا بگوییم حیوانِ ضد انسان است. «بنابراین ملاک شرافت و احترام و آزادی انسان، این است که انسان در مسیر انسانیت باشد. انسان را در مسیر انسانیت باید آزاد گذاشت، نه در هر چه خودش انتخاب کرد، هر چند آنچه انتخاب می‌کند بر ضد انسانیت باشد. کسانی که اساس فکرشان در آزادی انسان، آزادی خواست انسان است یعنی هر چه انسان بخواهد در آن آزاد باشد گفته‌اند: (انسان در انتخاب آزاد است) بسا عقیده‌ای که انسان انتخاب می‌کند بر ضد انسان است، بر ضد خودش است.»^۱

۳. ستیز با عقاید نادرست

ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام با عقایدی که آن را نادرست می‌دانستند و کسانی که چنان اعتقاداتی داشتند مبارزه کردند. «کار صحیح کار ابراهیم علیه السلام است که خود را کسی می‌داند که یک فکر آزاد دارد و تمام مردم را در زنجیر عقاید سخیف و تقلیدی که کوچک‌ترین مایه‌ای از فکر ندارد گرفتار می‌بیند.

مردم به عنوان روز عید از شهر خارج می‌شوند و او بیماری را بهانه می‌کند و خارج نمی‌شود؛ ﴿فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ﴾ ﴿فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ﴾ ﴿فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ﴾^۲ بعد که شهر خلوت می‌شود وارد بتخانه بزرگ می‌شود، یک تبر بر می‌دارد تمام بت‌ها را خرد می‌کند و بعد تبر را به گردن بت بزرگی می‌آویزد؛ ﴿فَرَأَى إِلَى آلِهَتِهِمْ

۱. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ۲۲۴.

۲. (صافات / ۸۸ - ۹۰)

فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿١﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿٢﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٣﴾ عمداً این

کار را کرد برای این که به نص قرآن کریم بتواند فکر مردم را آزاد کند.

و یا، موسی بن عمران علیه السلام وقتی می بیند قومش گوساله سامری را به عنوان یک بت انتخاب کرده اند و پرستش می کنند گفت: ﴿لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا﴾؛ البته آن را آتش می زنم و خاکسترش را هم بر باد می دهم.^۲

بر این اساس، آن شهید بزرگوار، آزادی عقیده ای را که از روی تفکر و تأمل و اندیشه باشد می پذیرد و اما عقیده ای را که از روی تقلید و تعصب و عادت ها شکل گرفته است، ناپذیرفتنی می داند:

«در اسلام آزادی تفکر و آزادی عقیده ای که بر مبنای تفکر، درست شده باشد هست، اما آزادی عقیده ای که مبنایش فکر نیست، هرگز در اسلام وجود ندارد. آن آزادی معنایش آزادی بردگی است، آزادی اسارت است، آزادی زنجیر در دست و پا قراردادن است. بنابراین حق با انبیا بوده است، نه با روشی که دنیای امروز می پسندد. حق با انبیا بوده است که این گونه زنجیرها را از دست و پای بشر بر می گرفتند، پاره می کردند و در نتیجه می توانستند بشر را وادار به تفکر بکنند.»^۳

«آزادی عقیده در معنای اخیر نه تنها مفید نیست، بلکه زیانبارترین اثرات را برای فرد و جامعه به دنبال دارد.»^۴

اصل مهمی که مورد توجه شهید مطهری (ره) قرار گرفته است آن است که، عقیده، اکراه بردار نیست و نمی توان با زور و فشار به کسی عقیده ای را تحمیل

۱. صافات / ۹۱ - ۹۳

۲. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، ۱۰۱ - ۱۰۲

۳. همان، ۱۰۹.

۴. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ۸.

کرد و عقیده سابق وی را گرفت.

اگر اسلام اجازه داده است زنجیرها را از دست و پای بت پرستان، شیطان پرستان و... باز کنیم، این به معنای تحمیل دین بر ایشان و اجبار آنان بر قبول آن نیست.

(اسلام از یک طرف با بت پرستی‌ها بدان شدت مبارزه می‌کند، و از طرف دیگر به همان بت پرست می‌گوید: اگر می‌خواهی خدا را بپذیری، در حالی که بت را پذیرفته‌ای، قبول ندارم، باید خدا را با عقل آزاد بپذیری؛ ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ﴾^۱ و فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۱ خدا را می‌خواهی بپذیری؟ همین جوری قبول نیست، برو روی زمین مطالعه کن، روی مخلوقات زمین مطالعه کن، در گیاه‌ها مطالعه کن، در بدن و روح، در خلقت خودت، حیوانات و آسمان‌ها مطالعه کن.

این قدر می‌گویند، راجع به توحید مطالعه کن که انسان باید عالم بشود، خود به خود یک علمی به دست می‌آورد، تا از مجرای علم به توحید برسد، به معاد برسد، به نبوت برسد؛ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^۲

جهاد، و آزادی عقیده

از جمله مسائل بنیادین در حقوق اسلامی، تبیین دقیق رابطه جهاد با آزادی عقیده است. گروهی بر این باورند که تشریح جهاد، نمایانگر موضع منفی دین در برابر آزادی عقیده است.

۱. ذاریات / ۲۰ و ۲۱.

۲. آل عمران / ۱۹۰ و ۱۹۱.

شهید مطهری این گونه و فهم و برداشت از آیات قرآنی را از سر کم دقتی و یا بی دقتی دانسته و براین نکته تأکید می‌ورزد که اصولاً در اسلام جهاد وقتی تشریح شده که مسلمانان زیر شکنجه و اذیت و آزار کافران بودند. نخستین آیاتی که درباره جهاد فرود آمده، دلیل این ادعا است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ. أذنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقِّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهَدَّمت صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدَ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لِيُنصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اللَّهُ غَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱

ایشان در این زمینه می‌نویسد:

(ببینید لحن آیات این است: «ان الله يدفع عن الذين آمنوا»؛ خدا از اهل ایمان دفاع می‌کند، خدا خیانتکارهای کافرپیشه را دوست ندارد. اشاره به این که اینها به شما خیانت کردند، اینها کفران نعمت کردند. آن وقت می‌فرماید: «اذن للذين يقاتلونهم بأنهم ظلموا»؛ اجازه داده شد به این مردمی که دیگران به جنگ اینها آمدند که بجنگید؛ یعنی ای مسلمانان حالا که کافران به جنگ شما آمده‌اند پس بجنگید. این درست حالت دفاع است.

چرا این اجازه داده شده؟ به دلیل این که مظلوم باید از خودش دفاع کند، بعد هم وعده یاری می‌دهد: «وان الله على نصرهم لقدير. الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله». ... قرآن می‌گوید: اگر در مواقعی که تهاجم از نقطه مقابل شروع می‌شود، این طرف دفاع نکند، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود،

تمام مراکز عبادت نیز از میان می‌رود: «ولولا دفع الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله»^{۱ و ۲}
 استاد شهید برای آن که نشان دهد تشریح جهاد در اسلام به منظور تحمیل عقاید بر دیگران نیست آیات را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱. آیات مطلق

مانند: ﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْضَرُواهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾^۳
 ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾^۴
 ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۵

۲. آیات مقنن

مانند: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۶
 ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾
 ﴿الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾^۷

۱. حج / ۴۰.

۲. مطهری، مرتضی، جهاد، ۱۹، ۲۰.

۳. توبه / ۵.

۴. توبه / ۷۳.

۵. توبه / ۲۹.

۶. بقره / ۱۹۰.

۷. حج / ۳۹.

﴿قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾^۱
﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۲
﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ﴾^۳

که در دومین گروه از آیات، جهاد را در اسلام، دفاعی در راستای حفظ کیان حکومت اسلامی، دفاع از مستضعفین و مظلومین و مبارزه با اختناق معرفی می‌کند، و اطلاق آیاتی را که در گروه نخست، جهاد را به گونه‌ای مطلق تشریح نموده از بین می‌برند. بدین رو، جهاد در اسلام، بر خلاف تصور عده‌ای برای تحمیل عقیده بر دیگران نیست.

قرآن بر این نکته تأکید دارد؛ که ظلم ظالمان را از بین ببرید، برای دفاع از خود با مخالفان نبرد کنید، و یا در مواردی با آنان که مانع تبلیغ دین می‌شوند بستیزید، تا موانع تبلیغ دین اسلام از بین برود، اما حق تحمیل عقیده ندارید. به باور شهید مطهری، دو گروه دیگر از آیات، مقید کننده آیات مطلق به شمار می‌آیند:

۱. آیاتی که پذیرش دین را منوط به اراده و انتخاب انسان می‌دانند، مانند:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾

۲. آیاتی که تحمیل عقیده بر دیگران را نفی کرده و ایمان و بی‌ایمانی را

امری اختیاری معرفی می‌نمایند مانند:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۴

۱. توبه / ۳۶

۲. انفال / ۳۹

۳. نساء / ۷۵

۴. نحل / ۱۲۵

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۱
 ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا
 مُؤْمِنِينَ﴾^۲

(اگر زور صحیح بود و مسلمانان حق داشتند غیرمسلمانان را با اجبار و زور مسلمان کنند، خدا خودش به اراده تکوینی خویش می‌توانست همه مردم را مؤمن کند، اما ایمان امری است که مردم باید انتخاب بکنند.

پس به همان دلیل که خود خدا با اراده تکوینی و اجباری مردم را مؤمن نکرده است و مردم را مختار و آزاد گذاشته است، تو هم‌ای پیامبر، مردم را باید آزاد بگذاری هر که دلش بخواهد ایمان بیاورد و هر که دلش نخواهد ایمان نیاورد.

﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۳

ای پیامبر! تو مثل این که خودت را می‌خواهی هلاک کنی که اینها ایمان نمی‌آورند، این قدر غصه اینها را نخور. ما اگر بخواهیم با اراده تکوینی و به زور، مردم را با ایمان بکنیم که راهمان باز و آسان است: ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۴ ما اگر بخواهیم از آسمان آیه‌ای نازل می‌کنیم، عذابی نازل می‌کنیم به مردم می‌گوییم یا باید ایمان بیاورید، یا با این عذاب شما را هلاک می‌کنیم، همه مردم بالاجبار ایمان خواهند آورد، ولی ما این کار را نمی‌کنیم، چون می‌خواهیم ایمان را مردم خودشان اختیار کنند.^۵

۱. کهف / ۲۹

۲. یونس / ۹۹

۳. شعراء / ۳

۴. (شعراء) / ۳۳

۵. همان، ۳۶.

در نظر استاد شهید، فقیهان بر این امر اتفاق دارند، که جهاد تنها به عنوان دفاع، مشروع است، ولی نکته مهم این است که مصداق دفاع، آیا تنها دفاع از شخص خود و یا حداکثر ازملت خود می باشد، یا دفاع از انسانیت نیز دفاع شمرده می شود.^۱

و این خود برخاسته از این دیدگاه است که؛ ایشان، توحید را در زمره حقوق به شمار می آورد، چنان که آزادی را.

بر این اساس می توان چنین نتیجه گرفت که در اسلام، آزادی عقیده معتبر است و تشریح جهاد و آیات جهاد، هیچ گونه تضادی با آزادی عقیده نداشته و مصادیق دفاع، هم چون؛ دفاع از خود و کیان دینی، دفاع از مظلومان و مستضعفان، برداشتن موانع تبلیغ دین و توحید، تنها دلالت بر این دارد، که مسلمانان می توانند با غیر مسلمانان بر اساس این عناوین، مبارزه و جهاد نمایند، ولی حق تحمیل عقیده بر ایشان را ندارند.

آزادی بیان و قلم

عقیده و اندیشه، زمانی از ارزش و اعتبار برخوردار است که در قالب های گوناگون هم چون آزادی بیان و قلم نمود پیدا کند. بنابراین میان آزادی بیان و عقیده نوعی وابستگی شدید وجود دارد.

بر این اساس می توان دیدگاه ایشان را در مورد آزادی بیان و قلم، از آنچه در مورد آزادی عقیده بیان داشته اند، به دست آورد.

اگر ایشان به آزادی عقیده ای که از روی عدم تفکر به دست آمده است باور داشته باشند، در مورد آزادی بیان آن عقیده نیز همین گونه خواهد بود. و بر این

اساس بت پرستان حق نخواهند داشت که به تبلیغ و ترویج عادت‌ها و سنت‌های خود بپردازند.

اما درباره عقایدی که از روی تفکر و تأمل شکل گرفته باشد معتقد به آزادی بیان و قلم بوده و برای این آزادی شرطی را بیان می‌دارد که در واقع با اصول آزادی انسان سازگار می‌نماید:

«در اسلام، آزادی تفکر پذیرفته شده و ارائه اندیشه‌ها آزاد است، اما نباید توطئه و ریاکاری در میان باشد، افراد باید آنچه را واقعاً به آن ایمان و اعتقاد دارند ابراز و بیان کنند، نه آن که ریاکاری کنند. نباید به نام آزادی، اغفال و توطئه و نفاق صورت بگیرد.»

به باور استاد شهید، استفاده مارکسیست‌ها از آیات قرآن و تفسیر این آیات، توطئه و اغفال و فریب است و هیچ ربطی به آزادی ندارد، و در حقیقت این روش مارکسیست‌ها خیانت به دیگر انسان‌ها و آزادی، سلامت و حیثیت آنها است.^۱

شرط یاد شده، اگر در بیان عقاید و ابراز اندیشه باشد، صاحبان اندیشه می‌توانند از آزادی بیان و قلم برخوردار باشند. و تجربه نشان داده که در این موارد هر چند بر ضرر اسلام سخن گفته شود، باز در نهایت اسلام سود برده است.

«هرکس می‌باید فکر و بیان و قلمش آزاد باشد، و تنها در چنین صورتی است که انقلاب اسلامی ما، راه صحیح پیروزی را ادامه خواهد داد.

اتفاق تجربه‌های گذشته نشان داده است که هر وقت جامعه از یک نوع آزادی فکری هر چند از روی سوء نیت برخوردار باشد این امر به ضرر اسلام

۱. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ۱۰۹ - ۱۱۰.

تمام نشده، بلکه در نهایت به سود اسلام بوده است.
اگر در جامعه ما، محیط آزاد بر خورد آراء و عقاید به وجود آید، به گونه‌ای
که صاحبان افکار مختلف بتوانند حرف‌های خود را مطرح کنند و ما هم در
برابر، آراء و نظریات خودمان را بگوییم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود
که اسلام هر چه بیشتر رشد می‌کند.^۱



مفهوم آزادی از دیدگاه قرآن^۱

دو سؤال اینجا مطرح است که ما تلاش می‌کنیم به این دو پرسش پاسخ دهیم:

۱- آیا می‌توان به طرح مفهوم آزادی در قرآن پرداخت؟

۲- چگونه می‌توان با بهره‌گیری از یک مدل نظری خاص، به تحلیل مفهوم

آزادی از دیدگاه قرآن پرداخت؟

از دیدگاه قرآن، انسان با برخوردارگی از ویژگی‌هایی همچون؛ جانشینی خداوند، فطرت الهی، شخصیت مستقل و آزاد، اختیار، اراده و عقل، به عنوان «فاعل آزادی»، و انسان‌های دیگر، امیال و هواهای نفسانی و طبیعت، به عنوان مهم‌ترین «موانع آزادی» و توحید و عدالت، شناخت و تکامل انسان، به عنوان «بهترین اهداف آزادی» شناخته شده‌اند. در نتیجه می‌توان گفت از دیدگاه قرآن، انسان برای رسیدن به رشد و تکامل، باید از دخالت و سلطه انسان‌های دیگر، امیال و هواهای نفسانی و طبیعت آزاد و رها باشد.

آزادی، از واژه‌ها و مقوله‌هایی است که توصیف‌ها و تجویزهای گوناگونی درباره آن صورت گرفته است. مکاتب فکری و مذاهب آسمانی، درباره آن دیدگاه‌ها و آرای خود را بیان کرده‌اند.

از آن جا که این آرا و اندیشه‌ها بر اساس مبانی نظری خاصی ارائه شده، شاهد اختلاف نظرهای زیادی درباره آزادی هستیم.

اسلام نیز درباره آزادی، دیدگاه‌های ویژه‌ای ارائه کرده است. بررسی این

۱. به قلم منصور میراحمدی.

دیدگاه‌ها با رویکردهای متعددی امکان پذیر است، که مراجعه به متون اصلی اسلامی و آرا و اندیشه‌های متفکران مسلمان، از مهم‌ترین این رویکردها محسوب می‌شوند.

بدیهی است رویکرد اول، هر چند مشکل‌تر است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. بر این اساس، با مراجعه به قرآن کریم به عنوان معتبرترین و موثق‌ترین منبع و متن دین اسلام، دیدگاه اسلام را درباره آزادی بررسی کنیم.

جمع بندی

مفهوم آزادی، از جمله مباحث بسیار مهم و مطرح در بحث آزادی است. تاکنون برداشت‌های متعددی از آزادی صورت گرفته است. هر چند که این تعابیر مختلف است، از طرفی دارای مفهوم واحد و مشترکی هستند. این مفهوم واحد مشترک، بر اساس تحلیل مفهومی آزادی و تحلیل عناصر و مولفه‌های آن به دست می‌آید. براین اساس، اگر بخواهیم چنین تحلیلی را از آزادی ارائه کنیم، به مولفه‌ها و عناصر تشکیل دهنده آن می‌رسیم که عبارتند از:

۱. فاعل: مراد از این مولفه، شخصی است که متصف به وجدان یا فقدان وصف آزادی است. در پاسخ به پرسش «آزادی چه کسی؟» عنصر «فاعل» مطرح می‌شود.

۲. مانع: مراد از این مولفه، شخص، اشخاص یا اشیایی است که مانع برخورداری فرد دیگری از آزادی می‌شوند. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که «آزادی از چه چیز و یا چه کسی؟». در پاسخ به این پرسش، مولفه دوم (مانع) مطرح می‌گردد.

۳. هدف: مراد از این مولفه، قصد و غرضی است که فرد برای انجام آن

نیازمند برخورداری از آزادی است و یا حقوقی است که برخورداری از آنها، هدف اساسی فرد است. در این جا این مولفه در پاسخ به این پرسش مطرح می‌شود که «آزادی برای چه؟».

همان طوری که ملاحظه می‌شود، مفهوم آزادی دارای سه مولفه فاعل، مانع و هدف است و بر این اساس، می‌توان آزادی را این گونه تعریف کرد:
آزادی فرد یا افرادی از قید فرد یا افراد دیگر برای انجام دادن رفتاری خاص و یا برخورداری از حقوق اساسی خود.^۱

با توجه به آنچه گذشت، پرسش اصلی مقاله حاضر این است: مفهوم آزادی در قرآن چیست؟ این پرسش را می‌توان با تعبیر دیگری طرح کرد: آیا بر اساس آیات قرآن، می‌توان مفهومی واحد برای آزادی استخراج و استخراج کرد؟ مولفه‌ها و عناصر اساسی آزادی در قرآن چیست؟ چگونه می‌توان تحلیل مفهومی از آزادی ارائه کرد؟

به نظر می‌رسد بتوان براساس مدل و الگوی مذکور به تحلیل مفهوم آزادی پرداخت و عناصر و مولفه‌های آن را بیان کرد. در این راستا، در صدد تبیین دیدگاه قرآن درباره فاعل، مانع و هدف آزادی به عنوان سه مولفه اساسی آزادی هستیم؛ بنابراین به دنبال آزمون امکان یا عدم امکان به کارگیری این مدل نظری در آیات قرآن هستیم و در صورت امکان، دیدگاه ویژه قرآن را درباره نوع خاص هر یک از این مولفه‌ها جست و جو خواهیم کرد.

۱. این تعریف و تحلیل مفهومی مبتنی بر دیدگاهی است که یکی از نویسندگان غربی به نام مک کالوم (Mac Callum) طرح و بسط داده است. وی بر این باور است که مفهوم (Concept) آزادی واحد و برداشت‌های (Conceptions) از آن متعدد است. از نظر وی این برداشت‌ها بر اساس تأکید بر مولفه‌های سه گانه و یا برخی از آنها شکل می‌گیرد.

مولفه اول، فاعل آزادی

انسان به عنوان فاعل آزادی بیان شده است؛ انسان از دیدگاه قرآن دارای ویژگی‌های متعددی است که مهم‌ترین آنها - که به نوعی در ارتباط با آزادی انسان است - عبارتند از:

۱. انسان جانشین خداوند در روی زمین

در آیه سی ام سوره بقره می‌خوانیم:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد. (فرشتگان) گفتند: (پروردگارا) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟ ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در این آیه شریفه، انسان خلیفه خداوند در زمین معرفی شده است؛ هر چند که صرف خلافت از جانب خداوند، بر ارزش و جایگاه والای انسان در میان موجودات دلالت دارد، ذیل آیه نیز به گونه‌ای دیگر بر ارزش انسان تأکید می‌کند. خداوند در پاسخ به فرشتگان می‌فرماید: من حقایق و چیزهایی را درباره انسان می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در واقع این عبارت، بیانگر این است که انسان دارای ارزش والایی است که فرشتگان از آن بی‌خبر بودند. بنابراین انسان از دیدگاه قرآن دارای چنان مقام و



ارزشی است که از وی به عنوان «خلیفه» خداوند یاد می‌شود. در نتیجه در آیاتی که خداوند انسان را آزاد معرفی می‌کند، چنین انسانی مورد نظر است. انسان آزاد از دیدگاه قرآن، انسانی است که دارای ویژگی خلیفه الهی باشد.

۲. انسان دارای فطرتی خدا

از دیدگاه قرآن، انسان فطرتاً خداشناس و موحد است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

براساس این آیه - همان‌گونه که ملاحظه می‌شود - انسان فطرتاً متوجه دین خالص و راستین الهی است و از این رو ویژگی دیگر انسان از نگاه قرآن، خدا آشنا بودن فطری او است.

در نتیجه با ضمیمه این آیه به آیات دیگری که آزادی را برای انسان به رسمیت می‌شناسد می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که انسان فطرتاً با دین راستین الهی آشناست و اگر این دین، آزادی را برای انسان به رسمیت شناخته، فطرتاً با آزادی مزبور نیز به عنوان یکی از آموزه‌های دین آشناست و در صورتی که موانع برداشته شود، انسان‌ها به آزادی به عنوان ارزش اساسی انسان واقف گردیده و ارزش آن را درک خواهند کرد. به همین جهت یکی از رسالت‌های اساسی پیامبران رها ساختن انسان‌ها از موانع مختلفی است که ممکن است مانع

شناخت آزادی و بهره برداری از آن گردد.

۳. انسان دارای شخصیتی مستقل و آزاد

از نظر قرآن انسان موجودی است که در انتخاب راه پس از هدایت، آزاد است. در آیه سوم سوره انسان پس از آن که انسان را شنوا و بینا معرفی می کند، می فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس. بر اساس این آیه شریفه، انسان در انتخاب راه آزاد است و می تواند آن را بپذیرد و یا رد کند؛ بنابراین یکی دیگر از ویژگی های انسان، آزاد بودن اوست.

۴. انسان موجودی است مختار و حاکم بر سرنوشت خویش

از دیدگاه قرآن، انسان به گونه ای آفریده شده که می تواند سرنوشت خودش را تغییر دهد. از این رو سنت الهی بر این قرار گرفته تا زمانی که انسان ها در یک جامعه به دنبال تغییر وضعیت زندگی خود نباشند، خداوند نیز تغییری در زندگی آنها ایجاد نکند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾؛^۱

خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد، مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.

بر اساس این آیه شریفه، اگر انسان ها موانع درونی رشد و پیشرفت خود را از بین ببرند و اراده تغییر در سرنوشت خویش را پیدا کنند، خداوند نیز تغییرات لازم را در زندگی و سرنوشت آنان انجام خواهد داد. دقت در مفهوم این آیه،

روشن می‌سازد که انسان از اراده و اختیار لازم برای تغییر زندگی و سرنوشت خود برخوردار است. انسان به گونه‌ای آفریده شده است که توانایی چنین تغییری را دارد.

از دیدگاه قرآن، انسان موجودی است مختار و با اراده و توانایی تغییر وضعیت خود را دارا می‌باشد. این ویژگی با آزادی انسان ارتباط محکمی دارد. آزادی انسان در صورتی مفهوم دارد که وی بتواند آزادانه سرنوشت و زندگی خود را تغییر دهد.

۵. دارای شناخت فطری از خوبی و بدی

از نظر قرآن، انسان فطرتاً خوبی و بدی را می‌شناسد و می‌تواند این دو را از یکدیگر باز شناسد. انسان دارای چنان توانایی است که می‌تواند با تأمل در اعمال و رفتار و امور زندگی، درست و نادرست را از یکدیگر تشخیص دهد. خداوند در سوره شمس می‌فرماید:

﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾

پس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او (انسان) الهام کرده است.

براساس این آیه، شناخت خیر و شر به انسان الهام شده است و انسان فطرتاً می‌تواند این دو را تشخیص دهد. بنابراین؛ از دیدگاه اسلام، انسان به این دلیل آزاد دانسته شده که می‌تواند خود، خوبی و بدی را درک کند و بر اساس این درک، مسیر درست را انتخاب نماید.

بنابراین، آزادی انسان بر مبنای فطرت و شناخت فطری وی نیز اثبات می‌شود. و به گفته استاد مطهری: «اختیار و آزادی جز با قبول آنچه در اسلام به نام فطرت نامیده می‌شود و قبل از اجتماع در متن خلقت به انسان داده شده

است، معنا پیدا نمی‌کند.^۱

همچنین علاوه بر امکان شناخت فطری از خوبی و بدی، انسان موجودی است عاقل و با برخورداری از عقل می‌تواند خیر و شر را تشخیص دهد. عقل از دیدگاه اسلام جایگاه بسیار بالایی داشته و در مقایسه با دیگر قوای بدن از ارزش والاتری برخوردار است. از نظر اسلام شناختی که بر اساس عقل به دست آید، شناخت حقیقی است و به گفته امام علی علیه السلام عقل، هیچ‌گاه به انسان خیانت نمی‌کند:

با توجه به آنچه به اختصار گذشت، می‌توان ویژگی‌های انسان را از دیدگاه قرآن در یک جمع بندی این گونه خلاصه کرد: انسان خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین بوده، فطرتی خدا آشنا، شخصیتی مستقل و آزاد داشته، موجودی مختار و با اراده و قادر به تغییر سرنوشت خود بوده، از خوبی و بدی شناخت فطری داشته و از عقل برخوردار است. این ویژگی‌ها پایه و مبنای مستحکمی برای آزادی انسان فراهم می‌سازد و بدین ترتیب، روشن می‌شود که مولفه اول آزادی (فاعل) از نظر قرآن دارای چه ویژگی‌هایی است.

مولفه دوم، مانع آزادی

مولفه دوم آزادی، «مانع آزادی» است. بر اساس تحلیل مفهومی که ذکر شد، فرد در صورتی آزاد تلقی می‌گردد که موانعی در برابر او نباشد. این موانع عبارتند از:

۱. انسان‌های دیگر

قرآن هرگونه سلطه انسان‌ها بر یکدیگر، نفی و انکار کرده است. در آیه ۶۴

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۲۰.

سوره آل عمران می خوانیم:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾؛

بگو ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که بین ما و شما یکسان است بایستیم، که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویند شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.

در این آیه شریفه، انسان‌های دیگر مانع آزادی انسان‌ها شناخته شده‌اند و این مانع نفی گردیده است. براساس این آیه، هیچ کس حق ندارد خود را ارباب دیگران قرار داده و بر دیگری سلطه‌ای روا دارد. و از سوی دیگر نیز هیچ کس حق ندارد، دیگران را ارباب خود قرار داده، و سلطه دیگران را پذیرا گردد. در این آیه، اتخاذ ارباب، در ردیف شرک به خدا قلمداد شده، که اهمیت والای این مسأله را بیان می‌کند.

بر این اساس، ایجاد سلطه بر دیگران، شرک به خدا تلقی گردیده، همان طوری که اتخاذ سلطه و پذیرش آن نیز در حکم شرک به خداست.

۲. امیال و هواهای نفسانی

یکی دیگر از موانع آزادی انسان، امیال و هواهای نفسانی انسانی است. از دیدگاه قرآن، انسان آزاد، انسانی است که اسیر امیال و هواهای نفسانی خود نباشد. قرآن کریم کفار را گرفتار و سرگرم امیال و آرزوها معرفی می‌کند و از پیامبر ﷺ در خواست می‌کند که آنها را به همین حالت رها کند:

﴿ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱

رهایشان کن تا بخورند و بهره‌مند شوند و آرزوها سرگرم شان بدارند، به زودی خواهند دانست.

دقت در مفهوم این آیه و قرار دادن آن در کنار آیه ۱۵۷ سوره اعراف^۲ - که در بخش اول مقاله توضیح آن گذشت - بیانگر این حقیقت است؛ که گرفتار شدن در آمل و آرزوها، یکی از موانع اساسی آزادی انسان تلقی می‌گردد.

در آیه ۱۵۷ سوره اعراف، رسالت پیامبران رهایی انسان‌ها از غل و زنجیر و موانع آزادی معرفی شده است، در حالی که در آیه فوق، از پیامبر خواسته شده که کفار را که سرگرم و گرفتار آمل و آرزوهای خود هستند رها کند و به حال خود واگذارد.

از این رو روشن می‌شود که گرفتار شدن در امیال و آرزوها، از دیدگاه قرآن، مانع مهمی فرا روی آزادی انسان و گام نهادن به وادی ایمان و آزادی حقیقی است.

در آیه دیگری، قرآن کریم، پیروی از هوا و هوس را باعث خروج از عدل، داد و حق معرفی کرده و از مؤمنان می‌خواهد که از آن پیروی نکنند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا...﴾^۳

ای مؤمنان، به عدل و داد برخیزید و در راه رضای خدا شاهد باشید، اگر چه

۱. حجر (۱۵) آیه ۳.

۲. «الذین تبعون الرسول النبى الامى الذى يجدونه مكتوبا عندهم فى التوراه و الانجیل یا مرهم بالمعروف و بنهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التى كانت علیهم...»

۳. نساء (۴) آیه ۱۳۵.



به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد و اگر چه توانگر یا تهی دست باشند. خداوند بر آنان مهربان‌تر است، پس از هوای نفس پیروی نکنید که از حق عدول کنید...

۳. طبیعت

یکی دیگر از عناصری که می‌تواند مانعی در برابر انسان باشد، عنصر طبیعت و هستی است که از دیدگاه قرآن کریم این مانع نیز از جلو انسان برداشته شده است. انسان مقهور طبیعت نیست؛ توانایی‌ها و ظرفیت‌هایی مانند عقل، که در انسان است از وی موجودی ساخته که می‌تواند در هستی تصرف کرده و خود را از بند آن برهاند. در قرآن کریم هستی و موجودات آن را مسخر انسان دانسته است:^۱

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲؛

او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته، در این نشانه‌های (مهمی) است برای کسانی که اندیشه می‌کنند. همان طوری که ملاحظه می‌شود، در این آیه همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، مسخر انسان دانسته شده است. براین اساس انسان در برابر طبیعت و آنچه در آسمان‌ها و زمین است، آزاد بوده و مقهور و مجبور آن خلق نشده است.

در واقع این قسم از آزادی، دلالتی بر توان شناخت انسان دارد که به تدریج از هستی و اشیا و موجودات آن پیدا کرده و به تدریج با افزایش تجربه و علم

۱. از جمله آیات: رعد (۱۳) آیه ۲، ابراهیم (۱۴) آیه ۳۲ و ۳۳، نحل (۱۶) آیه ۱۲ و ۱۴، حج (۲۲) آیه ۶۵، عنکبوت

(۲۹) آیه ۶۱، لقمان (۳۱) آیه ۲۰ و ۲۹، فاطر (۳۵) آیه ۱۳، زمر (۳۹) آیه ۵، زخرف (۴۳) آیه ۱۳.

۲. جائیه (۴۵) آیه ۱۳.

او، قدرت و تسلطش بر طبیعت بیشتر شده و از آن رهایی یافته است.

مولفه سوم، هدف آزادی

مولفه سوم آزادی، هدفی است که برای رسیدن به آن، انسان به عنوان مولفه اول، از دخالت موانع به عنوان مولفه دوم، آزاد و رهاست. در این جا نیز لازم است با مراجعه به قرآن کریم، اهداف آزادی انسان را بیان کنیم. با توجه به آیات قرآن کریم - که برخی از آنها ذکر شد - می توان مهم ترین اهداف آزادی را با توجه به نوع مولفه دوم (مانع) بیان کرد:

۱. توحید و خدا باوری

یکی از مهم ترین اهداف آزادی انسان از دیدگاه قرآن، دوری از شرک و پذیرش اصل توحید است. اگر متغیر «انسان های دیگر» را مانع آزادی محسوب کنیم، در این صورت مطابق دیدگاه قرآن، اتخاذ ارباب و پذیرش سلطه دیگران با اصل توحید ناسازگار بوده و انسان را به شرک مبتلا می گرداند. در آیه ۶۵ سوره آل عمران خداوند از پیامبر می خواهد که اهل کتاب را به عبادت خدا و پرهیز از شرک و اتخاذ انسان های دیگر به عنوان ارباب دعوت کند؛ زیرا پذیرش سلطه دیگران و پرستش غیر خدا موجب شرک، و آزادی از این سلطه و عدم اتخاذ ارباب، انسان را موحد واقعی می گرداند. براین اساس، شرط واقعی موحد بودن، عدم پذیرش سلطه دیگران است؛ و جامعه سیاسی توحیدی نیز جامعه ای است که در آن، حاکمان به سلطه بر شهروندان نیندیشند و آنها را برده و بنده خود نسازند. از آن جا که اصل توحید در اندیشه و تفکر اسلامی از جایگاه بسیار والایی برخوردار است، آزادی از سلطه دیگران نیز از ارزش و جایگاه بالایی برخوردار می گردد.



۲. عدالت

از دیدگاه قرآن یکی از اهداف آزادی انسان، عدالت است. بر این اساس، انسان عادل کسی است که از سیطره و سلطه امیال و هواهای نفسانی خود آزاد و رها باشد و رهایی از این امیال و هواهای نفسانی، انسان را مستحق وصف عدالت می‌گرداند؛ پس می‌توان گفت هدف اصلی آزادی معنوی، رشد و تکامل اخلاقی و معنوی انسان و رسیدن به عدالت است. آزادی انسان از قید و بند و اسارت خود، او را به کمال انسانی نزدیک ساخته، به انسان عادل‌لی که نمونه انسان کامل است، تبدیل می‌کند.

۳. شناخت و آگاهی

یکی دیگر از اهداف آزادی انسان از دیدگاه قرآن، کسب شناخت و آگاهی نسبت به هستی و امکان برخورداری از نعمت‌های الهی است. بر این اساس، آزادی انسان از طبیعت و رهایی او از سلطه آن، به منظور نیل به شناخت و آگاهی و قدرت تصرف در طبیعت است.

دقت در آیاتی که طبیعت و موجودات و اشیای آن را مسخر انسان معرفی کرده، بیانگر این نکته است که هدف از این تسخیر، دست‌یابی به شناخت و آگاهی است که خود نیز به منظور کسب قدرت و توانایی تصرف در طبیعت در جهت بهره‌برداری از آنان است؛ همان طوری که در سوره جاثیه به این مسأله اشاره شده است:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱

در این آیه برای کسانی که اندیشه و تفکر می کنند، نشانه های مهمی در آسمان ها و زمین معرفی شده است. روشن است که این تفکر برای کسب شناخت و آگاهی است. در برخی دیگر از این نوع آیات می خوانیم:

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱

او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و زیوری برای پوشیدن (مانند مروارید) از آن استخراج کنید و کشتی ها را می بینی که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید و) از فضل خدا بهره گیرید، شاید شکر نعمت های او را به جا آورید.

توجه در این آیه، روشن می سازد که هدف تسخیر دریا در مرحله نخست، استفاده از نعمت های آن است، اما هدف اصلی کسب شناخت و آگاهی نسبت به این نعمت ها و در نتیجه شکر آنهاست. همچنین در آیه دیگری در این زمینه می خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مِمَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمِمَّا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾^۲

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان ها و زمین است مسخر شما کرده و نعمت های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، درباره خدا مجادله می کنند.

در این آیه پس از آن که هدف از مسخر ساختن آسمان ها و زمین، و آنچه در

۱. نحل (۱۶) آیه ۱۴.

۲. لقمان (۳۱) آیه ۲۰.

آنهاست را، بهره برداری از نعمت‌ها دانسته است، علت طغیان انسان‌ها را در برابر خداوند، ناآگاهی آنان می‌داند؛ بنابراین می‌توان گفت؛ هدف اصلی آزادی شناختی، کسب شناخت و آگاهی است.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان به این جمع بندی اشاره کرد که؛ مهم‌ترین هدف آزادی انسان از دیدگاه قرآن، عبارت است از «رشد و تکامل انسان». این رشد و تکامل می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد، که با توجه به آیاتی که ذکر شد، می‌توان به سه جنبه مهم آن اشاره کرد: ۱. رشد و تکامل عقیدتی که در پرتو باور به توحید و در نتیجه آزادی از سلطه دیگران حاصل می‌شود. ۲. رشد و تکامل اخلاقی که در پرتو عدالت و در نتیجه آزادی از امیال و هواهای نفسانی (آزادی معنوی) به بار می‌آید. ۳. رشد و تکامل علمی و معرفتی که در پرتو شناخت و آگاهی نسبت به آزادی از طبیعت به وجود می‌آید.

البته روشن است که رشد و تکامل انسان، منحصر به این سه جنبه نبوده، هر یک از این جنبه‌ها نیز می‌تواند زیر مجموعه‌هایی داشته باشد.

آزادی اندیشه از دیدگاه آیت الله معرفت (قدس سره)

آیت الله محمد هادی معرفت علیه السلام مؤلف کتاب «التمهید فی علوم القرآن» در جهات فقه اجتماعی اسلام، دارای آراء بدیع و نظرات جالبی هستند. یکی از مباحث اجتماعی مهم، مبحث آزادی است، ایشان درباره‌ی این مقوله نیز مطالب قابل توجهی اظهار فرموده‌اند.

نگاه مبنایی

آیت الله معرفت، بر اساس حدیث «إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أحرارٌ»، انسان‌ها را ذاتاً آزاد می‌بینند و به واسطه لزوم وجود قانون در جامعه و عدم امکان رشد بدون آزادی، به این مقوله می‌پردازند. تقسیم بندی‌های ایشان نسبت به آزادی، نشانگر عدم خلط آزادی‌های گوناگون توسط ایشان است.

آیت الله معرفت، به آزادی از جنبه‌های گوناگون می‌نگرد؛ ولی در تمام نگرش‌های ایشان یک بحث برای آزادی همیشه مطرح است و آن نگرش مبناساناه و نگاه فیلسوفانه به این مقوله است.

در آزادی ذیل چنین نگاهی، آزاد آفریده شدن انسان، موضوعی است که هم مورد تأیید عقل و فلسفه است و هم قرآن کریم آن را مسلم دانسته است. هم چنین روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام نیز بر آن تأکید دارد.

حضرت علی علیه السلام در روایتی به امام حسن علیه السلام می‌فرماید:

«لا تكن عبداً لغيرك، فقد خلقك الله حراً»؛ بنده غیر خودت مباش در حالی که

پروردگار تو را آزاد خلق نموده است.

در آزادی فلسفی، سؤال از آزادی انسان و اینکه او تحت تأثیر اراده بالاتر و عوامل دیگر نیست، یک سؤال بنیادی است. هر چند پرسش از جبر و اختیار از بدو آفرینش ذهن آدمی را درگیر خود کرده بوده است؛ در عین حال نگاهی به مکانیزم‌های عملکرد ذهن آدمی، نشان می‌دهد که انسان دارای اراده است؛ چه آن که با فراهم شدن مقدمات اراده (تصور، فایده و شوق شدید) تصمیم بر جامه عمل پوشاندن به خواسته خویش می‌گیرد.

انسان مشاهده می‌کند؛ در عین حال که در اراده و عمل آزاد است در ترک نیز، با وجود نهایت درجه اشتیاق به انجام کار، توانا و قادر است. همین حمل نمودن مسئولیت بر دوش خود، و توانایی ترک از انجام عمل، حاکی از آزاد بودن او است و مدح و ذم بر انجام یا ترک کارها نیز مولود همین آزادی در انجام و ترک است؛ در غیر این صورت (اگر انسان مجبور و غیر آزاد می‌بود) هیچ مدح و ذمی بر انجام یا ترک کارها بر وی معقول و حکیمانه نبود. در فرهنگ دینی، قرآن کریم، آمده است که: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾؛ هیچ کس بار دیگری را به دوش نمی‌کشد.

به باور نویسنده کتاب «التمهید» با توجه به اینکه آدمی در انجام و ترک امور خویش مختار است، می‌توان گفت؛ که وزر و وبال کسی بر دوش دیگری نیست، و تمام پیامدهای حقوقی و کیفری اجتماعی انسان نیز بر عهده او است، و نتایج ارتکاب و عدم ارتکاب آن‌ها متوجه وی می‌باشد.

آیت الله معرفت این اصل را از بنیادی‌ترین اصول ساختار اجتماعی بشر برشمرده است؛ اصلی که از سرشت وی برخاسته است، و تمام ساز و کارهای معقول برای ایجاد یک جامعه سالم و پاک، بر این اساس و بنیاد قرار گرفته است.

به باور وی شک و تردید در اصل این قضیه حاکی از گرفتاری در دام سفسطه و مغلطه است.

ایشان هم چنین، بر این باور است که در محیط سالم استعدادها رشد می‌کند و شکوفا می‌گردد؛ چنانکه، در طرف دیگر مسئله، به هر میزان که محیط ناپاک‌تر و ناسالم‌تر گردد، زمینه رشد کژی و انحراف نیز بیشتر می‌شود.

روابط میان افراد با یکدیگر

نوع دیگر آزادی از دیدگاه مرحوم آیت الله معرفت، آزادی حاصل از روابط میان افراد با یکدیگر است. ایشان این نوع از آزادی را، حقوقی می‌نامند.

آیت الله معرفت تأکید دارند عمق نگرش ما به آزادی در مطالعه این نوع از آزادی به اندازه آزادی در نگاه فلسفی نیست؛ چه آن که در اینجا، فقط رابطه فرد با دیگران و نیز رابطه وی با نظام حاکم را مورد بحث قرار می‌دهیم، و بقیه مباحث و جهات موضوع بر عهده فلسفه باقی می‌ماند.

به باور آیت الله معرفت، آزادی در این معنا، برخاسته از آزادی تکوینی است و همان طور که مؤلفه طهارت ظاهری انسان، از طهارت ذاتی (واقعی) او در خلقت منشأ می‌گیرد، آزادی او در حقوق هم، از آزادی‌اش در آفرینش سرچشمه می‌گیرد.

در واقع، و به دیگر سخن، از آنجا که اصل آزادی از فطرت اصیل آدمی نشئت گرفته و برمی‌خیزد تمامی قوانین و حقوقی هم که ضامن سعادت و رشد و کمال انسان است، باید با فطرت و سرشت وی هماهنگی داشته باشد.

همه انسان‌ها از این جهت مساوی‌اند؛ زیرا همگی در اصل خلقت، و نه کیفیت‌های خاص آن، مساوی می‌باشند. به این ترتیب قائل شدن به تبعیض، در



این جا کاملاً بی پایه است و به حکم عقل و نقل محکوم و باطل است. انسان حق دارد از تمام مظاهر طبیعی زندگی بشری، برخوردار و بهره‌مند گردد همان طور که در قرآن کریم وارد شده است: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ یا ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾. این که خداوند آنچه در زمین است را برای همه شماها خلق نموده، و تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین است را مسخر و رام شما آفریده است، بیانگر همین واقعیت است. متنها مهم‌ترین مسئله در این جا آن است که آیا برخورداری از این آزادی در استفاده از مظاهر آسمانی و زمینی، مطلق و بی قید است، یا محدود و مقید می‌باشد؟ در راه پاسخ‌گویی به این پرسش، مرحوم آیت الله معرفت به تعاریف آزادی می‌پردازند:

بنابر توضیح ایشان دو گونه تعریف برای آزادی شده است، که عبارتند از: انطلاق از قیود به معنای این که، انسان در تمام تصرفات و بهره‌وری‌های خویش آزاد و رها است، و هیچ مانع و رادعی برای وی نمی‌توان قائل شد؛ اما امکان التمتع بالحقوق، بدان معنا است که چپش و ساز و کار ارائه حقوق به گونه‌ای است که هر فرد به صورت معقول امکان استفاده و تمتع از حقوق راستین و بر حق خود را داشته باشد.

معقول نبودن تعریف و تفسیر اول برای آزادی، کاملاً واضح و روشن است. به این دلیل که قاعده تراحم در این جا روی می‌دهد و هیچ عاقلی در دنیا با وجود قاعده تراحم و برخورد، نمی‌تواند قائل به وجود نوع نامعقولی از آزادی، به نام «آزادی مطلق» گردد.

در مقابل؛ تعریف دوم منطقی، معقول و مقبول است؛ چه آن که بهره‌وری تام انسان، و استفاده احسن وی از تمام امکانات حقوقی خویش، مشروع است.

و عاقلان جهان بر پذیرش این مسئله با یکدیگر اتفاق و هم قولی دارند. دیدگاه آیت الله معرفت نسبت به آیاتی چون؛ ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾؛ (هیچ اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست) و آیه؛ ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ هر کس غیر از اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است. که برخی گمان کرده‌اند با آزادی منافات دارد می‌فرماید:

آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ به معنای جبر در دین پذیری نیست. آیه می‌گوید؛ دین آن چیزی نیست که با زور بتوان آن را به خورد مردم و باور آنان داد؛ بلکه دین باید با تمسک به دلایل و براهین، عرضه گردد، تا مردمان با رغبت آن را بپذیرند؛ زیرا ذات مردم برهان پذیر است. اما آیه؛ ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و همچنین آیه؛ ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ به بیان دین پذیرفته شده نزد خداوند، پرداخته است.

بدین معنا که اگرچه حقیقت را بدون برهان نمی‌توان بر کسی تحمیل نمود، و باید با ارائه دلیل آن را عرضه کرد؛ ولی بدانید که اگر دینی غیر از دین اسلام انتخاب نمودید، در نهایت امر متوجه خواهید شد که راه را به خطا رفته‌اید.

از این جهت است که، اسلام منطقی‌ترین و معقول‌ترین برهان‌ها و ادله را، در حقانیت خود ابراز داشته است، و هر که آن را نپذیرد، در واقع در اصل برهان‌پذیری که از فطریات وی است، خدشه وارد است.

در واقع کسی که از امور فطری خویش دور شود، از انسانیت دور می‌شود. به این ترتیب باید گفت که میان این دو طیف آیات، و نیز روایاتی از این دست، هیچ گونه تناقضی نیست و اصولاً؛ حکم به قبح پذیرش دینی غیر از اسلام، یک حکم ارشادی برای عقول مردمان است.



شبهه دیگر این است که؛ گفته شود انسان نمی‌تواند از سیطره صفات روحی و جسمی و درونی خویش بگریزد و ناچار تابع آن‌ها است. در نهایت، با توجه به چنین نگاهی، حکم به عدم برخورداری انسان از آزادی ذاتی شود. حتی ممکن است برای توضیح چنین نگاهی از آیه شریفه؛ ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ هم استفاده شود.

جواب این شبهه، که عده‌ای از غربی‌ها نیز سخت بدان معتقدند، این است که چه اشکالی دارد انسان از ابتدا و طبق ساختار پی‌ریزی شده، رفتارش به گونه‌ای باشد که نشئت از صفات باطنی‌اش گرفته باشد؟

اگر از ابتدا این پی‌ریزی بر اساس اصل مختار بودن انسان پی‌ریزی شده باشد (که همین گونه هم هست) هیچ سلب آزادی‌ای از وی نشده است و آیه نیز نمی‌خواهد جبری بودن این شاکله را بیان بدارد؛ لذا از این آیه نفی اختیار، و اثبات جبر، برای آدمی به دست نمی‌آید.

یک مسئله دیگر وجود دارد و آن جایگاه قانون در قبال مبحث آزادی است؛ بدین معنا که، با وجود آزاد بودن انسان، در حکمرانی نسبت به کارهای خویش، و آزاد بودن و مختار بودن او، کارکرد قانون چیست؟

برای جواب به این سؤال باید، ابتدا جایگاه حق را معین کرد. حق در برابر تکلیف قرار دارد. بر این اساس هر آنچه که بر اساس سرشت آدمی، یا به وسیله طبیعت و یا سنت الهی، برای انسان متصور باشد حق نام دارد.

جایگاه قانون در مرزبندی این حقوق معین و تعریف می‌شود و مرزهای مذکور را گاه آدمی خود معین می‌کند و گاه شرع مبین، آن مرزها را مشخص می‌نماید.

آزادی معقول و مطابق سرشت پاک آدمی، همان آزادی در محدوده قانون

است؛ البته نه قانونی که صاحبان زر و زور وضع نموده‌اند؛ بلکه قانونی که بر مبنای سرشت و حکمت و به دست مردمان عاقل و برگزیده وضع شده باشد. این قانون باید تأمین‌کننده مصلحت‌ها و منافع عمومی باشد، و اصل عدالت (عدالت اجتماعی) در آن مشهود باشد. هم چنین باید، یکسانی افراد جامعه و امکان بهره‌وری از حقوق خویش، کاملاً در آن مشهود باشد و انسان به تمام حقوق تعریف شده خویش برسد.

کوتاه سخن آن که آزادی باید، معقول و متعهدانه باشد؛ نه اینکه با بی بند و باری و بی تفاوتی همراه و هم آغوش گردد. بر این اساس در جلب منفعت و دفع ضرر، تضادی که ممکن است میان مردم روی دهد باید با قانون رفع شود.

این اولین و مهم‌ترین دلیل احتیاج به قانون است؛ لذا قانون با آزادی مطلق منافات دارد. و با آزادی به معنای انتفاع و تمتع از حقوق، نه تنها منافاتی ندارد، بلکه در واقع قانون برای تحقق همین آزادی (انتفاع از حقوق) آمده است.

در شریعت اسلام، که کامل‌ترین شرایع است، و در تفسیر شیعی از این شریعت، باید هم قانون باشد و هم حکومت، و در رأس هرم این حکومت نیز، پس از انقطاع ارسال رسل، باید شخصی باشد که تمام مناصب نبوت را دارا است. به این شخص در ادبیات اسلامی و شیعی می‌گوییم، امام.

حال حکومت مدنظر اسلام، برای تحقق آزادی در بستر قانون در زمان غیبت امام، محتاج وجود یک مسلمان عادل، با شرایطی خاص است، که علاوه بر شرائط عام عقلائی، شرط «فقاہت» را نیز داشته باشد.

وجود این حاکم فقیه، برای اجرای قانونی که بنا است در جامعه اجرا شود (قانون اسلام) ضروری و لازم است. فقاہت مورد نیاز در این فرد هم فقاہت در احکام شخصی نیست؛ بلکه ملاک در این مقوله، داشتن «فقاہت حکومتی»

است؛ لذا نمی‌توان گفت همه فقها ولایت دارند. این خصیصه‌ای است که فقط برخی فقیهان آن را دارا می‌باشند و نقش مردم در این حکومت به فعلیت رساندن «ولایت بالقوه‌ی» این «فقیه شایسته» است؛ لاجرم با بالفعل شدن ولایت این گونه فقیهی، بقیه فقیهان ولایت حکومتی نخواهند داشت.

این مبحث بسیار دامنه دار است و باید در جای خود بدان پرداخت که آزادی واقعی را جز در حکومت مبتنی بر ولایت فقیه در مرحله‌ای و در حکومت امام عصر علیه السلام در مرحله‌ای بالاتر نمی‌توان دید.^۱



آزادی اجتماعی از دیدگاه قرآن

خداوند تبارک و تعالی، در قرآن فرموده است: ﴿بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾^۱ و ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾

مستفاد از این دو آیه شریف، این است که در منظر قرآن کریم، همه افراد انسان، با همه اختلافات و تفاوت‌ها و امتیازاتی که دارند، اجزایی متشابه از یک حقیقت واحد هستند؛ یعنی، نوع انسان و اجتماع بشری، برای تحقق خود، به همه اجزا محتاج است.

هیچ کس در این خصوصیت (بعض بودن) فوق دیگری نیست، گرچه هر گروه و صنفی از مردم، خصوصیات و تفاوت‌هایی با دیگران دارند و هر کدام به شکلی در این اجتماع تاثیر می‌گذارند، چون اولاً، همه از نوع و حقیقت وجودی واحد هستند، ثانیاً، مختار و آزاد و صاحب اراده خلق شده‌اند و ثالثاً، به یک نسبت در تشکیل جامعه انسانی سهیم‌اند.

پس همگان در امور اجتماعی آزاد و مختار و صاحب حق تصمیم‌گیری هستند، و کسی نمی‌تواند اراده خود را بر دیگران تحمیل کند و آنان را از مشارکت در امور اجتماعی باز دارد و بر آنان برتری جوید و آنان را به بندگی و بردگی بکشاند.

البته، تعاون اجزا و مشارکت همگان برای ساختن اجتماع عادل و عدالت طلب، مستلزم عدم اعمال اراده و چشم پوشی اجزا از برخی آزادی‌های فردی است، ولی در این امر هم هیچ استثنایی وجود ندارد، و هیچ گاه رابطه‌ای یک سویه شکل نمی‌گیرد.

این بخش از آیه که می‌فرماید:

﴿لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾

دلاله دارد بر این که ربوبیت و لازم اطاعت بودن، مختص به ذات ربوبی است، و احدی در این امر شریک او نیست، همان طور که الوهیت، مختص به ذات باری اوست.

پس هر اطاعتی از غیر، و پذیرش خواست دیگران، اگر منتهی به اطاعت خداوند نشود، خلاف اسلام بوده، و شرک در طاعت و ربوبیت است. لذا خداوند متعال در جای دیگری از قرآن مجید، اهل کتاب را به همین دلیل که غیر خدا را، مالک و مدبر شؤون خود قرار دادند و تسلیم مطلق علمای سوء و دنیاطلب، شدند مذمت می‌کند و می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَإِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱

«یهود و نصارا، به جای خدای قادر متعال، علمای خود و عیسی را صاحب امور خود قرار دادند و حال آن که مامور به پرستش خدای واحد بودند. معبودی جز الله نیست و او منزّه است از آن چه ایشان شریک قرار دادند.»

از این که مامور به عبادت «اله واحد» بوده‌اند، ولی مذمت بر اطاعت غیر او شده‌اند، فهمیده می‌شود؛ که اطاعت بالاستقلال، عبادت است، و رب قرار دادن

غیر، اله قرار دادن اوست. همان طور که استفاده می‌شود دعوت به انحصار عبودیت برای خداوند یکتا، دعوت به انحصار اطاعت بی قید و شرط برای او نیز هست.^۱

از این بیان روشن شد؛ که اسلام عزیز و نبی مکرم آن، چگونه در ابتدای رسالت آن عزیز، شعار آزادی سر داده‌اند و انسان را دعوت به رهایی از هموعان خود و قید و بندهای جاهلیت کرده‌اند: ﴿قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا﴾؛ یعنی، رستگاری دنیا و آخرت، در گرو نفی تسلیم و اسارت اربابان زر و زور و تزویر و به کارگیری اراده در جهت کمال غایی بشریت است؛ چرا که ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲

شعار توحید، مشتمل بر نفی و اثبات، عصیان و تسلیم، آزادی و بندگی است. و تا آن نفی و عصیان نباشد، اثبات و تسلیم و ایمان، محقق نمی‌شود، و تا آن بند بندگی باز نشود، آزادی واقعی حاصل نمی‌شود. بندگی خدا، عین آزادی و حرکت و خلاقیت و ظهور است و در او اسارت و بسته شدن نیست.

«لا اله الا الله»، شعار آزادی انسان مسؤول است. و چقدر زود کسانی که به این ندا لبیک گفتند، طعم شیرین آزادی را چشیدند، تا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «همگی، مانند دانه‌های شانه، برابری و کسی را بر کسی برتری نیست. سفید و سیاه، عرب و عجم، قریشی و غیر قریشی برابرنند: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ﴾^۳.

۱. در سوره انبیا، آیه ۲۵ می‌فرماید: «لا اله الا انا فاعبدون» و در آیه ۲۱۳ شعراء می‌فرماید: «ولا تدع مع الله الها آخر».

۲. ذاریات: ۵۶.

۳. حجرات: ۱۳.

تشریح دین و تامین آزادی انسان در قرآن کریم^۱

خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲

این آیه شریفه، می‌گوید، علت تشریح اصل دین و تکلیف انسان به آن، وقوع اختلاف در دین است.

این آیه، نشان می‌دهد که انسان‌ها چگونه در زندگی دنیا و بهره‌برداری از مواهب حیات، به اختلاف و تنازع پرداختند و حقوق و آزادی هم را سلب کردند و خداوند متعال برای رفع این تنازع، و آزادی‌کشی‌ها، انبیای عظام را با قانون و کتاب فرستاد، تا جامعه بشری را تعدیل کنند، و قسط اجتماعی را حاکم سازند، به طوری که تمام افراد انسان در استفاده از نعم الهی و زمینه‌های لازم برای تکامل و رشد جوامع انسانی، از شرایطی یکسان برخوردار باشند و بتوانند آزادانه به فراخور استعداد و میل ذاتی خود به فعالیت پردازند.

مردم، در ابتدای تشکیل اجتماع انسانی، امتی واحد بودند. همه، دارای مقصد واحدی بودند و در زندگی و استفاده از مواهب هستی، تنازع و تمانع نداشتند. ادراکات و علوم آنان بسیط و محدود بود و نیازشان به رفع گرسنگی و دفع آزار حیوانات و جلوگیری از سرما و گرما، منحصر بود. غارها را به عنوان محل سکونت انتخاب کردند و از حیوانات و گیاهان و دریاها برای رفع حوائج

۱. برای تبیین این بحث از تفسیر شریف المیزان، جلد دوم، ذیل آیه ۲۱۳ و سوره بقره، بهره برده ام.

۲. بقره: ۲۱۳.

زیستی بهره بردند.

هر انسانی به حکم فطرت سودجویی و منفعت طلبی خویش، به تصرف در پدیده‌های عالم و تسخیر آن پرداخت، و موجودات جاندار و غیر جاندار را به خدمت در آورد. و هنگامی که دید، دیگر افراد هم‌نوع او در بعضی امور به موفقیتی رسیده‌اند، که او دست نیافته است، او به آن محتاج است، همان طور که او به چیزهایی رسیده است که آنان از او بی بهره‌اند، خود را ناچار دید که به همکاری با دیگران دست زند، تا همگی بتوانند از فرصت‌ها و زمینه‌های بهتر و برتر ایجاد شده، استفاده کنند.

لذا لزوم جامعه مشارکتی را پذیرفت، و قبول کرد که همه این روابط و تعاملات، به نحوی باشد که حق کسی ضایع نشود و عدل اجتماعی بر آن حاکم باشد. چون، غرض اصلی او استخدام بیش‌تر طبیعت و مواهب آن و رسیدن به منافع بیشتر بود و این شدنی نبود مگر به تعادل و تساوی در آن چه می‌دهد و می‌ستاند.

مردم، مقصود واحدی داشتند، لذا امت واحدی شدند، بدون اختلاف و تنازع، و لکن حکمت الهی اقتضا کرده است که انسان‌ها از نظر استعداد و قوای خود متفاوت باشند و در استخدام مواهب طبیعت، یکسان نباشند و احساسات و ادراکات و امیال گوناگون داشته باشند و لا جرم اهداف و آمالشان نیز متفاوت باشد: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۖ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾^۱

نتیجه این تفاوت‌ها، تفاوت ایشان در قوت و ضعف است. عده‌ای قوی‌تر و گروهی ضعیف‌تر می‌شوند و به خاطر روح منفعت طلبی و طبیعت ظلوم و

جهول و هلوع،^۱ از جاده عدل منحرف می‌شوند و اقویا و اغنیا، راه طغیان و تعدی به حقوق ضعفا را پیش می‌گیرند.

از نیروی فکر و قدرت بدنی آنان بهره می‌جویند، اما نفعی درخور، به آنان نمی‌رسانند، بلکه اراده و آزادی آنان را سلب، و خواست و میل خود را بر آنان تحمیل می‌کنند، به طوری که جامعه انسانی از مسیر تعادل و تکامل منحرف شد، اختلاف و ستم بر آن مستولی گشت، سعادت و کمال انسانی نابود و فطرت او غبار آلود شد و نظم اجتماعی، جای خود را به هرج و مرج داد.

مراد از اختلاف مردم در ﴿لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾، همین تنازع و کشمکش در استخدام طبیعت، و بهره برداری از مواهب حیات است.

نیز به همین مطلب اشاره دارد، آن جا که فرمود: ﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا﴾^۲

امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز وضعیت جامعه انسانی و ظلمت و شدت و هرج و مرج حاکم بر آن را، قبل از بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چنین تشریح می‌فرماید:

«خداوند سبحان، محمد صلی الله علیه و آله را در زمانی مبعوث کرد که انقطاع و پایان دنیا نزدیک شده بود (بر اثر فساد زیاد روی زمین) و آخرت روی آورده بود. نور دنیا، پس از فروزندی، تاریک شده و اهل دنیا را شدت سختی و بیچارگی فرا گرفته بود.

آرامگاه دنیا، خشن و زبر (کنایه از عدم آسایش و آرامش بشر) و زمام امر آن به دست کشنده آن بود، در حالی که مدت عمر آن، رو به تمامی، و علامات اتمامش، نزدیک، و اهل آن در حال نابودی و هلاکت، و حلقه آن، شکسته (نظام

۱. سوره معارج، ۷۲ سوره احزاب، و ۳۴ سوره ابراهیم به این طبیعت اشاره دارد.

۲. یونس: ۱۹.

نداشت و هرج و مرج حاکم بود) و ریسمان آن، گسیخته، و علم‌های آن، مندرس، و زشتی‌های آن، آشکار، و طول دنیا، به کوتاه شدن گراییده بود.^۱ خدای حکیم، باید برای رفع این تنازع و اختلاف - که این موجود را از کمال معهود خود دور می‌سازد - چاره‌ای داشته باشد و طریقی خارج از وجود او فرا روی او باز کند؛ چرا که طبیعتِ ظلوم و جهول و هلوع او بود که او را به فساد و طغیان دعوت کرد، پس ﴿وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۲ به راه سعادت و هدف غایی آفرینش خویش هدایت گردد و دائما از امداد و عطای الهی برخوردار شود.

از آنجا که خلقت انسان تنها مادی و دنیایی نیست، بلکه او موجودی است الهی و مادی، و مرکب از روح و بدن است، و روح او به سوی خداوند باز می‌گردد و ابدی است،^۳ هدایت او باید تامین کننده سعادت ابدی، و تکمیل و تعدیل تمام ابعاد وجودی او باشد.

اینجا است که خداوند حکیم، انبیای الهی را با کتاب و قانون، و حدود و تعیین مرزهای فردی و اجتماعی، بر انگیخت تا با ایجاد نظم و تعادل اجتماعی و ساختن انسان‌های آگاه به سعادت و کمال حقیقی خویش، بشر را به سر منزل مقصود رهنمون باشند، پس فرمود:

﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ

النَّاسِ فِي مَا اَخْتَلَفُوا فِيهِ﴾

و نیز فرمود:

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۹.

۲. طه: ۵۰. خدایی که هر چیزی را خلق کرد، پس او را هدایت کرد.

۳. اسراء: ۲۰. بخشش پروردگار تو، ممنوع نبوده است.



﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾^۱

این چنین است که انبیای الهی، از طرفی با تعلیل معارف و حقایق و تبشیر و انذار، انسان را به راه خوشبختی و حقیقت وجودی خویش آگاه می‌سازند و به او تذکر می‌دهند که فطرت و طبیعت خیر خواه و منفعت طلب او، عاملی است برای تحصیل کمال و سعادت، نه وسیله‌ای برای هلاکت فرد و اجتماع، و بدین گونه راه را بر هر نوع ظلم و تعدی و سلب حقوق و آزادی‌های دیگران می‌بندند و مهم‌ترین عامل سلب آزادی و مرکز هدایت همه فعالیت‌های ضد آزادی را در درون او نابود می‌کنند.

و از طرفی دیگر با آوردن کتاب و قانون و استفاده صحیح از قدرت، افراد را در تعاملات اجتماعی، به تعدیل و انضباط می‌کشانند، به نحوی که در مسیر تعاون و داد و ستد اجتماعی و به خدمت گرفتن دیگران، و یافته‌ها و داشته‌های آنان، هر کس به مقداری که استحقاق دارد و به دیگران نفع می‌رساند، و محل به حقوق آنان نیست، برخوردار و بهره‌مند گردد.

کسی بر کسی ربوبیت نکند و جان و مال و اراده و قدرت دیگران را، وسیله کامیابی خود قرار ندهد و طبقه حاکم و طبقه محکوم در کار نباشد.

بدین صورت می‌بینیم در منطق قرآن کریم، دین، چگونه نقش آزادی بخشی و حفظ آن در همه عرصه‌های زندگی بشری را، دارا است.^۲

ترجیع بند دعوت همه انبیای الهی، یک کلام است و آن، پرستش خدای

۱. ابعاد وجود انسان و بازگشت او به سوی خداوند در آیات ۱۶ سوره مؤمنون، ۷۲ سوره ص، ۱۲ سوره سجده،

۱۵۶ سوره بقره بیان شده است.

۲. حدیث: ۲۵.

یگانه و کمال مطلق، و دوری جستن از مظهر طغیان و سرکشی و فساد، است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۱

و سخن واحد همه اهل کتاب و شرایع آسمانی، این است که؛ انسان‌ها در برابر هم مساوی‌اند، و کسی صاحب امر دیگری نیست، جز خدای متعال: ﴿وَ

لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲.

خداوند، به بنی اسرائیل، نعمت آزادی و رهایی‌ای را که با فرستادن

موسی عليه السلام به آنان ارزانی داشت تذکر می‌دهد:

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ

يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾^۳؛

«یاد آورید، آن گاه که شما را از آل فرعون نجات دادیم، در حالی که شما را

به نحو بدی عذاب و شکنجه می‌کردند، پسرانتان را می‌کشتند و زنانتان را باقی می‌گذاشتند و در این کار، بلای بزرگی از خدایتان بود».

بالاخره، نسبت به دعوت خاتم پیامبران و تتمیم‌کننده مکارم اخلاق چه زیبا

می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ

الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ

الْحَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۴.

پیامبری که امر و دعوتش به خوبی‌ها و زیبایی‌ها، و نهی، تحذیرش از

۱. روشن می‌شود که در تاریخ بشریت، اولین بار قانون و کتاب و میزان توسط انبیا برای جامعه انسانی به ارمغان آمد و دیگران در امر تقنین از آنان تقلید نمودند.

۲. نحل: ۳۶.

۳. آل عمران: ۶۴.

۴. بقره: ۴۹.

زشتی‌ها و پلیدی‌هاست، و در آن چه برای جسم و روح انسان، پاک و خوش است، آزاد می‌گذارد و فقط آن چه را خبیث و پلید است و خلاف طبع پاک خود انسان، حرام می‌کند.

و بالاخره قفلی که بر فکر و اندیشه خود زده‌اند، باز می‌کند، و زندانی که خود، با تقلید کورکورانه و تعصب و جهل و خرافه پرستی ساخته‌اند، و مانع آزادی آنان شده است، خراب می‌کند، و بندهایی که احبار و رهبان و بزرگان و اقویا بر دست و پاشان زده‌اند، می‌گشاید، و به تعبیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام؛ خداوند آن حضرت علیه السلام را بهار اهل زمانش قرار داد که هر چه بود شکوفایی و خرمی بود.^۱

و در جایی دیگر فرمود:

خداوند به وسیله محمد مصطفی علیه السلام پراکندگی و هرج و مرج و بی‌نظمی‌ها را اصلاح کرد، و جبارانی را که در همه زمان‌ها غالب بودند، شکست داد و سختی‌ها را آسان کرد، و ناهمواری‌ها را هموار ساخت، تا این که گمراهی فکری و عملی را از شرق و غرب دور ساخت.^۲

لذا از آن حضرت علیه السلام منقول است که در حجة الوداع فرمودند:

آگاه باشید! که زمان گردید، تا به هیئتی درآمد که در روز نخست خلقت، آن چنان بود.^۳

شاید، اشاره به همین امر است؛ که با استقرار اسلام ناب و دین حنیف، کژی‌ها و انحرافات و مفاسدی که در زندگی شهر پیدا شده بود، زائل گشت و

۱. اعراف: ۱۵۷.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۹.

۳. همان، خطبه ۲۰۴.

جامعه انسانی به اعتدال اولیه خود بازگشت .

بنابراین، راه آزادی بشر تا قیام قیامت، تبعیت از این دین حنیف، و پرهیز از اختلاف و تنازع در آن است. و کنار زدن انسان‌های ظالم و آزادی ستیز، و اجبار و رهبان، و حکام دغلباز و حيله گری است که در هر زمان، بندهایی برای به بند کشیدن انسان، و میله‌ها و قفل‌هایی برای زندانی کردن او، حتی به دست خودش، آماده دارند. و برای بازگرداندن جوامع دینی به فساد و تباهی و تبعیض، قبل از اقبال به دین، در حقائق و دستاوردهای دین اختلاف وارد می‌کنند، محکم آن را متشابه جلوه می‌دهند، متشابهات آن را می‌گیرند و بر هوای خود حمل می‌کنند، در برابر هر حقی، باطلی بپا می‌دارند، و هم اینها را برای برتری جویی در زمین مرتکب می‌شوند .

در ادامه آیه مورد بحث، پس از بیان هدف از بعثت انبیا و انزال کتاب، و نقش دین در رفع اختلافات و تنازع بشر، این حقیقت را فرمود که: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۱ و در جایی دیگر فرمود:

﴿أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ... وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۲

«دین را به پا دارید و در آن تفرقه نکنید، ... و از آن جدا نشدند مگر بعد از آن که علم به حقانیت آن پیدا کردند، به خاطر ستمکاری بین خویش . بلکه این نعمت آزادی بخش را برای رسیدن به دنیای پست خود، به اسارت

۱ . مروج الذهب، مسعودی، حوادث سال دهم هجرت .

۲ . شورا: ۱۳ .



در می آورند»^۱

نتیجه این ستمکاری، بازگشت جامعه انسانی به بدبختی و جهل و فساد دوران جاهلیت خواهد بود. لذا علی علیه السلام در ابتدای حکومت خود، دردمندان را فرمود:

بدبختی شما برگشته است، به مانند عصر جاهلیت و روزی که پیامبر شما مبعوث شد.^۲

و باز به آنان گوشزد می کند که راه آزادی و نجات آنان از بار سنگین و کشنده ای که بر گردن دارند، پیروی از دعوت کننده الهی و کتاب ناطق، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

منشا محدود شدن آزادی بشر

گفتیم از آن جا که انسانها، اجزای یک حقیقت واحد هستند و در این خصوصیت، اختلاف و امتیازی ندارند، لذا همه در فعالیت های خود آزادند و کسی نمی تواند آزادی آنان را سلب کند.

این امری است که خلقت آزاد و مختار انسان آن را اقتضا می کند، الا این که این حقیقت واحد، دارای هدف و مقصدی است، که حرکت و تکامل و رسیدن به آن، مقصود خلقت اوست، و خود انسان، طالب و مشتاق وصال آن است؛ یعنی، فطرتا، کمال خواه و حقیقت جو است.^۳

از طرفی، انسان، موجودی است اجتماعی و مدنی بالطبع که می خواهد با

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام نامه ۵۳.

۲. همان، خطبه ۱۶.

۳. انشقاق: ۶. ای انسان! تو به سوی پروردگارت پیش می روی و برای رسیدن به او خود را به رنج می افکنی، پس او را ملاقات خواهی کرد.

دیگران تعامل داشته باشد و از یافته‌ها و داشته‌های آنان استفاده، و تکامل خود را تسهیل و تسریع کند.

نیز گفتیم، در این اجتماع، او یک جزء است، همسان دیگر اجزا، و همه آنان هم با همین هدف در کنار او هستند، و این کل، مانند تک تک اجزا، آن هدف را تعقیب می‌کند.

بنابراین؛ اولاً، به اقتضای هدفمندی حیات خود، و اشتیاقی که به آن دارد، عقلاً نمی‌تواند اراده خود را مصروف اموری کند که او را از هدف دور می‌سازد، و وجود او را تباه می‌سازد، و زیان او را در پی دارد.

قرآن یاد آور شده است: ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱

و ﴿هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲

ثانیا، به اقتضای اجتماعی بودن، و فطرت مدنیت طلب خود، نمی‌تواند چنان بر طلب خواسته‌ها و امیالش بکوبد، که حقوق دیگران را سلب کند و آزادی و کرامت آنان را نادیده بگیرد، زیرا تجویز چنین امری، برای همه اجزای جامعه، هرج و مرج و اختلال، در نظام اجتماع و نابودی زندگی اجتماعی، و هلاک نوع بشر را به دنبال دارد، که خلاف فطرت او بود.

پس فطرت او، حکم به محدود شدن دایره آزادی‌های او، در حیات اجتماعی می‌کند، تا زندگی اجتماعی حفظ شود، و حرث و نسل تباه نگردد، و الا انسان مغروری که حد و مرزی نمی‌شناسد همه چیز را نابود می‌کند، آن طور که قرآن خیر داده است:

۱. یونس: ۹۵. بگو: «همانا، زیانکاران، کسانی هستند که خود و اهلسان در قیامت زیانکار باشند».

۲. انعام: ۴۷. آیا هلاکت و تباهی جز برای گروه ظالم و ستمکار است

﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ﴾^۱

ثالثاً، از آنجا که جامعه انسانی دارای هدف و کمال معینی است، باید تلاش خود را، به سان تمام اجزا در جهت رشد و کمال و تعالی اجتماع به کار گیرد و از آن چه مانع رشد و حرکت اوست، بپرهیزد، و عنان اختیارش را لجام زند و تعادل را رعایت کند تا یک اجتماع متعادل، و معتدل و به اصطلاح امت وسط شکل گیرد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾^۲

بر اساس جهان بینی توحیدی قرآن، چون همه رفتارها و اعمال انسان در امور فردی یا روابط اجتماعی، باید با الهام از اصل توحید و عبودیت پروردگار باشد، قوانین و حدود حاکم بر رفتار انسان، دقیق تر، مسئولانه تر و چه بسا بیشتر است؛ چرا که هیچ بعدی از ابعاد انسان و هیچ صفحه‌ای از کتاب اجتماع بشری خالی از ارتباط و اتصال با منبع غیب نیست.

اما بر اساس تفکر مادی - که هدف والایی برای انسان و جامعه قائل نیست و لذت جویی و سودپرستی را محور حیات بشر قرار می‌دهد - به مقدار تحقق همین هدف، در چهارچوب حفظ اجتماع که او را در این هدف کمک می‌کند، آزادی انسان محدود می‌شود.

پس همگان، اصل محدودیت آزادی انسان را می‌پذیرند، چون فطری است و در او مناقشه‌ای ندارند، الا این که گروهی به همه ابعاد فطرت پاک انسانی توجه کرده، و گروهی فقط به جزئی از آن که تامین کننده خواهش‌های نفسانی آنان

۱. بقره: ۲۰۵. و آن گاه که بر پیامبر پشت کند، تلاش می‌کند برای فساد و زمین و حاصل کار انسان و خود بشر را نابود می‌کند.

۲. بقره: ۱۴۳. و این چنین شما را امت وسط قرار دادیم تا گواه بر مردم باشید.

است، توجه می کنند.

و به مصلحان و خیرخواهانی که به حیات طیبه و قسط و عدل اجتماعی، و مهار آزادی های مخرب دعوت می کنند، انگ ضدیت با آزادی می زنند و آنان را به مسخره می گیرند، که چرا از آنان، تقاضای محدود کردن آزادی اجتماعی یا عقیدتی را دارند. قرآن کریم، نمونه ای از آن را نقل کرده است:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتِكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ ❁ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ ❁^۱

قوم شعیب اعتراض می کنند که «چرا او می خواهد آزادی آنان را در انتخاب و پرستش معبود قومی و ملی شان، که سستی دیر پا در میان آنان است، و نیز آزادی آنان در تصرف اموالشان را سلب کند، و آنان را به تغییر مسیر امر می کند؟» و حال آن که او، فقط تقاضای عدل اجتماعی و قسط اقتصادی از ایشان می کرد و برای توده مردم می سوخت و از فساد در زمین نهی می نمود و می گفت:

﴿وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ ❁^۲

فرق است؛ بین آن که انسانی بدون حجت و دلیل، و از روی منفعت طلبی، بخواهد اراده دیگران را محدود کند، و از روی قدرت طلبی و فساد بخواهد آزادی آنان را سلب کند، و آن کس که دعوتی الهی دارد؛ و مردم را به حق و صواب، و سعادت انسان، و تامین آزادی اجتماعی همه آحاد جامعه، و عدالت

۱. هود: ۸۷ - ۸۸.

۲. هود: ۸۷ - ۸۸.

در بین آنان و تساوی در حقوق مختلف، دعوت می‌کند. شاهدش هم این است که خود، قانونی را که می‌گوید، عمل می‌کند و پایبند است و خلاف آن نمی‌کند و نمی‌خواهد آنان را استعمار کند و به بندگی بکشانند، بلکه هدف او اصلاح جامعه و زدودن فساد عقیدتی و اجتماعی است. در منطق قرآن کریم، خروج از حدود و مرزهای الهی، که از آن تعبیر به «فسق» می‌کند، عامل نابودی جوامع بشری است: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا﴾^۱

و گردن نهادن به احکام خدا و رسول، وسیله فوز و رستگاری است: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲ وَ مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ^۳

پس حکومت صالح، که وظیفه تدوین برنامه، و راهبری جامعه به سوی کمال و صلاح را دارد، و مانعی است در مقابل اجزای شرور و تجاوزگر، می‌تواند و می‌بایست، برحسب قوانین خداوند رب الارباب، با هر جزء اخلاص کننده در روند تکاملی جامعه، متناسب با میزان اضرار و به مقداری که او به آزادی دیگر افراد و حقوق آنان تعدی کرده است، بر خورد کند. و گاه او را از صفحه جامعه حذف کند، تا حیات اجتماع و سائر اجزا باقی بماند:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۳

چرا که «هر کس دیگری را بدون این که قاتل باشد یا در زمین فساد کرده

۱. اسراء: ۱۶.

۲. نور: ۵۱ - ۵۲.

۳. بقره: ۱۷۹.

باشد، بکشد، پس گویا که همه آدمیان را کشته است»^۱.
و گاه، آزادی عمل او را در عمده امور، سلب کند و به دیگری بدهد، گرچه
حقوق انسانی او را حفظ کرده است، مثل به اسارت درآوردن و بردگی اسیر جنگی،
که اسلام آن را تجویز کرده است. و منافاتی با آزادی فردی و اجتماعی که امری
فطری و طبیعی است ندارد؛

چرا که گفتیم، اجتماعی بودن انسان نیز امری فطری است و کما این که فطرت
انسان، آزادی را به او داده است، همان فطرت، لزوم حفظ اجتماع را نیز به او
می آموزد.

پس حفظ و صیانت هر جامعه‌ای از زوال و نابودی، حق طبیعی آن جامعه
است.

و این حق، موجب به اسارت درآوردن هر کسی است که به عداوت و جنگ
با اساس آن اجتماع و حیات آن برخیزد.

و گاه تاثیر او را در امری یا اموری محدود کند، و آزادی او را بستاند، همانند
سلب آزادی در انتخاب محل سکونت^۲ در مواردی هم حکم به تبعید شخص به
منطقه‌ای غیر از محل سکونتش نماید: «همانا جزای کسانی که با خدا و رسول
محرابه می کنند و در زمین فساد می کنند، این است که... یا از زمین رانده شوند»^۳
نیز مانند سلب آزادی تجارت، و سلطه بر اموال، نسبت به اموری فسادانگیز
مثل: شراب و شراب فروشی، و قمار و قمار خانه داری، و احتکار اموال خاص
و...

۱. مائده: ۳۲. «من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانا قتل الناس جميعا».

۲. قرآن، حق انتخاب محل سکونت را به رسمیت شناخته و سلب آن را سلب آزادی و ظلم می داند. آنجا که
می فرماید: «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق» حج: ۴۰.

۳. مائده: ۳۳.

خلاصه مطلب آن که، وجود انسان و حیات فردی و اجتماعی و هدف خلقت و سعادت او، همگی ما را دعوت می‌کند به این که راهی در مقابل خود باز کنیم که تضمین کننده سعادت ما باشد و همه جنبه‌های حیات ما را ملاحظه کند و رابطه آن را به نحو صحیح، تنظیم نماید. و با سیستمی معقول و متناسب با ساختار وجودی انسان، ما را به سوی کمال مطلوب رهنمون باشد. قرآن آن راه را معرفی می‌کند:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

آن راه و شیوه و آیینی که استوار و پا برجاست، و بدون اعوجاج و سستی، و وجود انسان بر او سرشته شده است، دین خداست. باید رو به سوی این راه داشت، و بر آن آیین حق گرا که بر واقع وجود انسان نظاره گراست، مقیم و مستقیم بود؛ چرا که تبدیلی در خلقت الهی نیست و سرشت همه انسان‌ها یکی است، و راه سعادت هم در یک امر است، و آن همین دین قیم و استوار است.

یک اشکال

اسلام، یک سری قوانین مشخص، و نوعی روابط را بر پهنه اجتماع حاکم می‌کند، و برای مردم حق تغییر آن را قائل نیست، و به آنان این آزادی را نمی‌دهد که هر از چند گاه، قوانین حاکم و نظام سیاسی اجتماعی خود را دگرگون کنند، و به دلخواه خود، نوع جدیدی از روابط و رفتار سیاسی اجتماعی را حاکم کنند. این امر، مستلزم رکود، توقف و تحجر جامعه است، و مانع تحول و رشد انسان‌ها و جوامع بشری است.

بنابراین دین گرچه لوازم سعادت انسان را داراست و می‌تواند بر رنج‌ها و آلام بشر خاتمه دهد، و قدرت آزادی بخشی دارد، ولی وقتی در محیطی حاکم شد، نمی‌توان و نباید آن را الی الابد از دستبرد افکار و روش‌های جدید دورنگاه داشت. و الا راه پیشرفت و تکامل را مسدود می‌کند و موجب جمود و سکون خواهد بود.

چرا که انسان با گذشت زمان تغییر می‌کند و درافکار و روحیات او تحول ایجاد می‌شود و بر دانش و تجربه او افزوده می‌شود، فلذا راه‌های جدیدی را می‌طلبد.

جواب:

می‌دانیم که معارف و یافته‌های بشری، دو نوع است:

۱. نوعی از معارف که قابل تغییر و تحول و تکامل است، مثل همه علومی که بشر، در راه استفاده و تسخیر طبیعت، به آن دست یافته است و هر روز کامل‌تر می‌شود. و زندگی فردی و جمعی را راحت‌تر می‌کند و راه‌های تازه‌ای برای رسیدن به آمال انسانی نیز محسوب می‌شود.

تکامل بخشی این علوم و روش‌ها، در اسلام، مورد ترغیب و تشویق فراوان است، مثل روش‌های تازه اداره حکومت‌ها، مانند انتخابات و تفکیک قوا.

۲. نوع دوم، معارف و حقایق کلی مطابق با خلقت الهی، مادی، فطرت و طبیعت خاص نوع انسان است، که متعادل کننده همه قوای انسان در درون او و در صحنه عمل اجتماعی و تضمین کننده سعادت حقیقی اوست.

بدیهی است که اگر نظام اجتماعی بشر و حدود و قیود آزادی‌های فردی و اجتماعی، بر چنین معارفی استوار باشد، نه تنها ایستادن بر آن موجب رکود و بی‌رشدی نیست، بلکه تحول و تغییر در آن، و به فراموشی سپردن آن، موجب

اختلال در نظام زنده و سازنده و شور آفرین و آزادیخواه است، و انسان را باز از گردونه فطرت و طبیعت خود دور می‌سازد، فطرتی که تبدیلی و تغییری در او نیست: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ﴾

لذا خدای متعال، که دین و نظام سیاسی اجتماعی دینی را، به عنوان تنها راه تضمین شده و استوار گسترش عدالت، و پرورش انسان خلیفه الله در زمین، به وسیله انبیای عظام مستقر کرد، طبعاً نمی‌تواند به بشر این آزادی را بدهد که راه آزادی بخش و کامل و جامع را کناری بنهد و به دنبال افکار و اهوای اسارت بار در روابط مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، حرکت کند. همان طور که به او این آزادی را نمی‌دهد که آزادی شخصی خود را کنار گذارد و اسیر و عبد دیگری گردد.

خداوند، انسان را مختار آفرید، و از او انتخاب آگاهانه را طلب کرد، فرمود:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱

اما سعادت او و کمال او فقط در صورت اول تامین خواهد شد، چرا که بعد از حق، فقط گمراهی است:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾^۲

لذا از انسان‌ها انتخاب این طریق مستقیم را طلب می‌کند:

﴿أَقِمْوَا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۳

نیز می‌فرماید، آنان که از دین جدا شدند و راه دیگری انتخاب کردند، عالمانه و آگاهانه و به خاطر روحیه برتری جویی و فساد انگیزی این چنین کردند:

۱. دهر: ۳ و نیز آیات ۱۱ سوره رعد، ۱۱۴ سوره نحل، ۴۰ سوره عنکبوت، ۴۶ سوره فصلت و... که بر آزادی تکوینی و اختیار انسان صحه می‌گذارد.

۲. یونس: ۳۲.

۳. شورا: ۱۳.

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بِنُجْيَانِهِمْ﴾^۱

و از آنجا که چنین انتخابی، زیان انسان و فساد در زمین و نابودی حرث و نسل و هدم بنیان آزادی اجتماعی ابنای بشر را در پی دارد، کیفری سخت در بارگاه الهی خواهد داشت، و خداوند رؤوف به بندگان، کسانی را که چنین زمینه‌ای را ایجاد می‌کنند، شدیداً مورد عتاب و تهدید قرار داده است:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ

مُهِينٌ﴾^۲

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۳

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الفَاسِقُونَ﴾^۴

خلاصه کلام این که اعراض از دین خدا و آموزه‌های دینی و عدم تقید به نظامات آن، و حدود مرزهای الهی، فساد در زمین و حاکمیت قدرت طلبان و شهوت پرستان را در پی خواهد داشت، کما این که تاریخ بشر، شاهد بر این مدعاست. روشن‌ترین نمونه آن، وضع بشر پس از رحلت رسول الله و امیرالمؤمنین علیه السلام است.

بله، یک امر نباید مورد غفلت واقع شود، و آن، دقت و تعمق عالمانه در معرفی صحیح دین است. چه بسا به مرور زمان، انحرافات در برداشت‌ها پیش آید و دین حقیقی را غبار گیرد.

این جا است که نقش مهم علمای دین در پالایش آموزه‌های رایج، از زنگارهای خرافه و تعصب و دستبرد خائنان و تحریف هواپرستان آشکار

۱. همان: ۱۴.

۲. نساء: ۱۴.

۳. مائده: ۴۵.

۴. مائده: ۴۷.

می‌گردد. و احیای تفکر دینی را به عنوان ضرورت همه اعصاری که وحی آسمان منقطع شده است و ابر غیبت خورشید عالم تاب امام معصوم علیه السلام را پنهان کرده است، متبلور می‌سازد. و شکی نیست که دین حنیف و عقلائی اسلام، همگان را برای شناخت آن حقیقت ناب و بحث و مجادله علمی در چار چوبی منطقی و روشمند و به دور از اغواگری، آزاد گذاشته است و به آن ترغیب کرده است.

بالاتر از آزادی

تاکنون روشن شد که، آزادی یک کمال وسیله‌ای برای انسان است، نه کمال غایی و تمام هدف، بلکه غایت، به کمال مطلوب رسیدن انسان آزاد و مختار و عصیانگر و ظلوم و جهول است، نه نفس آزادی و رهایی او. بله، اگر انسان، فاقد آزادی بود، دیگر کمالی برای او در رفتن این راه نبود. جبر و تحمیل که باشد، کمال انسانی نیست. کمال انسان در حرکت آگاهانه و آزادانه است. انسان، باید آزاد باشد، تجربه کند، عبرت گیرد و انتخاب کند. در شرایط خفقان آمیز و بسته جامعه، امکان رشد استعدادها و شکوفا شدن و خلاقیت وجود نخواهد داشت. اساسا، حرکت و جنبش سلب می‌شود و آگاهی و تکامل جویی به رکود و جمود می‌گراید و این بر ضد هدف غایی مذکور است.

اسلام عزیز، نه تنها محبوس شدن اراده انسان‌ها، در قفس تحمیل و سرکوب اجتماعی را نمی‌پذیرد، بلکه بالاتر از آن را برای رشد و شکوفایی انسان به ارمغان آورده است، و نه تنها سلب آزادی افراد را توسط دیگران نفی می‌کند، بلکه همه انسان‌ها را در قبال هم در جهت رشد دادن و سرعت بخشیدن به

روند تکاملی، مسؤل قرار داده است.

آن جا که امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده است، تا همه زمینه‌های سکون، رکود، جهل و فساد به دست آحاد مردم از بین برود و هر یک، دیگری را کمک و مساعدت کنند.

اسلام، فقط نگفته است: «مسلمان کسی است که دیگر مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند»، بلکه فرموده است: کسی که صبح کند در حالی که اهتمامی به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست...».

اسلام، به این که «نان از دهان کسی مگیر»، اکتفا نکرده، بلکه گفته است: «کسی که سیر بخوابد و همسایه او گرسنه باشد، مسلمان نیست.».

بدین سان است که در منطق قرآن شریف، بهترین امم، امتی نیست که تنها آزاد باشد و گزند او به دیگری نرسد و از فشار و تحمیل و اختناق رها باشد، بلکه، بهترین امت آن است که برای تعالی انسان مسؤلیت پذیرد: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱ و در نیکی و پرهیزکاری تعاون داشته باشد: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾^۲ و آحادش نه تنها هم دیگر را نمی‌درند، که با هم برادرند: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۳.

در میثاق انبیای سابق هم بر این مسؤلیت‌پذیری برتر از آزادی تاکید شده است، همان گونه که بر نقض آن عذاب آمده است: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾^۴

۱. آل عمران: ۱۱۰.

۲. مائده: ۲.

۳. حجرات: ۱۰.

۴. بقره: ۸۳.

دفع عوامل سلب آزادی انسان در مکاتب آسمانی

یک مکتب، وقتی جامع و کامل است که، علاوه بر به رسمیت شناختن نیازهای حقیقی و فطری انسان، راهکارهای تحقق آن را در درون خود در نظر گرفته باشد، و نیز عوامل سلب آن را دفع کند، به طوری که تعالیم آن مکتب، قدرت پاسخ گویی تام و تمام به آن نیاز را داشته باشد.

برخی مکاتب بشری، در مساله آزادی اجتماعی انسان، آرایشی را مطرح کرده‌اند و از جهتی راه آزادی را - ولو به طور ناقص - گشوده‌اند، اما از جهات دیگر نتوانسته‌اند جلوی طغیان مستبدان و خودکامگان را بگیرند، و در نهایت، عدم جامعیت تعالیم آنان و تک بعدی بودن نگاه آنان به انسان، موجب اسارت او و سروری خدایان زر و زور و تزویر شده است.

از جمله تعالیم قرآن کریم، این است که تکبرورزی بر عبادالله را، موجب دوری از رحمت پروردگار می‌داند و برتری جویی را موجب محرومیت از سعادت جاودان، و می‌فرماید: «بهشت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری در زمین و فساد ندارد و عاقبت به خیری از آن متقیان و متعهدان است»^۱. در جای دیگر می‌فرماید: «کسانی که به مردم ستم روا می‌دارند و در زمین فساد و بغی می‌کنند، برایشان عذاب دردناکی خواهد بود»^۲.

اسلام، مردم را به قسط ورزی و عدالت طلبی دعوت می‌کند: ﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^۳ و ﴿أَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۴.

و عزت و آقایی و قدرت را از آن خدای قاهر می‌داند و اوست که به هر که

۱. قصص: ۸۳.

۲. شورا: ۴۲.

۳. مائده: ۸.

۴. حجرات: ۹.

خواهد آن را می دهد:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ﴾^۱

و اهل ایمان را حافظ حدود و مرزهای الهی می داند: ﴿الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲

و پیروی هوای نفس را سبب ظلم و ستم معرفی می کند: ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۳

و راه رستگاری را افسار زدن بر آن می داند: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۴

بنابراین، قرآن و تعالیم آسمانی اش، اولین هدفش آزادی معنوی و درونی انسان است؛ یعنی، انسان را از اسارت خواسته های پست و رذیلانه رها می کند، کرامت و عزت، و مقام والای خلیفه الهی او را گوشزد می کند، تا از بند نان و نام، سیم و زر، و قدرت آزاد شود، و برای رسیدن به آنها همنوعان آزاد خود را به زنجیر نکشد.

لذا در داستان موسی و فرعون، خدای متعال ابتدائاً به موسی و هارون فرمان می دهد؛ که نزد فرعون بروند و او را با بیانی نرم و دلنشین و فطرت برانگیز، متوجه خود و خدای خالق او کنند، شاید که متذکر و متنبه شود. بعد هم فرموده است: که از او بخواهید دست از اسارت بنی اسرائیل بردارد و آنان را رها کند و به آزادی موسوی بسپارد:

۱. آل عمران: ۲۶.

۲. توبه: ۱۱۲.

۳. روم: ۲۷.

۴. حشر: ۹.

﴿ اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴾ ﴿ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴾^۱ ﴿ فَأْتِيَاهُ ﴿ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَدَّهُمْ ﴾^۲

پس تاثیر آزادی معنوی انسان، در تحقق آزادی اجتماعی، امری انکارناپذیر و بی بدیل است. این، چیزی است که منحصر از تعالیم دینی و آسمانی ساخته است و علم، چنین قدرتی را ندارد و مکاتب مادی، اساسا بشر را بر ضد آن ترغیب می کنند.

بدین جهت است که، آزادی اجتماعی دینی هم صداقت آمیز است؛ یعنی، قصد استفاده ابزاری برای صاحبان سرمایه و قدرت در او نیست، بر خلاف آزادی مطرح در دنیای معاصر، و هم عمیق و ریشه ای و هم پایدار است، از آن جهت که با آزادی معنوی و درونی انسان همراه است و روحیه سودجویی و منفعت پرستی مطلق - که مقدمه سلب حقوق دیگران است - را از بین می برد و بدین وسیله مهم ترین عامل درونی، در ناحیه سلب کنندگان آزادی اجتماعی را منهدم می کند.

اما نسبت به کسانی که در قید اسارت می باشند، نیز ادیان الهی به ویژه دین مبین اسلام، ارزنده ترین تعالیم را آورده است، به طوری که زمینه ظلم پذیری و سلب حقوق و آزادی را از افراد و اجتماع زایل کرده اند.

آن چه موجب قبول ظلم و رضایت به اسارت و بردگی می شود، یا جهل و بی خبری و بی رشدی است و یا ذلت و سستی و بی اعتنا بودن نسبت به سرنوشت فردی و اجتماعی، و در هر دو بعد، اسلام، تعالیم رهایی بخشی آورده است.

۱. طه: ۴۳ - ۴۴.

۲. طه: ۴۷.

در بعد اول، قرآن کریم، با تاکید فراوان، دعوت به تعقل، تفکر، علم و بصیرت کرده است. و از اسارت فکری تعصب و تقلید کورکورانه، از سنت‌های غلط قومی، انتقاد کرده است، و از این که انسان لباس ربوبیت بر تن غیر خدا بپوشاند و غیر خدا را مدبر و مالک امور خود قرار دهد، و او را از مقام مخلوقیت و ربوبیت خارج کند، سخت بر آشفته است، حتی اگر، ملائک و انبیا و علما باشند:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ... وَلَا يَأْمُرْكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱ ﴿اتَّخِذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲

نیز از مردم خواسته است که با فراگیری حقایق و تعلم کتاب، ربانی شده و سرسپرده کمال مطلق باشند: ﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^۳

مهم‌ترین رسالت انبیای عظام، تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت و ساختن روح انسان‌ها معرفی شده است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۴

انبیا، از انسان امی و بی‌خبر و بی‌رشد، انسانی آگاه و متفکر و عامل

۱. آل عمران: ۷۹ - ۷۰. شایسته نیست برای بشری، که خدا به او کتاب و حکم و نبوت اعطا کند و سپس او به مردم بگوید: «بندگان من باشید». خداوند امر نمی‌کند شما را که ملائکه و انبیا را ارباب خود بگیرید. آیا شما را به کفر فرمان می‌دهد بعد از آن که اسلام آوردید.

۲. توبه: ۳۱.

۳. آل عمران: ۷۹.

۴. جمعه: ۲.

می سازند، که با چراغ حکمت، در جامعه حرکت می کند و در دام فریبکاران و تاریک فکران سالوس نمی افتد. شکوه و ناله اولیای خدا، بیش از هر چیز، از جهالت و گمراهی مردم است. امیرالمؤمنین، علیه السلام این چنین فغان دارد:

«الی الله اشکو من معشر يعيشون جهالا ويموتون ضلالا؛^۱ به خدا شکایت می کنم از گروهی که نادان زندگی می کنند و گمراه می میرند...».

نسبت به بعد دوم، یعنی عامل زبونی و ضعف و ذلت پذیر بودن که موجب از کف دادن گوهر آزادی و رضایت به اسارت است، باز تعلیم قرآنی و دینی، بالاترین نقش را در پالایش وجود فرد و جامعه از آن دارد؛ چرا که به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «لا يمنع الضيم الذليل ولا يدرک الحق الا بالجد».^۲

قرآن کریم، اولاً انسان را با حقیقت والا و بالا و شخصیت بزرگ خود آشنا می کند، کرامت و عزت او را به او یاد آور می شود:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ... وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۳

و این که می تواند خلیفه خداوند در زمین باشد: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۴
و مسجود ملائک واقع شود: ﴿فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۵ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ

أَجْمَعُونَ^۶

و حامل امانت گران سنگ الهی باشد: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۶

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۷.

۲. همان، خطبه ۲۹.

۳. اسراء: ۷۰. و ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و کرامت بخشیدیم... و بر بسیاری مخلوقات برتری دادیم.

۴. بقره: ۳۰.

۵. حجر: ۲۹ - ۳۰.

۶. احزاب: ۷۲.

انسانی که خود را مصداق چنین حقیقتی می‌بیند، هیچ گاه تن به ذلت و خواری و اسارت در برابر انسانی دیگر نمی‌دهد و با تکیه بر خداوند از هر قید و بندی رها می‌شود.

و ثانیاً، به طور مستقیم، روح آزادی را در انسان‌ها تقویت می‌کند و به مبارزه با آزادی ستیزان فرامی‌خواند:

﴿أُذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ...﴾^۱ ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ﴾^۲ ﴿وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾^۳

و فریاد مظلوم را محترم می‌شمارد: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجُهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾^۴

به امت‌ها فرمان می‌دهد، به طاغوت که منشا همه فسادها و ظلم‌ها و سلب حقوق انسان‌ها است، کفر بورزند و از او دوری جویند و او را بر سرنواشت خود مسلط نکنند: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۵

و هیچ گاه او را مرجع امور خود قرار ندهند، که اگر چنین کنند، ایمانشان خیالی بیش نیست: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾^۶
اگر امت‌ها، پیام الهی را که توسط پیامبران ابلاغ شده بود، به گوش جان

۱. حج: ۳۹ و ۴۰.

۲. شورا: ۳۹.

۳. شورا: ۴۱.

۴. نساء: ۱۴۸.

۵. نحل: ۳۶.

۶. نساء، ۶۰.

بگیرند، هیچ گاه حریت و کرامتشان به تراج نمی‌رود، و فریاد «هیئات منا الذلّة» آنان، مستبدان و مستکبران عالم را ناکام خواهد گذاشت، همان طور که سابقا اشاره کردیم، قرآن، نه تنها به آزادی طلبی و عزت خواهی فرمان می‌دهد، که انسان را نسبت به آزادی همه بشریت مسؤول می‌داند و از نشوریدن علیه ظلم و آزادی ستانی می‌آشوبد:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد می‌زند: «کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا»^۲ و می‌فرماید: «خداوند رحمت کند کسی که حق را ببیند و بر او کمک کند، یا ظلمی را مشاهده کند و در مقابل او بایستد».^۳

بدین سان است که قرآن کریم، و تربیت یافتگان مکتب و اولیای الهی، با تعالیم ارزشمند خود، انسانی پرورش می‌دهند سرشار از آگاهی و دانایی، با روحی عزت طلب و ظلم ستیز و حق گرا، که هیچ گاه اجازه نمی‌دهد، فریبکاران و برتری جویان و ستمکاران، آزادی او را سلب کنند و او را به بند اهوای خود کشند، بلکه از او چراغی همیشه روشن می‌افروزند، فرا راه همه آزادی خواهان و عدالت طلبان عالم، که منطقتش این است: «الْمَوْتُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ»^۴.

۱. نساء: ۷۵.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۷.

۳. همان، خطبه ۱۹۶. رحم الله امرءا رأى حقا فاعان عليه او رأى جورا فرده.

۴. از اشعار امام حسین علیه السلام در روز عاشورا.

آزادی اندیشه در نهج البلاغه

اصول حاکم بر اندیشه سیاسی در نهج البلاغه پرهیز از اجبار و اکراه و توجه به حقوق، آزادی‌ها و اندیشه اجتماعی است، اگر از مطالب نهج البلاغه به‌طور سلیقه‌ای برداشت نکنیم، و تحلیل و تغییر محدود و دلخواه نداشته باشیم، گستردگی و تنوع موضوعات و تعبیر به کار رفته آن در زمینه اندیشه سیاسی و حکومتی پاسخگوی هر سؤال و شبهه‌ای نیز خواهد بود. و جامعیت نهج البلاغه، زمانی برای انسان روشن خواهد شد، که به همه ابعاد و زوایای مباحث در نهج البلاغه توجه شود که این مهم انسان را از افراط و تفریط، در برداشت از نهج البلاغه حفظ خواهد کرد.

افکار عمومی

اساساً نهج البلاغه، برای افکار و اندیشه‌های اجتماعی احترام قائل است، و به آن توجه دارد، ولی این به منزله تأیید افکار و اندیشه عموم، و یا محق دانستن آن نیست. مثلاً در جریان خلافت می‌فرماید: من برای حکومت پی مردم نرفتم، تا آن‌که آنان به سوی من آمدند.^۱ و یا می‌فرماید: بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی نبوده است.^۲

نهج البلاغه در امر خلافت، هم اقبال عامه را مطرح می‌فرماید و هم علم و

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

آگاهی آنان را، یعنی اجبار و فشاری در کار نبود، حيله و تزویری در کار نبود. بلکه جامعه به این رشد و به این نتیجه رسیده است که خلافت به دست علی علیه السلام بیفتد.

نکته‌ی مهم این است که نه آنکه چون مردم و افکار عمومی خواهان علی علیه السلام شدند پس حقانیت حکومت وی ثابت شد - به عبارت دیگر مشروعیت حکومت علی علیه السلام با رأی مردم ثابت نگردید. چرا که حضرتش معتقد است حکومت حقّ علی علیه السلام است. و لذا می‌فرماید: همانا من حق خود را مطالبه می‌کنم.^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: به خدا سوگند من همواره از حق خویش محروم ماندم و از هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا امروز حق مرا از من بازداشته و به دیگری اختصاص دادند.^۲

مفهوم این جملات این است که حضرتش حکومت را حق خود دانسته و اختصاص آن را به دیگری نوعی غصب می‌داند. اما برای گرفتن همین حق نیاز به اطلاع و آگاهی اجتماعی و حمایت مردمی است. و تا زمانی که اقبال عامه محقق نشد، عملاً حق به صاحب حق نرسید. ولی وقتی مردم به رشد رسیدند، امام می‌پذیرد. و در نهج البلاغه بر آگاهی و خواسته مردم و بی‌اعتنایی امام به حکومت و اصرار و پافشاری زیاد مردم^۳ تأکید شده است.

حداقل بهره‌گیری از این مباحث این است که امام پذیرش حکومتی مبتنی بر زور فشار و اجبار را نمی‌خواهد، گرچه محق باشد. ضمن آنکه آراء و اندیشه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

اجتماعی را در مباحث کلان نظیر حکومت مؤثر می‌داند.

عنصر اندیشه

عنصر اندیشه در نهج البلاغه، از ارزش و منزلتی خاص برخوردار است. علی علیه السلام عالی‌ترین انسانی بود که از جایگاه ارزشمند اندیشه حراست می‌کرد. اگر کسی که از او سؤال می‌کرد و طالب اندیشه‌ای راهگشا بود دریغ نمی‌کرد و بهترین، عالی‌ترین و زلال‌ترین افکار و اندیشه‌ها را، به طالب آن بدون کمترین دریغ ارائه می‌کرد. و هم خود نیز اگر کسی درصدد ارائه مشورت بود، پذیرا بود. مشاوره دادن به خلفای سه‌گانه، مخصوصاً به خلیفه دوم در خصوص حضور او در جنگ^۱ که جزء بهترین و عالی‌ترین مشاوره‌های نظامی به شمار می‌آید. و همچنین طرح مکرر جمله «سلونی قبل آن تفقدونی...» حکایت از اعلام آمادگی جهت ارائه اندیشه ناب و هدایتگر امام به جامعه و حکومت است.^۲ و از طرفی با بیان اینکه «گمان می‌کنید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید... پس از گفتن حق یا مشورت در عدالت خودداری نکنید.»^۳ آمادگی خود را برای پذیرش اندیشه مفید دیگران اعلام می‌کند. و حکومت را بستری مناسب برای طرح و ارائه برنامه‌های مفید و سازنده قرار می‌دهد. و از همگان برای مشورت دهی به حکومت دعوت می‌کند. یعنی اگر کسی دارای اندیشه مؤثر و سازنده برای تحقق عدالت اجتماعی می‌باشد، حکومت و رهبری حکومت پذیرای آن است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

اندیشمندان

جایگاه دانش و دانشمند از مباحث مورد توجه در نهج البلاغه است. از آنجایی که نهج البلاغه خود اقیانوسی از علوم و دانش است، توجه به دانش و دانشمند را مورد تأکید قرار داده است. کسی که مدعی است: «سوگند به خدا اگر بخواهم می‌توانم هر کدام شما را از آغاز تا پایان کارش و از تمام شئون زندگی آگاه سازم.»^۱ قطعاً علم و دانش و دانشمند را بسیار محترم می‌شمرد.

علی علیه السلام در نامه‌ای به فرماندار مکه می‌فرماید: «با دانشمندان به گفتگو پرداز.»^۲ و در عبارت دیگر می‌فرماید: یکی از عوامل سقوط و برگشت دولت‌ها، بی‌توجهی و انزوای دانشمندان است. یعنی حکومتی دارای رشد و بالندگی است که صاحبان دانش آن دارای اعتبار و ارزش باشند و در صدر جامعه باشند در این صورت حکومت موفق و کارآمد خواهد بود.

لذا در توصیه‌ای به یکی از فرمانداران توجه و هم‌نشینی، گفتگو و بهره‌گیری از دانشمندان را یادآور می‌شود.

رهبری که اهل خرد و دانش است، اهل منطق و استدلال است، اهل علم و دانش است، هرگز از رشد و حضور دانشمندان وحشت نمی‌کند. و سعی می‌کند فضای حاکم بر جامعه را دانش و منطق و استدلال قرار دهد. چرا که چنین رهبری موفقیت خود و جامعه خود را در حاکمیت علم و دانش می‌داند.

علی علیه السلام می‌فرماید: پس به سخن من گوش فرا دهید و منطق مرا در یابید.^۳ یعنی پایه‌های سخن و حکومت علی علیه السلام بر مبنای دانش منطق و استدلال است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۹.

و در مقابل از هر نوع رفتار تصنعی و حيله و نیرنگ رنج می‌برد، چرا که در جامعه‌ای که حاکم آن خواستار حيله و نیرنگ باشد، جز پنهان شدن حق و ظهور باطل ثمره‌ای نخواهد داشت.

علی علیه السلام می‌فرماید: در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم. که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را زیرکی می‌پندارند، و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می‌خوانند. ^۱ یکی از راه‌های ثبات حکومت جائران، رواج جهل و نادانی در بین مردم، و برخورد با افراد عالم و دانشمند بوده است. حکومت معاویه، مبتنی بر این معیار پایدار بود ولی حکومت علی علیه السلام برخلاف این شیوه یعنی حیات و رشد خود را رواج دانش و توجه و احترام به دانشمندان می‌دانست.

نحوه برخورد

در این قسمت بحث چند مطلب باید مورد توجه قرار گیرد. آیا برخورد حکومت علی علیه السلام برخورد و خشونت مطلق بوده و یا اینکه در تمام موارد حکومت مدارا داشته و اساساً از اهرم خشونت استفاده نکرده است؟ با مطالعه گفتار و نوشتار علی علیه السلام در نهج البلاغه این واقعیت روشن می‌شود که علی علیه السلام هر مطلبی را چه خشونت و چه مدارا در جای خود خواهان بودند. در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود می‌نویسد: «در آنجا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن و در جایی که جز با درشتی کار انجام نمی‌گیرد درشتی کن.»^۲ اساساً علی علیه السلام نوع برخورد با مردم را همراه با رأفت و مهربانی و به دور از خشونت توصیه می‌کند. می‌فرماید: «هرگز با هیچ مسلمان، یهودی یا مسیحی با

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۶.

خسونت بر خورد نکن.^۱

یا در نامه‌ای می‌فرماید: «در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی.»^۲
و حتی در مورد مردم بصره که امام در مورد پیمان شکنی آنان، مطالبی بیان می‌کند می‌فرماید: با مردم آن (بصره) به نیکی رفتار کن و گره وحشت را از دل‌های آنان بگشای.^۳

و از برخوردهای تند و اجباری نهی می‌کند. می‌فرماید: به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم پس باید اطاعت کنید.^۴

همه این دستورات بر این نکته تأکید دارد؛ که حریم ملت حفظ شود و در مورد مردم، به خسونت و تندی و اجبار برخورد نشود. جایگاه مردم را بسیار بالا می‌برد و همگان را به توجه و احترام به حقوق اجتماعی فرا می‌خواند و همه را دعوت به مهربانی و رأفت با مردم می‌نماید.

با همه این تأکیدات علی علیه السلام کسانی که از دایره حق عبور کرده و راه گمراهی در پیش گرفتند را اهل مدارا و سازش نمی‌شمارد. می‌فرماید: با مخالفان حق و آنانکه در گمراهی و فساد غوطه ورنند یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم.^۵

علی علیه السلام در نامه‌ای به مردم بصره می‌نویسد:

«شما از پیمان شکستن و دشمنی آشکارا با من آگاهید، با این همه جرم شما را عفو کردم و شمشیر از فراریان برداشتم و استقبال کنندگان را پذیرفته و از گناه شما چشم پوشیدم. اگر هم اکنون کارهای ناروا و اندیشه‌های نابخردانه شما را

۱. فروع کافی، ج ۳، ص ۵۴۰.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۹.

۳. نهج البلاغه، نامه ۱۸.

۴. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۲۴.

به مخالفت و دشمنی با من بکشاند سپاه من آماده و پا در رکابند، و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید حمله‌ای به شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد.»^۱

و نیز در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید: «امروز زبان بسته را به سخن می‌آورم دور باد رأی کسی که با من مخالفت کند.»^۲

علی علیه السلام به عنوان رهبر جامعه اسلامی، سستی و مدارا را در برابر جریان باطل هرگز بر نمی‌تابد. و سخت و قاطع در برابر آن ایستادگی می‌کند. کما اینکه معاویه به عنوان یک جریان باطل در برابر او قرار می‌گیرد، و حضرت کمترین نرمش و سازشی را در برابر او نشان نمی‌دهد.

واقعیت این است که مدارا برای مردم و برای کسانی که تحمل آنان آسیبی به جامعه و وحدت جامعه نمی‌زند، امری قابل توجه در حکومت علی علیه السلام است. اما با جریان باطل هرگز مدارا و سازش نمی‌کند چرا که حضرتش معتقد است: حق و باطل همیشه در پیکارند.^۳

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

آزادی در اندیشه امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره)، انسان را با تأکید بر بعد اجتماعی در گفتمان فلسفه اسلامی مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ بنابراین، انسان را مخلوق صدای هستی بخش می‌شمارد و آن را عصاره خلقت می‌داند و می‌فرماید: «انسان این موجود که عصاره همه خلقت است.» بر مبنای قرائت امام (ره)، انسان مختار است و در انتخاب راه کمال یا شقاوت، اجباری بر او حاکم نیست. ایشان معتقد است:

«انسان نا محدود است... در طرف کمال به آنجا می‌رسد که یدالله می‌شود، عین الله می‌شود... غیر محدود است و در طرف نقص هم، در طرف شقاوت هم غیر محدود است.»

بنابراین، مسلمان در حکومت اسلامی دارای آزادی رفتار است، مگر در جایی که سبب اضرار به غیر و یا مرتکب حرام شود. بر همین اساس است که امام (ره) می‌فرماید:

«حالا من آزادم که هر کاری می‌خواهم بکنم؟ آزادم که به هر که می‌خواهم اذیت بکنم؟ آزادم که هر چه می‌خواهم بنویسم؟ ولو به ضد اسلام باشد؛ ولو به ضد منافع مملکت باشد. این آزادی است؟ این را ما می‌خواستیم؟

ما اسلام می‌خواستیم. اسلام هم آزادی دارد، اما آزادی بی بند و باری نه. آزادی غربی ما نمی‌خواهیم. بی بند و باری است آن... آزادی که ما می‌خواهیم،

آزادی در پناه قرآن ما می خواهیم.»

آزادی فرد در فرهنگ دینی ناشی از اراده فردی است که به عنوان مبنای رفتار و عمل در آموزه‌های دینی شناخته می‌شود. امام (ره) می‌فرماید:

«حق اولیه بشر است که من می‌خواهم آزاد باشم، من می‌خواهم حرفم آزاد باشد... این حرفی است که در هر جا شما بگویید، همه از شما می‌پذیرند.»

مبنای آزادی فرد در اندیشه دینی، همانا تأکید بر اراده فردی است؛ شاهد چنین تفسیری سخنان بلاواسطه در تعالیم دینی می‌باشد که به صورت مستقیم فرد را مورد خطاب قرار می‌دهد.

از طرف دیگر اصل آزادی فرد در اسلام با مسئولیت پذیری و تکلیف محوری او همراه است. چنانکه امام (ره) می‌فرماید:

«از خدا بخواهید که از لغزش دور باشیم. خودتان بخواهید برای خودتان، و برای همه ملت. ملت بخواهد برای خودش، و برای علما دعا کنند، که این طبقه لغزش پیدا نکنند که به لغزش آن‌ها اسلام در خطر است. همه ما مکلفیم. همه مسئولیم و **كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ** این برای همه است.»

در رویکرد امام خمینی (ره)، که بیانگر اندیشه صحیح دینی است، مسئولیت، حالتی دو جانبه دارد و هر یک از فرد و دولت در قبال رفتار، کردار و افکار هم دیگر مسئولیت دارند.

در این راستا است که زمامداران جامعه اسلامی نه به عنوان حاکمان فارغ از مسئولیت، بلکه به عنوان وکلای امت اسلامی به شمار می‌آیند.

امام خمینی (ره) مناصب حکومتی و زمامداری را در اسلام یک تکلیف و وظیفه الهی می‌داند که نباید موجب فخر و بزرگی شود، و هیچ گاه رابطه زمامدار و مردم رابطه سلطه و زیرسلطه نیست. امام (ره) در بیاناتی ابراز می‌دارد:



«اسلام در رابطه بين دولت و زمامدار و ملت ضوابطى و حدودى معين كرده است. و براى هر يك بر ديگرى حقوق تعيين نموده است. كه در صورت رعايت آن، هرگز چنين رابطه‌اى يعنى رابطه مسلط و زير سلطه به وجود نمى آيد.

اساساً حكومت كردن و زمامدارى در اسلام يك تكليف و وظيفه الهى است كه يك فرد در مقام حكومت و زمامدارى، گذشته از وظيفه‌اى كه بر همه مسلمين واجب است. يك سلسله تكاليف سنگين ديگرى نيز بر عهده اوست كه بايد انجام دهد.

حكومت و زمامدارى در دست فرد يا افراد وسيله فخر و بزرگى بر ديگران نيست كه از اين مقام بخواهد به نفع خود حقوق ملتى را پايمال كند.»

مبحث آزادى و اختيار، در مقابل جبر و استبداد، يكى از مباحث جدى، ريشه دار و پرمناظره در اندیشه سياسى - كلامى اسلام محسوب مى شود.

هرچند مفاهيم آزادى و استبداد به صورت مستقل مورد توجه قرار نگرفته است، اما اين بحث در گذشته عمدتاً در قالب مفاهيم جبر و اختيار سبب شكل گيرى مكاتب فكرى - كلامى گرديده است.

بروز و ظهور فرق كلامى اشعريه و معتزله صرف نظر از ديگر مناظرات علمى، بر محوريت جبر و اختيار، نمود بيش ترى داشته است. هر يك از اين فرقه‌ها خود به زير مجموعه‌هاى متعددى منشعب گرديدند؛ اما مقوله جبر و اختيار، هم چنان به عنوان جوهره اصلى اشاعره و معتزله ادامه يافت.

حدود و ثغور آزادى

در تبين موضوع آزادى، حدود و ثغور آن و توضيح ادله عقلى و نقلى كه

برای آن ارائه شده است، میان متفکران مسلمان، اجماع نظری وجود ندارد؛ اما وجود اصل آزادی در میان بیشتر مسلمانان به عنوان یک اصل ضروری و انکارناپذیر شناخته شده است. بنابراین، از نظر فقهای اسلام، برای بنی آدم یا دست کم برای مسلمانان، اصل اولیه بر آزادی استوار می‌باشد.

برخی از متفکران مسلمان، آزادی را از ارکان مقوم حیات شمرده‌اند و با خلاقیت ذاتی انسان پیوند می‌زنند. در این تلقی، آزادی فی نفسه مطلوب و هدف نیست؛ بلکه برخورداری از آن، به معنای برخورداری از نیروی خلاقه حیات است، تا آدمی بتواند به وسیله آن به حیات معقول نایل شود. بر این اساس، آزادی بهترین وسیله حیات انسانی برای زندگی با خلاقیت ذاتی است.

رقابت سیاسی و آزادی، ارتباط جدی غیرقابل انفکاک دارند، به گونه‌ای که وجود رقابت سیاسی بدون آزادی سیاسی غیرممکن خواهد بود. در نظام سیاسی استبدادی، به دلیل اینکه آزادی سیاسی در حوزه‌های یاد شده وجود ندارد بحث از رقابت سیاسی موضوعیت نخواهد داشت.

اصولاً رقابت، مفهومی است که با تنوع آراء، تکثر رفتار و معیارهای متفاوت انتخاب در حوزه سیاسی معنا می‌یابد.

آزادی اندیشه و بیان، نقطه عزیمت شکل‌گیری رقابت سیاسی در جامعه است، زیرا این آزادی به ظهور اندیشه‌های متفاوت اجازه داده، سبب روند مشارکت‌سازی در جامعه شود. در عین حال باید دقت نمود که این رقابت به نفی مباحث ارزشی و دینی منجر نشود.

در این جا به جهت تمرکز بر اندیشه دینی به آزادی در دو محور اساسی آزادی بیان و اندیشه که ارتباط محکم با رقابت سیاسی دارد، اشاره می‌شود. یادآور می‌شویم که عمده‌تاً آزادی بیان و اندیشه و آزادی سیاسی در تلقی ایشان،



با عنوان آزادی‌های معقول، مورد توجه قرار گرفته است. می‌گویند؛ اگر کسی ادعا کند که آزادی اندیشه از مختصات دین اسلام است مبالغه نخواهد بود و دلیل این مدعا، صدها آیات قرآن مجید است که با بیانات گوناگون دستور به تفکر و تعقل و به جریان انداختن شعور و فهم می‌دهد. بر اساس این استدلال اگر اندیشه در واقعیات عالم هستی آزاد نبود خداوند متعال آن همه تاکید به اندیشه محور بودن نمی‌فرمود. نهایت اینکه آزادی اندیشه نباید به حدی رسد که منجر به سقوط یا بی اعتباری اندیشه گردد.

در مورد آزادی سیاسی می‌گویند: در دین اسلام دو اصل اولی داریم که عبارت است از: ۱- اصل سلطه و اختیار افراد بر خویشان ۲- اصل عدم سلطه و اختیار دیگری بر انسان.

با توجه به دو اصل مذکور، اسلام آزادی سیاسی را در سطح عالی آن پذیرفته و برای او، در چارچوب قوانین، هر نوع رفتار و عملی را تجویز کرده است.

شهید محمد باقر صدر، از اندیشمندان مسلمانی است که به طرح مبحث آزادی از زاویه جدید آن، مبادرت کرده‌اند. وی ضمن تعریف آزادی به «امکان و توانایی به کارگیری و تعبیر عینی و علمی اراده برای تحقق اهداف متعالی خود» آزادی را به دو نوع طبیعی و اجتماعی تقسیم می‌کند و زندگی انسان را بدون آزادی، لفظ فاقد معنا می‌داند.

وی در ادامه، آزادی اجتماعی را به قدرت انسان برای اقدام به عمل معین تعریف می‌کند و آن را در دو بعد مثبت و منفی مورد بحث قرار می‌دهد.

اسلام به بعد منفی آزادی، که عبارت از آزادی از سلطه دیگران است، توجه جدی داشته است؛ زیرا «این آزادی در اسلام گویای جنبش همه جانبه‌ای برای

آزادی انسان از تسلط دیگران و رهایی از بند زنجیرهای اسارت است که در طول تاریخ گرفتار آن بود.»

استاد مطهری (ره) نیز بحث آزادی را از منظر دینی مورد توجه قرار داده است و برای تبیین نظرگاه اسلام در زمینه ابعاد مختلف آزادی تلاش کرده است. ایشان ضمن تقسیم آزادی به انواع متفاوت، در قسمتی از مباحث خود، به طرح آزادی اندیشه پرداخته‌اند و آن را به عنوان یک ضرورت ناشی از اعتقاد دینی شمرده‌اند:

«هر مکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان و اعتقاد داشته باشد، ناچار باید طرفدار آزادی اندیشه و آزادی تفکر باشد و به عکس، هر مکتبی که ایمان و اعتقاد به خود ندارد، جلو آزادی اندیشه و تفکر را می‌گیرد.»

اما در این میان، اسلام آزادی را در چارچوب قوانین به عنوان یکی از مبانی حقوق مورد تأکید قرار داده است. و بسیاری از قوانین اجتماعی خود را بر این بنا نهاده است.

از دیدگاه اسلامی، اصل بر این است که آدمیان در زندگی خود آزاد باشند و هر چه می‌کنند بر پایه گزینش‌های آزادانه خودشان باشد؛ حتی تحصیل و استیفای مصالح عمومی نیز ابتدا باید به شکل آزادانه و داوطلبانه صورت پذیرد... تکامل انسانی هم جز با افعال اختیاری و خود خواسته صورت پذیر نیست.

بنابراین، اصل در حرکت انسان این است که اختیاری و آزادانه باشد... اگر محدودیت‌های قانونی چنان باشد که عملاً جز یک راه در پیش پای انسان نماند و شخص جز گام زدن در مسیر واحد چاره‌ای نداشته باشد، حرکت تحمیلی بوده و انسان را به کمال نمی‌رساند.



امام خمینی (ره) بحث آزادی از منظر دینی را مؤکداً مورد توجه قرار داده و برای تبیین دیدگاه اسلام در زمینه ابعاد مختلف آزادی تلاش کرده است، که در ذیل نظرات و اندیشه ایشان در باب آزادی اندیشه و آزادی بیان و آزادی سیاسی که در خطابات و بیانات ایشان متجلی است تبیین می‌گردد:

الف - آزادی اندیشه

رمز پایداری جوامع، در گرو حیات فکری آنان است و با فقدان حیات فکری، رسیدن به زندگی راستین بیش از خیالی خام نیست. آزادی تفکر برای جوامعی که حرفی برای گفتن دارند و به کلام خویش اعتماد و به صحت و منطقی بودن آن عقیده مندند شعار همیشگی است. از این روی قرآن کتاب آسمانی ما بارها مردم را به اندیشیدن تشویق کرده است و کسانی را که قدرت عقلانی و اندیشه خویش را به کار نمی‌گیرند نکوهش نموده است. قرآن کریم تا آنجا پیش رفته است که افرادی را که از نیروی عقلانی خویش بهره نمی‌جویند به انعام (چهارپایان) تشبیه کرده است و حتی انسان‌هایی از این دست را از آنها نیز گمراه‌تر می‌داند.

بدین جهت در مکتب اسلامی هرگز اندیشیدن و فراهم آوردن زمینه‌های تفکر برای مردم و دعوت آنان به انتخاب پس از اندیشه کردن مطرود نیست و از کمال مطلوبیت نیز برخوردار است. در عین حال این آزادی باید به کمال انسان مدد رساند، نه آن که به گسترش ضلالت منجر شود. بر این اساس امام خمینی (ره) درباره آزادی چنین می‌فرماید: «در اسلام آزادی به طور مطلق است، مگر آنچه به حال ملت ضرر داشته باشد و موجب مفسده‌ای باشد».

البته به نظر می‌رسد بحث از آزادیِ اندیشیدن چندان ضروری نباشد، چرا که اصولاً الزام اجتماعی و قانونی در منع اندیشیدن - با توجه به آنکه امری باطنی است - مفهومی ندارد؛ حداکثر چیزی که قانوناً امکان دارد؛ منع از حضور در مجامع یا خواندن کتب است که در آزادی عملی و اجتماعات قابل طرح است.

ب - آزادی بیان

آزادی بیان از اهمیت بالایی برخوردار است. جامعه‌ای که در آن، آزادی بیان نباشد راهی جز به سوی جزمیت‌گرایی و تقلید و ایستایی ندارد. در تضارب اندیشه‌ها که در پرتو آزادی بیان حاصل می‌شود حق ناب ظاهر می‌گردد و پیشرفت علمی به دست می‌آید.

در اسلام نه تنها آزادی بیان، جایز است (با حدودی که مراعات آن بسیار مهم و حیاتی است که در ادامه به آن می‌پردازیم) بلکه بعضاً بر فرد "عالم" و "داننده" بیان کردن آنچه می‌داند واجب شمرده شده است.

در آنچه به طور خاص آزادی بیان مردم را در قبال حاکم و در برابر اعمال و نظرهای وی مورد تصریح قرار می‌دهد یکی از وظیفه‌هایی است که مردم در قبال حکومت دارند. این وظیفه در روایات با تعبیر؛ «النَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ» آمده است.

امام خمینی (ره) آزادی بیان را به طور وسیع مطرح کرده‌اند. ایشان در این باره چنین فرموده‌اند: «اگر چنانچه مضر به حال ملت نباشد همه چیز آزاد است. چیزهایی آزاد نیست که مضر به حال ملت ما باشد»

اصولاً، عمده دلیل کسانی که در مقابل بیان خویش، نمی‌توانند بیان دیگری را پذیرا باشند، و اجازه نشر و پخش افکار و نظرهای دیگر را به طور مطلق یا



نسبی نمی دهند، ضعف در استدلال، و عدم اعتماد به نفس نسبت به نظریات خودشان است. در دیدگاه اسلامی که در حقانیت و قوت استدلال آن هرگز تردیدی راه نداشته است، فریاد محاجه و مناظره و شنیدن حرف‌های مخالفان و رد آنان، مطلب کراهت آمیزی نیست. احتجاج‌های فراوان که ائمه (علیهم‌السلام) در مقابل دیگران داشته‌اند، شاهد خوبی بر این مدعا است. حضرت امام (ره) نیز به این نکته در بیان خویش اشاره می‌کنند:

«اما در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم مارکیست‌ها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود؛ زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ به نیازهای مردم است.»^۱

به نظر می‌آید در اصل ضرورت آزادی بیان و ثمراتی که بر آن مترتب می‌گردد و ضررهای منع از این آزادی، چندان تردیدی وجود ندارد. و بین اندیشمندان علم سیاست، این نکته از امور ضروری است.

اما سؤال اساسی آن است که این آزادی را حد و مرزی است یا نه؟ آیا هر کس هر چه بخواهد می‌تواند بگوید؟ و هر نظر و اندیشه یا هنر و رمان و... را می‌تواند آزادانه پخش کند یا نه؟

در میان صاحب نظران در این زمینه اختلاف زیادی وجود دارد. بعضی آزادی بیان را مطلق می‌دانند و هیچ قید و قانونی را بر آن نمی‌پسندند و آنان که قید و مرزی را برای آزادی بیان پذیرفته‌اند در مفهوم آن قید و مصادیق آن اختلاف کرده‌اند.

یکی از دانشمندان^۲ که از طرفداران آزادی مطلق بیان است. می‌نویسد:

۱. مصاحبه با لوسین ژرژ، خبرنگار روزنامه لوموند ۶/مه/۱۹۷۸ (۱۶/ ۲/ ۵۷).

۲. جان استوارت میل.

آزادی بیان و نشر عقاید، ممکن است در وهله اول مشمول اصل دیگری به نظر برسد، چون گفتن و پخش کردن عقیده، متعلق به آن قسمت از رفتار فرد است که به دیگران مربوط می‌شود، اما از آنجا که بیان و نشر اندیشه، تقریباً به همان اندازه مهم است که خوداندیشه. و تا حد زیادی روی همان دلایلی استوار است که آزادی اندیشه، در عمل نمی‌شود آن را از بحث اندیشه جدا کرد. در دیدگاه دینی گرچه آزادی بیان جایگاه خاص دارد، اما این آزادی بیان مسلماً مقید است.

اگر به احکامی چون حرمت غیبت و تهمت و دروغ نظر کنیم، وجود این احکام نشانگر آن است که آزادی مطلق در گفتن و بیان وجود ندارد؛ بلکه گفتار باید صادقانه باشد و موجبات اذیت و آزار دیگران را فراهم نیاورد. هتاک و توهین و دشنام مطلقاً حرام است. حتی هتک حرمت مقدسات دیگر ادیان و مذاهب نیز نهی شده است. قرآن می‌فرماید:

﴿لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ آنان که غیر خدا را می‌خوانند دشنام ندهید.

حضرت امام (ره) نیز هرگز آزادی مطلق را مورد تأیید قرار ندادند و آن را به نحوی مقید می‌کردند. حدود آزادی در بیان امام (ره) به طور متعدد بیان شده است که به مواردی از آنها توجه می‌کنیم تا جمع بندی مناسبی صورت گیرد:

۱. آزادی در چارچوب اسلام و قوانین کشوری

حضرت امام (ره) در این باره فرموده‌اند: «البته متوجه هستید که مطبوعات باید همیشه در خدمت اسلام عزیز و مردم کشور باشند و آزادی‌ها در حدود قوانین مقدس اسلام و قانون اساسی به بهترین وجه تأمین شود.»

در بیان دیگری حضرت امام(ره) می‌فرماید: «این‌ها آزادی منهای اسلام را می‌خواهند. این غیر از طریقه شماست. شما اسلام را می‌خواهید»

۲. آزادی منهای فساد.

امام(ره) در این زمینه می‌فرماید: «آزادی در حدود قانون است. اسلام از فسادها جلو گرفته و همه‌ی آزادی‌ها را که مادون فساد باشد داده، آن را که اسلام جلوگیری کرده فسادها است که جلوییش را گرفته است و ما تا زنده هستیم نمی‌گذاریم این آزادی‌هایی که آن‌ها می‌خواهند تا آن اندازه‌ای که ما می‌توانیم آن آزادی‌ها تحقق پیدا کند.»

۳. آزادی بدون ضرر به ملت

حضرت امام(ره) در پاسخ به خبرنگاری که می‌پرسد: اگر فرض شود دولت شما یا هر دولتی برخوردار از حمایت شما بر سر کار آید آیا هیچ اختناق سیاسی وجود نخواهد داشت؟ می‌فرمایند: «هرگز، آزادی به همه کس تا آنجا که به ضرر ملت ایران نباشد داده خواهد شد.»

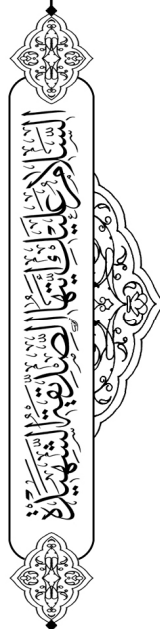
لذا، اصل آزادی همان گونه که اغلب اندیشمندان مسلمان گفته‌اند، و در اندیشه‌های امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری مشاهده می‌شود، از ضروریات دین اسلام است؛ زیرا اصل مسئولیت و تکلیف - به عنوان اجزای ضروری تعالیم دینی - مبتنی بر قدرت، آزادی و اختیار انسان می‌باشد.

کوتاه سخن آن که، در نگاهی به بحث آزادی سیاسی در اسلام و اندیشه‌های امام خمینی(ره) می‌توان به این جمع بندی دست یافت؛ که اگر وجود آزادی‌های سیاسی، اندیشه و بیان بستری باشد که در درون آن رقابت سیاسی صحیح جریان یابد، این مسئله قابل پذیرش است.

نعمت آزادی

قسم برده به باغی و دلم شاد کنید
بنشینید به باغی و مرا یاد کنید
بهر شاد باش قدومش همه فریاد کنید
چو تماشای گل و لاله و شمشاد کنید
برده در باغ و به یاد منش آزاد کنید
فکر ویران شدن خانه صیاد کنید
یاد پروانه هستی شده بر باد کنید
خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید
خانه خویش محال است که آباد کنید
شکر آزادی و آن گنج خدا داد کنید

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
فصل گل می گذرد هم نفسان بهر خدا
عندلیبان گل سوری به چمن کرد ورود
یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان
هر که دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
شمع اگر کشته شد از باد مدارید عجب
بیستون بر سر راه است مباد از شیرین
جور و بیداد کند عمر جوانان کوتاه
گر شد از جور شما خانه موری ویران
کنج ویرانه زندان شد اگر سهم بهار



لاله‌ی آزاد

من لاله‌ی آزادم، خود رویم و خود بویم
در دشت مکان دارم، هم فطرت آهویم
آبم نم باران است، فارغ ز لب جویم
تنگ است محیط آن جا، در باغ نمی‌رویم

من لاله‌ی آزادم، خود رویم و خود بویم

از خون رگ خویش است، گر رنگ به رخ دارم
مشاطه نمی‌خواهد زیبایی رخسارم
بر ساقه‌ی خود ثابت، فارغ ز مددکارم
نی در طلب یارم، نی در غم اغیارم
من لاله‌ی آزادم، خود رویم و خود بویم

هر صبح نسیم آید، بر قصد طواف من
آهو برگان را چشم، از دیدن من روشن
سوزنده چراغستم، در گوشه‌ی این مامن
پروانه بسی دارم، سرگشته به پیرامن
من لاله‌ی آزادم، خود رویم و خود بویم

از جلوه‌ی سبز و سرخ، طرح چمنی ریزم
گشته است ختن صحرا، از بوی دلاویزم
خم می‌شوم از مستی، هر لحظه و می‌خیزم
سر تا به قدم نازم، پا تا به سرانگیزم
من لاله‌ی آزادم، خود رویم و خود بویم

جوش می و مستی بین، در چهره‌ی گلگونم
داغ است نشان عشق، در سینه‌ی پرخونم
آزاده و سرمستم، خو کرده به هامونم
رانده ست جنون عشق، از شهر به افسونم
من لاله‌ی آزادم، خود رویم و خود بویم

از سعی کسی منت بر خود نپذیرم من
قید چمن و گلشن، بر خویش نگیرم من
بر فطرت خود نازم، وارسته ضمیرم من
آزاده برون آیم، آزاده بمیرم من
من لاله‌ی آزادم، خود رویم و خود بویم^۱

ریحانه

قال علی علیه السلام

فاطمة ریحانة رسول الله

فاطمه علیها السلام گل خوشبوی بهشتی است.

فاطمه‌ی زهرا علیها السلام ریحانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ریحانه در لغت، گیاهی خوشبوی است، البته برای موجود لطیفی چون زن نیز استعمال می‌گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله مکرر می‌فرمودند: «فاطمه علیها السلام ریحانه‌ی من است، که هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بویم.» پس زهراء علیها السلام گلی خوشبوی بودند که بوی بهشت می‌دادند.

* به رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت دختر دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت اصحاب خود نگاه کرد؛ چهره آنان را ناخشنود دیدند. فرمودند: «مَا لَكُمْ رِيحَانَهُ أَشْمَهَا وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ» شما را چه شده است؟ گلی است خوشبوی که او را می‌بویم و رزق و روزی او با خداست.^۱

* امیرالمومنین علی علیه السلام فرمودند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا بُشِّرَ بِجَارِيَةٍ قَالَ رِيحَانَةٌ وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ هرگاه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بشارت دختری داده می‌شد می‌فرمودند که: «گلی است خوشبو که روزی او بر عهده خداوند عز و جل است»^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«... أنا زوج البتول، سيدة نساء العالمين، فاطمة التقية الزكية البره المهديه، حبيبه

۱. أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ ابْنِ هَانِئٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ رَفَعَهُ بَشَّرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِأَبْنَةٍ فَظَهَرَ فِي وَجْهِهِ أَصْحَابُهُ فَرَأَى الْكَرَاهَةَ فِيهِمْ فَقَالَ مَا لَكُمْ رِيحَانَةٌ أَشْمَهَا وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ (بحارالانوار؛ ج ۱۰۱؛ ص ۹۱).

۲. وَ بِهَذَا الْأِسْنَادِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ علیه السلام كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا بُشِّرَ بِجَارِيَةٍ قَالَ رِيحَانَةٌ وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (بحارالانوار؛ ج ۱۰۱؛ ص ۹۷).

حبيب الله و خير بناته و سلالته و ريحانه رسول الله...»

«... من شوهر بتول، سرور زنان عالم هستم. فاطمه‌ای که اهل تقوا، پاکدامنی و نیکوکاریست، او که از طرف خداوند هدایت شده است، دوست دوست خداست، بهترین دختر و فرزند پیامبر خداست، ریحانه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است...»^۱

در موارد بسیاری امیرالمومنین عليه السلام برای معرفی خود، به جای آنکه بگوید من علی ابن ابیطالب هستم، خود را توسط حضرت فاطمه عليها السلام معرفی می‌نماید. در اینجا نیز خود را به وسیله‌ی فاطمه‌ی زهراء عليها السلام به دیگران معرفی می‌کند و می‌گوید: من همسر زهراى اطهرم.

در جایی دیگر امیرالمومنین عليه السلام مردم را سوگند می‌دهد و می‌گوید:
«من شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا کسی غیر از من در میان شما هست که زنش سرور زنان عالم باشد؟ مردم پاسخ دادند: نه.»^۲
امیرالمومنین عليه السلام در احتجاجی به ابوبکر می‌گوید: «من کسی هستم که پیامبر من را برگزید و دخترش را به من تزویج کرد و فرمود: خداوند فاطمه عليها السلام را در آسمان‌ها به عقد تو درآورد. ابابکر! تو را به خدا سوگند می‌دهم! این برای من است یا برای تو؟» ابوبکر جواب داد: برای شما است.^۳

اهل بیت عليهم السلام برای معرفی خود از طریق نام فاطمه‌ی زهراء عليها السلام بهره می‌جستند،

۱. بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۵.

۲. قال علی عليه السلام: «نشدتکم بالله! هل فيکم أحد زوجته سيده نساء العالمين غيري؟ قالوا: لا.» فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ج ۱، ص ۱۱۹ از احتجاج، ص ۱۹۵.

۳. قال علی عليه السلام في مناشدة طويلة مع أبي بكر: «فأنشدك بالله! أنا الذي إختارني رسول الله صلی الله علیه و آله و زوجني إبتنه فاطمة عليها السلام و قال «الله زوجك إياها في السماء» أم أنت؟ قال: بل أنت. «فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ج ۱، ص ۱۱۹ از احتجاج، ج ۱، ص ۱۷۱.

❁ ریحانه ❁

همانطور که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا خود را فرزند فاطمه‌ی زهرا علیها السلام معرفی کرد و فرمود: و «فاطمة امی اینة الطهر أحمد»^۱

و همانگونه که فرزدق، امام سجاد علیه السلام را در کنار حرم امن الهی، برای هشام چنین معرفی می‌کند: «هذا إبنُ سیدة النِّسوانِ فاطمة»^۲؛ این شخص فرزند بانوی بانوان فاطمه علیها السلام است.

همه‌ی ائمه‌ی هدی علیهم السلام از اینکه خود را منتسب به حضرت زهرا علیها السلام می‌دانستند، افتخار می‌کردند، لذا در هنگام معرفی، خود را فرزند فاطمه‌ی مرضیه علیها السلام معرفی می‌نمودند.

بنابراین ریحانه به هر گیاه خوشبو و معطر می‌گویند.

همین طور روزی و رحمت و نیز نوری که در اثر ریاضت در انسان حاصل شود، ریحانه می‌گویند.

و صدیقه طاهره خوشبوترین گل بوستان نبوی صلی الله علیه و آله و منشأ رحمت و روزی برای مخلوقات، و سبب نورانیت اولیاء الهی است. بعد اینکه ریحانه النبوی صلی الله علیه و آله امام امامان شیعه و بهترین آفریدگان حق تعالی است.

۱. محمد صادق نجمی، سخنان حسین بن علی علیه السلام، ص ۳۱۶، چاپ هفتم، دفتر انتشارات اسلامی.

۲. سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۱۲۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.

ابعاد گوناگون شخصیت حضرت صدیقه طاهره علیها السلام

۱. سیمای ریحانة النبی صلی الله علیه و آله در آیینه دوازده امام معصوم علیهم السلام

الف. فاطمه علیها السلام کسی است که حضرت علی علیه السلام او را بهترین یار، از نعمت‌های شکوهمند خدا بر خود می‌نامید و می‌گفت: «زوجتی خیر نساء الامه» و هنگام ورود فاطمه می‌گفت: «بابی انت و امی؛ پدر و مادرم فدای تو و بارها به مناسبت‌های گوناگون مراتب قدردانی و حق شناسی خویش را از ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می‌کرد: «برای من در وجود گرانیامیه فاطمه و پدر ارجمندش، بسی مایه فخر و مباهات است و باز هم افتخاری است که پیامبر خدا ریحانه‌اش را به همسری من درآورد».

ب. فاطمه علیها السلام، در اندیشه و باور دومین امام نور امام حسن مجتبی علیه السلام، روح توحیدگرایانه و بشردوستانه‌ای بود که از نماز و نیایش شبانه، و دعاهای خیرخواهانه او درس رعایت حقوق، و حرمت دیگران را فراگرفت، تا جایی که فرمود: «الجار ثم الدار» و به واسطه روح بزرگ و قلب خدادوست و مردم خواه او کیفر دشمنی با او را آتش شعله ور دوزخ دانست.

ج. صدیقه شهیده علیها السلام در آیینه دل پیشوای شایستگان، شهید کربلا، ابا عبدالله الحسین علیه السلام، نه تنها افتخارانگیزترین زن و افتخارآفرین‌ترین مادر گیتی است، که آگاه‌ترین، مترقی‌ترین، شایسته‌ترین و الهام‌بخش‌ترین پیشوای عصرها و

نسل‌ها، و بزرگ پرچمدار آزادگی و آزادی و عدالت خواهی و مبارزه با حق کشی و استبداد است. تا جایی که در سوگ جان سوز او این گونه می‌سوزد و می‌گدازد: «هان ای جدّ بزرگوار! ای پیامبر خدا! امروز با شهادت دخت ارجمندت، مصیبت غمبار رحلت تو برای ما تازه شد.»

د. کوثر الهی در نظرگاه زینت و زیور پرستشگران به گونه‌ای است که سید السّاجدین، در جریان اسارت خاندان پیامبر ﷺ پس از واقعه صحرای کربلا، همه جا به یاد و نام افتخارآفرین او می‌بالد و در معرفی خود می‌گوید: «انا ابن فاطمه الزهراء»، «انا ابن سیده النساء» که او سرمشق فداکاران و تیغ بران پیکار با آفت انحصار و خودکامگی است.

ه. معلمه بشر در آینه پنجمین نور امامت امام باقر علیه السلام بانویی است پرشکوه و وصف ناپذیر در اوج دانش و پروا که ابوحمزه ثمالی از قول امام باقر در تفسیر و تاویل آیه «انها لاحدی الکبر نذیراً للبشر» فرمود: «منظور از این بزرگ در آیه شریفه ریحانه پیامبر است.»

و. امام صادق علیه السلام درباره درّ درخشنده رسالت، در تفسیر آیه شریفه «مرج البحرين يلتقيان» فرمود: منظور از دو دریا در این آیه، امیرمؤمنان و مادر گرانمایه ام فاطمه علیها السلام است.

ز. بانوی شهسوار اسلام در نظرگاه هفتمین امام حضرت موسی کاظم علیه السلام نوری است که برکاتش همگان را فراگرفته و نقطه محوری و مرکزی است که به همراه خویش برکات و خیرات وصف ناپذیری را برای پیامبر ﷺ و امتش به ارمغان آورده است. در جایی می‌فرماید: «لا يدخل الفقر بيتاً فيه اسم محمد و فاطمه من النساء» در خانه ای که نام محمد و فاطمه است، فقر داخل نمی‌شود.

ح. دختر شریف‌ترین شریفان، در دیدگاه امام رضا علیه السلام، ابعاد مجسم دین خدا،

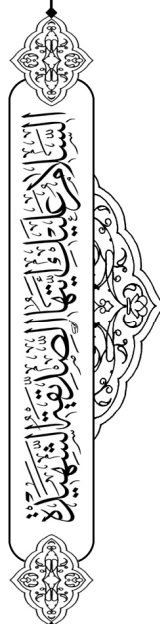
سمبل ارزش‌ها و قداست‌ها، و بهار سرسبز نماز نیایش، و حوریه ای است در سیمای انسان، که فرمود: «فاطمه حوراء انسیه».

ط. سرور بانوان امت، در بیان نهمین امام نور جواد الائمه علیهم السلام، از نظر معنویت و پروا، فراتر از مریم علیها السلام است به طوری که به یکی از دوستداران خاندان رسالت توصیه کرد: «هرگاه تشریف یافتی، به نیابت مادرم فاطمه علیها السلام بیشتر طواف کن و بدان که بهترین کار و عبادتی است که انجام می‌دهی».

ی. نفس نفیس محمد صلی الله علیه و آله و سلم، در بیان و اندیشه دهمین امام نور امام هادی علیها السلام، الگوی جهاد و عدالت و دفاع از دین و حقوق و امنیت انسان‌ها است.

ک. ماه تابان ارزش‌ها، از دیدگاه یازدهمین امام نور حضرت عسکری علیها السلام، مرکز و حلقه اتصال و گردن‌بند هستی است که دیگر نورها از پرتو آن سرچشمه گرفته‌اند، در این باره می‌گوید: «ما حجت خدا بر مردم هستیم و فاطمه علیها السلام حجت خدا بر ما است».

ل. از نظر گاه جان جهان حضرت مهدی علیه السلام، دخت سرافراز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، الگویی درخشان و نیکو است تا جایی که فرمود: «به شکوه و معنویت مادرم سوگند! که مرا پس از بیت الاحزان او، نخواهی دید که خانه شادی و شادمانی بر گرفته باشم». یعنی پس از آن خانه غم‌ها، سکونت در خانه شادی برای من معنا ندارد.



۲. طلوع با شکوه ریحانه پیامبر ﷺ

امتیاز دیگر بانوی بانوان در ولادتش بود.

نوزادی بر زیر این آسمان کبود متولد شد، که به هنگام ولادت او، مادرش فرستاده‌ای نزد زنان دوست و همسایه فرستاد و آن تعصب و رزان و کینه توزان و بداندیشان در آن شرایط سخت به یاری مادر و نوزاد نیامدند و آن گاه فرشتگان گروه گروه در خانه او فرود آیند و از پی آنان، برترین زنان تاریخ به کمک او شتافتند و به او گفتند:

غم مدار، اندوه به دل راه مده که ما به دستور خدا به یاریت آمده ایم؛ ما خواهران تو هستیم: «ساره» همسر فداکار ابراهیم، «آسیه» بانوی شیردل و توحیدگرا، «مریم» مام قداست و رسالت، «کلثوم» خواهر و همسنگر و نگهبان کشتی کوچک موسی عليه السلام، و دیگر این انبوه فرشتگان آسمان‌ها و این همه حوریان بهشت، همه به یاری تو آمده‌اند.^۱

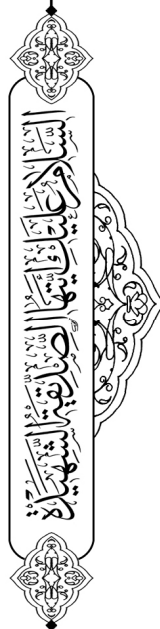
او در تابلوی کتاب خدا که جز واقعیت‌ها را نشان نمی‌دهد، معنا و مفهوم سوره مبارکه «کوثر» است.

از مصادیق بارز و درخشان آیه مبارکه «تطهیر»، این سند قداست و پاکی و برازندگی است.

از چهره‌های بزرگ آیه شریفه «مباهله» است.

از شخصیت‌های والای آیه کریمه «قربی» است .
از بندگان خاص خدا در سوره مبارکه «هل اتی» است .
یکی از چند قهرمان بزرگ آیه شریفه «اعطاء» است .
یکی از چند نام مقدس و گرانمایه‌ای است که «آدم» خدای را به شکوه و
عظمت آنان خواند.

محور واژه «کلمات» در آیه شریفه‌ای است که از آزمایش ابراهیم پیامبر عليه السلام
خبر می‌دهد.



۳. سیمای پرشکوه ریحانه پیامبر ﷺ در آینه قرآن

در شکوه و عظمت و والایی دخت گرانمایه پیامبر ﷺ گفتنی‌ها و شنیدنی‌های درس آموز و انسان ساز بی‌شمار است! اما زیباترین و عالی‌ترین سخنان، در ترسیم شخصیت شکوه‌بار آن قامت بلند اندیشه، و آن تبلور ایمان و تقوا، و آن تجسم ارزش‌ها و والایی‌ها را باید در آیات قرآن و سخنان گهربار دریافت دارنده وحی و پیشوایان راستین اسلام نگریست؛ چرا که آنان به دلیل عصمت و مصونیت از هر گونه افراط و تفریط و خطا و اشتباه، و آگاهی وسیع و بینش ژرف و گسترده خویش هر کس و هر چه را همان گونه که خدایش آفریده و هست می‌شناسند و هر شخص و شخصیت و پدیده‌ای را در جایگاه واقعی و سزاوارش می‌نگرند و ذره‌ای افراط و تفریط یا کانالیزه شدن‌ها - که آفت جان دیگران در ستایش‌ها و انتقادهاست - در ساحت مقدس آن چهره‌های خداساخته راه ندارد.

در تابلوی حقیقت نمای قرآن، سیمای نورافشان سالار زنان گیتی، سیمایی دوست داشتنی، افتخارآفرین، پرجاذبه، کامل و بی‌همتا و بی‌نظیر است و نمونه و اسوه و برجسته‌ترین الگوی کمال و ترقی و جمال ظاهری و معنوی. و دیگر این که محبت و عشق معنوی به او، و پیروی آگاهانه و خالصانه و آزادمنشانه و انسانی از راه و رسم تاریخ‌ساز و جامعه‌پرداز و افتخارآفرین‌اش، امانتی است که به آسمان‌ها و زمین عرضه می‌گردد، و آنان توان پذیرش آن را

در خود نمی بینند و انسان می پذیرد.
و از جمله افتخاراتش این است که خانه اش کانون طهارت و قداست، دانش و بیش، عبادت و بندگی خدا، و فرودگاه فرشتگان مقرب اوست. و خانه ای که خدا آن را در کنار کعبه و بیت المقدس، مساجد و خانه های پیامبران قرار داده و فرمان داده است که در آنها نام خدا به عظمت و شکوه برده شود. و برای همیشه حرمتش محفوظ بماند.

او جلوه ای از نور خدا بود و پرتوی از اقتدار و عظمت او در آفرینش، و شاهکاری از جنس زن.

شخصیت گرانمایه ای که از نور وجودش آسمانها و زمین، نورباران گشت و دفتر زندگی بشریت صاحب سمبل و سرمشق و نمونه ای والا شد.

او دخت گرانمایه پیامبر بود و یادگار گرامی او. لؤلؤ نورانی رسالت بود و شبیه ترین ها در سیما و سیرت، فرزاندگی، تقوا و ایمان، یقین و تقرب به حق، به پیامبر صلی الله علیه و آله به همین دلیل هم قرآن شریف، او را در میان چهار شخصیت معصوم و خداساخته در آیه «مباهله» قرار می دهد.

یکی از حساس ترین لحظات تاریخی که موج رهایی بخش و زندگی ساز دعوت پیامبر از مدینه و مرزهای آن عبور نموده و منطقه را می گرفت. نامه ها و پیام های آن حضرت به وسیله سفیران اندیشمند و شجاع به سوی پایتخت های قطب های قدرت آن زمان ارسال می گشت.

درست در همین شرایط حساس و سرنوشت ساز، گروهی از مسیحیان «نجران»، که از اندیشمندان و دانشوران و نماینده انبوهی از پیروان مسیح علیه السلام بودند، جستجوگرانه وارد مدینه، تجلیگاه اسلام و فروزشگاه فروغ جاودانه وحی شدند، تا ضمن دیدار با پیامبر عدالت و توحید و مطالعه دقیق در محتوای



دعوت و شخصیت بی نظیر و آن گرانمایه جهان هستی، در مورد گرایش به اسلام یا مبارزه با آن تصمیم جدی بگیرند و دیدگاه خویش را با صدای رسا به گوش همه مسیحیان جهان برسانند.

آنان پس از ورود به مدینه، به محضر پیشوای گرانقدر توحید شرفیاب شدند. و سه تن از برجسته‌ترین و دانشمندترین رهبران فکری و عقیدتی آنان، از پیامبر در مورد برخی پیامبران پیشین همچون یوسف، موسی، ابراهیم، زکریا، یحیی ... و برخی کتاب‌های آسمانی پرسش‌ها نمودند. و پاسخ‌های لازم را - آن گونه که می‌بایست - دریافت داشتند، و در نتیجه؛ هم شیفته پیامبر شدند و هم در لابه لای سخنانش جلوه‌های روشن صداقت و درستی و ایمان عمیق و بشردوستی و راستی در دعوت آسمانی‌اش را نظاره کردند. اما هنگامی که از آفرینش «عیسی» و پدر او پرسیدند و پیامبر گرامی این آیه شریفه را تلاوت فرمود که:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

«داستان آفرینش عیسی نزد خدا همچون داستان آفرینش آدم است که خدا او را از خاک آفرید، آن گاه به او گفت: موجود شو! پس او موجود شد.»

این واقعیت بر آنان گران آمد؛ که عیسی از خاک آفریده شده باشد. به همین جهت از جای برخاستند و آتش تعصب در درونشان شعله ور شد.

هنوز از محضر پیامبر بیرون نرفته بودند که بهترین راه حل رسید و آیه شریفه «مباهله» بر قلب پاک و مصفای پیامبر خرد و انصاف، و قهرمان آزادی و آزادگی فرود آمد.

﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ ❁ ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ ❁

«هان ای پیامبر! این سخن حق از جانب پروردگار توست؛ پس از تردیدکنندگان مباش؛ و پس از آنکه در پرتو وحی به آگاهی رسیده ای، هر کس درباره عیسی با تو به جدل و گفتگو برخاست، بگو: بیاید تا ما فرزندان خود و شما نیز فرزندان خود، ما زنان خود و شما نیز زنان خود ما جان خویشان و شما نیز جان خویشان را حاضر آوریم؛ آن گاه دست به بارگاه خدا برداشته و دعا و تضرع نماییم و لعنت و نفرین خدا را بر دروغگویان و دروغسازان بفرستیم.»

و بدین سان فرمان خدا برای حل معمای مسیحیان صادر شد و پس از نزول این آیات و گفتگوهایی که پیامبر با هیئت عالی رتبه «نجران» داشت مقرر گردید که بامداد فردا آنان مقدس‌ترین و شایسته‌ترین مقرب‌ترین بندگان خدا و عالی‌ترین انسان‌های مورد نظر آیه شریفه را به همراه خویش برای انجام «مباهله» در حضور مردم به صحرا ببرند تا مراسم دعا و ابتهال انجام گیرد و حقانیت مواضع و موقعیت‌ها روشن‌تر گردد.

آن شب، هم برای مسلمانان شب به یادماندنی و وصف ناپذیری بود و هم برای مسیحیان شب سرنوشت ساز و تاریخی.

بامداد فردا از راه رسید. خورشید جهان افروز، با تابش اشعه طلایی خویش بر چهره کوه و دشت و نخل‌های پیر و جوان مدینه بوسه می‌زد، که هیئت عالی رتبه «نجران» و در پیشاپیش آنان اسقف اعظم، برای مباهله از مدینه خارج شد.

همگان در انتظار دیدن خورشید رسالت، و چهره‌هایی که به بیان روشن قرآن شریف، برگزیدگان خدا و برترین‌های روی زمین بودند، لحظه شماری می‌کردند که ناگاه با چشمان جستجوگر خویش دیدند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله دست حسن علیه السلام گرفته، حسین علیه السلام را در آغوش گرفته، به همراه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می‌آیند.



چهره مصمم و سیمای درخشان و ملکوتی پیامبر و همراهان چنان بود که طوفانی در دل‌ها پدید آورد و شوری وصف ناپذیر ایجاد کرد.

هیئت عالی رتبه «نجران»، بهت زده به آنان چشم دوخته بود و در آینه وجود گرانیامیه و جمال جهان افروز آنان حقیقت محض و واقعیت خالص و صداقت ناب را بی هیچ ابهام تماشا کرد و در تصمیم خویش متزلزل شد که آیا در برابر آنان باز هم بایستد یا حق را پذیرا گردد؟

هنوز این پنج سرچشمه فیض دست نیاز به بارگاه آن بی نیاز برای دعا و مباحله بلند نکرده بودند که اسقف اعظم، بلندپایه‌ترین شخصیت دینی و فکری آنان به همراهانش هشدار داد؛ و خاطر نشان ساخت که به خدای مسیح سوگند، این چهره‌های مقدس و ملکوتی و بزرگی را که من می‌نگرم، اگر دست به آسمان بردارند، بی درنگ دعایشان به هدف اجابت رسیده و نه ما، بلکه همه مسیحیان نابود خواهند شد.

و آن گاه ضمن خضوع در برابر پیامبر مهر و آزادگی، از آن گرامی خواستند که به آنان فرصت دهد و آنان را از مباحله معاف دارد.

نکات مهم در آیه مباحله

از تعمق در آیه شریفه نکات ذیل دریافت می‌گردد:

الف: پدیده مباحله، یک پدیده جدید و نوظهوری بود و تا آن روز در جهان عرب سابقه نداشت. که برای روشن شدن حق، طرفین بحث، کار را به خدا واگذارند.

این نشانگر ایمان کامل و صداقت پیامبر ﷺ در دعوت خود بود. چرا که چگونه ممکن است فردی که به مفهوم کامل، ایمان به ارتباط با خدا نداشته

باشد، وارد چنین پیکار معنوی گردد و از حق ناپذیران بخواهد که با هم به بارگاه خدا بروند و کار را به او واگذارند تا او دروغپرداز را رسوا سازد؟ روشن است که هیچ خردمندی بدون اطمینان کامل به نتیجه مطلوب آن، گام به این میدان سرنوشت نخواهد نهاد؛ و پیامبر گرامی با ایمان عمیق و خلل ناپذیر به وحی و رسالت خویش، نه تنها خود، که عزیزترین‌های زندگی خویش را نیز وارد این میدان نمود و آنان نیز در اوج ایمان و یقین بودند که با اطمینان به پیروزی آمدند.

آیا دلیلی نیرومندتر از این، بر شکوه معنوی و منزلت ملکوتی دخت گرانمایه پیامبر لازم است تا روشن سازد که، او همتای چهار شخصیت معصوم و والا در جریان مباحله است؟

ب: همه محدثان، مفسران و سیره نویسان شیعه و سنی، جریان مباحله را نقل کرده‌اند و خاطر نشان ساخته‌اند که در آن جریان به طور بی سابقه‌ای یک گروه شصت نفری از مسیحیان «نجران» وارد مدینه شدند.

ریاست و زعامت هیئت را سه تن به نام‌های «ایهم»، «عاقب» و «ابو حارثه» به عهده داشتند، که نخستین نفر پیشوای آنان بود و دومین فرد مسئول امور اجتماعی و سیاسی و مسایل خارجی آنان، و سومین شخصیت «اسقف اعظم» و پیشوای مذهبی آنان.

ج: همگان تصریح کرده‌اند که در آیه شریفه **ابنائنا** اشاره به حسن و حسین علیهم‌السلام، دو گل بوستان پیامبر است.

و **انفسنا** اشاره به امیرمؤمنان، برادر و وصی و جان پیامبر دارد. و **نسائنا** به دخت گرانقدر پیامبر، «فاطمه» اشاره می‌کند. و او وجود گرانمایه‌ای است که میان چهار شخصیت معصوم و خداساخته دیگر در آیه



شریفه است، و خدا «مباهله» را که کاری بس بزرگ و خطیر و سرنوشت ساز، به همراه برترین پیامبر خداست، تنها به او و همتای گرانقدر و دو نور دیده‌اش واگذار می‌کند و نه به هیچ کس دیگر.

د: همگان تصریح کرده‌اند که پیامبر ﷺ از میان انبوه مردان مسلمان، تنها علی علیه السلام و از میان همه کودکان، تنها دو نور دیده خویش حسن و حسین علیهما السلام و از میان همه زنان و دختران آشنا و بیگانه، تنها بانوی بانوان و سالار پروا پیشگان، دخت گرانمایه‌اش «فاطمه» را به دستور خدا برای مباحله از مدینه بیرون آورد.

هـ: و همگان بر آنند که پیامبر بر آن بود که مباحله را به وسیله همین شخصیت‌های فرزانه و همین بندگان شایسته خدا انجام دهد. به همین جهت به آنان فرمود: دست‌ها را به سوی آسمان بالا برند تا پیامبر، خدای را بخواند و دعا کند و فاطمه علیها السلام به همراه شوی گرانقدر و دو فرزند گرانمایه‌اش - که درود خدا بر همگی آنان باد- آمین بگویند.

مباحله سندی پر افتخار

جریان مباحله، یکی از اسناد مهم تاریخ شیعه است، که شبهه‌ای در آن نیست و مستندات تاریخی آن بسیار محکم است:

۱. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که پس از فرود آیه شریفه مباحله، به وسیله فرشته وحی، علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند، و آنان را به بیابان مدینه برای مباحله آورد، و در حالی که رو به آسمان داشت نیا پیشگرانه فرمود:

اللهم هؤلاء اهل بیتی

«بارخدا یا! اینان خاندان منند»

۲. و نیز «سعد ابی وقاص»، هنگامی که معاویه از او خواست تا به امیرمؤمنان علیه السلام اهانت کند و آن گرامی را دشنام دهد، گفت: مرا معاف دار؛ چرا که سه فضیلت بزرگ، از علی و خاندانش به یاد دارم که با وجود آنها نمی‌توانم به او اهانت کنم.

پرسید: کدامند؟

گفت: یکی از آنها جریان مباحله است که پیامبر پس از نزول این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿تَعَالُوا نَدْعُ آبَائَنَا وَ...﴾، خود دیدم که دست حسن و حسین را گرفته بود و فاطمه و علی نیز به همراه او برای مباحله آمدند و آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به آسمان فرمود:

اللهم هؤلاء اهلی

«بار خدایا! اینان خاصان نزدیک من هستند.»

۳. و هشتمین امام نور حضرت رضاء علیها السلام نیز در مناظره‌ای در کاخ مأمون فرمود: خداوند، پاک‌ترین و شایسته‌ترین بندگان خویش را در آیه «مباحله» مشخص ساخت، و به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود با آنان برای مباحله بیرون برود و پیامبر نیز به همراه فاطمه، علی، حسن و حسین برای انجام این رسالت بزرگ بیرون آمد.

این امتیازی است که هیچ کس در آن بر خاندان پیامبر پیشی نگرفته و شکوهی است که به کسی جز فاطمه و شوی گرانقدر و دو فرزندش نرسیده است. راستی که شرافتی برتر از این نشاید.

و این پرتوی از شکوه معنوی، و جلوه‌ای از موقعیت والای بانوی بانوان در آئینه، سند افتخار فخر زنان عالم، و پرتوی از سیمای پرفروغ او در قرآن.

در چشمان نافذ و حق بینش، اقیانوس بی کرانه دانش و بینش به گستره

تاریخ فرهنگ‌ها و بعثت‌ها موج می‌زد و در سراسر سازمان وجودش روح یقین، ایمان و اخلاص جاری بود.

ناگواری‌ها و مشکلات را با درایت و فرزاندگی از سر راه کنار می‌زد و رفعت دانش و اوج والایی و شکوه همه جانبه را با گستره وجودی و تواضع و فروتنی در سازمان وجود خویشتن و در کنار هم جای می‌داد.

جان شیفته‌اش تنها با یاد خدا، و نیایش با او آرام می‌گرفت. و روح تشنه و شیدایش، با زلال وحی که بر قلب مصفای پدرش محمد ﷺ فرود می‌آمد سیراب می‌گشت.

و بدین سان بود که آموزگار ارزش‌ها شد، و سند طهارت، قداست و پاکی و شکوه همه جانبه او را، فرشته وحی از آسمان فرود آورد و در تابلوی زیبای قرآن در چشم انداز عصرها و نسل‌ها قرار داد.

حدیث کساء برگی زرین در تاریخ

مفسران و محدثان و رهروان راه خاندان وحی و رسالت بر این باورند که، روزی پیشوای گرانقدر توحید وارد خانه دخت گرانمایه‌اش فاطمه علیها السلام شد و مهین بانوی اسلام و شوی گرانقدر و دو نور دیده‌اش حسن و حسین را نزد خویش گرد آورد، گویی فرمان خدا بر آن بود که آنان را نزد خویش فراخوانده و به طور روشن و کامل مشخص سازد که خاندان او و ادامه دهنده راستین راه او کیانند، تا مبادا فردا و فرداها، دیگران خویشتن را در شمار خاندان او به حساب آورند و سیره و روش عادلانه و توحیدی او را خدشه دار، و یا ابزار قدرت و سلطه سازند.

هنگامی که آن چهار اختر تابناک عصمت و طهارت و آن چهار منبع نور و

سرچشمه فیض و برکت در کنار خورشید جهان افروز وجود پیامبر صلی الله علیه و آله، زیر «کساء» گرد آمدند، به ناگاه فرشته وحی فرود آمد و این آیه شریفه را به ارمغان آورد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

«هان ای خاندان رسالت! خدا می خواهد پلیدی و ناپسندی را از شما دور ساخته و شما را آن گونه که شایسته و بایسته است، پاک و پاکیزه سازد.»
و بدین سان با آمدن این موهبت ویژه بر پیامبر گرامی، حقیقت نورانی و سیمای ملکوتی آن گوهرهای پاک و نایاب، از جمله مام گرانبمایه فضیلت و تقوا فاطمه علیها السلام که محور و مرکز این خاندان سرفراز و پرافتخار است، آشکار شد، و اشعه تابناک این اختران فروزان آسمان قرآن درخشیدن گرفت.

و روشن شد که شریف ترین و گرانبمایه ترین های جهان هستی، این پنج منبع و سرچشمه نور و روشنایی و کمال و جمالند. اینانند که در زیر آسمان نیلگون برترین هایند و اینان هستند که معیار حق و باطل، میزان درستی و نادرستی و الگوی عدالت و آزادی و ارزش های انسانی اند و بس. برای اثبات این موضوع به نکات زیر توجه کنید:

الف: پس از فرود آمدن فرشته وحی و آوردن این ارمغان بزرگ الهی، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله که دریافت دارنده وحی و آموزگار آن است، بارها و بارها به مناسبت های گوناگون به این واقعیت تصریح فرمود: که آیه تطهیر تنها در مورد دخت گرانبمایه اش فاطمه علیها السلام و همتای زندگی اش امیرمؤمنان و دو نور دیده اش حسن و حسین علیهم السلام و خود پیامبر صلی الله علیه و آله است و بس.

پس از فرود فرشته وحی و نزول آیه شریفه، پیامبر در حالی که خاندانش را گرد آورده بود و دست بر شانه امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام



داشت، رو به آسمان کرد و نیایشگرانه فرمود:

«بار خدایا! اینان خاندان من هستند، از این رو گرد پلیدی و ناپاکی را از آنان و آسمان زندگی شان دور ساز و آنان را آن گونه که خود می‌پسندی، پاک و پاکیزه گردان.»

و نیز از آن گرمی آورده‌اند که در همان حال که دست بر شانه‌های فاطمه و شوی گرانقدر و دو فرزندش نهاده بود، افزود:

«بار خدایا! به راستی که اینان خاندان پیامبرت «محمد» هستند، پس درودها و برکات خویش را بر محمد و بر خاندان او فرو فرست که تو درخور ستایش و بزرگواری هستی.»

ب: پیشوای بزرگ توحید افزون بر مشخص ساختن آن شایسته‌ترین‌های گیتی به صورت گرد آوردن در زیر «کساء» و تصریح به این حقیقت به مناسبت‌های گوناگون، باز هم برای روشن ساختن این واقعیت آشکار، دست به کار حکیمانه و جالبی زد، و آن این بود؛ که پس از فرود آمدن این آیه شریفه، تا پایان عمر ظاهری اش هر روز به هنگام طلوع فجر و سپیده سحر، که به سوی مسجد حرکت می‌کرد، در برابر خانه سرور بانوان بهشت می‌ایستاد و با صدای رسا ندا می‌داد که:

الصلوة، الصلوة، اهل البيت، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...

«نماز! نماز! هان‌ای خاندان وحی و رسالت!...»

که این کار حکیمانه و جالب پیامبر را برخی شش ماه ناظر بوده و گزارش کرده‌اند و برخی نه ماه و برخی که ساکن مدینه بوده و همیشه ناظر بوده‌اند، تا رحلت آن حضرت نظاره نموده و گزارش کرده‌اند.

احمد بن حنبل، یکی از پیشوایان اهل سنت، در مُسند خویش آورده است؛

که شش ماه پس از فرود آمدن این آیه شریفه و این سند افتخار و برتری خاندان پیامبر، آن حضرت هر روز صبح که به هنگام نماز بامدادی از برابر خانه دخترش عبور می‌کرد، می‌ایستاد و با صدای رسا و بلند می‌فرمود: **الصلوة، یا اهل البيت! ...**

«نماز! نماز! هان‌ای خاندان رسالت...!» و آن‌گاه آیه شریفه را تلاوت می‌فرمود که:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ...

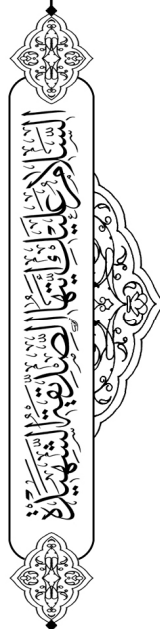
و دانشمند دیگر اهل سنت در کتاب خویش آورده است که پیامبر گرامی هر سپیده سحر و هر طلوع فجر که برای نماز به مسجد می‌رفت، در برابر خانه دخت ارجمندش می‌ایستاد و ضمن تلاوت آیه شریفه «تطهیر» می‌فرمود:

الصلوة، الصلوة، یا اهل البيت! ...

«نماز! نماز! ای خاندان رسالت...!» و این کار فراتر از نه ماه ادامه داشت. خاطر نشان می‌گردد که این روایت از سیصد تن از یاران پیامبر گزارش شده است. و یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گرد آورده است.

ج: خود زنان شایسته و پروا پیشه پیامبر، بارها تصریح کردند که آیه شریفه «تطهیر»، نه در مورد همسران پیامبر، که درباره دخت ارجمند او و همتای گرانقدرش، امیرمؤمنان، و دو گل بوستان او حسن و حسین علیهما السلام به همراه پیامبر است. از جمله:

از «ام سلمه» آن بانوی بااخلاص که همسر پیامبر و ناظر بر جریان بود و خود، فرود آیه شریفه و تلاوت آن به وسیله پیامبر و دعا و نیایش آن حضرت و گرد آمدن آن پنج وجود گرانمایه در زیر «کساء» را می‌نگریست.



نقل کرده‌اند: من هم با اشتیاق گام به پیش نهادم و از پیامبر اجازه خواستم، تا در کنار آن اختران تابناک قرار گیرم و از انوار معنوی آنان بهره ور گردم که پیامبر مهر و رحمت به من اجازه نداد و در حالی که دامن «کساء» را جمع می‌کرد، فرمود:

أَنْكِ عَلَيَّ خَيْرٌ...

«تو عنصر نیکو رفتاری هستی و بر راه درست گام سپرده‌ای، اما به این حریم راه نداری.»

و نیز از «عایشه» آورده‌اند؛ که در غروب زندگی‌اش، ضمن تأسف از مخالفت با خاندان وحی و رسالت و دخالت در جنگ «جمل» گفت: فاطمه علیها السلام محبوب‌ترین انسان‌ها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و همین گونه همتای زندگی او امیرمؤمنان. من خود دیدم که پیامبر آن دو و حسن و حسین علیهما السلام را در زیر «کساء» گرد آورد و آن گاه فرمود:

اللهم هؤلاء اهل بيتي و حامتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا.

«بار خدایا! اینان خاندان و حامیان راستین من و راه و رسم من هستند، پس پلیدی و آلودگی‌ها را از آنان و آسمان زندگی‌شان دور ساز.»

آن گاه می‌افزاید: من نیز پیش رفتم و گفتم:

یا رسول الله، انا من اهلک؟

من هم از خاندان تو هستم و جزء اینان؟

که فرمود: «دور شو، تو بر نیکی هستی اما از اینان نمی‌باشی»

د: امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر پیشوایان نور، بدین واقعیت تصریح کرده و به مناسبت‌های گوناگون، آن را فرود آمده در شأن همان پنج نور پاک دانسته و خود را از آن خاندان شمرده‌اند.

۴. سیمای ریحانه پیامبر در آینه شفاف محمد ص

سیمای معنوی، سیرت انسانی و پرشکوه برجسته‌ترین بانوی عصرها و نسل‌ها، در آینه زلال و صاف و شفاف محمد ص که جز حق را نمی‌نماید، تماشایی است. سیمای «فاطمه عليها السلام» در این آینه سیمایی است به درخشندگی آفتاب،

به شفافیت نور،

به بخشندگی باران،

به پرتوافشانی ماه،

به زیبایی اختران در آسمان آبی،

به عظمت کوه‌ها،

به ژرفی دره‌ها،

به سرسبزی باغ‌ها،

به طراوت بوستان‌ها،

به لطافت شبنم بهاری،

به تفکر انگیزی جنگل‌ها،

به گستره زمین،

به وسعت زمان،

به موج خیزی دریا،

به شورانگیزی و شعورآفرینی کلام خدا،
به عطرآگینی گل‌ها و گلبرگ‌های دور از دسترس و باران خورده،
و به شکوه و عظمت و قداست سیمای پیامبران و خود محمد ﷺ
این بانوی اندیشمند و گرانمایه، گستره‌ای از قلب مصفا و پهناور محمد ﷺ،
برترین سفیر خدا را، قلمرو مهر و عشق خویش ساخته و در سازمان وجود آن
انسان بی نظیر جهان هستی، مقام والا و موقعیت ممتاز و با عظمتی دارد.
او در آینه محمد ﷺ، حوریه‌ای در سیمای انسان است.
همسخن فرشتگان است،
گل زیبا و عطرآگین بوستان رسالت است،
پاره وجود، رگ حیات، قلب پیامبر، محبوب دل او، عزیزترین انسان‌ها در
نزد او، از شجره مقدس رسالت و از نور وجود خود اوست.
او رکنی از ارکان شکوهمند ایمان است،
و مشعلی از مشعل‌های راستین هدایت،
و کشتی نجات و معیار شناخت حق و باطل،
و شبیه‌ترین انسان‌ها به پیامبر در اندیشه و گفتار، رفتار و عملکرد و سیما و
سیرت است.

دوستی او هم‌ردیف دوستی پیامبر ﷺ است و پاداش زیارتش به سان پاداش
زیارت آن حضرت و به رهروان راه توحیدی و آسمانی اش، نوید نجات و
بهروزی داده شده است.

او در آینه محمد ﷺ تنها بانویی است که هم شأن و همتای امیرمؤمنان علیؑ
است. بانویی است که طهارت و قداست او مورد تأکید است. هم‌تا و هم شأن
علیؑ در امامت راستین و هدایت فکری و دینی انسان‌هاست. و کوش

نورافشانی است که خدا قلب او را سرشار از یقین ساخته است،

او برترین بانوی تاریخ بشر،

سالار زنان با ایمان،

برترین بانوی عصرها و نسل‌ها،

پرفضیلت‌ترین بانوی بهشت،

بانوی بی نظیر جهان هستی،

و دانشمندترین، اندیشورترین و بادرایت‌ترین بانوی جهان خلقت و راز

آفرینش «زن» است.

سرانجام این که ریحانه پیامبر در آینه شفاف و صاف محمد صلی الله علیه و آله بانوی بلند

آوازه‌ای است، که نام مبارکش بر در بهشت نوشته شده، و بهشت به نور او

نورباران گشته است.

او نخستین کسی است که وارد بهشت می‌گردد. در بهشت خدا هم‌ردیف

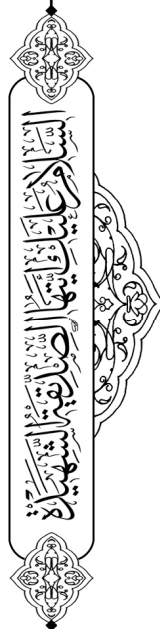
پیامبر و در کنار او است و شکوه و عظمت او در روز رستاخیز و جهان دیگر،

شکوهی است وصف ناپذیر.

و این همه امتیاز و افتخار ره آورد اندیشه تابناک، علم سرشار، خرد بسیار،

ایمان و یقین وصف ناپذیر، پارسایی و تقوا و آراستگی او به ارزش‌های والای

انسانی و الهی و موهبت‌هایی است که خدا به او ارزانی داشته است.



۵. آفرینش بعد نوری ریحانه پیامبر ﷺ

آفرینش فاطمه علیها السلام در نگرش محمد صلی الله علیه و آله درست بسان آفرینش خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام است. و او از همان نوری آفریده شده است که آنان آفریده شده‌اند؛ از نوری که پرتوی از نور عظمت خداست؛ از نوری که از یک سوم آن پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سوم آن امیر مؤمنان علیه السلام و از یک سوم آن دخت ارجمندش آفریده شده‌اند.

«عمار» آورده است که: روزی شاهد و ناظر بودم که امیر مؤمنان علیه السلام وارد خانه شد. هنگامی که فاطمه علیها السلام او را دید، گفت:

«علی جان! نزدیکتر بیا تا از گذشته و آینده و آنچه هرگز رخ نخواهد داد، تا روز رستاخیز با تو سخن بگویم.»^۱

امیر مؤمنان علیه السلام بی آن که چیزی بگوید به عقب بازگشت و به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد اما پیش از آن که امیر مؤمنان علیه السلام سخن بگوید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«داستانت را می‌گویی یا بگویم؟»

علی علیه السلام عرض کرد:

«شنیدن سخن از شما نیکوتر و دلنشین‌تر است ای پیامبر خدا!»

آنگاه فرمود: گویی تو به فاطمه وارد شدی و او این گونه گفت و تو از همان

جا نزد من آمدی تا پرسی، درست است؟
گفت: آری، ای پیامبر خدا! همین گونه است. اینک پرسش این است که آیا
نور فاطمه از نور ماست؟

علی علیه السلام سؤال کرد: «آیا نور فاطمه علیها السلام از نور ماست؟»

پیامبر فرمود:

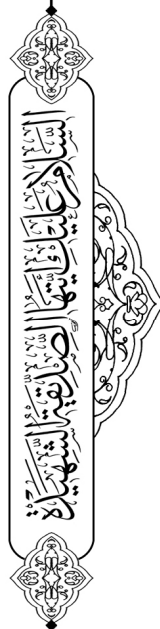
«آیا نمی دانی که چنین است؟»

اینجا بود که علی علیه السلام سپاس خدای را دگر باره به جا آورد.

«عمار» می افزاید: همراه امیر المؤمنین علیه السلام به خانه آمدیم و فاطمه علیها السلام ضمن

بیاناتی فرمود: بگویم کجا رفتید و پدرم چه گفت؟

و آن گاه همه را باز گفت و از آفرینش نور وجود خویش سخن گفت.



۶. زر و زیور دنیا از دیدگاه ریحانه‌ی پیامبر ﷺ

ریحانه‌ی حق‌گرا و واقع‌بین پیامبر ﷺ، زر و زیور دنیا، شکوه و زیبایی و طراوت آن را ساخته و آفریده پدیدآورنده‌ی هستی می‌نگرد و همه را نموده‌ها، جلوه‌ها، و نشان قدرت بی‌مانندش می‌داند و مردم را به سازندگی فکری و اخلاقی و انسانی برمی‌انگیزد.

او نه تنها نعمت‌ها و موهبت‌ها و زیبایی‌های زندگی و ارزش‌های مادی را به دور نمی‌افکند و از آنها بیزار نمی‌جوید و از زندگی انسانی نمی‌گسلد، که بر این باور است که آفریدگار هستی، همه‌ی اینها را برای بهره‌وری و بهره‌گیری او آفریده و همه را مقدمه و وسیله‌ی رشد و تکامل او و پله‌های نردبان اوج‌گیری او خواسته است.

به باور آن حضرت، ارزش‌های مادی و امکانات گوناگون این جهان، خیر است و فضل؛

رحمت خداست و اجر و پاداش او به انسان؛

نعمت است و نیکویی و جمال انسان؛

و از عوامل رشد و نیک‌بختی است و از موجبات قوام و دوام جامعه‌ها و تمدن‌ها.

از دیدگاه او، انسان باید در زندگی این جهان و در چگونگی برخورد با نعمت‌ها و مواهب آن، با همه‌ی وجود به تلاش و تحرک برخیزد،

به ساختن دنیایی آباد و آزاد روی آورد،
اقتصاد سالم و شکوفا پی ریزد،
به رفاه و غنا و بی نیازی بیندیشد،
بهره و نصیب خویشتن را از طبیعت برگیرد،
و به بهزیستی و بهروزی و بهره‌وری عادلانه و انسانی و خداپسندانه از
نعمت‌ها برسد.

اما با همه‌ی اینها، هرگز نباید فراموش کند که دنیا با همه‌ی جاذبه‌ها و
زیبایی‌ها و زرق و برقش، وسیله است و نه هدف، نردبان است و نه اوج مورد
نظر؛ مقدمه است و نه آرمان؛

ابزار است و نه یک مقصد والا و نهایی؛
کشتزار و مزرعه و میدان مسابقه و دانشگاه رشد و کمال و میدان آزمون و
تجارتخانه است و نه جای دل بستن و ماندن و رحل اقامت افکندن و بی خیال
آرمیدن؛ و امانت است و عاریه و نه از آن انسان.

بنابراین باید در تلاش برای رسیدن به سعادت و نیک‌بختی جاودانه و
ماندگار سرای باقی سخت کوشید و بهره و نصیب خود را از این وسیله‌ی
خوب برگرفت و به هوش بود که به دام آن نیفتاد، اسیر آن نشد،
آن را هدف نینگاشت،

به آفت حرص و آز و بخل و دنیا طلبی گرفتار نگردید،
به غرور و سرگرمی و بازیچه‌ی آن مبتلا نشد،
آن را پایدار و ماندگار نپنداشت،

زر و زیور آن را در برابر ارزش‌های معنوی و انسانی و نعمت‌های سرای
ماندگار قرار نداد و به جای پدیدآورنده‌ی آنها، آنان را به خدایی نگرفت و

نپرستید، بنده و برده‌ی آن نشد و بندگی دنیاداران را نکرد؛ چرا که در آن صورت، زر و زیور دنیا مایه‌ی غرور و غفلت می‌گردد.^۱

وسيله‌ی سرگرمی و بازیچه می‌شود.^۲

باعث غفلت از خدا و یاد او می‌گردد.^۳ کالایی فناپذیر و بی‌ارزش و ویرانگر می‌شود.^۴

و آنگاه است که دنیا‌دار و دنیاپرست، آخرت را به دنیا می‌فروشد، عدالت را به جاه و مقام،

و برای رسیدن به آن، به هر جنایتی دست می‌زند؛ چرا که به بیان قرآن، دنیا را به جای آخرت گرفته است.^۵

آری، از دیدگاه ریحانه‌ی پیامبر، باید به گونه‌ای زیست و به گونه‌ای با دنیا و ارزش‌های دنیوی رابطه برقرار ساخت که برای رسیدن به هدف و به هنگامه‌ی انتخاب، به آسانی بتوان از زرق و برق‌ها گذشت. و از آنها دست شست. و هدف را دریافت؛ چرا که زرق و برق دنیا و زیور آن از سویی با درد و رنج آمیخته است و از دگر سو زودگذر است و ناپایدار؛ اما پاداش خدا و مواهب معنوی او برای مردم آگاه و عدالت‌پیشه و آزادمش پایدار است. ﴿فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۶

بر این باور، چه تجارتي سودبخش‌تر از این که انسان بتواند این کالای

۱. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰. (مضمون آیه)

۲. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴. (مضمون آیه)

۳. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷. (مضمون آیه)

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۹۴. (مضمون آیه)

۵. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۸. (مضمون آیه)

۶. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۴۰-۳۶.

فناپذیر و محدود جهان ماده را با سرمایه‌ی معنوی و جاودانه‌ی سرای ماندگار آخرت مبادله کند؟!

آری، این از شاهکارهای ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در جهان‌بینی و جهان‌شناسی است و راز آن همه سرفرازی، عزت، شکوه، آزادگی، عظمت، فداکاری، پارسایی، غنای روحی، او نیز از این جهان‌بینی و جهان‌شناسی مترقی زندگی سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که او سرچشمه‌ی ثروت، عزت و قدرت را خدا می‌نگرد و هدف را جلب خشنودی او می‌بیند. تلاش را برای تقرب به او و دل را جایگاه عشق و مهر او می‌داند.

و این گونه است که به آسانی خود گرسنه می‌ماند تا شکم‌ها را سیر کند. خود لباس معمولی را می‌پوشد تا پیراهن شب عروسی‌اش را به دختری بینوا بدهد و دل او را شادمان سازد.

خود به ساده‌زیستی مباهات می‌کند تا وسایل زندگی محرومان را فراهم آورد. خود از پرده‌ی خانه و دستبند کودکان دلبندش چشم می‌پوشد، تا دیگران به لباس و زیور برسند، خود رنج‌ها را به جان می‌خرد تا شادابی و نشاط به خانه‌های غمزدگان برد.

خود تنها و یک تنه، و قهرمانانه از حق و عدالت دفاع می‌کند تا ستم، حاکم نگردد، خود و خاندانش را دلیرانه در برابر قانون‌شکنان و آشوبگران و حق‌گریزان و خودمخوران و دنیاداران قرار می‌دهد، تا زر و زور و تزویر و استبداد سیاه به اسم اسلام و مذهب سایه‌ی شومش را بر سر مردم نیفکند.

خود با بیان روشنگر حق و عدالت، در برابر فریب‌خوردگان سلطه و سرکوب می‌ایستد، و روشنگری می‌کند و در برابر جهالت و شرارت آنان پایداری می‌ورزد، تا هرج و مرج‌طلبی و قانون‌شکنی و زورمداری را رسوا سازد

و خود قربانی می‌گردد تا از دین و دفتر، عدالت و امنیت،
شرافت و کرامت،

حقوق و حرمت بشر،

دموکراسی و حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش،

و آزادی بیان و قلم،

آزادی دعوت به حق و عدالت و هشدار از اختناق و سرکوب،

آزادی اندرز‌گویی و خیرخواهی به پیشوایان و رهبران،

آزادی انتقاد و چون و چرا از صاحبان قدرت و امکانات،

از «نه!» گفتن به زورمداران و فریبکاران دفاع کند و بهای آن را به خاطر خدا
بپردازد و پاداش آن را دریافت دارد؛ چرا که در جهان‌بینی ثروت و قدرت این
جهان فانی است و هدف، سعادت واقعی و جاودانه است. و نه بازی و
سرگرمی و پندارهای کودکانه، تا برای آنها تن به حقارت و اسارت سپرد.

هر کس ذره‌ای از آن اندیشه‌ی عطرآگین و آن عقیده و باور معطر و آن ایمان
و دریافت دگرگون‌ساز را در کام جان یافت، و به آن بزرگ زن تاریخ بشر، و
باور و راه و رسم او اقتدا کرد و او را الگو و سرمشق گرفت، رابطه‌اش با خدا،
خلق خدا، خویشتن، و پدیده‌های گوناگون آفرینش و حتی با جنبندگان و
حیوانات و حشرات نیز دگرگون می‌شود و به راه مطلوب و محبوب - که راه
رشد و کمال و قرب به خداست - گام می‌سپارد و همه چیز را وسیله و مقدمه
و نردبان این هدف والا می‌نگرد و نه عکس آن.

۷. بینش ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به انسان

در جهان بینی مترقی ریحانه‌ی اندیشمند پیامبر صلی الله علیه و آله، انسان گل سرسبد آفرینش است، پرتوی از نور خداست، نفعه‌ای از روح اوست و از کرامت ذاتی و عظمت خدادادی برخوردار و دارای حقوق و آزادی است.

انسان موجودی گرانبه‌تر است که خدایش او را در زیباترین و شایسته‌ترین سیما و سیرت آفریده است و خود نخستین آموزگار اوست و هر آنچه شایسته و بایسته‌ی اوست، همه را از راه‌های گوناگون به او آموخته است.

به او نعمت بیان را ارزانی داشته و در کنارش موهبت ارجمند قلم را، به او مشعل فروزان خرد را داده است و در کنارش وجدان اخلاقی و کشش‌های عالی و مترقی.

او موجودی است که جهان با همه‌ی پدیده‌هایش به خاطر او پدید آمده و برای او رام گشته است و او نیز برای او ج گرفتار به سوی کمال و تقرب به سوی سرچشمه جمال و جلال و آراستگی به ارزش‌ها پای در عرصه هستی نهاده است.

انسان موجودی مسئول، مکلف و متعهد است؛

مسئول در برابر آفریدگار و ارزانی دارنده‌ی نعمت‌ها،

مسئول در برابر طبیعت،

مسئول در برابر خویش،

مسئول در برابر تاریخ،
در برابر عصرها و نسل‌ها،
در برابر هم‌نوعان خویش و

و در برابر این احساس تعهد و مسئولیت حکیمانه و عادلانه و انسانی، دارای
حقوق و کرامت است؛ کرامت و حقوقی چون: حق حیات مادی و ظاهری،
حق حیات معنوی و جاهت و آبرو،
حق معیشت و کار و بهره‌وری از امکانات مادی و اقتصادی،
حق زیستن به صورت موجودی صاحب‌شعور و خرد،
حق برابری،

حق آزادی فردی، فکری، عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مدنی،
و دیگر، حق دفاع در برابر تهاجم و تجاوز به این حقوق و مرزهای آن.

۸. دیدگاه ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مرگ

ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله مرگ را به مفهوم فنا و نیستی نمی‌نگرد؛ چرا که در جهان بینی توحیدی و مترقی او حیات و مرگ دو پدیده و آفریده آفریدگارند و آفرینش او به پدیده وجودی تعلق می‌گیرد و نه عدمی.

او مرگ را "حق" و واقعیتری تردیدناپذیر می‌نگرد و یک قانون جهان‌شمول و عمومی؛ از نشانه‌های قدرت خدا در نظام آفرینش می‌شمارد و از سنت‌های حکیمانه او در جهان خلقت؛

مرگ را پایان رنج‌ها و دردها و محرومیت‌ها و فشارها می‌نگرد. درست از این زاویه است که او مرگ را نه تنها نازیبا و هراس‌انگیز و رعب‌آور ارزیابی نمی‌کند و آن را پس از یک زندگی خداپسندانه دروازه‌ای به سوی قرب خدا و رسیدن به پاداش پرشکوه او و پر کشیدن به سرای آرامش و آسایش و راحتی جاودانه و ماندگار ارزیابی می‌کند.

از همین دیدگاه است که وقتی به هنگامه رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و تصور فراق جانسوز آن حضرت، گستره قلب پاک او لبریز از غم و اندوه می‌گردد، پدر گرانمایه‌اش از میان همه نزدیکان، به او آرامش خاطر می‌دهد. و آهسته بر گوشش زمزمه می‌کند؛ که او نخستین کسی است که به پدرش پیامبر ملحق خواهد شد. و ریحانه ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نوید و آن خبر نه تنها ناراحت نمی‌شود که گل وجودش می‌شکفتد و آثار شادمانی در چهره نورافشانش نمایان

می‌گردد.^۱

و در بهار جوانی و طراوت زندگی هنگامی که ستم و دجالگری را بر سرنوشت جامعه حاکم می‌نگرد و افق جامعه را برای تحول مطلوب به سوی عدالت و آزادی تیره و تار می‌بیند، نیایش گرانه رحلت و شهادت خویش را آرزو می‌کند؛ «یا رب انی قد سئمت الحیاة و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بایی، اللهم عجل وفاتی سریعا»^۲

چرا که او در اوج یقین است می‌داند که این جهان گذرگاهی را ماند که انسان با مرگ از آن به سرای ماندگار می‌پیوندد و آنجا برای کسانی که درست زندگی کرده و در مزرعه‌ی دنیا و تجارتخانه‌ی بزرگ آن تلاشی شایسته کرده‌اند درست همان گونه که برای بداندیشان و تجاوزکاران به حقوق و حرمت انسان‌ها، کیفر سهمگین و ماندگار و عذابی دردناک آماده است. روشن است که چنین نگرشی بر قانون جهانشمول مرگ و چنین دریافتی از آن، چه تحول عمیق و چه تاثیر شگرف و سازنده‌ای در زندگی انسان می‌گذارد.

چگونه او را از بی‌هدفی به هدفداری،

از احساس پوچی به پاسخ یافتن به عشق به بقا،

از بداندیشی به نیک‌اندیشی،

از ددمنشی به آزادگی،

از ولنگاری به احساس تعهد،

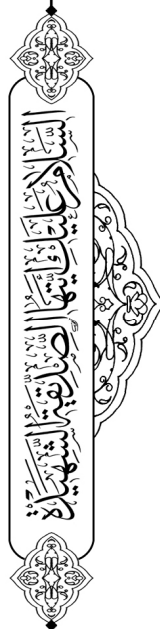
از در جا زدن و عقب ماندن به تلاش و صعود،

از نگرانی‌های گوناگون به آرامش دل،

۱. عوالم، ج ۱۱، ص ۹۲، ن ۱۸۶؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۵.

۲. بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۷؛ عوالم، ج ۱۱، ص ۴۸۷؛ ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۴۹.

از ناسپاسی و کفرانگری به سپاسگزاری و رفتار شایسته،
از آفت‌زدگی و زنگارگرفتگی به پاک زیستن،
از حاکمیت مطلق غرایز و هواها به مدیریت خرد و وجدان،
از ستم و بیداد به عدالت و دادگری،
از برتری‌جویی به تساوی‌طلبی،
از استبداد و خودکامگی به دموکراسی و آزادی،
از خودسری و تحمیل اختناق به حق‌محوری و آزادمنشی،
از فریبکاری و دجالگری و پشت هم‌اندازی و داغ و درفش و پایمال
ساختن حقوق و امنیت و حرمت انسان‌ها به پروای از خدا و روز حساب و
رعایت حقوق و حدود و آزادی مردم و ایثار و فداکاری و گذشت و اخلاص و
آراستگی به والایی‌ها و ارزش‌های اخلاقی و انسانی رهنمون می‌گردد.^۱



۱. معاد فلسفی، ج ۱، ص ۶۰؛ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۶۱.

۹. ریحانه پیامبر ﷺ و عنایت الهی

در این مورد از یکی از بانوان، که افتخار همسری پیامبر را داشت می‌گوید: پیامبر گرامی مرا با مقداری گندم به خانه فاطمه علیها السلام فرستاد تا آن را آرد نماید و پس از ساعتی برای آوردن آن گسیل داشت. هنگامی که نزد ریحانه ارجمند پیامبر رفتم، دیدم او ایستاده است و آسیاب به خودی خود می‌چرخد و گندم را آرد می‌کند. شگفت زده شدم، و پس از بازگشت، جریان را به پیامبر ﷺ گفتم، آن حضرت فرمود:

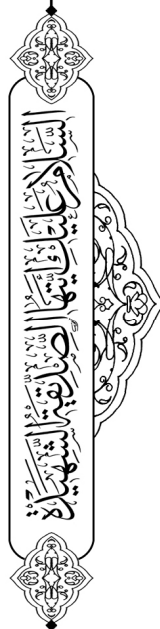
«از آن جایی که خدا به خستگی و ناتوانی فاطمه آگاه بود، به سنگ آسیاب دستور داد بچرخد و کار او را انجام دهد و آن سنگ نیز به دستور خدا می‌چرخید.»^۱

و نیز از پنجمین امام نور آورده‌اند که: روزی پیامبر گرامی «سلمان» را به خانه امیرمؤمنان فرستاد تا پیامی را به ریحانه ارجمند پیامبر برساند و یا چیزی بیاورد. او به در خانه رسید و در آستانه در، لحظاتی توقف کرد تا سلام کند و آشنایی دهد و اجازه تشریف بگیرد که از آن جا تلاوت دلنواز قرآن و نیایش و راز و نیاز پرسوز و اخلاص فاطمه را از درون خانه شنید. هنوز در این مورد می‌اندیشید، که جریان شگفتی نظر او را جلب کرد و

دریافت که آسیابی که ریحانه سخت کوش پیامبر به وسیله آن دانه‌ها را آسیا می‌کند؛ به خودی خود می‌چرخد و ریحانه ارجمند پیامبر نیز در درون خانه در حال راز و نیاز و تلاوت آیات دلنواز قرآن است.

او پیام خود را رساند و با پاسخ آن به حضور پیامبر باز آمد، اما هنوز غرق در اندیشه بود و در مورد نیایش ریحانه پیامبر و چرخش خودکار آسیا می‌اندیشید، که پیامبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد و فرمود:

«هان ای سلمان! خدای پر مهر گستره دل و کران تا کران سازمان وجود دخت ارجمندم فاطمه را لبریز از ایمان ساخته است. او برای فرمانبرداری خدا و عبادت او گوشه‌ای خلوت را بر می‌گزیند و با خدایش به نیایش خالصانه و عاشقانه می‌پردازد و کتاب او را تلاوت می‌کند و خدا نیز فرشته وحی یا فرشته دیگری را بر می‌انگیزد، آسیاب او را به حرکت آورد و بدین وسیله، خدا رنج و زحمت این سرا و سرای آخرت را از او برطرف و کار او را در دو سرا بسنده و کفایت می‌کند.»^۱



۱۰. ریحانه پیامبر ﷺ و ویژگی حیا و وقار

فاطمه زهرا علیها السلام تجسم حیا و متانت بود. آن حضرت در زندگی الهام بخشش، از آفریدگارش حیا و پروا می‌کرد. دقت و سعی در واجبات و رعایت مستحبات و مقررات اجتماعی و تخلق به اخلاق الهی داشت. او از پدرش پیامبر ﷺ احساس شرمساری می‌کرد که دختر او باشد اما در همه میدان‌های افتخار و معنویت، پیشتازترین نباشد.

او در زندگی مشترک با امیرالمؤمنین هم سعی می‌کرد چیزی فراتر از امکانات اقتصادی آن حضرت از او نخواهد.

او در برابر افکار عمومی، تاریخ و نسل‌های آینده احساس مسئولیت می‌نمود و بر ضد ستم و بیداد و خودکامگی و قانون شکنی، دست به روشنگری زد و اجازه نداد تا آفت تاریک اندیشی، جمود، خشونت، سرکوب، اختناق، حق کشی، ناامنی، همه جا را جولانگاه خویش سازد و در پیکر جامعه، لانه کند و بر خرمن هستی آنان بتازد.^۱

ریحانه سرفراز و سربلند پیامبر، در اوج پروا و حیا و وقار بود و تجسم آراستگی به این ویژگی انسانی و این خلق و خوی الهی و خردمندانه. اما از خجالت‌های نابجا، کم رویی‌های ناپسند، انزوا و گسستن و بریدن از مردم، بیگانگی از سیر تاریخ و روند جامعه خویش سخت بیگانه بود؛ چرا که در

نگرش آن بانوی متفکر، آن حیا و آزرمی که انسان را، از قانون شکنی و گناه و بیداد باز دارد و ضامن رعایت مقررات و حقوق و آزادی و حرمت دیگران گردد- پسندیده و زینده است.

از دیدگاه فاطمه علیها السلام، اینها از خصلت‌های نکوهیده می‌باشد و از ضعف نفس، سرچشمه می‌گیرد؛ که ممکن است بر اثر تربیت نادرست، عیوب طبیعی، تزلزل خانوادگی و از انواع ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، گریبانگیر انسان گردد و راه رشد و تعالی را بر او ببندد.

در فرهنگ آزاده پرور فاطمه و خاندان سرفراز او، این گونه کم رویی‌ها و خجالت‌ها و این گونه انزواها، نوعی بیماری و نشان عدم سلامت روانی است. از این گونه خجالت‌ها و گوشه گیری‌ها و مردم گریزی‌ها، در روایات به «حیا» بی‌خردانه و احمقانه تعبیر گردیده و سخت مورد نکوهش قرار گرفته است. پیامبر گرامی در این مورد فرمود:

«حیاء بر دو قسم است: حیای خردمندانه و حیای احمقانه و بی‌خردانه.»
ریحانه ارجمند پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل ریشه و تبار پرافتخار، تربیت آسمانی و الهی، در اوجی از علو روح و غنای نفس و کمال و جمالی قرار داشت که در کران تا کران وجودش، جایی برای احساس ضعف و حقارت نفس یافت نمی‌شد.

چرا که او بر این باور است که:

خدا از بیان حقیقت، حیا و پروا نمی‌کند.^۱

او درس رشد و تعالی را به رهروان راه خویش می‌داد که: هیچ کس هنگامی که از او چیزی می‌پرسند و او آن را نمی‌داند، نباید از این که به ندانستن خویش

اعتراف کند و بگوید: «نمی دانم!»، دستخوش کم رویی و خجالت گردد؛ چرا که چنین صراحت صادقانه و شهامت‌مندانه‌ای، از قوت قلب و سلامت نفس و توسعه شخصیت خیر می‌دهد و نه از ضعف آن.^۱

با این بیان، سیره و روش ریحانه پیامبر، باید الهام بخش زنان و دختران کمال جو و روشنفکر و آزاده عصرها و نسل‌ها قرار گیرد، تا بدین وسیله، هم خویشتن را به گوهر عفاف و پاکی و دانش و بینش ژرف و پروا و صداقت و شهامت و دیگر ارزش‌های انسانی آراسته سازند و هم بکوشند تا به کم رویی‌ها و خجالت‌های منفی و حیای نکوهیده و بازدارنده و تباهی‌های آن گرفتار نگردند؛ باید سخت به هوش باشند تا هم به بهانه عفاف و خجالت و پوشش و قداست زن، به عضوی بریده و گسسته و بیگانه از جامعه و دنیای خویش و عاطل و باطل و پادو و ابزار جمود و تعصب و مروج تاریک اندیشی و اسارت تبدیل نشوند و هم با وانهادن عفاف و حیا و پروای واقعی که باعث سلامت نفس و قوت قلب و پیروزی و سرافرازی و پاکی و پیشتازی انسان می‌گردد، از دگر سو از آنان عروسک نسازند.

درست است که برابر بیانی که از آن حضرت آورده‌اند، نزدیک‌ترین حالت زن به خدا، هنگامی است که آموزگار و مربی آگاه و باکفایت خانه‌اش باشد و نسل شایسته پرورد؛ و یا برابر بیانی دیگر از او، بهترین چیز برای زنان، آن است که با مردان بیگانه نشست و برخاست خصوصی نداشته باشند و آنان را نبینند و آنان نیز اینان را.

آیا به یاد دارند که ریحانه پیامبر از مکه تا مدینه و از بعثت تا هجرت و از هجرت تا رحلت پدر گرانقدر خویش، همواره در اوج پروا و حیا دوشادوش او

و همسنگر و همراز و رهرو راستین او و در قلب جامعه بود و برای تحقق عدالت و آزادی، با اهریمن جهل و خرافه و شرک و استبداد و انحصار و سرکوب و اختناق و سانسور در مبارزه بود؟!!

آیا می‌دانند که آن بانوی الهام بخش از آغاز زندگی مشترک با امیر والایی‌ها مشاور و معاون او در زندگی بود و در عرصه‌های گوناگون و سرنوشت ساز به راستی حضور داشت نه ابزاری؟!!

آیا به یاد دارند که آن حضرت، در میدان آموزش و روشنگری و در عرصه تلاش و کوشش، مدیریت و تربیت نسل، به راستی پیشتاز و پیشاهنگ بود. فاطمه علیها السلام هرگز بریده و گسسته از جامعه و مردم و دنیای اطراف خویش نبود، آن خطابه حماسه سازش در مسجد پیامبر و در برابر قداره بندگان خلافت چه مفهومی دارد؟!!

آن رفتن به در خانه‌های انصار و مناظره اندیشاننده با آنان یعنی چه؟! حضور در مسجد و مناظره‌های روشنگر و شجاعانه با ابوبکر یعنی چه؟! گفتگوهای متعدد با عمر و باران دلیل و برهان بر حقانیت موضع خویش یعنی چه؟!!

عیادت رهبر نظام سقیفه و وزیرش با او چرا؟! عیادت سلمان، ابوذر و جابر از او چه پیامی دارد؟! عیادت انبوه نمازگزاران از آن حضرت یعنی چه؟! بر این باور، زن آگاه و روشنفکر، باید از سبک و سیره ریحانه اندیشمند و آزاده پیامبر درس استقلال اندیشه، و خط مشی فردی، اجتماعی و انسانی بگیرد؛ و نه بازیچه تزویر و عوام فریبی و مقدس بازی؛ بلکه با الهام از آن سمبل والایی‌ها به وقار و حیا و آگاهی و پاکی آراسته گردد و توانمندانه در جامعه حضور یابد.

❁ ریحانه ❁

آری، در این صورت است که زن مسلمان و مترقی، می‌تواند مباحثات کند که از سبک و سیره ریحانه پیامبر ﷺ الهام گرفته و از آن قهرمان راستین حق طلبی و آن سمبل مقاومت و اعتراض در برابر ددمنشی و بیداد ظالمین، درس آموخته است؛ چرا که سبک و سیره ریحانه پیامبر ﷺ میزان و ملاک حضور زن و نقش سازنده آن در ساختار جامعه است.

سَلَامٌ عَلَيْهَا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱۱. ریحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و احساس مسئولیت اجتماعی

با همه‌ی آنچه درباره‌ی شخصیت والای حضرت زهرا علیها السلام گفته یا نوشته‌اند، باز هم تا ترسیم سیمای حقیقی او، راهی دور و دراز در پیش است؛ چرا که زوایای شخصیت و گستره‌ی اندیشه و کرانه‌های وجود او، نامتناهی است.

او در تاریک‌ترین روزهای حیات بشر- به ویژه زندگی زن- درخشیدن آغاز کرد و پنجره‌های امید را بر روی انسان‌ها به ویژه نیمی از آنان گشود، نقاب از چهره‌ی شرک و نفاق برگرفت،

و انسان‌ها را از یاس نجات داد،

از اسارت، به آزادی رساند،

و از بی‌تفاوتی و بی‌تعهدی، به احساس مسئولیت اجتماعی و انسانی رهنمون

گردید و راهی نو گشود.

آن انسان فرزانه با الهام از قرآن، پرچمدار احساس مسئولیت اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بود و همواره در راه خدمت به نوع، دعوت به ارزش‌های راستین می‌نمود و از ستم و گناه در همه‌ی ابعاد، طیبانه و آموزگارانه هشدار می‌داد و بر آن بود که این کار، وظیفه‌ی انسانی و اسلامی هر انسان مترقی و نوع‌دوست و آزادمنشی است؛

از این رو، نه انسانی می‌تواند این مسئولیت را وا نهد و فارغ از درد و رنج مردم و روند جامعه و تاریخ، سر در لاک خود فرو برد و عافیت‌جویی را پیشه

سازد و نه هیچ حکومت و نظام خدایسندانه و مردمی را سزد که مردم را از این کار باز دارد و این حق اساسی آنان را پایمال سازد.

او از کودکی پرچمدار دعوت به حق و سمبل احساس مسئولیت اجتماعی است. درست از این زاویه است که او را از همان بهاران زندگی در سنگر حق و یار و همراه و همدل و همفکر مام ارجمندش، همان بانویی می‌نگریم که در اوج فداکاری و خردمندی، بر ضد سنت‌های ستم‌بار جاهلیت عصیان می‌کند.

پس از آن، او را با همه‌ی احساس انسانی، همفکر و هم‌رزم و یار و غمخوار پدرش می‌یابیم، که دو یار دلسوز و دو پناهگاه استوارش یعنی ابوطالب و خدیجه را از دست داده است.

اسناد تاریخی نشانگر آن است که گروهی از اشرار که برای از میدان به در کردن پیامبر ﷺ از هیچ شرارتی رویگردان نبودند، روزی به هنگام نماز و سجده پیامبر، شکمبه‌ی شتری را بر سر آن آموزگار رهایی افکندند. در این میان ریحانه‌اش که در بهاران پنج سالگی و همراه پدر بود، پیش آمد و در راه دفاع از حق و دلداری به پیامبر، در حالی که بر تنهایی حق می‌گریست، با دستان کوچکش چهره نورافشان و سر و لباس پیشوای آزادی و آزادگی را پاک کرد و با شهامت و شجاعت تجاوزکاران را سرزنش نمود و از ستم نهی کرد.

سخنان کوتاه و هشداردهنده‌اش به سران مهاجر و انصار، بیانات شجاعانه‌اش در برابر مهاجمان و گماشتگان مسخ شده‌ی استبداد، دفاعش از مظلومیت پیشوای راستین امت، تا مرحله‌ی نجات او از دست اشراری که او را به بند کشیده و به بیعت اجبار می‌نمودند.

و نیز بیت الاحزان، شهادت جانسوز، وصیت تفکرانگیز، و چگونگی مراسم خاک‌سپاری و قبر گمشده‌اش، هر کلام برگ زرینی است در دفتر خاطرات بزرگ بانوی اسلام.

۱۲. ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله و موضوع سیاست

فاطمه زهرا عليها السلام، پیش از هر چیز شاگرد برانده قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله است. او از کودکی پا به پای پیامبر، راه بزرگ مبارزه با کج اندیشی و ناآگاهی را برای ساختن جامعه و دنیایی زیبا و آراسته به عدل و داد آغاز می‌کند و همه جا همراه پیشوای بزرگ آزادی است.

او را در دعوتش یاری می‌کند، پا به پای او به مسجد الحرام می‌رود، از پدر حمایت می‌کند، خارهای کینه و تعصب کور را از سر راه او بر می‌دارد، گرد و غبار و خاک و خاکستری را که دست‌های ستم بر سر و روی پیامبر می‌پاشند، با دست‌های کوچک و پرمهرش می‌زداید،

در برابر مشرکین کوردل یار و یاور تنهایی پیامبر می‌شود و بدین سان با سن و سال اندک اما قلب بزرگ و روح پرشکوهش به آن حضرت قوت قلب، آرامش دل می‌بخشد.

در ادامه راه نیز ریحانه ارجمند پیامبر در همه رویدادهای سرنوشت ساز و همه شرایط حساس حضور دارد و همه جا همراه پدر و همسنگر اوست.

آن بانوی نمونه در تمام میدان‌های بزرگ فکری، عقیدتی، تربیتی، فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، مربوط به سرنوشت اسلام و جامعه انسانی، حتی جریان مباحثه حضوری سرنوشت ساز دارد.

در زندگی مشترک با مولای متقیان امیرمؤمنان علی عليه السلام می‌نگریم که ضمن

تدبیر امور جامعه کوچک خانه و خانواده و تنظیم شئون شایسته و بایسته فرزندان ارجمندش، در اوج عفاف و اخلاق باز هم به سرنوشت جامعه و روند تاریخ می‌اندیشد و در میدان سیاست و تدبیر امور، مشارکت جدی دارد و یار و مشاور امیرمؤمنان و تشویق کننده او در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و دفاعی است.

پس از رحلت جان سوز پیشوای توحید نیز هنگامی که گروهی با بازیگری و کج اندیشی، روند جامعه و تاریخ را به انحراف می‌کشند، این ریحانه ارجمند پیامبر است که مهم‌ترین قطب سیاست و بزرگ‌ترین محور مخالفت و مقاومت، در برابر این جریان انحرافی و ارتجاعی است.

اوست که پرچم اعتراض دلیرانه و روشنگرانه را به اهتزاز در می‌آورد و دستبرد زدن به دین و دفتر را به گوش همگان می‌رساند و از حق و عدالت دفاع می‌کند.

آری، آن حضرت نخست با سردمداران جریان استبدادی سقیفه به طور مستقیم وارد بحث و مناظره می‌شود فکری و دینی می‌نماید و آن گاه که استبدادگران برای به سکوت کشاندن آن زبان گویای حق و آن منطق ستم سوز و روشنگر، خاندانش را زیر فشار اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی و بمباران تبلیغاتی قرار می‌دهند و آنان را سانسور می‌کنند، آن بانوی نمونه است که با درایت و قوت قلب به مسجد می‌رود و در برابر عوام فریبی و زورمرداری مدعیان دروغین اسلام، آن حماسه بزرگ و ماندگار را می‌آفریند.

اوست که در عیادت زنان مدینه از او در بستر بیماریش، به جای ناله از درد و رنج بازو و پهلو، و به جای گریه بر فرزند شهیدش «محسن»، و شکوه از هجوم دژخیمان به حریم خانه و پایمال ساختن حقوق و آزادی و امنیت شخصی و خانوادگی‌اش، به سان یک پیشوای عقیدتی و سیاسی از حقوق و

آزادی مردم و حاکمیت آنان بر سرنوشت خویش دفاع می‌کند، گفتنی‌ها را می‌گوید و خیرخواهی‌ها و دلسوزی‌ها را می‌کند و پس از روشننگری و نورافشانی تحسین برانگیز، از آینده تیره و تاریک حاکمیت استبداد و اختناق هشدار می‌دهد.



۱۳. ریحانه‌ی پیامبر ﷺ در افکار عمومی

از همین دیدگاه است که وقتی نظام سلطه جو و انحصارگر سقیفه دریافت که مبارزه‌ی فکری و عقیدتی روشنگرانه‌ی دخت فرزانه‌ی پیامبر ﷺ کار خویش را کرده و سردمداران آن را رفته رفته در افکار عمومی رسوا ساخته است، به ناگزیر به بازی و بازیگری جدیدی دست زدند تا شاید به گونه‌ای گذشته‌ی سیاه را از نظرها دور دارند و خدا و خلق او را بفریبند؛ چرا که ادامه‌ی مبارزه‌ی عقیدتی و اجتماعی و سیاسی ریحانه‌ی پیامبر ﷺ برای نظام تحمیلی سقیفه، رسوایی بزرگی است.

درست است که برخی از مردم مرعوب و برخی مجذوب مال و مقام گشته و برخی سکوت و بی تفاوتی پیشه ساخته‌اند، اما همه می‌دانند که موقعیت فاطمه و شوی گرانقدر و فرزندان ارجمندش در آینه‌ی وحی و رسالت، چه موقعیت والا و بی نظیر است. هنوز همگان به یاد دارند که اینان مصداق آیه‌ی «مباهله» و آن موقعیت پرفراز و والای معنوی‌اند.

اینان، دارنده‌ی سند افتخاری چون آیه‌ی «تطهیر»‌اند.

اینان، تبلور اخلاص و ایثار و پارسایی و مردم دوستی سوره‌ی مبارکه‌ی «انسان»‌اند. اینان تنها مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی «قربی» هستند و مهر و دوستی‌شان، پاداش شکوهمند رسالت پیامبر است.

و مردم به یاد دارند که پیامبر ﷺ در هر موقعیت و فرصتی به فرمان خدا

شخصیت والا و نقش کلیدی و کارساز علی عليه السلام در روند جامعه و تاریخ را
ترسیم کرد و فرمود: علی جان!

«تو از نظر سیما و سیرت به من می‌مانی و تو همانند درختی تناور هستی که
من از آن هستم.»^۱
و فرمود:

علی جان! «گوشت تو از گوشت من است و خون تو از خون من؛ و حق و
عدالت، همواره همراه توست.»^۲

و خطاب به جامعه و امت فرمود، هان بدانید که:
«علی بهترین شخصیت از امت من است و دانشمندترین آنان در میدان دانش
و برترین شان از نظر بردباری و پروا.»^۳

و فرمود: مردم! «علی، نخستین ایمان آورنده‌ی به من در این جهان است و
نخستین کسی خواهد بود که در روز رستاخیز با من مصافحه خواهد نمود.»^۴
و به عایشه دختر رهبر فتنه سقیفه فرمود:

«علی در نزد من محبوب‌ترین مرد دنیا و گرانمایه‌ترین شخصیت جهان
بشریت است؛ بنابراین حق او را بشناس و بزرگ دار و او را گرانمایه شمار.»^۵
و فرمود: هان ای بندگان خدا! «علی، بهترین کسی است که من پس از خود
به جانشینی خویش می‌نهم.»^۶

۱. تاریخ بغدادی، ج ۱۱، ص ۱۷۰.

۲. مناقب خوارزمی، ص ۷۶ و ۸۳.

۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۳.

۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳.

۵. ذخائر العقبی، طبری، ج ۶۲.

۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳؛ مواقف ایجی، ج ۳، ص ۲۷۶.

و این سند افتخار را در تاریخ به ثبت رسانید که: «علی بهترین انسان‌هاست و هر آن کسی که این حقیقت را نپذیرد، به راستی راه کفر و ناسپاسی در پیش گرفته است.»^۱

و در گوش‌ها طنین افکن ساخت که: «هر کس با این همه شکوه و عظمت و ایمان و اخلاص و عمل شایسته و وصف ناپذیر علی، نگوید که علی بهترین مردم است، کفر ورزیده است.»^۲

و در حادثه خیبر فرمود:

«فردا پرچم را به دست قهرمانی توحیدگرا و پراخلاص و عدالت خواه خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و او هم خدا و پیامبرش را.»^۳ و فرمود:

«علی از من است و من از او؛ او پیشوا و صاحب اختیار هر انسان باایمان پس از من خواهد بود.»^۴ و فرمود:

«هیچ پیامبری نیامد جز اینکه در میان امت خویش نظیر و همانندی داشت و علی در رفتار و سیرت همانند من در میان امت است.»^۵ و فرمود:

«نخستین کسی که در روز رستاخیز و در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهد شد، همان کسی است که نخستین ایمان آورنده‌ی به من در این جهان

۱. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۶۰.

۲. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۹؛ تاریخ خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۱۹۲.

۳. نورالابصار، ص ۸۰؛ تاریخ بغدادی، ج ۷، ص ۱۲.

۴. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶.

۵. الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۴.

است و همه می دانید که او کسی جز علی، فرزند رشید ابوطالب، نیست.^۱
و نیز مردم فراموش نساخته‌اند که فاطمه در آینه‌ی محمد، حوریه‌ی ای انسان
نما، همسخن فرشتگان،

گل عطرآگین بوستان رسالت،

پاره‌ی وجود و رگ حیات و قلب پیامبر،

رکنی از ارکان تزلزل ناپذیر ایمان،

مشعل هدایت،

کشتی نجات،

معیار و میزان و ملاک حق،

برترین دختر عصرها و نسل‌ها،

والا ترین بانوی جهان آفرینش،

بهترین مادر گیتی،

و راز آفرینش زن است.

دوستی‌اش بسان دوستی پیامبر و خشم و ناخشنودی‌اش از فرد و گروهی،
نشانگر ناخشنودی خدا از آنان است.

مگر پیامبر نفرمود:

«فاطمه، پاره‌ی وجود من است؛ هر که او را به خشم آورد مرا خشمگین

ساخته است.»^۲

و مگر نفرمود: فاطمه، پاره‌ی تن من است؛ هر چه او را اندوهگین سازد در

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۲۳.

۲. خصائص نسائی، ص ۳۵.

حقیقت مرا اندوهگین ساخته است.^۱

و مگر بارها خطاب به خود آن بانوی بی همتا فرمود که:
فاطمه جان! «خدای از خشم تو خشمگین می گردد و از خشنودی تو،
خشنود.»

و مگر در برابر همه فریاد نکشید که: هان ای فاطمه جان! مهر و محبت تو
یعنی جواز بهشت و مهر خدا، و قهر و خشم تو یعنی قهر و خشم خدا.
و مگر نه این که موقعیت و محبوبیت و شکوه فاطمه و شوی گرانقدر و
فرزندان ارجمندش در نظرگاه پیامبر ﷺ چنان روشن بود که حتی هنگامی که از
عایشه پرسیدند که:

محبوب ترین انسانها در نظر پیامبر که بود؟

پاسخ داد: فاطمه.

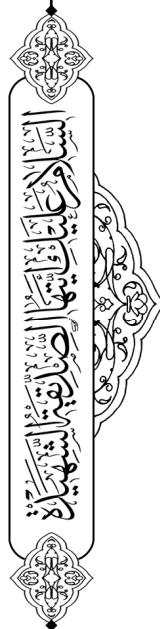
و مگر نه این که وقتی پرسیدند از میان مردان چه کسی؟

گفت: همسر فاطمه.»

و مردم همه ی اینها را به خاطر دارند و اینک می نگرند که فاطمه با این نظام
خاصب، سخت راه بیگانگی برگزیده و از سردمداران آن سخت ناخشنود است
و آنها نیز ناجوانمردانه ترین بیدادگریها را در مورد او روا داشته اند و این چیزی
نیست که نظام سقیفه بتواند از کنار آن بگذرد.

پروانه علی عليه السلام

آتش زبانه می کشد از خانه‌ی علی؟
خیزد شرر ز بیت ولایت ز دست ظلم؟
سیلی خور زمان شده زهرا و زین الم
باد خزان وزیده برین گلستان مگر؟
یکسو فتاده غرقه به خون بضعة الرسول!
بلبل خموش و شمع پریشان و گل ملول
ای شمع غم! برای تسلاهی کودکان
خون جای اشک می چکد از چشم روزگار
مردانیا بسوز که این داغ جانگزا
یا غم نموده رخنه به کاشانه‌ی علی؟!
یا دود آه سرزند از خانه‌ی علی؟!
پر از شرنگ غم شده پیمانه‌ی علی!
کاینسان فسرده عارض ریحانه‌ی علی؟!
یکسو فتاده محسن دردانه‌ی علی!
آتش گرفته شهپر پروانه‌ی علی!
امشب تو هم بسوز به ویرانه‌ی علی!
تا بشنود نوای غریبانه‌ی علی!
باری ست بس گران به روی شانه‌ی علی!



۱۴. راز جاودانگی ریحانه پیامبر ﷺ

از بامداد تاریخ انسان تا جهان معاصر در جامعه‌ها و تمدن‌های بشری، پیشتازان بسیاری ظهور کرده و هر یک بر اساس بیش خویش درباره خدا، جهان، انسان، و هدف‌های زندگی او به تناسب گرایش‌های خویش، نقش‌های گوناگونی در ابعاد مختلف زندگی ایفاء نموده و گاه در قلمرو کوچک و یا بزرگی، مسیر تاریخ و روند جامعه را دگرگون ساخته و تمدن‌ها را به راه دلخواه خود سوق داده‌اند، و پاره‌ای از آنان نیز روزگاری درخشیده و عصر و نسلی پاییده و برای مردمی نمونه و سمبل حرکت گردیده و حس قهرمان جویی آنان را پاسخ گفته‌اند.

اما اگر نیک بنگریم، همه آنان سرانجام پس از پشت سر نهادن مراحل گوناگون پیروزی، رشد، پیشرفت، پذیرفتگی اجتماعی و جهانی، به تدریج رو به ضعف و فرسودگی نهاده و پس از پیمایش فراز و نشیب‌های بسیار، سرانجام به پایان خط و غروب و افول اقتدار و شکوه اجتماعی خویش رسیده و خواه و ناخواه، نه تنها از موقعیت خویش کنار رفته، که از متن زندگی جامعه‌ها و تمدن‌ها و مردم نیز به حاشیه‌ای رانده شده و جای خویشتن را به چهره‌ها و شخصیت‌های جدید سپرده و خود به تدریج به موزه‌ها و بایگانی تاریخ پیوسته‌اند؛

اما در این میان باید اندیشید که این چه راز و رمزی است که سیره و سبک و روش زیبا و دلنشین و راه گشای زندگی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام، نه تنها از

این آفت جهانشمول مصون مانده و گردش روزگار نتوانسته است آن وجود گرانبمایه را از نورافشانی باز دارد، که با گذشت زمان و رشد فکری و علمی و اجتماعی و دینی و توسعه جامعه‌ها و تمدن‌ها، یاد و نام او را در میان نسل مترقی و مردم آگاه و درست اندیش زنده‌تر، شاداب‌تر، جلوه نموده است و همچنان راه جاودانگی را می‌پیماید.

راستی راز این زندگی، پایداری، طراوت، نشاط، درخشندگی و جاذبه ریحانه سرفراز پیامبر در تاریخ پرفراز و نشیب انسان چیست؟

چرا تا کنون هیچ چهره‌ای نتوانسته است چهره نورافشان او را تحت الشعاع سازد؟
چرا هیچ پیشوا و پیشتازی نتوانسته است در اوج گرفتن بر بلندای سکوی والایی‌ها از او پیشی گیرد؟

چرا کسی نتوانسته است همپای او در روند تاریخ قافله سالار دل‌های آگاه و ترقی خواه و شرافت دوست گردد؟

چرا داستان ریحانه پیامبر همواره شورانگیزترین داستان‌ها،
خاطره‌اش دل‌انگیزترین خاطره‌ها،

وصف زندگی‌اش دلنشین‌ترین وصف‌ها و زندگی‌ها،

راه و رسم مترقی‌اش انسانی‌ترین و ظریف‌ترین و مقدس‌ترین و
قهرمانانه‌ترین راه و رسم،

و برنامه زندگی او پرجاذبه‌ترین برنامه‌هاست؟

۱۵. ریحانه پیامبر ﷺ و جهان بینی

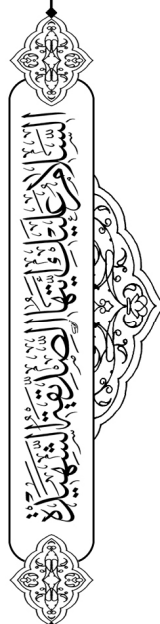
نخستین راز ماندگاری و نورافشانی ریحانه پیامبر ﷺ، در جهان بینی خردمندانه، مترقی، هماهنگ با فطرت و خدایسندانه او نهفته است؛ چرا که شخصیت و عملکرد و خلق و خوی هر انسانی به گرایش او برمی گردد و گرایش او نیز به جهان بینی و چگونگی دریافت وی از جهان، انسان، جهان آفرین و هدفمندی و هدفداری هستی بر می گردد.

ریحانه پیامبر ﷺ با تربیت و پرورش در کانون وحی و رسالت و پیوند همواره فکری و عاطفی و انسانی با وحی و دریافت دارنده آن، دیدگاهش درباره هستی و هستی بخش، همان دیدگاه واقع بینانه وحی و رسالت است؛ چرا که او از آموزگاران راستین و مفسران حقیقی وحی است و یکی از چهره‌های برجسته چهارده فروغ تابناک و معصوم آفرینش است.

او شاگرد نمونه پیامبر خداست و همدرس و همکلاس و همراه و همراز امیرمؤمنان و امام پرفضیلت یازده امام راستین. به همین جهت اگر در شناخت او تنها به همان عوامل ظاهری سازنده شخصیت او نیز بسنده شود و از بعد معنوی و غیبی و الهی آن حضرت نیز سخن به میان نیاوریم، شخصیت او در سایه چنین شرایط مناسب و موقعیت مساعد و عوامل سازنده بی نظیر و والا، چنان شکل می‌گیرد و دستگاه بینش و خردش به صورتی رشد می‌کند و به گونه‌ای پخته و شکوفا می‌گردد که درست و کامل و واقع‌گرایانه و خدایسندانه و بی‌نظیر تجلی می‌کند.

در این فرصت گذرا نمی‌توان جهان بینی ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله را به طور شایسته بررسی و ترسیم نمود؛ به همین جهت تنها به پاره‌ای از جلوه‌ها و فرازهایی از سرخط‌های آن که در برخی سخنان نورانی و بیشتر از آن در اخلاق انسانی و عملکرد الهام بخش و تاریخ ساز و افتخارآفرینش جلوه گر است، می‌نگریم و می‌گذریم:

۱. هدفداری جهان
۲. هدفمندی انسان
۳. جهان شناسی ریحانه پیامبر



۱۶. جایگاه پرفراز علمی و فرهنگی ریحانه‌ی پیامبر ﷺ

یک گل زیبا و خوشبو به هر اندازه، زیبا و دلپذیر و عطرآگین باشد، سرانجام روزی در برابر بادهای خزان قرار می‌گیرد و با پایان یافتن عمرش پرپر می‌گردد و برگ‌های زیبا و دل‌انگیز و تماشایی‌اش پراکنده می‌شود. بدون تردید، روزی آن طراوت و زیبایی به فرسودگی، و آن شادابی و نشاط به پژمردگی، و آن جمال دلپذیر جوانی به افسردگی، و آن اقتدار و شکوه و فروغ افکنی به پیری و ناتوانی، و آن کاخ‌های پر زرق و برق به خرابه‌ها، و آن مستی‌ها و پستی‌ها به بیداری و آن زندان‌ها و دهلیزها و دخمه‌های مخفی مرگ و تباهی، آشکار و به‌ویرانه و سند آشکار شقاوت و شرارت استبداد و اختناق تبدیل شده و رسوایی بیشتر تاریک اندیشان را طنین افکن خواهد ساخت.

درست همان‌گونه که همه‌ی آن ولادت‌ها و پیوندهای دلپذیر، شیرین و پرامید، با همه‌ی آرزوهای طلایی و رویاهای دل‌انگیز به دیار خاموشی راه می‌جوید و امیدها به ناامیدی می‌گراید.

آری، در این میان، از انسان تنها یک حقیقت می‌تواند بماند؛

یک واقعیت می‌تواند راه پویایی و پایایی در پیش گیرد؛

یک چیز می تواند رنگ ماندگاری و جاودانگی و محبوبیت بیابد؛ آن هم بینش و دانش و آگاهی و اخلاق شایسته و زندگی بایسته و براساس آراستگی به ارزش های والای خدایی و انسانی است.

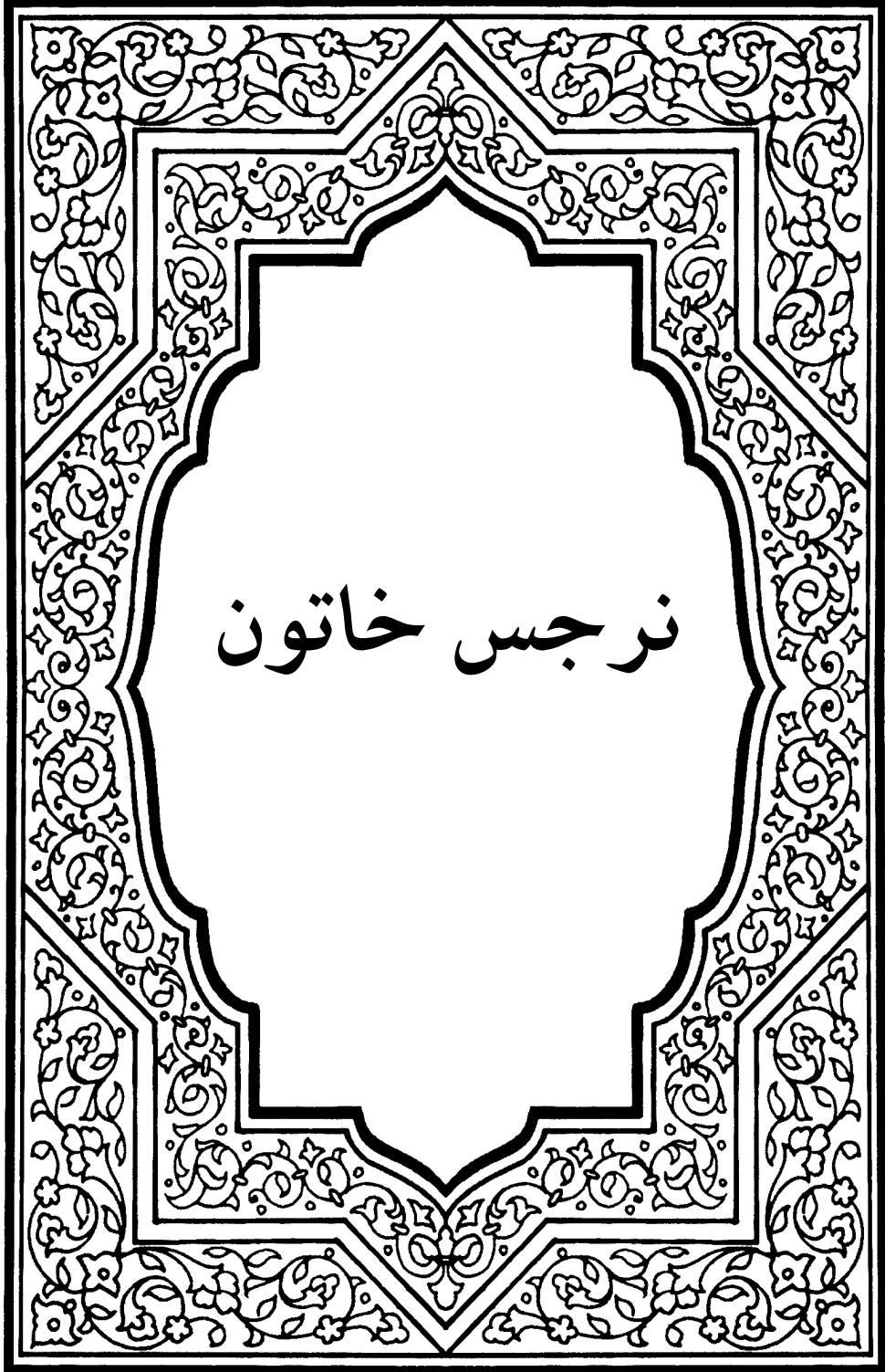
این حقیقت که انسان در زندگی خویش پرچمدار مفاهیم همواره زنده و حیاتی و جاودانه گردد، سمبل ارزش هایی شود که با هویت انسانی مردم گره خورده، و گذشت روزگار حتی از کمرنگ ساختن آنها ناتوان است، تا چه رسد که آنها را به بوتهی فراموشی ببرد و نابودشان سازد.

آری گذشت زمان هرگز نمی تواند بشردوستی، خیرخواهی انبیاء و امامان معصومین را به دست فراموشی بسپرد.

قداست و عصمت مریم، و سیما و سیرهی انسان ساز و نورافشان و پرجاذبهی دخت فرزانهی پیامبر را از یاد ببرد.

آری، زمان ناتوان تر از آن است که اینان را به بایگانی تاریخ سپارد و فراموش سازد؛ چرا که ارزش های راستین اخلاقی و انسانی در هر زمان و مکان و در هر فرد و جامعه ای راه یافت و آنها خویشستن را بدان ارزش های ماندگار و پویا آراسته ساختند،

این ارزش ها آنها را جاودانه می سازد؛ خواه این ارزش ها در یک تابلوی زیبا و دل انگیز نقاشی جلوه کند یا در یک اثر جذاب و دلپذیر هنری و یا در بینش و گرایش و منش و عملکرد یک انسان برجسته و شکوهمبار؛ و دخت فرزانهی پیامبر، فاطمه علیها السلام، به راستی که از این نمونه های برجسته و محور و مدار و مرکز ارزش ها و آراستگی ها و والایی ها و تجسم حق و عدالت و آزادی و پرچمدار پرشکوه آنهاست.



نرجس خاتون

از آنجا که نرجس خاتون ما در امام زمان علیه السلام دارای اسامی متعدد است و یکی از آن اسامی ریحانه است در اینجا داستان جذاب و شنیدنی آن بزرگوار جهت آشنایی علاقمندان به خاندان رسالت خصوصاً حضرت بقیة الله الاعظم امام عصر روحی و ارواح العالمین فداه تقدیم می‌نماییم:

نرجس، نهال مقدسی است که از بوستان مریم به گلزار حضرت زهرا علیها السلام پیوند یافت؛ آن دوشیزه پاکدامن و نیکبختی که در خواب بیدار شد و در عالم معنا، محمد صلی الله علیه و آله و عیسی علیه السلام با شکوه‌ترین جشن عروسی را برای او فراهم آوردند. یکی از عجیب‌ترین رویدادهای تاریخی به وقوع پیوست تا زمینه‌ی ولادت منجی عالم بشریت از مادری والاتبار و نیک سیرت فراهم آید و نقطه عطف و جمع ملل بزرگ مهیا گردد.

داستان خاتون عشق در هاله‌ای از ابهام

اسلام آوردن ملیکا (نرجس خاتون)، مهاجرت او از روم به بغداد، به عنوان اسیر جنگی، و ازدواج وی با امام حسن عسکری علیه السلام از وقایع معجزه گونه‌ای می‌باشد که البته ابهامات روایی و تاریخی فراوانی آن را احاطه کرده است.

در این جا بیان سرگذشت ملیکا می‌پردازیم تا شناختی هر چند مجمل و به قدر بضاعت خویش از یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های پرورش یافته در مکتب قرآن و عترت به دست آوریم...

در حقیقت، نرجس خاتون در قلمرو ولایت ولی الله چنان تربیت شده که

برای همه آدمیان اسوهی اخلاقی باشد و در نزد شیعیان یک قدیسه دینی؛ آن چنان که با پیمودن راه دشوار و پریپیچ و خم کمال الهی همواره می‌توان به او رجوع کرد و از نور وجود او و زندگی سراسر الگو و اسوهی او بهره‌های فراوان گرفت.^۱

خریداری نرجس خاتون علیها السلام

شیخ طبرسی از بشر بن سلیمان نقل می‌کند که شبی در سامرا در خانه‌ام، که در نزدیکی منزل امام هادی علیه السلام قرار داشت، نشسته بودم، پاسی از شب گذشته بود که در خانه‌ام کوبیده شد. شتابان به سوی در خانه رفتم و در را گشودم کافور غلام امام هادی علیه السلام نزد من آمد و گفت حضرت امام هادی علیه السلام تو را احضار فرموده‌اند. لباس پوشیده به خدمت آن حضرت شتافتم، چون وارد خانه شدم دیدم که با فرزند بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام مشغول گفتگو است، و خواهرش حکیمه پشت پرده قرار داشت.

همین که نشستم امام هادی علیه السلام به من فرمودند: «ای بشر تو از اعقاب انصار هستی، محبت و دوستی ما همواره در دل‌های شما پایدار بود، و هر نسلی از شما محبت و مودت ما را از نسل پیشین به ارث برده است. و اینک من می‌خواهم رازی را با تو در میان بگذارم و تو را دنبال کاری بفرستم، و از این طریق با فضیلت ویژه‌ای تو را گرامی بدارم، که در این فضیلت گوی سبقت را از همه شیعیان ببری ...»

من خوشحال شدم و از آقا تشکر کردم. سپس امام علیه السلام نامه‌ای به زبان رومی نوشتند و مهر خویش را بر آن زد، سر به مهر به همراه کیسه‌ای زرد با ۲۲۰

۱. پژوهشی درباره زندگانی حضرت نرگس، مادر امام مهدی علیه السلام، ۲، پدیدآورنده: طبیعی، ناهید، نشریه: پیام زن،

✽ نرجس خاتون ✽

اشرفی سکه طلا) به من داد فرمود: ای بشر این زر و نوشته را بگیر و به بغداد برو و در فلان روز صبح زود در جایی نزدیک «معر الصراة» (سر پل بغداد) در مسیر فرات حاضر باش که کشتی خواهد رسید و در آن کنیزکانی هستند که برای فروش آورده‌اند.^۱

مشتریان زیادی از اشراف بنی اسرائیل به طرف آنها هجوم می‌برند عده کمی هم از جوانان عرب برای خرید کنیز آمده‌اند تو در آن روز از دور مواظب برده فروشی به نام «عمرو بن یزید» باش، تا هنگامی که کنیزی را با این خصوصیات است به معرض فروش بگذارد.

امام هادی علیه السلام نشانی‌های نرجس خاتون را برای بشر بن سلیمان بیان کرده و فرمودند آن کنیز دو لباس حریر خوشرنگ و درشت بافت بر تن پوشیده و خود را پوشانده. خواهی دید آن کنیز اجازه نمی‌دهد که هیچ خریداری نقاب از چهره‌اش بازگیرد، یا جامه از تنش کنار زند، و یا اندامش را لمس بکند.

و در معرض فروش و مشتریان قرار نمی‌گیرد. در آن هنگام برده فروش در صدد آزار او بر می‌آید و او سخنی به زبان رومی فریاد بر می‌آورد. معنای سخنان او این است که از حال خود شکوه می‌کند و از کشف حجابش بر حذر می‌دارد.

و اظهار ناراحتی بر هتک حرمتش می‌نماید. در این هنگام یکی از خریداران خواهد گفت: «من این کنیز را به سیصد دینار می‌خرم، زیرا عفت و پاکدامنی او موجب رغبت شدید من شده است..»

و آن کنیز به زبان عربی به او خواهد گفت: «اگر در جامه حضرت سلیمان و بر فراز تخت شاهی ظاهر شوی، من رغبتی به تو نخواهم داشت، و لذا مالت را بیهوده خرج نکن..»

فروشنده می گوید: پس من چه کنم؟ آخر باید به هر نحوی که هست تو را بفروشم. کنیز می گوید: «این همه شتاب برای چیست؟ باید خریداری باشد که دل من به سوی او کشش پیدا کند و به صداقت و امانت او اعتماد کنم بگذار خریدار من پیدا می شود.»

تو در این موقع نزد فروشنده برو و بگو؛ من نامه ای برای او از طرف یکی از بزرگان به خط رومی آورده ام. و در آن کرم و وفا و خرد و سخای خود را منعکس نموده است، این نامه را به او بده تا آن را مطالعه کند و اخلاق و رفتار نویسنده اش را در لابلای سطور آن جستجو نماید، اگر به نویسنده آن تمایل پیدا کرده و تو نیز مایل بودی، من از طرف نویسنده نامه وکالت دارم که او را از تو خریداری کنم..

بشر بن سلیمان می گوید: «تمام آنچه را که مولایم امام هادی علیه السلام دستور داده بود، مو به مو انجام دادم. وقتی نامه امام علیه السلام را به دست آن کنیز دادم، به شدت گریست و به عمرو بن یزید گفت: «مرا به صاحب این نامه بفروش.»

و سوگند یاد کرد اگر او را به صاحب آن نامه نفروشد خود را خواهد کشت. با عمرو بن یزید بر سر قیمت کنیز وارد مذاکره شدم تا سر انجام بر همان مبلغی که امام هادی علیه السلام به من داده بود، توافق حاصل شد.

پولها را تحویل فروشنده دادم و آنگاه آن بانو را در حالی که شاداب و خندان بود از او تحویل گرفتم و به خانه ای که در بغداد اجاره کرده بودم بردم.

معرفت نرجس به مقام امامان

بشر بن سلیمان بیان کرده: «پس از آن که نرجس را خریدم، او را به محل اقامت خود در بغداد بردم. در آن جا دیدم آن بانو از شدت خوشحالی آرام

نداشت، نامه امام هادی علیه السلام را بیرون آورد، آن را می‌بوسید و بر صورت خود می‌نهاد و دست بر آن می‌کشید.

با شگفتی به او گفتم: «ای بانو، تو که مولای مرا ندیده‌ای و او را نمی‌شناسی. نامه‌ای را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی؟»

آن بانو پاسخ داد: «ای عاجز و ناتوان از شناخت مقام اولاد پیامبران!! من مولایت را می‌شناسم!» به او گفتم: «چگونه ممکن است که شما در روم باشید، و مولای من در سامرا و آن وقت ایشان را دیده باشید و بشناسید؟» □

بانو گفت: اگر مایلی خوب گوش کن و به گفتارم دل بسپار تا سرگذشت خود را برایت شرح دهم و به حقیقت راه یابی گفتم: بله، بسیار مشتاقم بفرمایید استفاده می‌کنم.

آن‌گاه ماجرای برهم خوردن مراسم ازدواجش را با عموزادگانش بازگو کرد.^۱

برهم خوردن مراسم ازدواج

او پاسخ داد: من ملیکه (به زبان رومی ملیکا)، دختر یشوعا، فرزند قیصر، پادشاه روم، هستم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن صفا، وصی حضرت عیسی علیه السلام است.

یک سال پیش هنگامی که سیزده ساله بودم، جدم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد دستور داد تمام قسیسین و رهبانان را جمع کردند، سیصد نفر از میان آنها انتخاب کرد، و هفتصد نفر هم از امرای لشکر و صاحب منصبان کشور و چهار هزار نفر از معتمدین و اشراف و اعیان لشکریان حاضر ساخت، و تختی از خزانه بیرون آورد، که آراسته به انواع جواهرات بود، و در

میان قصر مجلل خویش بر روی پایه‌هایی که تکیه کرده بودند استوار ساختند و بت‌ها و صلیب‌ها را بر بلندی قرار دادند و برادر زاده قیصر را روی آن تخت نشانند.

اما چون کشیش‌ها انجیل‌ها را به دست گرفتند که بخوانند، قصر به لرزه افتاد بت‌ها و صلیب‌ها سرنگون شدند و تخت واژگون گردید و داماد از تخت به زیر افتاد و بیهوش شد.

کشیش‌ها با دیدن این منظره به وحشت افتادند رنگ از روی آن‌ها پریده، لرزه بر اندامشان افتاد.

یکی از کشیشان بزرگ به عرض قیصر رسانیده که ای فرمانروا! ما را از این کار نحس که نشانه زوال مسیحیت است معاف فرما.

جدم، نیز این امر را به فال بد گرفت. جدم قیصر دستور داد که بار دیگر چلیپاها بر جای گذارند قندیل‌ها نصب کنند و... تخت را بار دیگر بروی چهل پله‌ی خود جای دهند، و پیش خدمتان که صف در صف ایستاده بودند چنان کردند.

این بار برادر آن داماد نگون بخت را بر تخت نشانند. که مرا به او عقد درآورند تا شاید سعادت این برادر رفع نحوست آن را بنمایند.

باز چون انجیل‌ها را گشودند و شروع به خواندن کردند، بار دیگر قصر به لرزه افتاد تخت واژگون گردید و بت‌ها و صلیب‌ها و داماد سرنگون شدند.

هول و هراسی بر پا گردید، که همه‌ی مردم متفرق شدند. این دو حادثه وحشتناک، عجیب و رازآلود، مجلس را درهم ریخت، این شد که همه به این نتیجه رسیدند که من دختری شوم هستم. مرا به یکدیگر نشان می‌دادند و به من ترحم می‌کردند و من از دیدن این موارد ناراحت می‌شدم.

جدم قیصر تنها و غمناک در منزل خلوتی بنشست و سر به جیب تفکر و

✽ نرجس خاتون ✽

تأثر فرو برد، من هم محزون و غمگین با ذهنی آکنده از سؤال‌های بی پاسخ، قلبی رنج دیده و دلی مملو از درد و غصه، روز را سپری کردم؛ نگاه‌ها و ملامت‌های اطرافیان، تفسیرهای گوناگون، و نحوست این واقعه برای امپراتوری روم را تحمل می‌کردم، و این سؤال بی‌پاسخ را مکرر از خود می‌پرسیدم: چه رازی در این واقعه نهفته است؟ و در گوشه‌ای پنهان شدم تا شب را به خواب رفتم.^۱

خواستگاری و مراسم عقد در رؤیا

مراسم ازدواج حضرت نرجس با دو برادر زاده جدش ناکام و ناموفق ماند. نرجس خاتون، ادامه آن ماجرا را، برای بشر بن سلیمان، در بغداد این‌گونه بازگو می‌کند.

همان شب خواب دیدم که قصر جدم را آراسته‌اند. در همان محلی که جدم آن تخت با شکوه را برای ازدواج من با برادرزاده‌هایش قرار داده بود، منبری از نور نصب کرده‌اند که در بلندی با آسمان رقابت می‌کرد.

حضرت مسیح علیه السلام، شمعون جانشین حضرت عیسی علیه السلام و تعدادی از حواریون در آن جا گرد آمده‌اند. در این هنگام حضرت محمد صلی الله علیه و آله همراه جانشین و دامادش حضرت علی علیه السلام و فرزندانش - امامان شیعه علیهم السلام - وارد قصر شدند.

با ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت مسیح علیه السلام به استقبال آن حضرت شتافت، او را در آغوش کشید و معانقه کردند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله به عیسی علیه السلام فرمودند: «ای روح خدا علیه السلام! من آمده‌ام تا از جانشین تو - شمعون - دخترش -

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷، حدیث ۱۲ * کمال الدین شیخ صدوق، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۴۱۷ * طبری، ۱۴۰۷، ق، ص ۲۶۳ * غیبة الشیخ طوسی.

ملیکه - را برای این فرزندم خواستگاری کنم.
آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با دست به ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام فرزند صاحب این نامه اشاره کرد. در این هنگام حضرت مسیح علیه السلام نگاهی به شمعون انداخت و فرمود: شرافت و بزرگی به تو روی آورده است.
پس نسل خویش را با نسل آل محمد صلی الله علیه و آله پیوند زن! شمعون پاسخ داد: پذیرفتم! با پذیرش شمعون، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت، صیغه عقد را جاری کرد و مرا به ازدواج فرزندش در آورد.
حضرت مسیح علیه السلام، فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و حواریون گواهان این ازدواج بودند.^۱

علاقه نرجس خاتون علیها السلام به امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت نرجس خاتون، در ادامه نقل ماجرای زندگی خویش، برای بشر بن سلیمان در بغداد می گوید: «پس از آنکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب، مرا به ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام در آورد، از ترس این که مبادا پدر و جدم مرا بکشند، این خواب را پنهان کردم و برای کسی بازگو نکردم.
ولی عشق و علاقه به ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) لحظه به لحظه در دلم زیادتیر می شد و خورد و خواب نداشتم. به تدریج جسمم رو به ضعف نهاد و به شدت رنجور و بیمار شدم. در همه روم هیچ پزشکی نبود که جدم او را برای معالجه من نیاورده باشد، ولی مداوای پزشکان و داروهای آنان در من هیچ اثری نبخشید.

هنگامی که جدم از بهبود و شفای من ناامید شد، به من گفت: «ای نور

۱. کمال الدین صدوق، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۱۷ * بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸، حدیث ۱۲ * غیبة الشیخ طوسی، ۱۴۱۲، ص ۱۲۴ * پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در راه حق، ص ۲۶ * نجم الثاقب، ص ۱۲.

چشمم! آیا خواسته‌ای داری تا برایت آماده سازم؟
پاسخ گفتم: «ای پدر بزرگ مهربانم! درهای فرج و گشایش در من بسته شده است. اگر از شکنجه اسیران مسلمان صرف نظر کنی، غل و زنجیر از دست و پایشان بگشایی و آزادشان کنی، امیدوارم حضرت مسیح علیه السلام و مادرش به من سلامتی عنایت کنند.

جدّم به درخواست من ترتیب اثر داد. من نیز اندکی تظاهر به بهبود نمودم و کمی غذا خوردم. پدر بزرگم شادمان شد و برای همین، اسیران مسلمانان را احترام کرد و از آنان دلجویی نمود.^۱

اسلام آوردن نرجس خاتون به دست فاطمه زهرا علیها السلام

تا قیامت همه فخرم این است من مسلمان شده زهرایم

حضرت نرجس خاتون ادامه‌ی داستان زندگی خود را این گونه بازگو فرمود: «چهارده روز پس از آنکه پیامبر اسلام مرا به ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام در آورد، بار دیگر در خواب دیدم که حضرت زهرا علیها السلام، بهترین بانوی جهان، همراه حضرت مریم و هزار حوری بهشتی، به دیدار من آمدند. حضرت مریم علیها السلام با اشاره به حضرت فاطمه علیها السلام به من فرمود: «این بانو سرور زنان جهان و مادر شوهر تو است.»

به دامان فاطمه چنگ زدم و گریه‌کنان، از این که امام حسن عسکری علیه السلام از دیدار و ملاقات با من خودداری می‌کند، گله و شکایت کردم. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «تا وقتی بر دین مسیحیت هستی، فرزندم حسن عسکری به

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸، حدیث ۲۱ * غیبة الشیخ طوسی * پیشوای دوازدهم هیأت تحریریه مؤسسه در ره حق، ص ۲۶ * مهدی موعود، ص ۸۸ * کمال الدین صدوق، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۴۱۸، نجم الثاقب، ص ۱۲.

دیدار تو نخواهد آمد. خواهرم، مریم، نیز از دین و مذهب تو تبری می‌جویید. اگر خواهان خشنودی خدا و حضرت عیسی علیه السلام هستی و شوق دیدار امام حسن عسکری علیه السلام را در دل داری، بگو: **اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله.**

هنگامی که این شهادتین را بر زبان جاری کردم، حضرت فاطمه علیها السلام مرا در آغوش گرفت، به سینه چسباند، دلداری ام داد و فرمود: «اکنون منتظر دیدار فرزندم باش. من او را به سوی تو خواهم فرستاد.»

در این هنگام از خواب بیدار شدم. تمام وجودم را شوق و انتظار دیدار امام حسن عسکری علیه السلام فرا گرفته بود.^۱

عشق نابی به دل من بسپرد عشق ناب دل من عسکری است
گر چه آغاز مسیحی بودم مذهب اصلی من حیدری است

دیدار با امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت نرجس خاتون به بشر بن سلیمان فرمود .

یک شب پس از آن که در خواب مسلمان شدم و حضرت زهرا علیها السلام دیدار امام حسن عسکری را به من مژده داد، در خواب امام حسن عسکری علیه السلام را زیارت کردم. با مشاهده او زبان به شکوه و شکایت گشودم و به او عرض کردم: «ای محبوب من! پس از آن که مرا اسیر عشق و محبت خود کردی، به من ستم روا داشتی و دیدار روی ماهت را از من دریغ کردی.»

فرمود: «دلیل دوری من از تو چیزی جز دین تو نبود. اکنون که اسلام آوردی، هر شب به دیدارت خواهم آمد، تا وقتی که خداوند متعال ما را در

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹-۸. حدیث ۱۲ * همان.

بیداری به یکدیگر برساند.»

از آن شب تا کنون شبی بر من نگذشته است که او در خواب به دیدار من نیاید.^۱

چگونگی اسارت

پس از آنکه نرجس خاتون، ماجرای ازدواج خود را با امام حسن عسکری علیه السلام و مسلمان شدن خود را برای بشر بن سلیمان بازگو کرد، بشر از نرجس پرسید: «با این که تو نواده قیصر روم هستی، چگونه وارد اسیران جنگی و کنیزان شدی؟»

نرجس خاتون پاسخ داد: «یک شب امام حسن عسکری علیه السلام در خواب به من فرمود: جدت به زودی سپاهی را روانه جنگ با مسلمانان خواهد کرد و خود نیز همراه آنان خواهد رفت. تو هم با لباس کنیزان به صورت ناشناس از فلان راه به آنان ملحق شو ...»

من نیز چنان کردم، تا این که پیشقراولان سپاه اسلام به ما دست یافتند و من نیز به اسارت مسلمانان در آمدم. هنگامی که غنایم جنگ را تقسیم می کردند، مرا به پیرمردی دادند، او نام مرا پرسید؟ گفتم: من نرجس نام دارم. گفت: این نام کنیزان است؟

اکنون جز تو هیچ کس نمی داند که من دختر قیصر روم هستم، تو را نیز من خودم از این موضوع آگاه کرده‌ام.^۲

تسلط نرجس خاتون بر زبان عربی

پس از آن که نرجس خاتون سرگذشت خود را به زبان عربی برای بشر بن

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۹. حدیث ۱۲ * غیبة الشیخ طوسی.

۲. همان.

سلیمان شرح داد، بشر از این که یک زن رومی به زبان عربی مسلط بود، تعجب کرد و از او پرسید: «شگفتا که تو اهل فرنگی و به زبان عربی به خوبی سخن می‌گویی...»

نرجس خاتون پاسخ فرمود: «جدم به دلیل علاقه زیادش به من، می‌خواست آداب و رسوم ملت‌های دیگر را فراگیرم و مرا بسیار به این کار تشویق می‌کرد. او زن مترجمی را که به هر دو زبان عربی و فرنگی مسلط بود، مامور کرده بود هر صبح و شب نزد من آید و زبان عربی را به من بیاموزد. من نیز پس از مدتی زبان عربی را به خوبی آموختم.^۱

دیدار با امام هادی علیه السلام

بشر می‌گوید: وقتی او را به سامرا خدمت امام علی النقی علیه السلام بردم حضرت به او فرمودند: چگونه خداوند به تو عزت دین اسلام و شرافت محمد صلی الله علیه و آله و اولاد او را نشان داد؟ او پاسخ داد؟ چه بگویم در مورد آنچه شما بهتر از من می‌دانید؟ حضرت به او فرمودند: مایل هستی ده هزار اشرفی به تو بدهم یا این که تو را به شرافت ابدی بشارت دهم. او پاسخ داد: من بزرگواری و سربلندی ابدی می‌خواهم.

فرمود: ابشری بولد یملک الدنیا شرقا و غربا، و یملاء الأرض قسطا و عدلا، کما ملئت ظلما و جورا: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه شرق و غرب عالم خواهد شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، پس از آن که از ظلم و جور آکنده شده باشد.

عرض کرد: این فرزند از کدام شوهر خواهد بود؟

✽ نرجس خاتون ✽

حضرت هادی علیه السلام فرمودند از آن کسی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در فلان شب و در فلان ماه و در فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری فرمود. در آن شب حضرت عیسی بن مریم و وصی او تو را برای چه کسی تزویج کردند؟

گفت: برای فرزند دلبد شما.

فرمود: او را می شناسی؟

عرض کرد: چگونه او را نمی شناسم و حال آنکه از شبی که به دست حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مسلمان شده ام شبی نیست که او به دیدن من نیاید. امام دهم علیه السلام به کافور خادمش فرمود خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید. وقتی آن بانوی محترمه آمد حضرت امام هادی علیه السلام فرمود این دختر همان است که گفته بودم.

حکیمه خاتون او را در بغل گرفت و از دیدارش شادمان گردید.

حضرت امام هادی علیه السلام به حضرت حکیمه فرمودند: خواهرم او را به خانه خود ببر و مسائل و احکام اسلام را به او تعلیم ده. او همسر فرزندانم حسن علیه السلام و مادر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.^۱

ازدواج نرجس خاتون علیها السلام با امام حسن عسکری علیه السلام

وجود خفقان و استبداد حاکم وقت باعث شد که مراسم وصلت امام حسن عسکری علیه السلام و نرجس به صورت مخفیانه و در خانه حکیمه دختر امام جواد علیه السلام برگزار گردد.

حکیمه خاتون نقل می کند که من تمامی احکام را به نرجس خاتون آموزش

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶ - ۱۰، ح ۱۲، با تلخیص و تصرف در عبارات؛ برای اطلاع بیشتر، رک: مهدی موعود، ص ۸ - ۱۴، حدیقه الشیعه، ص ۷۰۹ - ۷۰۶. نجم الثاقب، ص ۱۷ - ۲۳، منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸۱ - ۲۸۴.

دادم روزی برادرزاده‌ام امام هادی علیه السلام به دیدارم آمد و به او نیک نظر کرد، بدو گفتم: ای آقای من! دوستش داری او را به نزدت بفرستم؟ فرمود: نه عمه‌جان! اما از او درشگفتم! گفتم: شگفتی شما از چیست؟ فرمود: به زودی فرزندی از وی پدید آید که نزد خدای تعالی گرامی است و خداوند به واسطه او زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که پر از ستم و جور شده باشد.

گفتم: ای آقای من! آیا او را به نزد شما بفرستم؟ فرمود: از پدرم در این باره کسب اجازه کن. گوید: جامه پوشیدم و به منزل امام هادی علیه السلام درآمدم. سلام کردم و نشستم و او خود آغاز سخن فرمود و گفت: ای حکیمه! نرجس را نزد فرزندم ابی محمد بفرست. گوید: گفتم: ای آقای من! بدین منظور خدمت شما رسیدم که در این باره کسب اجازه کنم. فرمود: ای مبارکه! خدای تعالی دوست دارد که تو را در پاداش این کار شریک کند. و بهره‌ای از خیر برای تو قرار دهد. حکیمه گوید: بی درنگ به منزل برگشتم و نرجس را آراستم و در اختیار ابومحمد قرار دادم و پیوند آنها را در منزل خود برقرار کردم و چند روزی نزد من بود سپس به نزد پدرش رفت و او را نیز همراهش روانه کردم.^۱ به نظر می‌رسد امام حسن عسکری در آن زمان ۲۲ ساله بوده‌اند.

ذکر این نکته ضروری است که فضای سامره برای امام دهم و نیز امام حسن عسکری علیه السلام چونان زندانی بود که ابتدا و انتها نداشت، خانواده مکرم این بزرگواران همواره تحت نظر بوده و با رفت و آمد نظامیان و به ویژه جاسوسان متوکل و جانشین او - که در سال ۲۴۷ به تخت نشست - و همچنین معتز که در سال ۲۵۲ زمامداری مردم را به عهده گرفت مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند.

۱. غیبه طوسی، ص ۲۴۴، ح ۲۱۰؛ شیخ صدوق (ره)، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۲، ح ۲، بحارالانوار، (مهدی موعود)، ج ۱۳، ص ۲۰۳ و ۲۰۴.

✽ نرجس خاتون ✽

نرجس، بانوی شرافت، در چنین خانه‌ای زندگی می‌کرد و با عشق به ولایت و همسر بزرگوار خویش تمامی سختی‌ها و ناامنی‌های موجود را تحمل نموده و حتی لحظه‌ای از آرمان‌ها و ارزش‌های الهی دست برنداشت.

چگونگی ولادت امام مهدی علیه السلام

یک سال و یک ماه پس از ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام و نرجس خاتون امام زمان به دنیا می‌آیند حضرت ولی عصر علیه السلام روز نیمه شعبان ۲۵۵ هجری قمری متولد شد.

شب این میلاد خجسته را «شب برات» و «شب مبارک» و «شب رحمت» خوانند. گفته می‌شود که قبل از ولادت نرجس خاتون علیه السلام روزی مشاهده می‌کند که نوری وارد بدن او می‌شود و به امام حسن عسکری علیه السلام موضوع را گزارش می‌کند و امام او را نوید به بارداری امام زمان علیه السلام می‌دهد.

باید دانست که روایات و احادیثی که دلالت بر ولادت و وجود حضرت ولی عصر علیه السلام دارد بسیار است. سید علامه میرمحمد صادق خاتون آبادی در کتاب اربعین می‌فرماید: در کتب معتبر شیعه بیش از هزار حدیث روایت شده در ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت او و آنکه امام دوازدهم است و نسل امام حسن عسکری علیه السلام است و اکثر آن احادیث مقرون به اعجاز است.

گزارش و تفصیلات ولادت سراسر برکت امام، در کتب معتبر و اخبار، مشروحاً بیان شده است؛ از جمله این اخبار روایتی است که در ینابیع الموده، ص ۴۴۹ و ۴۵۱ فاضل قندوزی که از علمای اهل سنت است و شیخ طوسی در کتاب غیبت و شیوخ دیگر روایت کرده‌اند. و صدوق در کتاب کمال الدین به سند صحیح و معتبر، از جناب موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی

بن جعفر علیه السلام، از حضرت حکیمه خاتون دختر والامقام امام محمد تقی علیه السلام، که از بانوان با عظمت و شخصیت و فضیلت خاندان رسالت است، حدیث کرده است.

حکیمه فرمود: امام حسن عسکری علیه السلام خادم خود را نزد من فرستاد که شب را نزد ایشان افطار کنم. هنگامی که من ایشان را دیدم فرمودند: عمه امشب در نزد ما افطار کن که شب نیمه شعبان است و خداوند حجت را در این شب ظاهر فرماید و او حجت خدا در زمین است.

من عرض کردم: مادرش کیست؟

فرمود: نرجس.

گفتم: فدایت شوم، به خدا سوگند در او اثری از بارداری نیست.

امام لبخندی زدند و فرمودند: همین است که برای تو می گویم. عمه جان هنگام سپیده دم صبح اثر بارداری او ظاهر می شود، زیرا نرجس مانند مادر موسی است، که نشانی از فرزند داشتن در او دیده نمی شد، و تا هنگام تولد موسی علیه السلام هیچ کسی از ولادتش خبر نداشت.

فرعون ستمگر، که می دانست اگر حضرت موسی متولد شود، با او مبارزه می کند و تخت و تاجش را نابود می سازد، با تمام نیرو می کوشید تا از ولادت موسی علیه السلام جلوگیری کند، لذا دستور داد تا زنان را از مردان جدا کنند. اما وقتی خدا بخواهد موسی به دنیا بیاید، تلاش صدها فرعون هم بی نتیجه خواهد بود.

قبل از تولد حضرت موسی علیه السلام کسی باور نمی کرد که مادرش باردار است، نرجس نیز همچون مادر موسی تا آخرین لحظات ولادت امام زمان علیه السلام نشانی از بارداری در خود نداشت، زیرا آینده نرجس بسیار حساس و پر اهمیت بود.

جاسوس ها همه جا راکترل می کردند و کار آگاهان حکومت هر حرکت

✽ نرجس خاتون ✽

مشکوکى را زیر نظر داشته و به شدت مراقب بودند که اگر فرزندی از امام یازدهم متولد شود، نابود می‌کنند.

در روایتی دیگر، از حکیمه خاتون عمه امام حسن عسکری علیه السلام است که امام به ایشان فرموده‌اند: «ما اوصیاء از شکم‌ها برداشته نمی‌شویم و مادرانمان، ما را در پهلوهای خود حمل می‌کنند، و ما از ارحام بیرون نمی‌آییم، بلکه از طرف راست مادران خود بیرون می‌آییم زیرا ما نورهای خداوند هستیم که کثیفی به ما نمی‌رسد.

حکیمه گفت: وارد اتاق شدم چون سلام کردم و نشستم نرجس خواست پای افزارم را بیرون آورد، گفت: ای سیده من و سیده خاندان من، چگونه شب کردی؟

گفتم: بلکه تو سیده من و سیده خاندان منی.

گفت: ای عمه این چه سخن است؟

گفتم: ای دخترم، خدا امشب به تو پسری کرامت فرماید که در دنیا و آخرت آقا است. پس او خجالت کشید و حیا کرد، و رفت گوشه‌ای از اتاق نشست امام حسن عسکری علیه السلام سخنان ما را شنید و فرمود: «ای عمه! خداوند ترا جزای خیر بدهد.

وقتی از نماز عشا فارغ شدم افطار کردم و در بستر خوابیدم چون نیمه شب رسید برخاستم.

من زودتر از شب‌های قبل به نماز شب مشغول شدم. نماز را خواندم و فارغ شدم و نرجس همچنان در خواب و راحت بود، من نشستم برای تعقیب نرجس خاتون نیز از خواب بیدارو از اتاق بیرون رفت، وضوگرفت و مشغول نماز شب شد. نمازش را خواند و خوابید من از اتاق بیرون رفتم و به آسمان نگاه

کردم، دیدم که طلوع فجر است، اما هنوز اثری از فرزند نیست.
هنوز نرجس در خواب بود، در شک افتادم، امام فریاد زد، عمه شتاب مکن
که مطلب نزدیک گردیده در حالی که من از این تردید شرمنده بودم، به طرف
اطاق برگشتم نشستم و سوره الم سجده و یس خواندم، که ناگاه نرجس
هراسناک بیدار شد، من به بالینش شتافتم و گفتم: «بسم الله علیک» آیا چیزی
احساس می کنی؟

گفت: بله، ای عمه.

گفتم: آسوده خاطر باش همان است که به تو گفتم.

در این حال، دیدم نرجس خاتون، اضطراب دارد، پس او را در بغل گرفتم و
نام الهی را بر او خواندم. امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد که: «سوره قدر را بر او
بخوان.» از او پرسیدم: «چه حالی داری؟» نرجس خاتون گفت: ظاهر شد اثر
آنچه مولایم فرمود.

پس مشغول خواندن سوره قدر شدم، چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام امر
فرموده بود. پس آن طفل، در شکم نرجس خاتون نیز با من همراهی می کرد و
آنچه که من می خواندم را می خواند و بر من سلام کرد و من ترسیدم. امام حسن
عسکری علیه السلام صدا زد و فرمود که: «ای عمه از امر خدا تعجب مکن که خداوند
زبان ما را در کودکی به حکمت باز کرده و در بزرگی حجت خود در زمین قرار
می دهد.»^۱

سخن حضرت تمام نشده بود که ناگهان حضرت نرجس علیها السلام از نظرم ناپدید
شد و او را ندیدم. گویا پرده ای میان من و او زده شده بود. پس فریاد کنان
بسوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دویدم. آن حضرت فرمود: «برگردای

عمه! که او را در جای خود خواهی یافت.»

پس من مراجعت نمودم و بعد از زمان کمی، پرده برداشته شد و نرجس خاتون را دیدم که بر وی نوری است که چشمم را خیره نمود و حضرت صاحب الامر علیه السلام را مشاهده کردم که به سجده افتاده، و انگشتان سبابه خود را به طرف آسمان بلند کرده بود، و مشغول ذکر خدا بود. هنگامی که او را برگرفتم، دیدم پاک و پاکیزه است. در حالی که در بازوی راستش نوشته است: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾

در روایت دیگری آمده است: چون حضرت مهدی علیه السلام متولد شد، نوری از او ساطع گردید که به آفاق آسمان پهن شد، و مرغان سفید را دیدم که از آسمان به زیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز می کردند.^۱

در این موقع حضرت امام حسن عسکری علیه السلام صدا زدند: عمه! فرزندم را نزد من بیاور. وقتی نوزاد را نزد حضرت بردم، وی را در آغوش گرفت، و بر دست و چشم کودک دست کشید. و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. و فرمود: فرزندم! سخن بگو! گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی محمد رسول الله و ان ابی امیرالمومنین» (یعنی: شهادت می دهم که نیست معبودی جز خداوند و بدرستی جد من محمد، فرستاده خداوند، و پدرم امیرالمومنین است).
 آنگاه یک یک امامان را شمرد تا اینکه به خود رسید، پس فرمود: «اللهم انجز لی ما وعدتني و اتمم لی امری و ثبت و طاتی و املاء بی الارض قسطا و عدلا». یعنی: خدایا وفا کن به آنچه که به من وعده داده ای و امرم را تمام کن و قدمهایم را محکم گردان و بوسیله من زمین را پر از عدل و داد کن.

در بعضی روایات گفته شده که ولی عصر این سخنان را در همان لحظه تولد که سجده کرده بود بیان کرده و حکیمه خاتون شنیده است.

در روایت دیگری آمده است که: چون حضرت مهدی عليه السلام متولد شد به زانو در آمده و دو سبابه خود را بلند نمود. آنگاه عطسه کرد و فرمود: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله عبدا ذکر الله غیر مستنکف و لا مستکبر» یعنی: سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است و درود خدا بر محمد و آل او باد، بنده‌ای که بدون هیچ ننگ و استکباری خدا را یاد کرد.

آنگاه فرمود: «ظالمان گمان کردند که حجت خداوند باطل خواهد شد، اگر در سخن گفتن به من اجازه می‌دادند هر آینه شک زایل می‌شد.»^۱

بعد امام به من فرمود: این کودک را بگیر و به مادرش بسپار تا او را شیر دهد. وقتی نرجس به او شیر داد، بار دیگر فرزندم را نزد من بیاور. من نوزاد را به مادرش برگرداندم و پس از نوشیدن شیر دو مرتبه نزد حضرت آوردم.

در روایتی دیگر آمده؛ که وقتی حضرت زبان به کام فرزندش فرو برد، سپس فرمود: ای فرزند بخوان طفل شروع به خواندن کرد، از صحف آدم، و زبور داود، تا تورات و انجیل، آنها را به زبان عبرانی و سریانی خواند، سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ ﴿و نَمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ﴾

آنگاه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین عليه السلام و همه ائمه تا پدرش درود فرستاد.^۲

حکیمه خاتون گوید: امام حسن عسکری پس از ولادت امام زمان عليه السلام آن

۱. گردآوری پایگاه اینترنت پرشین وی.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲؛ کمال الدین دو جلدی، ص ۴۸۳.

✽ نرجس خاتون ✽

بزرگوار را به روح القدس سپرد و خطاب به او که با ملائکه به صورت پرنده‌گانی ظاهر شده بودند فرمود:

این فرزند را ببر و حفظ کن و هر چهل روز یک بار او را پیش ما بیاور. سپس خطاب به فرزند خود فرمود: تو را به آن کسی که مادر موسی، فرزندش را به او سپرد می‌سپارم.

نرجس خاتون از فراق فرزند گریان شد. امام فرمود: آرام باش و بدان که شیر خوردن از غیر پستان تو بر او حرام است و به تو باز می‌گردد؛ همچنان که موسی به مادرش بازگشت. حکیمه خاتون سؤال کرد که این پرنده چه بود؟ فرمود: روح القدس بود.

نخستین کسی که امام زمان را شست، رضوان خازن بهشت بود که با جمعی از ملائکه مقربین او را به آب کوثر و سلسبیل غسل دادند.^۱ و در احادیث دیگر روایت است؛ که وقتی امام عصر متولد شد، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دستور فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بین فقرای بنی هاشم تقسیم کنند و سیصد گوسفند عقیقه نمایند.^۲

خزان زندگی نرجس خاتون علیه السلام

تاریخ دقیق وفات ایشان همانند سال تولدشان نامشخص است و روایات متفاوتی در مورد آن وجود دارد:

۱. ذبیح‌الله محلاتی نویسنده ریاحین الشریعه سال وفات بانوی سامرا را ۲۶۱ هـ ق ذکر نموده، و می‌نویسد:

«در سنه ۲۶۱ در سُرْمَن رَأَى (سامرا) به جوار حق شتافت زیرا معتقدند

۱. منتخب الاثر، ص ۳۲۰؛ اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۳۹، ح ۶۸۳؛ اربعین خاتون آبادی، ص ۲۴، و کتاب‌های دیگر.

۲. منتخب الاثر، ص ۳۴۱، ۳۴۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳.

نرجس خاتون زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در کنار ایشان حضور داشته است^۱ که البته این مورد مشکوک است زیرا تاریخ نویسان اکثرا گفته‌اند کنیزی به نام صقیل در کنار امام بوده و عنوان نکرده‌اند وی همسر امام علیه السلام است. علامه مجلسی در قسمتی از بحار الانوار اینگونه مطرح می‌کند که هنگام شهادت امام به غیر از عقید خادم امام و صاحب الامر و کنیزی به نام صقیل و یکی از یاران امام کسی در آنجا حضور نداشته ولی عنوان نمی‌کند که صقیل والده امام زمان است.

و یا در همین کتاب ماجرا از زبان عقید بیان می‌شود و عنوان می‌کند به غیر از من و کنیزی صقیل نام و صاحب الزمان در کنار امام کسی نبود باز هم عنوان نمی‌شود که کنیز مربوطه نرجس خاتون است.

شیخ طوسی هم در قسمتی از کتابش الغیبه ماجرا را اینگونه می‌نویسد به غیر از علی نوبختی و امام زمان و عقید و یک کنیز کس دیگری کنار امام نبوده. پس ممکن است نرجس خاتون نباشد^۲

۲. به روایتی دیگر ایشان قبل از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفته‌اند زیرا هنگامی که امام از وقایع بعد از شهادت خود نسبت به فرزند و عیالش خبر داد حضرت نرجس خاتون از آن حضرت خواستند که دعا بفرمایند قبل از ایشان از دنیا بروند چون تحمل دیدن این امور را ندارند و امام علیه السلام این چنین کردند.^۳

۳. روایتی دیگر وفات ایشان را چند سال بعد از شهادت امام حسن

۱. مراجعه شود به ذبیح الله محلاتی، نویسنده ریاحین الشریعه.

۲. برگرفته از بحار الانوار علامه مجلسی، ص ۱۷۶، جلد ۱۲؛ الغیبه شیخ طوسی، زندگانی عسکرین ابوالقاسم سحاب، ص ۱۱۲.

۳. زندگانی عسکرین ابوالقاسم سحاب، ص ۱۵۲، ج ۲؛ و دیگر کتاب‌ها.

عسکری می‌داند.^۱

این روایت این است پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جعفر کذاب که اوضاع را بر وفق مرادش ندید به نزد معتمد خلیفه رفت و چگونگی اوضاع را شرح داده و از وجود امام زمان علیه السلام به او خبر داد. معتمد که در پی چنین روزی بود، سربازان را به خانه ایشان فرستاد. آنها به خانه امام علیه السلام هجوم آوردند و منزل را بازرسی و سپس مهر و موم کردند. امام زمان علیه السلام از غفلت آنان استفاده کرد و از منزل خارج شد. آنان کنیزی صقیل نام را دستگیر کردند، و برای بازجویی نزد مأموران بردند تا دربارهٔ کودک از او سؤال کنند، کنیز برای حفظ جان امام زمان علیه السلام ادعای بارداری کرد تا بتواند موضوع امام را مخفی کند و بازداشت شد. پس از دستگیری مدت دو سال تحت نظر قرار گرفت. در این دوران که تحت مراقبت عباسیان و در خانهٔ معتمد خلیفه عباسی بود به یقین مشکلات زیادی برای او به وجود آمد و این محدودیت‌ها برایش ناراحت‌کننده بود. پس از انقضای این مدت به علت درگیری‌ها و آشوب‌هایی که در نقاط مختلف خلافت عباسی روی داد (مانند قیام صالح الزنج در بصره و حملهٔ یعقوب بن لیث و مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان) حکومت عباسی تمام نیروی خود را برای رویارویی با این حرکت‌ها بسیج کرد و دیگر مجال سخت‌گیری در مورد خاندان امام علیه السلام باقی نماند. از این رو، از ایشان رفع توقیف به عمل آمد، و ایشان آزاد شد.

پس از رهایی مدتی در خانه حسن بن جعفر کاتب نوبختی به سر برد و مورد توجه شیعیان قرار گرفت و آوازه صلاح، تقوا و مستجاب الدعوه بودن او

۱. اقتباس از بحار، ج ۵، ص ۶ تا ۱۰؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۴ تا ۳۲.

در میان شیعیان پیچید. با توجه به کمال عظمت و فضیلت و پاکی وی، خیل عظیم مشتاقان اهل بیت علیهم السلام برای استجاب دعا و رفع گرفتاری و مشکلات خویش به او رجوع می کردند و این موجب سوء ظن عباسیان گردید. از این رو، وی را از دسترس جامعه شیعه دور نمودند.

این جریان مصادف با دوران معتمد عباسی بود. وی نیز مانند متوکل مخالف جدی شیعیان بود. از این رو نرجس خاتون را از خانه حسن بن جعفر نویختی بیرون کشید و در قصر خود محبوس نمود تا اینکه در دوران معتمد عباسی، این بانوی گرامی و بافضیلت وفات یافت و در کنار مرقد پاک امام حسن عسکری علیه السلام و امام هادی علیه السلام در سامرا به خاک سپرده شد.^۱

۱. ماهنامه موعود شماره ۹۷۸، پروین دخت اوحدی حائری، برگرفته از زندگانی عسکرین ابوالقاسم سحاب، ص ۱۰۵ و ۱۰۴.

تحلیل زندگی نامه نرجس خاتون علیها السلام، بانوی عشق و هجرت:

در قسمت قبلی سرگذشت نرجس خاتون و چگونگی ازدواج ایشان با امام حسن عسکری علیه السلام بیان شد. با خواندن سرگذشت معجزه گونه نرجس خاتون علیها السلام سئوالات بسیاری به ذهن خطور می کند.

بسیاری از تاریخ نویسان، خصوصا تاریخ نویسان غرب که قصد توهین به ساحت مقدس امامان علیهم السلام را دارند، این داستان را غیر واقعی دانسته و آن را چیزی جز دستمایه تخیل مسلمانان نمی دانند. و عنوان می کنند که مسلمانان با بافتن این داستان قصد بالا بردن مقام بزرگان خود را دارند.

و برای اثبات سخن خود خرده های بسیاری به این داستان واقعی می گیرند، و متاسفانه در میان ما مسلمانان هم از این دسته افراد کم نیستند که البته از حق نگذریم نمی توانیم به آنها خرده بگیریم، زیرا متاسفانه کتاب های زیادی که به تفسیر زوایای زندگی ایشان پرداخته باشد وجود ندارد. و اکثر کتاب هایی هم که وجود دارد بسیار سطحی به موضوع پرداخته اند و کتاب های مفید هم کمیابند و یا اصلا ترجمه نشده اند!!

و چون زندگی نرجس خاتون علیها السلام با اتفاق های معجزه گونه همراه است طبیعتا شبهات بسیاری را به وجود می آورد.

زادگاه واقعی نرجس خاتون کجاست و دین رسمی آنان چه بود؟

او یکی از شاهزادگان قصر امپراتوری قسطنطنیه پایتخت بیزانس (استانبول کنونی) است .

مرحوم صدوق مطابق روایتی او را ملیکه دختر یشوع پسر قیصر روم می‌داند.^۱

زادگاه نرجس، مادر امید و انتظار، قسطنطنیه است.

رومیان قبل از امپراطوری کنستانتین بت پرست بودند ولی از زمان او به بعد مسیحی شدند. کنستانتین به آیین مسیحیت آزادی و امنیت داد. از این رو کشور روم مملو از کلیسا گردید و درون اجتماعات مسیحیان که رو به گسترش بود یک فعالیت شدید در باره حکمت الهی و دانش عقاید به وجود آمد.^۲

مرحوم کلینی می‌نویسد: مادر قائم علیه السلام کنیزی سیاه از «نوبه» استان شمالی سودان بوده است.^۳ وی ضمن حدیثی طولانی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل می‌کند:

«می‌آید پسر بهترین کنیزان، فرزند کنیز نوبی نژاد، خوش دهن و خوش رحم...»^۴

که البته این موضوع با تحقیقات فراوان محققین رد شده است خود مرحوم کلینی در مورد نام و نسب مادر حضرت مهدی علیه السلام هیچ نظری از خود ندارد و این امر را هم به طور مستقل، در ضمن احادیثی که در اثبات ائمه دوازده‌گانه از

۱. کمال الدین، شیخ صدوق، ص ۳۱۷

۲. آخرین سفیر، ص ۲۸ به بعد.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴. نعمانی، الغیبة، ترجمه غفاری، نشر صدوق، ص ۳۲۳.

✿ نرجس خاتون ✿

زبان امام رضا علیه السلام نقل می‌کند، که با همه اخباری که در مورد مادر امام زمان علیه السلام نقل شده، کاملاً متفاوت است و خیلی مورد توجه محدثان و مورخان، حتی شاگردان کلینی، واقع نشده است.

نسب واقعی نرجس خاتون چه بود؟

۱. شیخ کامل سلیمان در یوم الخلاص می‌نویسد: «مادر امام عصر، نرجس دختر یسوعا، فرزند قیصر روم می‌باشد، که از نسل شمعون، وصی حضرت عیسی علیه السلام است. نرجس، به صورت ناشناس با لشکریان پدرش، برای مداوای مجروحین جنگ، همراه شد و این جنگ در جنوب شرقی اروپا با مسلمین اتفاق افتاد. شاهزاده به اسارت گرفته شد ولی احدی مطلع نشد که او دختر قیصر روم است.»^۱

۲. نرجس دختر یسوعا، پسر قیصر روم است و مادر او از نوادگان شمعون صفا و فرزند کلیسا و انجیل است.

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه آمده است:

مهدی از فرزندان من است. صورتش مانند ماه منیر می‌درخشد. رنگ رخسارش عربی است.^۲

۳. در روایات آمده است که امام زمان، مهدی منتظر علیه السلام پس از ظهور در خانه خدا خویشتن را این گونه معرفی می‌کند:

ای مردم ... بدانید اگر کسی بخواهد عیسی و شمعون را بنگرد همانا من عیسی و شمعون هستم ...^۳

۱. شیخ کامل سلیمان، یوم الخلاص، ص ۶۱

۲. البیان، گنجی، ص ۱۱۸

۳. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹.

حضرت با این جمله جد مادری خویش را که ریشه دوم اوست معرفی نموده و با این سخن نقش عظیم مادر را بیان می‌فرماید.

۴. باز شیخ صدوق از امام حسین علیه السلام پنج حدیث نقل نموده که آن حضرت فرموده است، امام قائم از فرزندان من می‌باشد. که از آن جمله می‌توان به روایتی اشاره کرد، که عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق علیه السلام و او از پدر بزرگوارش امام باقر علیه السلام و وی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده که امام حسین فرموده است: نهم از فرزندان من، سنتی از حضرت یوسف و موسی بن عمران را به همراه دارد. او قائم اهل بیت ما است و او صاحب غیبت است.^۱

۵. نام پدر نرجس خاتون در اکثر منابع حدیثی؛ «یوشعا» ذکر شده، ولی طبری آن را «یشوعا» ثبت کرده است.^۲

۶. نام پدر نرجس یوشعا بود و از همین نام پدر او هم می‌توان پی برد که او مسیحی واز رومیان بوده زیرا:

یسوع در عبری به معنای نجات دهنده است و در انجیل پنجاه مرتبه یسوع به کار رفته و منظور از آن حضرت عیسی علیه السلام است، و در زبان عبرانی بین یسوع و یشوع و یوشع فرقی نیست و هر سه به یک معنا می‌باشند.^۳

بنابر این یشوعا یک نام مسیحی، بر گرفته از یشوع به معنای نجات دهنده و معادل یوشع می‌باشد.

اما یسوعان فرقه‌ای از مسیحیان هستند که به سه اصل: تقوی، فقر و اطاعت

۱. ابی جعفر محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین، وتمام النعمه، ج ۲، باب ۳۰، ص ۳۲۸. انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۳۳.

۲. استدلال‌الامامه: ص ۲۶۴.

۳. قاموس کتاب مقدس: ص ۹۵۱ - ۹۵۲.

از پاپ معتقدند.^۱

لازم به ذکر است که مادر نرجس خاتون نوه شمعون صفا است .

شمعون صفا کیست؟

۱. شمعون صفا، فرزند حمون بن عمامه، جد مادری بانو نرجس است او برترین حواری حضرت مسیح علیه السلام بود.

رابطه وی با حضرت عیسی علیه السلام چنان نزدیک بوده که گاه او را برادر حضرت عیسی خوانده‌اند او پس از عروج مسیح علیه السلام با یک انتصاب الهی جانشین او شده و به عنوان وصی حضرت مسیح در تاریخ شناخته شده است.

احادیث بسیاری وجود دارد که شباهت منصب ولایی حضرت علی علیه السلام و شمعون صفا را نمایانگر است و ما به علت اختصار از ذکر آنها معذوریم.^۲

۲. درباره عظمت شمعون کتب تاریخی غرب مهر سکوت را شکسته و می‌نویسند:

«در عید نزول الواح موسی علیه السلام پنجاه روز پس از احیای مسیح، شمعون الصفا در بین جماعت مردم وعظ وخطابه کرد.

در کتاب «شرح احوال حواریون» روایت می‌کند که در آن روز شمار پیروان مسیح به قریب ۳۰۰۰ نفر افزایش یافتند^۳ و این میزان تأثیر کلام شمعون را می‌رساند و نشان از بزرگی او دارد.

۳. شمعون صفا سومین سفیر حضرت عیسی علیه السلام به انطاکیه است که در

۱. فرهنگ معین: ج ۵ ص ۲۳۳۵.

۲. رک: بحارالانوار، ج ۳۸ و ۵۳

۳. تاریخ بزرگ جهان، ج ۳، ص ۲۹۳.

سوره «یس» آیه ۱۴ بیان شده است.^۱

۴. شمعون در میان مسیحیان به «پطرس» معروف است، چنان‌که در متن انجیل آمده است:

و نام‌های دوازده رسول این است: اول شمعون، معروف به «پطرس»... این دوازده را عیسی فرستاده، به ایشان وصیت کرده گفت:

«... بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید»^۲

مفسران انجیل نیز اتفاق نظر دارند که اسم پطرس «شمعون» است.^۳

«شمعون» در زبان عبری به معنای: شنونده است و در انجیل ده نفر به عنوان

«شمعون» آمده است که یکی از آنها «پطرس مقدس» وصی حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد.^۴

۵. طبق روایات، شمعون پسر عمه حضرت مریم علیها السلام است.^۵

۶. پیامبر گرامی اسلام درباره شمعون می‌فرماید:

«... آن هنگام که اراده خدا بر غیبت عیسی قرار گرفت، بر او وحی شد که

نور و حکمت الهی و دانش کتابش را به شمعون بن حمون صفا به ودیعه بگذارد و او را جانشین خود بر مؤمنین قرار دهد. عیسی نیز چنین کرد و...»

۷. شمعون وصی حضرت عیسی شد، در ادامه راه آن پیامبر خدا و ترویج

آیین و افکار او از هیچ کوششی فروگذار نکرد و به رویارویی با دشمنان مسیح

۱. تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۴۷، البرهان، ج ۴، ص ۸.

۲. انجیل متی، باب دهم، بندهای ۸-۲.

۳. قاموس کتاب مقدس، ص ۲۲۰

۴. قاموس کتاب مقدس، ص ۵۳۳.

۵. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۸۶. به نقل از ماهنامه موعود شماره ۶۷

۶. کمال الدین، ج ۲، ص ۱۳۰ و ج ۱، ص ۲۲۵.

✽ نرجس خاتون ✽

پرداخت. در روایات اسلامی داستان‌هایی از کرامات و مجاهدات او ثبت شده است. وی تا مدتی پس از عروج حضرت عیسی علیه السلام پنهان شده بود و مخفیانه در یک جزیره زندگی می‌کرد تا از شر یهود در امان باشد.

بنا به روایتی از علی علیه السلام پیروان حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند و از آن میان، تنها پیروان شمعون رستگار شده و نجات یافتند.

شمعون کتابی نیز داشت که در آن به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ویژگی‌های او تصریح شده است. این کتاب در دست مسیحیان نجران هم بوده. بحیراء نیز با استفاده از اطلاعات همین کتاب توانست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در دوازده سالگی بشناسد و به پیامبری او بشارت دهد.

شمعون صفا سرانجام در زمان پادشاهی شخصی به نام اردشیر به شهادت رسید و پس از او حضرت یحیی علیه السلام حجت خدا بر مردم شد.

و فرزندان شمعون قبل از شهادت حضرت یحیی توسط خود ایشان به وصایت منصوب شدند و در طول تاریخ درخشش فراوانی داشتند.^۱

۸. فضل بن شاذان از محمد بن عبد الجبار روایت می‌کند که گفت:

به محضر سرورم امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا، جانم به فدایت باد، من دوست دارم بدانم بعد از شما امام و حجت خدا بر بندگان کیست؟ فرمود:

«امام و حجت خدا بعد از من فرزند منست، که هم‌نام رسول خدا و هم‌کنیه آن حضرت است، او پایان‌بخش حجج الهی و آخرین خلیفه از خلفای پروردگار است.»

۱. دهخدا، لغتنامه، بحارالانوار؛ ۱۳ / ۴۴۷ و ۲۱۳ / ۱۴ / ۱۹۰ و ۲۵۰ / ۲۵ / ۱۸۵؛ ۲۸۵ / ۲۶ / ۱۵ / ۲۷؛ ۷۵ / ۳۰ / ۱۰۳ / ۴۵

پرسیدم: مادرش چه کسی خواهد بود، ای پسر رسول خدا؟ فرمود:
«از دختر پسر قیصر، نوۀ امپراتور روم، آگاه باش که او در آینده‌ای نزدیک
متولد می‌شود، مدتی بس طولانی در پشت پرده غیبت از مردم عزلت می‌گزیند،
سپس ظاهر می‌شود»^۱.
چرا یک شاهزاده رومی و مسیحی برای امام حسن عسکری انتخاب شد نه
یکی از دختران مسلمان عرب؟

همسری شایسته

چرا امام عسکری از خانواده‌ای مسیحی، اهل روم انتخاب شده است نه از
میان مسلمین و عرب؟
اول اینکه نرجس خاتون را خداوند انتخاب کرد.
در میان میلیونها بانوی پرده نشین که در نیمه قرن سوم هجری در شرق و
غرب جهان در سرا پرده عفت و پاکی جای داشتند، آفریدگار جهان تنها در
یکی از آنان این لیاقت و شایستگی را به ودیعت نهاده بود که ظرف نور ولایت
قرار بگیرد، به سرا پرده خاندان عصمت و طهارت راه یابد، و خورشید فروزان
امامت از برج او طالع گردد.

جالب‌تر این که بانوی بی همتا، ملکه دو سرا، مادر یوسف زهرا علیها السلام و وعاء
نور خدا، دخت یشوعا و از تبار حواریون حضرت عیسی علیه السلام انتخاب شده است.
خداوند حکیم از روی حکمت بالغه‌اش مادر فرمانروای جهان هستی
حضرت حجه ابن الحسن المهدی علیه السلام را از کاخ امپراطوری قیصر روم و
پایتخت بیزانس برگزیده است.

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۶۹، ح ۶۷۹؛ مختصر اثبات الرجعه - مخطوط - حدیث نهم؛ کفایة المهتدی - مخطوط -
ح ۲۸؛ گزیده کفایة المهتدی، ص ۱۳۳؛ کشف الحق، ص ۱۵ و ۱۴۹؛ مستدرک وسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

✽ نرجس خاتون ✽

فرعون دهها هزار کودک را سر برید تا از تولد حضرت موسی علیه السلام جلوگیری کند ولی خدا خواست که حضرت موسی در خانه فرعون زندگی کند و پرورش یابد و سرانجام طومار عمر فرعون به دست او در هم پیچد.

کسری و قیصر نیز قرن‌ها با مسلمانان جنگیدند تا از گسترش اسلام در بلاد پارس و بیزانس جلوگیری کنند ولی خدا خواست که در هم کوبنده اکاسره و قیصره از تبار کسری و قیصر باشد، و اینک به حدیث زیر توجه فرمائید:

یزدگرد به هنگام فرار از مدائن - پس از جنگ قادسیه - در برابر ایوان مدائن ایستاده و گفت: «ای ایوان خداحافظ، من رفتم ولی به سوی تو باز می‌گردم، خودم و یا یکی از فرزندانم که هنوز هنگام ظهورش نرسیده است».

سلیمان دیلمی می‌گوید: «به خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: تعبیر «یا یکی از فرزندانم» در گفتار یزدگرد چیست؟» فرمود:

«مقصود از آن صاحب شما حضرت قائم علیه السلام است که به فرمان خدا قیام خواهد کرد، او ششمین فرزند من و از تبار یزدگرد است».^۱ با توجه به این که شهر بانو دختر یزدگرد مادر امام سجاد علیه السلام است،^۲ حضرت بقیه الله علیه السلام از تبار یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، (متوفای ۳۱ هجری) می‌باشد.

البته از طرفی برای پاسخ دادن به این سوال باید نکاتی را در مورد ویژگی‌های نرجس خاتون متذکر شد.

۱. بحار: ج ۵۱، ص ۱۶۴.

۲. ینابیع الموده: ص ۳۷۶.

ابعاد شخصیتی نرجس خاتون

از نظر دانش روانشناسی انسان‌ها را می‌توان از دو طریق شناخت. اول از طریق حسب و نسب و پیشینه خانوادگی آنها و سپس با توجه به وجود صفات نیک و شایسته و رفتارهای صحیحی که از آنان دیده شده است. در مورد نرجس دانستیم که از نظر خاندان و تبار، بسیار والا و بلندمرتبه است. اکنون به صفات شخصی آن بزرگوار می‌پردازیم تا به حقیقت وجودی او آگاهی یابیم. صفاتی که تا حدی او را برازنده داشتن مقام مادر امام زمان علیه السلام می‌کند صفات و ویژگی‌های این بانوی فرهیخته را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. طینت پاک و اخلاق نیکو:

نرجس از سلاله پاک شمعون - وصی نیک مسیح علیه السلام - بود با اینکه وی دوران کودکی را در قصر بوده اما مادر او با نقل حکایت شمعون دوستی خدا و خدا دوستان را در اعماق وجود او به ودیعه می‌گذارد.

تربیت‌های صحیح و مذهبی مادر، موجب گردید که ملیکا شایستگی اولیه برای پیمودن راهی دشوار را بیابد؛ راهی که او را به مقام والای مادر مصلح کل راهنمایی می‌کرد.

یکی از مهم‌ترین تأثیرات تربیت مذهبی به نحو صحیح آن است که فرد از فرو غلتیدن در لذایذ مادی و دنیای کوچک جسمانی بازداشته می‌شود و به مسائل معنوی و ماورای امور مادی توجه پیدا می‌کند. از دیگر سوی، دلبستگی خاص امپراتور به ملیکا، او را سرآمد فرزندان قیصر ساخت.

❁ نرجس خاتون ❁

از آن رو، تعلیم اخلاق و آداب اجتماعی پسندیده و آموزش زبان رومی و حتی زبان عربی، برای این نوه عزیز را به بهترین آموزگاران قسطنطنیه سپرد.^۱ وی با اینکه در کاخ می‌زیست و با خاندان امپراطوری زندگی می‌کرد اما آنچنان پاک و با عفت بود که گویی شباهت به خانواده خود ندارد، بلکه به مادر و خانواده مادری کشیده و زندگیش همچون زندگی شمعون و عیسی علیه السلام و مریم علیه السلام از صفا و معنویت و پاکی خاصی برخوردار بود، از این رو دوست داشت با یک خانواده پاک و خداپرست وصلت کند و به توحیدیان پیوندد، خداوند او را در این هدف کمک کرد و او را بطور عجیب به خواسته و هدفش رسانید.

بی‌گمان این افتخار برای نرجس خاتون، از آن جهت بود که ایشان حتی در دربار روم پاک می‌زیستند و مقام انسانی خود را به رذایل دنیوی نیالوده بودند و چگونگی راه یافتن آن بانوی مطهره به خانه وحی و امامت، از مصادیق بارز کلام حق تعالی است که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۖ﴾

«هر کس نسبت به خداوند تقوی و پرهیزکاری پیشه کند، خداوند برای او راه‌گریزی در مشکلات قرار خواهد داد و از جایی که او گمانش را نمی‌کند به او روزی خواهد داد و هر کس فقط بر خدا توکل کند، او برایش کافی است. به درستی که خداوند امرش را به انجام می‌رساند. او برای هر چیزی اندازه و مقدار مشخصی قرار داده است.»^۲

۱. پورامینی، ۱۳۷۸، ص ۲۷.

۲. (سوره "طلاق" آیه ۲ و ۳)

او در رویاهای صادقانه، امامان و پیامبران را دید، که این خود گویای مقام والای اوست. پس از آن در قصر، او در دل رازی بزرگ و عشقی الهی را مخفی داشته بود. درایت و تیزهوشی او از یک سو، و حلم و بردباری وی از سوی دیگر، سبب رازداری گشته و او رؤیای صادق خود و آن چه را در دلش می گذشت، با احدی در میان نگذاشت.

همین ویژگی های اخلاقی و شخصیتی وی بود که او را آماده مراحل بعدی رشد و تکامل می ساخت. در این گام او مهم ترین فضیلت و ویژگی اخلاقی و شخصیتی را از خود نمایان ساخت، که بزرگان و به ویژه قدیسان دینی به آن آراسته اند.

رازداری که جز در سایه درایت و تدبیر فوق العاده و صبر و بردباری چشمگیر به دست نمی آید، رمز موفقیت شاهزاده ی روم در اولین آزمایش بود، که به خوبی شایستگی های لازم را از خود آشکار ساخت. جلوه ای دیگر از نیک سیرتی او را می توان در درخواست از امپراتور برای مدارا با اسیران مسلمان مشاهده کرد.

او با تعالیمی که دیده بود آشنایی کامل، با ادیان دیگر منجمله اسلام، داشت و حق را از باطل می شناخت و هنگامی که با پیشنهاد حضرت فاطمه علیها السلام مواجهه شد فوراً اسلام را پذیرفت.

او عاشق مادیات دنیوی نبود و خواهان عشق الهی و پاک زیستن بود. اگر اینگونه نبود قصر قیصر را با آن همه ثروت و مقام رها نمی ساخت و خود را در لباس کنیزان اسیر نمی کرد.

آری این چنین یک دختر پاک و دانا، آلودگی کاخ شاهان را رها کرد و در خط جد مادریش شمعون قرار گرفت و سرانجام به سعادت عظمای همسری

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درآمد و لیاقت پر افتخار مادر حضرت قائم علیه السلام را پیدا کرد.

۲. کیمیای ادب:

بشر بن سلیمان می گوید: هنگام ورود شاهزاده رومی به سامراء، امام علی النقی علیه السلام به او فرمود: خداوند مهربان، عزت و سرفرازی اسلام و ذلت و فرومایگی مسیحیت را چگونه به تو نمایاند و شرافت و برتری محمد صلی الله علیه و آله و دودمانش را چگونه بر تو آشکار ساخت؟

این شاهزاده مؤدب، با کمال خضوع گفت: ای فرزند رسول خدا! چگونه برای شما چیزی را شرح دهم که خود آگاهترید و بیش از من می دانید.^۱ ادب، یکی از ویژگی های والای انسان های کامل است و نمود و تجلی ادب در رفتار و گفتار انسان ها مشاهده می گردد. پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله نیز با جمله زیبای: ﴿ادبني ربي فأحسن تأديبي﴾^۲؛ خود را تأدیب شده الهی معرفی می کند و انسان های برجسته همواره با این صفت شایسته شناخته می شوند.

حکیمه دختر امام جواد علیه السلام می فرماید: روزی نزد نرجس رفتم (پس از ازدواج او با امام عسکری علیه السلام) او در حالی که می خواست کفش هایم را درآورد گفت: ای بانوی بزرگ به من اجازه دهید کفش هایتان را درآورم؛ گفتم: تو بانو و صاحب من هستی تو را نرسد که خدمت من کنی و کفش از پایم درآوری بلکه این من هستم که باید به دیده منت خدمتگزار تو باشم.^۳ و این نهایت ادب پاک بانوی روم به دختر امامت و ولایت است.

۱. علامه سید محسن امین، بر ستیغ آرمانها (ترجمه اعیان الشیعه)، ص ۳۵.

۲. راوندی، نوادر راوندی، ج ۵، ص ۳۹۲.

۳. بر ستیغ آرمانها، ص ۳۹ و ۴۰.

در روایت دیگر حکیمه خاتون می گوید: شب تولد حضرت حجت علیه السلام به امر امام حسن عسکری علیه السلام، برادرزاده ام، نزد آنها ماندم. پس از آنکه اثر حمل و بارداری در نرجس ندیده و با سخن امام حسن آرامش و قرار یافتم نزد نرجس برگشتم. او پرسید: امشب در چه حالی هستید؛ بانوی من!

گفتم: نه، بلکه تو بانوی من هستی و خاتون خاندان ما می باشی^۱ نرجس با واژه «بانوی من» ادب و ارادت خویش به خاندان پیامبر اسلام را ابراز می کند.

۳. بر بلندای بینش و بصیرت:

او با بینش و بصیرت خود دریافت که سعادت ابدی در امور مادی نیست و باید آن رادر جای دیگر جستجو کرد او با سختی های فراوان به محضر امام رسید. بانوان بیدار و بصیر همواره در عرصه انتخاب بهترین ها را بر می گزینند و ظاهر فریبنده برخی از مسایل آنها را دچار مشکل در گزینش نمی کند. نرجس، بانوی شرافت، در محضر امام هادی علیه السلام است و حضرت به او می فرماید: دوست دارم تو را گرامی دارم و عطایی دهم. کدام برای تو بهتر است؟ ده هزار درهم یا بشارت به عزت و شرف جاودانه؟

نرجس شاهزاده رومی است که در قصر زیبا و باشکوه قیصر به سر برده است، همواره در ناز و تنعم مادی بوده است اما بینش و بصیرت وی نسبت به زندگی تا حدی است که هرگز نعمت های جاودانه معنوی را با مادیات عوض نمی کند. از این رو در پاسخ امام هادی علیه السلام می گوید: بشارت به شرفی جاودانه را می خواهم.

و امام می فرماید: بشارت باد تو را به فرزندی که سیطره حکومتش شرق و

غرب عالم را فراگیرد و زمین را پر از عدل و داد نماید.^۱
و این گونه ظرف وجود نرجس قابلیت میزبانی حضرت ولی عصر علیه السلام را یافته و این گونه زیباترین تولد آفرینش صورت می گیرد.
با اندک تدبیر در اوضاع سیاسی سامرا، در زمان امام حسن عسکری علیه السلام درمی یابیم که نرجس با آگاهی نسبت به زمان خود و بینشی والا خویشتن را در معرض شناخت جاسوسان قرار نمی دهد و این گونه از جان آخرین وصی پیامبر محافظت می کند.

اوضاع سیاسی در آن زمان به اندازه ای سخت و خفقان زا بود که به خاطر مسایل امنیتی مقدمات زفاف امام حسن عسکری علیه السلام و نرجس در منزل حکیمه خاتون برقرار شد مبادا دشمن احتمال ولادت امام زمان علیه السلام را داده و درصدد نابود کردن وی برآید.^۲
پس از تولد نیز نرجس با فرزند خویش در شرایطی استثنایی زندگی کرده و همواره شاهد حضور جاسوسان بنی عباس در بیت آل محمد علیهم السلام بود.
زندگی در چنین شرایطی حقیقتاً نیاز به یک پشتوانه قوی معنوی، و بصیرتی ژرف بود.

یکی دیگر از مظاهر بینش و بصیرت این بانوی بصیر، سخنی است که در پاسخ بشر بن سلیمان - که از اولاد ابوایوب انصاری، و مورد اعتماد حضرت هادی علیه السلام است - می گوید. بشر می گوید: ... کنیز، نامه امام دهم را از جامه اش بیرون آورد. و می بوسید و می بویید و آن را بر دیدگان و گونه هایش می گذاشت، به او گفتم:

۱. سید جمال الدین حجازی، آخرین سفیر، ص ۲۸.

۲. بحار الانوار (ترجمه)، ج ۱۳، ص ۲۰۳.

عجبا! تو نامه‌ای را می‌بوسی که نویسنده‌اش را نمی‌شناسی؟! در پاسخ گفت: «ای درمانده کم معرفت به مقام اولاد پیامبران! گوش به من ده و دل سوی من دار. من ملیکه دختر یشوعا، پسر قیصر هستم و...»^۱ شناخت و معرفت حقیقی نسبت به اولیاء و انبیاء الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در گرانمایی است که نصیب هر کس نمی‌شود. این شاهزاده رومی و نواده وصی عیسی چنان معرفتی دارد که عظمت و مقام والای امامت را، نادیده درک کرده و ولایت اهل بیت را در دل دارد. و چه زیبا در زیارتنامه این بانو می‌خوانیم که: «اشهد انک مضیت علی بصیرة من امرک»^۲

۴. شاهد شکیبایی:

آنچه از نوشتار مورخین مسلمان و غیر مسلمان برمی‌آید آن است که اوضاع سیاسی و فرهنگی سامراء بسیار متشنج بوده و زندگی در چنین اوضاع و احوالی نیاز به شکیبایی دارد.

با اندک تأمل در تاریخ ولادت امام زمان علیه السلام (۲۵۵ هـ ق) و شهادت امام دهم که سوم رجب سال ۲۵۴ هـ ق^۳ بود و افزایش فشار خلفای عباسی بر بیت امام، می‌توان تا حدی به مشکل زندگی در سامراء در آن زمان آگاهی یافت.

بنابر روایات متعدد ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام و نرجس در زمان حیات امام هادی علیه السلام بوده و تولد امام زمان علیه السلام در زمام امامت پدر بزرگوارشان امام حسن عسکری علیه السلام بود.

از این رو می‌توان تخمین زد که حداقل یک سال و یک ماه پس از ازدواج

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص .

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۸۵۴

۳. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴.

✽ نرجس خاتون ✽

نرجس فرزند بزرگوارش دنیا آمده و در این مدت نهایت فشار دستگاه حکومتی بر خانواده امام وارد می شده است، تا از ظهور آخرین وصی پیامبر جلوگیری شود.

در این مدت کوتاه، که از زندگی مشترک نرجس با امام علیه السلام می گذشت مدت زیادی را امام حسن عسکری در زندان بوده و مسئولیت سنگین تربیت و حفظ فرزند از گزند دشمنان به دست بانوی شکیبایی، نرجس بود. مورخان می نویسند:

«آنچه مسلم است از سال ۲۵۵ تا ۲۵۶ در زمان مهتدی (خلیفه عباسی در آن زمان) امام حسن عسکری علیه السلام مدتی را در زندان به سر بردند و محل زندگی ایشان جوسق بود ... بار دیگر در سال ۲۵۹ هـ ق قبل از ماه ذی الحججه امام علیه السلام را زندانی کردند.^۱»

با توجه به اینکه امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ هـ ق به شهادت رسید، و این در حالی است که چهار ماه از آخرین زندانی شدن ایشان می گذرد، به نظر می رسد، مدت زیادی را پس از ازدواج در زندان به سر می بردند و صبر و شکیبایی نرجس در این مدت با توجه به مسایل سیاسی فراوانی که در سامراء بود قابل تحسین و نیز بررسی می باشد.

امام عسکری حتی در خارج از زندان نیز آزادی نداشته و در واقع شهر سامراء به تمامی، برای ایشان زندان بود. و اختناق به حدی بود که ایشان توقیعی برای شیعیان فرستادند و در آن تأکید کردند،

«کسی بر من سلام نکند، کسی از شما به من اشاره نکند، شما بر خود ایمن

نیستید.^۱

بانوی صبر برای رضای خدا شکیبایی کرد و امروز زائران او در مقابل مرقد شریفش می‌خوانند که:

... واجتهدت فی مرضات الله و صبرت فی ذات الله و حفظت سر الله.

از طرفی تحمل نرجس در اسارت قابل تحسین است. شاید این اسارت، راه رسیدن به عزت و کمال باشد؛ زیرا در پی هر سختی، آسانی وجود خواهد داشت.

ملیکا در واقعه‌ی اسارت و رسیدن به محبوب از این طریق، همانند حضرت یوسف علیه السلام است که گرچه پیغمبر و پیغمبرزاده بود، اما برادران حسودش او را به چند درهم ناچیز فروختند. او زندان، شکنجه‌های رومی، نیش زبان‌ها، مرارت‌ها و تهمت‌ها را تحمل کرد، آن‌گاه در اثر صبر و بردباری در راه حفظ پاکی و پارسایی، سرانجام به تخت عزت و فرمانروایی تکیه زد و به جهانیان ثابت کرد که در تمام مراحل زندگی می‌توان شرف و انسانیت خود را لکه دار نساخت و اصالت و نجابت را حفظ کرد.^۲

رسیدن به مقام والای معرفت و یقین، کار سخت و دشواری است که همه کس توان پیمودن آن را ندارد. تنها کسانی به نور حقیقت کامیاب می‌شوند، که از میان لجن زار مادیت، شهوت، هوا و هوس، خودخواهی، مناصب دنیوی و القاب پر زرق و برق آن گذر کنند و خود را کاملاً فقیر و ذلیل در برابر حق تعالی احساس کنند.

ملیکا که دورانی از زندگی خویش را در رفاه و مادیات گذرانده و در کاخ

۱. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۲، ص ۸۳.

۲. موسوی، ۱۳۷۴، ص ۱۸.

✽ نرجس خاتون ✽

قیصر روم به عنوان عزیزترین شاهزاده در تنعمات دنیوی و افتخارات اجتماعی غرق بوده است، باید از تمامی آن‌ها رها شود، به لباس یک اسیر درآید، سختی‌ها را متحمل شود، مورد اهانت سنگین خرید و فروش قرار گیرد، از شاهزادگی تا بردگی فرود آید و همه را به خاطر خدا و عشق به ولی خدا به جان خریدار باشد، تا از این طریق هر آن، وجود او از ناپاکی‌ها تطهیر گشته و به فضایل و کمالات آراسته گردد.

این قدیسه‌ی پاک، با طی کردن مراحل مختلف زندگی خود، برای شیعیان و حتی تمامی کسانی که در صدد رسیدن به حقیقت می‌باشند، چگونگی طی کردن مسیر الی الله را مشخص می‌کند و الگو و اسوه‌ی همیشه تاریخ برای پویندگان راه کمال و سعادت می‌گردد.

نرجس خاتون، بانوی تربیت شده در مکتب دین و مذهب، از ایمانی محکم و عقل و خردی کامل بهره‌مند است. پیشامدهای سخت روزگار و حوادث تلخ و دشوار، هر قدر کشنده باشند، نمی‌توانند او را از زندگی مأیوس و از رسیدن به هدف و مطلوب بازدارند.

آن چه بیش از هر امر دیگری به «سوسن» مدد می‌رساند و گام به گام راه را به او نشان می‌دهد، و او را تا سر منزل مقصود هدایت می‌کند، و آن چه مانع از پای افتادن ملیکا می‌گردد، و تاب و توانی فوق تصور به او ارزانی می‌دارد، گوهر ارزشمند عشق است، که تمامی درون او را تصرف کرده، و او هیچ چیز جز محبوب خویش و خواست او را نمی‌پسندد و نمی‌خواهد.

عشق، بالاترین نعمت الهی است که مظاهر گوناگونی دارد. از زیباترین مراتب آن، عشق به خداوند و عشق به ولی و خلیفه کامل خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است؛ عشق به کمالات معنوی و جمال ملکوتی امام،

همان عشق به جمال الهی و کمال مطلق لایتناهی است. از دیگر مظاهر عشق پاک و الهی، محبت زن و شوهر به یکدیگر است. شاهزاده‌ی روم هر دو را یکجا جمع کرده و سراسر وجودش عشق به ابامحمد، ولی خدا و همسر عزیزش، گشته است. در این عشق، شهوات نفسانی و هوا و هوس راه ندارد، بلکه عشقی سراسر ملکوتی و روحانی است؛ عشقی که تمام اعماق وجود عاشق را از هر آلودگی و پاک ساخته، انوار حق را بر وجودش تابانده و او را از خود بی خود ساخته است.

این عشق، همانند آهنی، که در کوره به رنگ آتش درآمده و عین آتش شده است، هم خود عین نور و حرارت می‌گردد و هم حرارت بخش و نورآفرین. این مقام فقط از آن زیدگان عالم است و نرجس خاتون یکی از زیدگان و نوابغ روزگار است، که به این فیض اعظم رسیده و عشق امام، سر تا پای وجود او را روشن ساخته است. وجود یکپارچه نور و حرارت او، نوربخش و حرارت آفرین دیگران گردیده است.^۱

عشق واقعی، محبت فوق العاده و مجذوبیت کامل در برابر صفات جلال و جمال آفریدگار جهان و رسیدن به کمالات معنوی و حقیقی است که جز از راه اطاعت دستورات دین و شریعت مقدس و معرفت کامل حاصل نمی‌گردد. حکما در کتب خویش، عشق را در معنای واقعی و صحیح آن، از کمالات و از بزرگ‌ترین سعادات‌ها می‌دانند. این در حالی است که جاهلان و هواپرستان، تخیلات ناشی از طغیان غرایز جنسی و احساسات منبعث از شهوات غریزی و نفسانی را، به خطا و اشتباه عشق نام نهاده‌اند.

همچنان که برخی فرقه‌های ضاله، از جمله تصوف، که از عرفان حقیقی بی بهره مانده‌اند. برای گرم کردن بازار خویش، کلمه عشق را به معنایی باطل و مطابق خواسته‌ها و مقاصد خویش به کار می‌برند.

این همه را نباید به پای عشق گذاشت و به خاطر اعراض از معانی باطلی که عشق نامیده شده است، از معنای حقیقی و اصلی آن نیز اجتناب ورزید و این کلمه زیبا را که بر نعمتی بزرگ و کمیاب دلالت دارد، محکوم ساخت.^۱

۵. بر محور ولایت:

سوسن، از سلاله شمعون، وصی نیک سیرت مسیح، با دو بال محکم ایمان و عقل، در آسمان عشق به پروازی ملکوتی دست یازید، وی در این اوج گیری به قله‌های رفیع توحید ناب، معرفت رسالت و عشق به امامت و ولایت، از ابتدا تحت هدایت مستقیم پیامبر ﷺ و حضرت زهرا علیها السلام قرار گرفت و تمامی گام‌های خویش را به فرمان امام از سر طاعت و عشق به محبوب برداشت. او که از نسلی پاک و خانواده‌ای والامقام بود و تمامی دوران زندگی خود را در قصر با تعالیم مذهبی، تربیتی شایسته و آموزش‌های لازم در ابعاد گوناگون سپری کرده بود، کاملاً مستعد و لایق پرورشی خاص و هدایتی ویژه از سوی خاندان قرآن و عترت بود.

نکته قابل توجه در این قضیه، عشق به ولایت در وجود نرجس است. او به خاطر وجود این ارادت از خانه و خانواده و مزایای مادی زندگی و شاهزادگی - که خود مقام بزرگی در دنیا - دست کشیده و به سوی امامت و ولایت رهسپار می‌گردد.

چهره زیبای ولایت‌مداری نرجس را می‌توان در زیارتنامه مخصوص ایشان مشاهده نمود:

[و شهادت می‌دهم به اینکه] «مایل شدی در پیوند با خاندان رسول‌الله صلی الله علیه و آله در حالی که معرفت حقیقی به آنها داشته و به راستگویی و صدق آنها مومن بوده و به مقام و منزلت آنها اعتراف کردی و بینای به امر امامت آنها بودی و بر آنان مهربان بوده و میل آنها را بر میل خود مقدم داشتی.»^۱

۶. بر قلله معنویات:

سیر و سلوک معنوی مقدماتی دارد؛ که اولین آنها انجام عبادت‌های تشریح شده از سوی شارع مقدس است.

در جریان زندگانی بانو نرجس و ماجرای شب تولد فرزندش، وجهه معنوی و الهی این مادر آسمانی به وضوح آشکارا می‌گردد.

او فرایض دینی را از حکیمه‌خاتون، دختر امام جواد علیه السلام آموخته است و شاهد بر این مطلب؛ ادامه حدیث بشر بن سلیمان است که می‌گوید: وقتی نرجس را نزد مولایم امام علی النقی علیه السلام آوردم، ایشان خادم خود را به سوی حکیمه فرستاد و چون حکیمه وارد شد حضرت به او فرمود:

«هاهی!»؛ این همان است. حکیمه او (نرجس) را مدتی طولانی در آغوش گرفت و از دیدارش مسرور گشت. آنگاه ابوالحسن علیه السلام به وی فرمود: «ای دختر رسول خدا او را به خانه خود ببر و واجبات و سنت‌ها را به وی بیاموز که او همسر ابومحمد و مادر قائم علیه السلام است.»^۲

پس این شاهزاده رومی تعالیم دینی و فروع آن را نزد عمه امام عسکری علیه السلام

۱. مفاتیح الجنان، ص ۸۵۵

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۰.

✽ نرجس خاتون ✽

آموخت و اصول را آن گونه که در صفحات پیشین ذکر کردیم نزد سیده نساء جهانیان، حضرت زهرا علیها السلام، مرحله بعد از آموختن دین و ایجاد باورهای آسمانی؛ عمل به آنهاست.

از روایتی که در مورد تولد فرزند بزرگوار نرجس خبر می دهد التزام عملی این بانو استفاده می گردد.

حکیمه خاتون که اخبار تولد امام زمان علیه السلام عموماً از ایشان روایت شده است می گوید: در آن شب که حضرت صاحب در سحرگاه آن به دنیا آمد، من به دیدار امام عسکری علیه السلام رفته بودم و ایشان مرا برای افطار نگاه داشت. البته در روایت معتبر دیگری آمده است: امام عسکری علیه السلام کسی را نزد من فرستاد در نیمه شعبان سال ۲۵۵ و پیام داد:

«عمه جان! امشب افطار را نزد ما بیا زیرا خدای تبارک و تعالی در این شب، فرزندم حجت را که حجت خدا بر روی زمین است آشکار خواهد ساخت.»^۱
سپس حکیمه خاتون می فرماید: «پس از نماز مغرب و عشا غذا آورده شد من و سوسن افطار کردیم و سپس با او خوابیدم.»

روزه بودن نرجس خاتون در آخرین روز بارداری و خواندن نماز شب به نقل حکیمه خاتون در آن شب که نمایانگر انجام این عمل در شب های دیگر هم هست، نمونه هایی از عبادات و پای بندی این بانوی گرامی به مستحبات است.

۷. مادری، جلوه ای جاودان:

خورشید وجود نرجس در مقام مادری را می توان در سه جلوه به نظاره

نشست:

الف) حفظ اسرار الهی:

نرجس به واسطه صفای باطن و نور عبادات به جایی می‌رسد که گنجینه رازهای الهی می‌شود؛ آنجا که در زیارتنامه او می‌خوانیم: **والمستودع اسرار رب العالمین** [سلام بر تو ای کسی که] اسرار و رازهای الهی به تو سپرده شده است. شاید منظور از اسرار پروردگار جهانیان وجود مقدس امام زمان علیه السلام است که مدتی نزد نرجس به ودیعه نهاده شد. و شاید کراماتی که خداوند به خاطر شایستگی او به وی عطا نمود، مورد نظر است. چنانچه در قسمت‌های پایانی زیارتنامه ایشان می‌خوانیم که: پس گوارا کند خداوند بر تو آن کرامتی را که به تو بخشید و آن را برای تو سودمند گرداند.

امام زمان علیه السلام یکی از اسرار الهی بود، که تولدش مخفیانه بود، و زندگی‌اش نیز از اسرار آسمانی. و نرجس بهترین حافظ این سر بود. امام حسن عسکری علیه السلام به عمه خویش حکیمه فرمود:

«در طلوعه فجر آثار جنین بر تو ظاهر می‌شود، زیرا مثل او (نرجس) مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت اثری از بارداری او ظاهر نشده و احدی از حال او آگاه نگردد.»^۱

در تاریخ، چند مادر بزرگوار وجود دارد که در مورد بارداری با هم شباهت دارند. مادر حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام و نجمه، مادر امام رضا علیه السلام و نرجس از این مادران هستند.

این مادران برجسته به یقین از بارداری خود اطلاع داشتند، ولی به علت

✽ نرجس خاتون ✽

آگاهی از وضعیت سیاسی و فرهنگی زمان خویش این سر را همچنان تا هنگام ولادت فرزند حفظ می کردند.

و اگر چنین نبود، در زیارتنامه بانو نرجس از صفت «حافظ سر الله» یاد نمی شد. زیرا این فضیلت آنگاه وجود دارد که شخص از وجود سر باخبر باشد. در زیارتنامه می خوانیم: «شهادت می دهم که تو ... نگاه داشتی راز خدا را و ولی خدا را حمل کردی و در نگهداری حجت خدا تلاش کردی.»

ب) سرپرستی شایسته:

در فرازی از زیارتنامه ایشان می خوانیم: «شهد انک احسنت الکفال و ادیت الامان و ... ؛ شهادت می دهم که به راستی تو نیکو پرستاری کردی [از امام زمان علیه السلام] و ادا کردی امانت را و ...»

آن گونه که قبلاً گفتیم پس از تولد امام زمان علیه السلام مدت زیادی، امام حسن عسکری علیه السلام در زندان بودند و در نتیجه تربیت و حفظ و سرپرستی فرزند بزرگوار ایشان به نرجس، مادر فداکار وی، سپرده می شد.

به گواه تاریخ نرجس وظایف مادری را به نیکوترین وجه انجام داد و از این رو با عبارت «و احسنت الکفال» این واقعیت به گوش عصرها و نسل های آینده رسیده و می رسد.

حتی پس از شهادت امام حسن علیه السلام (با فرض زنده بودن نرجس خاتون علیه السلام) نرجس علاوه بر حزن و اندوه فراوان و انجام رسالت یک همسر شهید، به حفظ تنها یادگار ماندگار از همسر خویش پرداخته و لحظه ای از محافظت وی غافل نشد.

از این گفتار حکیمه خاتون معلوم می شود که نرجس تنها بانوی خانه امام

عسکری علیها السلام است، زیرا اگر بانوان و یا کنیزان دیگری وجود می‌داشتند، حکیمه، بانوی بیت امامت، بارداری را منحصر در نرجس نمی‌دانست و آثار حمل را تنها در او جستجو نمی‌کرد.

ج) بر مسند تربیت:

کتاب‌های فراوانی در مورد اخلاق، و ویژگی‌های اخلاقی حضرت ولی عصر علیها السلام نوشته شده است که با بررسی و مطالعه این کتب به نقش تربیتی مادر بزرگوار ایشان می‌توان پی برد.

در روایتی آمده است که: «حکیمه خاتون پس از شهادت مولایم امام حسن عسکری علیها السلام در مورد حجت خدا برایم سخن گفت.»

او جریان تولد و کیفیت تولد امام زمان علیها السلام را نقل می‌کند؛ تا می‌رسد به آنجا که می‌گوید: هنگامی که روح القدس حضرت صاحب را برای نگاهداری و پرورش علم و معرفت به آسمان برد، شنیدم که ابامحمد، امام عسکری علیها السلام فرمود: «سپر دم تو را (ای فرزندم) به آنکه مادر موسی به او سپرده بود (فرزندش را).»

در این حالت نرجس، مادر مهربان امام زمان علیها السلام، گریه کرد. امام علیها السلام به او فرمود: «آرام باش که او تنها از شیر تو می‌نوشد و به زودی به سوی تو برمی‌گردد، همان گونه که موسی به مادرش برگردانده شد.»^۱

شاید فرازی از زیارتنامه که می‌خوانیم؛ «و ادای امانت نمودی و در راه خوشنودی خداوند کوشش کردی» اشاره به همین قضیه باشد. زیرا مهر و عاطفه مادری با تحمل دوری از طفل سازگاری ندارد، مگر اینکه انگیزه الهی

✽ نرجس خاتون ✽

در میان باشد و برای رضای خدا بوده و همچنین با یک جهان‌بینی صحیح که همه چیز را از آن خدا دانسته و خود را امانتداری که سرانجام باید ادای امانت کند، تلقی کند.

از دیگر صفات بانو نرجس که در زیارتنامه ایشان ذکر شده است، تلاش و کوشش برای رضای خدا و تبعیت از صالحان است.

صدیقه و مرضیه دو صفت از صفات بانوست که در کنار هم ذکر شده‌اند:

السلام علیک ایَّتھا الصدیقة المرضیة.

در قسمت قبل بیان شد که صدیقه، هم به معنای راستگوست و هم تصدیق‌کننده و نرجس در این دو صفت با حضرت زهرا علیها السلام شریک می‌گردد. نقیه، نقیه، مرضیه و مرضیه که برای بار دوم تکرار شده است، از صفات ایشان است و همچنین این بانو در انجیل توصیف شده است^۱

نرجس در کلام امامان و بزرگان:

برای شناختن افراد توجه به سخنان بزرگان در مورد آنان اهمیت شایانی دارد. نرجس بانویی است که صفات والای او حکایت از شخصیت برجسته او می‌کند. ولی آشنایی با او در آینه روایات عظمت این بزرگ‌بانو را بیش از پیش بر ما نمایان می‌سازد. در کتاب منتخب‌الاثر، نه حدیث در این باره ذکر می‌کند.^۲

از جمله، پیشوایان و ائمه علیهم السلام از او به عنوان شایسته‌ترین کنیزان، بهترین زنان و یا سرور زنان یاد کرده‌اند.^۳

۱. اقتباس از بحار، ج ۵، ص ۶ تا ۱۰، ریاحین الشریعه ج ۳، ص ۲۴ تا ۳۲. با تغییر و تلخیص. برگرفته از کتاب شاهزاده روم/نوشته حسن مومنی

۲. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثر، ص ۲۳۸

۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۶، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶۵، منتخب‌الاثر، ص ۳۲۰.

مدائنی در ینابیع المودة، می نویسد: حضرت علی علیه السلام بعد از واقعه نهروان خطبه خواند و در قسمتی از آن فرمود: ... پس ای فرزند بهترین کنیزان تا چه زمان منتظر می مانی؟

و امام صادق علیه السلام در پاسخ ابابصیر که پرسید قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود:

ای ابابصیر! قائم ما پنجمین فرزند پسر موی است، پسر بهترین کنیزان ...^۱ و در روایتی است که از امام باقر علیه السلام پرسیدند؛ آیا منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله «بِأَبِي يَابُنْ خَيْرَةَ الْإِمَاءِ» یعنی پدرم فدای تو ای فرزند بهترین زنان حضرت فاطمه است؟ حضرت فرمود: فاطمة خیر الحرائر^۲ فاطمه بهترین زنان آزاده است. یعنی مراد، مادر حضرت حجت است، نرجس .

هنگامی که از امام رضا علیه السلام پرسیدند: «قائم آل محمد صلوات الله علیهم چه کسی است؟» فرمود: «او چهارمین فرزند از تبار منست، او فرزند بانوی کنیزان است».^۳ و نیز در تاریخ ذکر شده است که امام حسن مجتبی علیه السلام پس از صلح با معاویه در جمع بیعت کنندگانش فرمود:

«چه می دانید که من چه کردم! آنچه کردم بهتر است برای شیعیانم از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند. آیا من امام شما نیستم و طاعتم بر شما واجب نیست؟! ...»

پس خداوند متعال ولادت (قائم) او را مخفی نگاه داشته و او را غایب می کند. او نهمین فرزند برادرم حسین و پسر سیده زنان (سیده الاماء) است».^۴

۱. کمال الدین، ص ۲۴۰.

۲. منتخب الاثر، ص ۲۴۰، به نقل از بحارالانوار

۳. اعلام الواری: ص ۴۰۸.

۴. منتخب الاثر، ص ۲۰۶، به نقل از بحارالانوار پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان ۱۳۷۹، پیاپی ۱۰۴.

✽ نرجس خاتون ✽

به فرموده امام حسن عسکری علیه السلام - در جواب محمد بن عبدالجبار که پرسید: وصی شما از چه کسی زاده می‌شود؟ فرمود: از دختر (نواده) قیصر روم. لذا او از تبار قیصر است.^۱

حکیمه «عمه امام عسکری علیه السلام» که خود از بزرگ بانوان خاندان امامت است، مادر بزرگوار امام زمان را بانوی خود و بانوی خاندان خویش می‌خواند و خود را خدمتگزار او می‌دانست.^۲

به یقین اگر آن بانوی گرامی (نرجس) از امتیازات والایی بهره‌مند نبود، هرگز آن معصومین با عظمت، او را این چنین مدح نمی‌کردند و او را با واژه‌های «بهترین» و «سیده» توصیف نمی‌کردند و هرگز حکیمه خاتون، این همه اسم گل را (ریحانه، سوسن و...) بر او نمی‌نهاد و او را به این اسامی نمی‌خواند.

در این که «نرجس» مادر صاحب الامر علیه السلام، خانم والامقامی بوده است شکی نیست، زیرا شایستگی و پاکی او مورد تأیید بوده است.

چگونه می‌توان عظمت روحی و معنوی او را کتمان کرد و یا در آن شک کرد در حالی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و امام باقر و امام صادق علیهما السلام او را بهترین و سیده کنیزان می‌خواندند.

چون حریم پاک در هر آینه‌ای کعبه قلبی است در هر سینه‌ای^۳

هنگامی که امام صادق و امام رضا علیهما السلام از مادر حضرت بقیه الله علیه السلام سخن می‌گفتند، حضرت نرجس خاتون هنوز به دنیا نیامده بود، و شاید پدرش

۱. شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۷، ص ۱۳۷، ح ۶۷۰.

۲. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ سیزدهم، ص ۶۶، درسنامه تاریخ عصر غیبت، ص

۳۰.

۳. احمد عزیزی، کفشهای مکاشفه.

«یشوعا» نیز دیده به جهان نگشوده بود.

خلاصه سخن، نرجس خاتون هنگامی که مسیحی بوده است و اسلام بر او عرضه نشده بود، مطیع محض آیین مسیحیت بود و از جمیع جهات شایسته بود و چون اسلام بر او عرضه شد، با جان و دل پذیرفت و مسلمان خالص شد و اگر مسلمانی ناب نبود آن همه معصومان از او مدح نمی کردند.

مقام شفاعت نرجس خاتون:

نرجس، بانوی نجابت و نیایش است، که شمیم حضور او در سامرا، پس از گذشت قرن‌ها، جان شیعیان شیفته خاندان ولایت و امامت را طراوت می بخشد و در سایه این آفتاب روشن اجابت، دل‌ها آرام و قرار می گیرد.

یکی از فضیلت‌های این بانوی بزرگوار، مقام شفاعت اوست. سید بن طاووس در زیارتنامه‌ای که برای این بانوی ماجده ذکر می کند می نویسد: «و سودمند کن مرا به زیارت آن بانو و بر دوستی و محبت او پایدار بدار مرا و از شفاعت او و فرزندش محروم مفرما و مرا با او و فرزندش محشور کن.»

انسان‌های کامل و اولیا برجسته الهی، به اذن خداوند متعال، دارای مقام شفاعت می شوند، و این مقامی بس عظیم است.

پاک بانوی بیت امامت نیز از این مقام الهی بهره برده و شافع دوستداران خود و فرزندش می باشد. با نگاهی گذرا به شیوه‌های بزرگان و اندیشمندان دینی، نقش شفاعتی ایشان در دنیا را می توان دریافت و شفاعت آخرت را به زمان دیگر وا گذاشت.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی می فرماید:

✽ نرجس خاتون ✽

آنگاه که در سامرا بودیم، بیماری وبا و طاعون شیوع پیدا کرده و هر روز عده‌ای مبتلا شده و می‌مردند.

روزی گروهی از اهل علم، در منزل مرحوم سید محمد فشارکی (ره) بودند که میرزا محمد تقی شیرازی به مجلس آنها وارد شدند. ایشان در مقام علمی، هم‌سطح با مرحوم فشارکی بودند. در آنجا صحبت از وبا و طاعون و خطرات آنها شد. میرزای شیرازی فرمود: اگر من حکمی کنم آیا انجام می‌شود؟ همه گفتند: بلی.

فرمود: من حکم می‌کنم که شیعیان سامرا از امروز به مدت ۱۰ روز زیارت عاشورا بخوانند و ثواب آن را هدیه به روح شریف نرجس خاتون، والده ماجده حضرت حجت علیه السلام نمایند و ایشان را نزد فرزندش شفیع نمایند که ایشان شفاعت امتش را نزد خدا بکنند، من ضامن می‌شوم که هر کس چنین کند مبتلا به وبا و طاعون نشود.

آیت‌الله حائری یزدی فرمود: شیعیان مقیم سامرا اطاعت کرده و زیارت عاشورا را خوانده و هدیه به نرجس خاتون کردند. پس از آن تلف شدن شیعیان متوقف شد و همه روزه عده‌ای از عامه می‌مردند و این مطلب به قدری واضح بود که آنان از خجالت، مردگان خود را شب‌ها دفن می‌کردند.^۱

با توجه به این جریان که مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری، پسر بزرگوار آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم، از پدر خویش نقل می‌کند: مقام و عظمت بانو نرجس به حدی است که برای توسل به امام زمان علیه السلام از ناحیه ایشان بهتر می‌توان وارد شده و حاجت‌های دنیوی و

۱. شهید دستغیب، داستانهای شگفت، ص ۴۹۴ و مجموعه یادداشت‌های حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (ره)، ص ۲۷

اخروی را درخواست کرد.

شناخت نرجس خاتون در زیارتنامه:

زیارتنامه‌ای که برای این بانو ثبت شده است، حکایت از بلندی مرتبه و عظمت شأن این بانوی بزرگ دارد. ترجمه بعضی از فقرات این زیارتنامه که سید بن طاووس در مصباح الزائر نقل کرده بدین شرح است:

(... سلام بر تو ای صدیقه طاهره، سلام بر تو ای شبیه مادر موسی، و ای دختر حواری حضرت عیسی، و سلام بر توای پرهیزکار پاکیزه، سلام بر توای راضیه مرضیه، سلام بر توای وصف شده در انجیل، و خطبه ازدواج خوانده شده به وسیله روح الامین. و ای کسی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در وصلت فرزندش با تو رغبت کرد... سلام بر تو و بر روح و بدن پاکیزه‌ات، شهادت می‌دهم که کفالت را بخوبی انجام دادی و امانت را ادا کردی و در راه رضای خدا کوشش و صبر نمودی و سرّ خدا را حفظ و ولی خدا را حمل کردی و در حفظ حجت خدا، نهایت سعی خود را نمودی و در وصلت نمودن با فرزند رسول خدا رغبت کردی، در حالی که به حق آنها عارف و به صدقشان معتقد و به شأن و منزلتشان بینا و بر آنها مشفق، و برگزیده هدایتشان بودی. شهادت می‌دهم که عمر خود را با بینش صحیح گذراندی و به صالحان اقتدا کردی و راضی و مرضی و پرهیزکار و پاک دنیا را وداع نمودی، خداوند از تو راضی باد و تو را راضی بگرداند، و بهشت را جایگاه تو قرار دهد و...)^۱

خواب‌های نرجس خاتون:

در جریان هجرت ولایت مدارانه نرجس نکات جالب و ظریفی وجود دارد

✽ نرجس خاتون ✽

که برای جوانان امروز ما مفید و مؤثر است. همان‌طور که قبلاً ذکر شد هجرت نرجس خاتون، در پی دیدن رؤیا صورت گرفت. به نظر می‌رسد ضروری باشد که با ذکر مقدمه‌ای در مورد خواب و رؤیا بحث را پی‌گیری می‌کنیم:

نفس انسان چون مجرد از ماده است و فوق زمان و مکان می‌باشد، همین که انسان به خواب رفت و نفس او از کنترل حواس ظاهری‌اش آزاد گشت، می‌تواند به گذشته و آینده نظر کند و واقعیاتی را که بعداً تحقق می‌یابد ملاحظه کند.

بنا به فرموده اندیشمندان خواب حجت نیست و نمی‌توان زندگی را بر مبنای خواب اداره کرد. بسیاری از خواب‌ها نتیجه خطورات ذهنی و یا برخوردهای انسان در طول روز است و در واقع عبور نمایش‌گونه وقایع روز در شب است. گفتنی است که خواب‌هایی که پیامد برخوردهای روز افراد است از سنخ همین مواردی است که قابل اعتنا و تعبیر نیستند. ولی همه خواب‌ها چنین نیست. رؤیای صادقه حقیقتی است که در جای خود باید مورد توجه قرار گیرد و ریشه‌ای قرآنی دارد.

آیت‌الله جوادی آملی، در این زمینه مباحث زنده و زیبایی را بیان کرده است. به بیان ایشان اگر کسی اهل «رؤیت» باشد و نه اهل «نظر» آن‌گاه که خواب پیامبر و یا امام را می‌بیند، در واقع خود پیامبر را دیده است. و اگر اهل تقوا و اهل رؤیت باشد میزانی برای او هست که اشخاصی را که در خواب می‌بیند بشناسد زیرا خداوند فرمود: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»^۱

یعنی انسان‌های وارسته و با تقوا، خواب‌های مناسب و رؤیاهای صادقه می‌بینند. و این‌گونه خواب‌ها راهنما هستند برای انتخاب بهترین راه‌ها.

۱. درس تفسیر، سوره اعراف، آیه ۱۸۸، ۷۸/۱۱/۱۸.

در جای دیگر ایشان می گوید: خداوند سبحان در هنگام خواب، روح انسان‌های پاک را توفی می‌کند و آنها نزد معلم اول یعنی ذات اقدس الله می‌روند و چون او از آینده و «علم ما یكون» آگاه است و علم او عین ذات اوست به این ارواح نیز از علوم آینده تعلیم می‌دهد. لذا پس از بیدار شدن آنان نیز نسبت به آینده آگاهی‌هایی را می‌یابند.^۱

لذا همه خواب‌ها پژواک اعمال بیداری نیستند و برخی از آنها به سان پیام‌آورانی هستند که انسان را برای رسیدن به کمال مطلوب یاری می‌رسانند و هدایت‌گر اویند.

برخی رؤیاهای را به چهار دسته به شرح زیر تقسیم نموده‌اند:

۱. خواب‌هایی که بازتاب افکار و زندگی روزانه ما یا امیال و آرزوها و گذشته زندگی ما هستند.

۲. خواب‌هایی که صحنه‌های آشفته و بی‌اساس و به تعبیر قرآن "اضغاث احلام" اند که معلول فعالیت توهم و خیال است همانند افکاری که انسان در حال تب و هذیان پیدا می‌کند.

شکی نیست که خواب‌های نوع اول و دوم تعبیر خاصی ندارد و به عنوان رؤیاهای کاذبه از آن یاد می‌شود.

۳. خواب‌هایی که گویای ضمیر ناخودآگاه و تفسیر کننده چهره باطنی و درونی ما هستند.

۴. رؤیاهای صادق: این گونه رؤیاهای از حوادثی خبری می‌دهند که از حصار زمان و مکان محدودی که در آن قرار دارد، خارج است. به بیان دیگر: رؤیاهای صادق در آینده نزدیک یا دور واقعیت می‌یابند.

۱. تفسیر موضوعی ذیل آیه «الله یتوفی الانفس حین منامها...»

رؤیاهای صادقۀ دو گونه‌اند: قسمتی از آن‌ها صریح و روشن می‌باشند که تعبیری نمی‌خواهند بلکه بدون کم‌ترین تفاوتی همان گونه که در عالم رؤیا دیده شده، تحقق می‌پذیرند.

برخی از آن‌ها در عین این که بیان‌کننده حوادثی هستند که در آینده اتفاق می‌افتد، لیکن بر اثر دخالت عوامل خاص ذهنی و روحی یا غیر آن تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است، همانند دیدن برف در خواب، که گویای غم و اندوه یا بیماری است و دیدن نجاست در خواب که نشانه رسیدن پول و مال دنیا است.

لغویون دو واژه «رؤیا» و «خواب» را مترادف می‌دانند، و از مصادیق «رأی؛ یعنی دیدن» است. یعنی چیزی را در خواب می‌بیند.^۱

و این واژه ۶ بار در قرآن آمده است. و در لسان قرآن، رؤیا به معنی حتمی بودن وقوع آنها است.^۲ به این معنا هر آیه‌ای که از قرآن واژه «رؤیا» را ذکر کرده؛ آن رؤیا صادقانه و وقوع آن قطعی است.

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید:

خواب و رؤیا بر سه قسم است: یا بشارتی از سوی خداوند است یا غم و اندوهی از طرف شیطان است یا مشکلات روزمره انسان است.^۳

کسانی که خواب می‌بینند چند دسته‌اند:

دسته اول: کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم دیگری مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر

۱. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ذیل ماده رأی.

۲. معجم المقاییس، ابن فارس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ذیل ماده رأی.

۳. بحارالانوار، علامه مجلسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج ۱۴، ص ۴۴۱.

دریافت می‌کنند. و دیگر نیازی به تأویل نیست.
دسته دوم: کسانی که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا حقایق را همراه با تشبیه و تخیل دریافت می‌کنند؛ این گونه خواب‌ها نیاز به تأویل دارد.
دسته سوم: کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد؛ این گونه خواب‌ها قابل تعبیر نیست.
قرآن در سوره‌های مختلفی^۱ به رؤیاهای پرداخته و به سه دسته فوق اشاره کرده است.

نمونه‌هایی از رؤیاهای صادقانه در قرآن:

(الف) رؤیای یوسف علیه السلام درباره سجده یازده ستاره و ماه و خورشید بر او^۲
(ب) رؤیای دویار زندانی یوسف علیه السلام که یکی آزاد و دیگری اعدام شد.^۳
(ج) رؤیای پادشاه مصر درباره گاو لاغر و چاق^۴
(د) رؤیای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره فتح مکه^۵
(ه) رؤیای مادر موسی علیه السلام درباره گذاشتن بچه در داخل صندوق
(و) رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام درباره ذبح فرزندش اسماعیل. (صافات/۱۰).^۶
در نتیجه قرآن، رؤیا را یک اصل مسلم می‌داند و حاصل فعل و انفعالات مغزی و احاطه نفس و روح انسان بر آن معرفی می‌کند. اما تمامی رؤیاهای قابل اعتنا و تعبیر نمی‌دانند. روح سالم و پاک، اندیشه ناب، ایمان، حتی غذا و... در

۱. یونس/۶۴- یوسف/۸ و ۲۳ و ۳۵ و ۴۹- اسراء/۶۰- روم/۲۳- صافات/۱۰۲- فتح/۲۷.

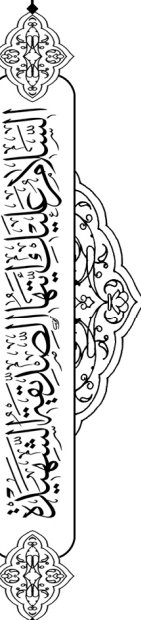
۲. (یوسف/۵)

۳. (یوسف/۴۱)

۴. (یوسف/۴۹-۳۵)

۵. (فتح/۲۷)

۶. ر. ک: تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ج ۹، ص ۳۷۶ - ۳۷۲ ر. ک: یوسف قرآن، محسن قرائتی، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ص ۲۰ - ۱۸.



رؤیاهای صادقانه دخیل است.

برخی از خوانندگان گرامی ممکن است به مسئله خواب حساسیت داشته باشند و از جهت شامل بودن گزارش تولد به رؤیا، سؤالاتی برایشان مطرح باشد.

در این جا فقط یادآور می شویم که رؤیاهای نرجس خاتون علیها السلام یقیناً رؤیای صادقه، بلکه در حد مکاشفه بود.

و در قرآن کریم رؤیای حضرت ابراهیم خلیل الرحمان^۱، رؤیای حضرت یوسف، رؤیای عزیز مصر، و رؤیای دو زندانی دیگر که با یوسف در زندان بودند، آمده است.^۲ و ما از اینگونه موارد در تاریخ بسیار داریم.

مسلماً خواب‌های دیده شده از سوی بانو ملیکا و یا همان نرجس خاتون، از نوع رویاهای صادقانه است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند: هرکس مرا در خواب ببیند، خوابش درست و مطابق با واقع است، چرا که شیطان نمی تواند خود را شبیه من سازد. همانگونه که نمی تواند در چهره اولیای خدا و پیامبران و امامان نور علیهم السلام در آید.

و همچنین امام حسن عسکری علیه السلام به یکی از اصحاب خود می فرمایند: کلام ما در عالم خواب مثل کلام ما در عالم بیداری است.^۳

خواب‌های بانوی نور و نیایش، نرجس خاتون، به یقین از جمله خواب‌هایی است که قابل اعتبار و اعتنا است و برای آشنایی با این بانو باید به خواب‌ها و رؤیاهای صادقانه و صالحه ایشان هم توجه داشت.

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲-۱۰۵

۲. سوره یوسف، آیه‌های ۴-۵، ۳۶-۴۱ و ۴۳-۴۹.

۳. مناقب جلد ۳ ص ۵۳۴.

این خواب اولین گامی بود که نرجس با اراده الهی در وادی ولایت نهاد. به یقین او از وجود شخص و شخصیت پیامبر آگاهی داشته و دین اسلام را می‌شناخته است و با توجه به جنگ‌هایی که با مسلمانان داشتند اطلاعاتی در مورد دین اسلام داشته است.^۱

نام‌های نرجس خاتون عليها السلام:

ابو محمد فضل بن شاذان از امام حسن عسکری عليه السلام در مورد آخرین حجت خدا و نام مادرش می‌پرسد؛ حضرت می‌فرماید:
مادر او ملیکه است که برخی مواقع به او سوسن گفته می‌شود و گاهی اوقات ریحانه. و صقیل و نرجس از دیگر نام‌های اوست.^۲
محدثین و مورخین، نام‌های متعددی برای آن بانو ذکر کرده‌اند. از آن جمله، نرجس، سوسن، سبیکه، ماریه، مریم، صقیل، حدیثه، حکیمه، نسیم، ورداس، ملیکه، ریحانه و خمط است.^۳
تعداد اسامی معمولاً به جهت شخصیت فوق العاده صاحب نام است، چنانکه امام صادق عليه السلام به هنگام شمارش مناقب حضرت زهرا عليها السلام می‌فرماید:
برای حضرت فاطمه عليها السلام در نزد خداوند متعال ۹ اسم است: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا...^۴

۱. ملیکا (در زبان عربی ملیکه):

ملیکه به معنای ملکه و شهبانو است. به هنگام ولادت، پدر و مادرش او را

۱. پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان ۱۳۷۹، پیاپی ۱۰۴.

۲. حاج میرزا حسین طبری نوری، نجم‌الثاقب، ص ۱۸.

۳. روزگار رهائی: ج ۱ ص ۱۷۷.

۴. امالی شیخ صدوق: ص ۴۷۴.

✽ نرجس خاتون ✽

«ملیکه» نام نهادند^۱، ولی آن‌ها غافل بودند که چه اسمی با مسمی برای فرزند خود برگزیده‌اند و او روزی ملکه دو سرا خواهد بود، و او مادر فرمانروای جهان هستی است که همه سلاطین روی زمین پیشانی ادب بر آستانش می‌سایند.

او به حق شایسته این نام است.

۲. نرجس:

هنگامی که او به اسارت مسلمانان درآمد خود را «نرجس» معرفی نمود^۲ تا احدی از اسرار او آگاه نشود و شاهزاده بودنش آفتابی نگردد.

دلیل انتخاب این نام در آن زمان شاید این باشد که این نام بسیار در میان کنیزان رایج بود. «نرجس» نام گلی از رده تک لپه‌ای‌ها، و سر دسته گیاهان تیره نرگسی می‌باشد. که گل‌هایش منفرد و در انتهای ساقه قرار دارد و به جهت زیبایی فوق‌العاده‌اش چشم معشوق را به آن تشبیه می‌کنند.^۳ گل حضرت نرجس خاتون نیز در جهان خلقت منفرد است و در انتهای این جهان قرار دارد و همه عاشقان در آرزوی گوشه چشمی از آن محبوب گمگشته به سر می‌برند، به یادش زنده‌اند و در فراقش جان می‌سپارند.

۳. سوسن:

سوسن نیز گلی فصلی و دارای گلبرگ‌های زیبا و درشت به رنگ‌های مختلف است. اصل این گل از اروپا و ژاپن و آمریکای شمالی و هیمالیا است.^۴

۱. دلایل الامامه: ص ۲۴۶، غیبت طوسی: ص ۱۲۵.

۲. کمال الدین: ج ۲ ص ۲۳، روضه الواعظین: ج ۱ ص ۲۵۵.

۳. محمد معین، فرهنگ معین، ج ۴، ص ۴۷۰۲.

۴. همان، ص ۱۹۵۴.

سوسن نوعی گل خوشبو، معطر و پرفایده است که در کتب طب ذکر آن آمده است.

اما گل سوسن، گل همیشه بهار است که گذشت زمان و موسم خزان هرگز از طراوت او نکاهد و اصل او از جهان علوی است و نور مقدسش از اشعه انوار قدسی است، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله تعبیر می فرماید: «پدر و مادرم، به فدای او باد، که همانا منست و شبیه من و شبیه حضرت موسی بن عمران علیه السلام است، هاله‌ای از نور گرداگرد او را فراگرفته، اشعه انوار قدسی از او ساطع است.»^۱ نسب او از طرف پدر به شرق و از طرف مادر به غرب منتهی می گردد.

۴. سبیکه:

طلای ناب و نقره خالص را گویند، که پس از گداخته شدن ناخالصی‌های آن جدا گردد. و طلای ناب و نقره خالص به صورت شمش در قالب‌ها ریخته شود.^۲ او در پایتخت بیزانس، در عشق امام عسکری علیه السلام گداخته شد و همه ناخالصی‌های امپراتوری روم به دست کیمیا اثر حضرت زهرا علیها السلام از او جدا شد و طلای ناب جهان خلقت از او پدید آمد.

۵. حکیمه (به نقل از کشف الغمه):

بانوی دانشمند، فیلسوف و فرزانه را گویند و او بانوی فرزانه‌ای است که علم و حکمت را، نخست در پایتخت بیزانس، از معلم خصوصی و عرب زبان فراگرفته،^۳ سپس فرائض دینی و سنن اسلامی را از پیشگاه «حکیمه» دخت

۱. کفایه الاثر: ص ۱۵۹.

۲. لسان العرب: ج ۶ ص ۱۶۲.

۳. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۲۸، کمال الدین: ج ۲ ص ۴۲۳.

گرامی امام جواد علیه السلام آموخته است.^۱

اما لفظ حکیمه، در متون روایی و تاریخی از او ذکری به میان نیامده است، مگر در کلام ابن خشاب، که گفته است: در روایتی (نقلی) به مادر امام عصر علیه السلام حکیمه گفته شده است. و یا گفته است بعض اصحاب تاریخ گفته‌اند: به مادر منتظر، حکیمه گفته شده است.^۲

۶. ماریه (مریم):

که به نقل از شهید اول است. و نام مادر گرامی حضرت عیسی علیه السلام است. و او مادر منجی جهان بشریت است که حضرت عیسی علیه السلام به اتفاق علمای شیعه و سنی به او اقتدا کرده، در پشت سرش به نماز خواهد ایستاد.^۳

۷. ریحانه:

هر گیاه خوشبو و معطر، دسته ریحان، دسته شاهپر غم، صعتر هندی، روزی، رحمت و نوری را گویند که در اثر ریاضت در انسان حاصل شود.^۴ وه! چه نامی مناسب با مادر ریحانه وجود، که همه جهان معطر از عطر او، هر غمی زدوده با یک نگاه او، هر دردی شفا یافته از صعترکوی او جمله خلائق بر سر سفره عام او، جهان هستی به طفیل عنایت او و مهر و ماه منور از فروغ روی او.

۱. دلایل الامامه: ص ۲۶۷، بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۱۰.

۲. بحار، ج ۵۱، ص ۲۴، ح ۳۷.

۳. مصنف ابن ابی شیبیه: ج ۱۵ ص ۱۹۸ (حدیث ۱۹۴۹۵).

۴. فرهنگ معین: ج ۲ ص ۱۷۰۲.

۸. خمط:

خمط نام دیگر ایشان است که در وفیات الاعیان و تاریخ ابن خلکان آمده است^۱ و نام درختی است که میوه خوردنی دارد و به هرچیز تازه و خوشبو و به دریای خروشان گفته می‌شود.^۲ و همه این تعبیرات با آن بانوی بی همتا تناسب دارد.

خمط نوعی درخت میوه است که قرآن نیز آن را به کار برده است.^۳ در کتب لغت این واژه، «خوشبوی» گردیدن معنا شده است^۴، در مفردات نیز می‌خوانیم خمط گیاه بی‌خار است.^۵

۹. صقیل (صیقل):

هر شی نورانی، صیقلی و جلا داده شده را می‌گویند. شیخ طوسی و شیخ صدوق می‌فرمایند: «پس از آنکه حضرت نرجس خاتون به ولی عصر علیه السلام حامله شد او را صقیل نام نهادند چون باردار به نگین ولایت شد». ^۶ صیقل به مفهوم پدیده نورانی و پر جلوه و نرم است.^۷ در روایتی نیز که از امام صادق علیه السلام نقل شده است حضرت چنین تعبیر می‌کند: گفته می‌شود به مادر او صقیل.^۸

نکته قابل توجه اینکه در اصل حدیث واژه «صقیل» بوده است ولی در

۱. بحار، ج ۵۱، ص ۲۴

۲. لسان العرب: ج ۴ ص ۲۲۰.

۳. سوره سبأ، ۱۶

۴. فرهنگ جامع نوین، ص ۲۷۲

۵. راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن، ص ۱۵۹.

۶. غیبت طوسی: ص ۲۴۱، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۲.

۷. کمال الدین، ج ۲ ص ۴۲۳-۴۳۲* محمد بن حسن طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۴۱.

۸. بحار، ج ۵۱، ص ۲۴.

✿ نرجس خاتون ✿

«نجم الثاقب» به صیقل تبدیل شده است^۱ در کتب لغت واژه صقیل به معنای براق و جلادار آمده است و واژه صیقل به معنای تیزکننده شمشیر^۲. با توجه به متن روایت که علت نام صیقل را بارداری نرجس به فرزند عزیزش می‌داند، واژه «صقیل» بیش از «صیقل» برای نام ایشان مناسب است.

اگرچه می‌توان ارتباطی بین این دو نام ایجاد کرد، و گفت که چون برای جلادادن، از اشیاء الماس گونه استفاده می‌کنند، لذا این دو با هم تفاوت چندانی ندارند. ولی قول اول بهتر است.

در لغت «صقلیه» را نام جزیره‌ای در جنوب غربی ایتالیا می‌دانند^۳ و شاید نام صیقل یا صقیل به علت انتساب نرجس به حوالی این مکان جغرافیایی باشد. در مجمع‌البحرین نیز نام مکانی ذکر شده که تا حدودی شباهت به این نام دارد.^۴ گر بنا باشد نور فاطمه زهرا علیها السلام در پیشانی حضرت خدیجه علیها السلام هویدا باشد، نور یوسف زهرا چرا در پیشانی حضرت نرجس خاتون ساطع نباشد؟ در حالی که او نور یزدان و مهر فروزان است و به هنگام تولد نوری از او ساطع شده که همه اطراف و اکناف جهان را تا آفاق آسمان روشن نموده است!!^۵

۱۰. ورداس:

به معنای گلگون است.^۶

۱. میرمحمد صادق خاتون‌آبادی، کشف‌الحق، ص ۳۴.
۲. احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج ۱ و ۲، ص ۸۱۴.
۳. احمد سیاح، فرهنگ جامع نوین، ج ۱ و ۲، ص ۸۱۴.
۴. طریحی، مجمع‌البحرین، ص ۶۲۲.
۵. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۳۱.
۶. حضینی، الهدایة الكبرى، ص ۲۴۸ و ۳۵۷.

۱۱. نسیم:

که شیخ صدوق از آن یاد می‌کند.^۱
در زیارت مرویه‌ی او به القاب الراضیه و المرضیه و الصدیقه و التقیه و الزکیه
توصیف شده است و تمام عبارات آن زیارت دلالت واضح بر علو منزلت این
بانوی عظاما دارد.^۲

القاب نرجس خاتون عليها السلام:

القاب آن بانوی بزرگوار، ام‌محمد، ام‌القائم و ام‌ولد بود. ام‌محمد،
معروف‌ترین کنیه نرجس خاتون، مادر امام زمان علیه السلام است.^۳
علیا مخدره حکیمه خاتون، هر وقت او را ندا می‌کرد به لقب «سیده» وی را
مخاطب می‌ساخت.

سیده‌الاماء به معنای بانوی کنیزان، تعبیری است که در روایات از نرجس
خاتون - مادر حضرت مهدی علیه السلام - شده است.

امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام پسر بانوی
کنیزان است، که خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی گرداند. آن‌گاه با
قدرت خود او را به صورت جوان چهل ساله ظاهر می‌نماید، تا دانسته شود که
خداوند به هر چیزی قادر است.^۴

درباره نام مبارک مادر امام زمان علیه السلام حدیث دیگری وجود دارد که مرحوم
شیخ صدوق آن را از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند. جابر بن عبدالله از

۱. حُضینی، الهدایة الکبری، ص ۲۴۸ و ۳۵۷.

۲. محلاتی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۵.

۳. ر. ک: پژوهشی در زندگی امام مهدی علیه السلام و نگرشی به غیبت صغرا، ص ۲۰۴ و ۲۰۵. امام مهدی علیه السلام از ولادت
تا ظهور، سید محمدکاظم قزوینی، ص ۱۷۲.

۴. کشف الغمه ج ۳ ص ۳۱۲ بحارالانوار ج ۵۲، ص ۲۷۹، الزام الناصب، ص ۶۶.

لوح و صحیفه حضرت فاطمه علیها السلام نام مادر حضرت را این گونه بیان می کند: مادر او کنیزی است که نامش نرجس است. با توجه به این روایت در می یابیم که شایستگی و وارستگی این بانو به گونه ای است که نام او در صحیفه فاطمه علیها السلام آمده است. گفته شده است که نرجس کنیز نبوده و تبار و خانواده گرامی او مشخص است ولی چون در میان اسیران، از روم به بغداد آمده بود و او را از برده فروشی خریداری کرده بودند، او را کنیز و جاریه نامیدند و پس از تولد فرزندش «ام ولد» خوانده شد.^۱

علت تعدد زیاد نام های نرجس خاتون:

در مورد وجود نام های متعدد کنیزان و به ویژه نام های زیبای این بانوی گرامی دو احتمال وجود دارد:

الف) صاحبان کنیزان، برای خوشامد آنها از نام های گل ها استفاده کرده و در زمان های مختلف آنان را با نام های گوناگون صدا می زدند. و یا اینکه چون هر کنیزی پس از خریداری متعلق به صاحب جدید خود می شد هر مولایی نامی بر وی می گذاشت و تعدد نام ها به این دلیل است.

لازم به ذکر است که در مورد نرجس خاتون، خرید و فروش تنها یک بار صورت گرفت و آن هم از سوی امام علیه السلام بوده است. از این رو قسمت اول این بحث، احتمال قوی تری است.

ب) از جمله دلایلی که سبب ذکر نام های متعدد برای ایشان است، اهتمام و توجه امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به مسائل امنیتی و مخفی داشتن وجود ایشان و ولادت امام زمان علیه السلام از وی بوده است.

امام علیه السلام که می دانست از طرف حکومت تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و مدتی را در زندان خواهد بود، و جاسوسان بسیاری به خانه ایشان رفت و آمد خواهند داشت، هر چند مدت برنامه‌ای مخصوص داشت و در یک طرح محتاطانه ذهن مقامات حکومتی و دولت مردان را مشوش و منحرف می ساخت، تا آنان متوجه نشوند که بانوی گرامی که به زودی مادر مصلح و منجی کل عالم بشریت خواهد شد، چه کسی و با چه نامی است.

این طرح به گونه‌ای اجرا می گشت که طاغوتیان، ستمگران و مسئولان ظلم و جور حکومتی گمان می کردند آن نام‌ها به بانوان متعدد تعلق دارد و در حیرت مانده بودند، که منجی موعود از کدامین بانو متولد خواهد شد، غافل از آن که این اسامی مختلف، همه از آن یک نفر می باشد.^۱

لذا این بانو دارای نام‌های متعددی شد تا مقداری ذهن‌ها دچار اضطراب و تشویش شده و به اصطلاح رد گم شود.

وقتی اراده حق تعالی و مشیت قاهره خدای ذو الجلال به انجام امری تعلق بگیرد، همه‌ی اسباب آن را فراهم می آورد. بدان سان که حیرت همه ارباب درایت، و تعجب همه‌ی صاحبان بصیرت پدید می آید.^۲

ج - اجتماع آن روز، بندگان و کنیزانی را به عنوان اسارت از بلاد دوردست به چنگ می آورد، که هیچگونه اطلاعی از زبان آنها هم حتی نداشت. و از طرفی مولی و صاحب برده هرگونه تصرفی را در وی اعمال می کرد. لذا بر خود لازم نمی دید که نام معینی برای او انتخاب کند، و یا شخصیت مشخصی را معرفی کند. تا مثلاً در اذهان مورخین چهره واقعی او مشخص باشد.

۱. صالحی، ۱۳۸۴، ص ۱۴-۱۵

۲. بحرینی، ۱۳۸۱، ص ۷۲) پیام زن سال نهم، شماره هشتم، آبان ۱۳۷۹، پیاپی ۱۰۴.

✽ نرجس خاتون ✽

علاوه بر این برده‌ای هر وقت اسیر می‌شد از فهم زبان عربی عاجز و ناتوان بود، به طوری که غالباً نمی‌توانست نام خود را به عربی بگوید، مولا و صاحبش هم اهمیت نمی‌داد، که برای برده و کنیز خود نام معینی انتخاب کند، همین اندازه برای او بس بود که به زبان عربی به هر لغتی که به زبانش آمد او را صدا بزند. از این رو در آن اجتماع رسم بود که برای بردگان خود نام‌های مختلفی ابداع می‌کردند.

البته این موضوع در مورد شخصیت بالای خاندان امام حسن علیه السلام صدق نمی‌کند. زیرا آنها همواره با احترام با غلامان و کنیزان خود برخورد می‌کردند و برای آنها شخصیت قائل بودند. از طرفی می‌دانیم که نرجس خاتون علیها السلام بر زبان عربی تسلط کامل داشتند و به خوبی می‌توانستند صحبت کنند.

بد نیست بدانیم از این بانو در کتاب‌ها با القاب زیبایی یاد می‌شود، من جمله؛ بانوی هجرت، خاتون عشق، بانوی شکیبایی، عروس سامرا، خاتون کنیزان، پرستوی عاشق، ...

نحوه اسارت

جناب نرجس خاتون به صورت ناشناس در میان زن‌های پرستار که برای پانسمان و معالجه مجروحین همراه سپاه حرکت می‌کردند، همراه لشکر پدرش به راه افتاده بود (البته بنابه گفته خود نرجس خاتون ایشان در لباس مبدل از راهی که امام حسن عسکری به ایشان گفته بودند وارد ارتش می‌شود).

این لشکر که برای جنگ با سپاه اسلام رهسپار جنوب شرقی اروپا بودند، با جنگ آوران اسلام روبرو شده. شکست خوردند و همه پرستاران به دست مسلمان اسیر شدند.

مسلمانان در تمامی اعصار و کشورها در تمامی جنگ‌ها عده‌ای برای مداوای زخمی‌ها و همچنین امور آشپزی و غیره ... به کار گرفته می‌شدند، که در اکثر مواقع زن‌هایی به طور داوطلب به استخدام در می‌آمدند.

این موضوع آنقدر واضح است که نیازی به توضیح آن نمی‌بینم. از طرفی چه کسی می‌تواند به دختری کهنه پوش در میان هزاران نفر ارتشی و غیره... در آن زمان شک کند که او شاهزاده است و اصلاً برای چه اینگونه در میان کنیزان و پرستاران است و چه می‌خواهد ... مطمئناً در آن زمان این موضوع به هیچ عقل سلیمی رخنه نکرده ...

از طرفی نرجس خاتون با عقل و درایتی که داشت، مطمئناً خود را در معرض دید کسانی که احتمال می‌رفت او را بشناسند و رازش برملا شود قرار نداده است. حتی به گفته خود ایشان به بُشر، تنها کسی که تا آن لحظه راز او را دانسته، خود بُشر است، که آن هم توسط خود نرجس خاتون عنوان شده.

سن نرجس خاتون و امام حسن عسکری در هنگام ازدواج:

برخی روایات اشاره دارد نرجس خاتون در سال ۲۴۸ وارد سامراء شده و بعضی از روایاتی که به این موضوع اشاره دارد، می‌گوید، امام هادی کمی پس از پایان جنگ محلی بغداد (سال ۲۵۱ . ۲۵۲) دست به این اقدام زد. که احتمالاً، اقدام حضرت، میان سال‌های ۲۵۳ . ۲۵۴ هجری است؛ یعنی، هنگامی که بغداد فعالیت عادی‌اش را پس از جنگ خانمان برانداز داخلی، از سر گرفت.

برخی از کتب تاریخی شیعه سن نرجس را هنگام ازدواج سیزده سال ذکر کرده‌اند. ولی این مطلب با مستندات تاریخی غرب سازگاری ندارد. زیرا مورخین تاریخ روم در مورد وقایع سال ۷۰۰ میلادی به بعد می‌نویسند:



«کلیسا ازدواج دخترانی را که کمتر از پانزده سال داشتند ممنوع کرد.»^۱
اما خود نرجس خاتون سن ازدواجش با برادرزاده امپراتور را ۱۳ سال ذکر
می‌کند.

پس باتوجه به این سخنان دو احتمال وجود دارد:

اولاً: با توجه به اینکه خانواده نرجس به علت انتساب به شمعون صفا از
خانواده‌های مذهبی روم بوده و تاریخ‌نگاران از خصوصیات آن زمان «پایبندی
قیصری» را ذکر کرده‌اند، می‌توان گفت این قانون در مورد دختر کلیسا به یقین
اجرا شده و مراسم ازدواج او با پسرعموهایش در کمتر از پانزده سالگی برگزار
نشده است.

از طرفی درست است که نرجس خاتون خود به بشر بن سلیمان می‌گوید،
هنگامی که ۱۳ سال داشتم پدر بزرگم تصمیم گرفت من را به عقد برادرزاده‌اش
درآورد، اما ممکن است فقط تصمیم آن گرفته شده باشد و مراسم ازدواج با
توجه به آیین مذهبی که قبلاً ذکر کردیم وقتی برگزار شده که نرجس ۱۵ ساله
بوده است.

ثانیاً: احتمال دارد امپراتور، قوانین رابه واسطه قدرتش نقض کرده باشد، که
احتمالش ضعیف است و سن ازدواج او رادر آن زمان ۱۳ سال فرض کنیم. به
گفته خود نرجس خاتون مدتی راپس از آن بیمار بوده و بعد به واسطه
خواب‌هایش مسلمان شده و بعد از آن مدتی زیاد امام حسن عسکری علیه السلام هر
شب به خوابش می‌آمده، پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که لااقل نرجس خاتون
چندین ماه پس از بهم خوردن ازدواجش به اسارت درآمده و باتوجه به زمان
تقسیم بندی اسرا و همچنین فاصله زیاد روم و بغداد، آوردن اسرا به بغداد

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۱۱۰۸.

باتوجه به امکانات محدود آن زمان، مقداری طول کشیده. پس می‌توانیم بگوییم با در نظر گرفتن موارد بالا حداقل نرجس خاتون هنگام ورود به بغداد ۱۵ سال داشته‌اند (الله اعلم). از طرفی وقتی نرجس به سامرا وارد می‌شود، با آیین اسلام آشنایی اندکی دارد و امام هادی علیه السلام او را به خانه حکیمه خاتون می‌فرستد، تا آیین اسلام را به طور کامل فراگیرد. می‌توان گفت که نرجس خاتون حداقل چند سالی را در خانه حکیمه می‌ماند.

زیرا:

در بعضی کتب می‌خوانیم نرجس، کنیز حکیمه خاتون بوده و حتی درخانه ایشان به دنیا آمده. شاید دلیل اشتباه این مورخان همین حضور زیاد و پنهانی نرجس خاتون درخانه حکیمه باشد و به خاطر اینکه کسی به او شک نکند و جانش به خطر نیفتد، به مردم گفته می‌شده؛ او کنیز حکیمه است. اکنون با توجه به نقل‌های گوناگون مورخان در مورد اسارت بانو نرجس، دو احتمال می‌تواند وجود داشته باشد:

الف - نازیلیف مورخ شهیر روسی می‌نویسد: «در سال ۲۴۸ ه. ق سردار مسلمانان با رومیان پیکار کرد و طی آن بسیاری از اشراف و بزرگان روم به اسارت درآمدند.»^۱

نرجس در این جنگ به فرمان امام حسن عسکری علیه السلام در عالم رویا خود را به جمع کنیزان ملحق کرده و به بغداد می‌رود. اگر چنین باشد این موضوع در حالی صورت می‌گیرد که امام عسکری علیه السلام ۱۶ سال بیشتر ندارد و نرجس نیز بنا بر آنچه گفته شد کمتر از ۱۵ سال ندارد. اگر ازدواج این دو بزرگوار بنا بر آنچه

۱. ر. ک نازیلیف، تاریخ العرب و الروم.

✽ نرجس خاتون ✽

بیان شد در سال ۲۵۳ و یا اوایل ۲۵۴ باشد، پاک بانوی سامرا در حدود ۷ یا ۸ سال نزد حکیمه خاتون به تعلیم فرایض دینی مشغول بوده و سپس به همسری امام عسکری علیه السلام در آمده است. در این صورت امام حسن عسکری علیه السلام در هنگام ازدواج ۲۲ ساله و نرجس خاتون ۱۹ الی ۲۰ ساله بوده‌اند.

ب- بنا بر آنچه در الکامل فی التاریخ ابن اثیر آمده است، در جریان جنگی که در سال ۲۵۳ رخ داد و برخی از شاهزادگان و بزرگان در آن به اسارت مسلمانان در آمدند؛ نرجس به جمع اسیران پیوسته و به عنوان کنیز در معرض فروش قرار می‌گیرد.^۱ امام حسن عسکری در آن زمان ۱۹ الی ۲۰ ساله بوده‌اند.

در این صورت با توجه به اینکه امام زمان علیه السلام در سال ۲۵۵ به دنیا آمدند و حداقل یک سال و اندکی فاصله وصلت این دو بزرگوار و تولد فرزندشان می‌تواند باشد (چون در زمان امام هادی علیه السلام عقد خوانده شد و امام زمان پس از شهادت ایشان به دنیا آمد) نتیجه می‌گیریم که نرجس در سال ۲۵۳ هـ. ق وارد سامرا می‌گردد در جریان جنگ اعراب و روم. و در مدت کوتاهی مثلاً دو یا سه ماه در خانه حکیمه خاتون به تعلیم فرایض می‌پردازد.

و در اواخر سال ۲۵۳ و یا اوایل ۲۵۴ با امام عسکری علیه السلام ازدواج می‌کند. و امام حسن عسکری در آن زمان ۲۲ ساله بوده‌اند و نرجس خاتون در هنگام ازدواج با توجه به مطالب فوق احتمالاً ۱۵ ساله و یا ۱۶ ساله بوده‌اند.

ج- عده‌ای از مورخان عنوان می‌کنند احکام و مقررات کلیسای روم شرقی با روم غربی فرق دارد. به عبارت دیگر، کلیسای ارتودکس با کاتولیک فرق می‌کند و ممنوع بودن ازدواج دختر قبل از ۱۵ سالگی مربوط به روم غربی و کلیسای کاتولیک است.

و قانون کلیسا فقط در امپراتوری روم غربی اجرا می شده و احتمال دارد که این قانون در امپراتوری روم شرقی اجرا نمی شده است. پس نتیجه می گیرند نرجس هنگامی که وارد سامرا شده ۱۳ ساله بوده و هنگام ازدواج ۱۴ ساله و هنگام زایمان ۱۵ ساله بوده است.

چرا بنی عباس بعد از امام عسکری علیه السلام در تعقیب نرجس خاتون بودند؟

به این دسته از عزیزان توصیه می کنم که حتما زندگینامه امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام را مطالعه کنند تا جواب سؤال خود را بیابند. به هر حال برای پاسخ به این سؤال باید موضوع از چند زاویه مورد بررسی قرار گیرد:

۱. اوضاع و احوال سیاسی سامراء در زمان امام حسن عسکری علیه السلام
 ۲. هدف عباسیان از شناسایی همسر امام حسن عسکری علیه السلام
 ۳. رویه و سیاست برخورد امام حسن عسکری با طاغوتیان
 ۴. تدابیر امام حسن عسکری برای ایجاد مقدمات ظهور واز همه مهم تر حفظ جان امام زمان علیه السلام
- حال به طور اختصار هر یک را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱. اوضاع و احوال سیاسی سامراء در زمان امام حسن عسکری علیه السلام:

اوضاع و احوال بر همه ائمه سخت بود اما دوره بعضی از ائمه با سختی بیشتر و بعضی با سختی کمتر همراه بود، به طوری که دوره امام حسن عسکری علیه السلام جزء سخت ترین دوره ها بود. بنی عباس، که پس از بنی امیه با زور و تزویر به حکومت دست یافتند، برای مردم چیزی جز وحشت، اختناق و ستم به ارمغان نیاوردند. آنها جنگیدند، غارت کردند و مردم را در بیچارگی، فقر و اندوه

فروردند.

بنی عباس، به مبانی دین تظاهر می‌کردند و ظاهرا اقرار به خدا و رسول او و قرآن و قیامت و حساب و سایر اعتقادات دینی می‌نمودند و به حق ائمه علیهم‌السلام هم معرفت داشتند و حتی خود بارها در میان خاص و عام، اعترافاتی هم دایر بر فضل ائمه علیهم‌السلام نسبت به خودشان کرده‌اند، اما فقط برای ریاست.

فرزندان عباس، در پی آن بودند که با رنگ دین به نظام سیاسی خویش تقدس بخشند، اما تفکر اهل بیت علیهم‌السلام سدی استوار در برابر هواهای نفسانی شان پدیدآورده بود.

طبعاً اگر از نظر خلفا نگاه کنیم آنها، شیعه را به عنوان اقلیتی مزاحم که همواره برای حکومت آنان خطری به شمار می‌رفت نگاه می‌کردند. و به پیشوایان شیعه همواره به عنوان یک رقیب و یک خطر جدی و یک دشمن می‌نگریستند. و دائماً مراقب ائمه علیهم‌السلام و شیعیان و اصحاب خاص آنها و حرکات اجتماعی شیعیان و مبارزات آنها بودند تا مبدا که به وسیله آنها غافلگیر شده و حکومت خود را از دست بدهند.

ترس خلفا از امام حسن عسکری علیه‌السلام به قدری بود که علاوه بر گماردن جاسوس و مراقبت از رفت و آمدهای شیعیان با امام، اشخاصی را داشتند که اگر به آنها خبر می‌داد، امام به این طرف و آن طرف نامه نوشته و مردم را به سوی خود می‌خواند، و اسلحه و پول جمع آوری می‌کند و قصد خروج دارد، فوراً باور می‌کردند و آن شخص را تشویق می‌کردند که برای خلیفه خیرخواهی کرده و آنگاه مامور می‌فرستادند و امام علیه‌السلام را احضار کرده و خانه‌اش را تفتیش می‌کردند. و البته نامه و اسلحه و پول مورد بحث را پیدا نمی‌کردند و از امام معذرت خواهی کرده و با احترام وارد خانه‌اش می‌کردند.

این موضوعی است که بارها اتفاق می افتاد. زندگی سیاسی در عصر امام بسیار ناگوار و تاریک بود. ترس و بیم، سایه گسترده بود ظلم و جور همه جا را فراگرفته بود و آشوبها فراگیر شده بود و شورشهای داخلی برخاسته از عدم استقرار سیاسی همه جا به چشم می خورد.

در تمام سالهایی که امام حسن عسکری علیه السلام در شهر سامراء می زیست، به جز چند نوبتی که در زندان دستگاه فاسد بنی عباس بود، در صورت ظاهر، همانند شهروندی عادی زندگی می کرد، ولی تمام رفتار و حرکات حضرت، به طور محتاطانه ای زیر نظر حکومت وقت قرار داشت.

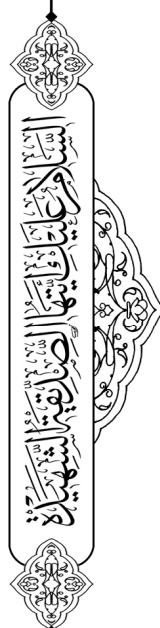
وجود شبکه منظم و متشکل شیعیان که از مدت ها قبل شکل گرفته بود، نگرانی و وحشت خلفای عباسی را فراهم کرده و باعث می شد تمام رفتار امام و شیعیان حضرت، به نحوی کنترل شود.

حکومت عباسی به قدری از نفوذ و موقعیت مهم اجتماعی امام نگران بود که امام را ناگزیر کرده بود، تا همواره حضور خود را در سامراء، به آگاهی حکومت برساند؛ چنان که براساس نقل یکی از خدمتکاران امام، آن حضرت مجبور بود هر دوشنبه و پنجشنبه در دارالخلافة حاضر شده و خود را به دربار معرفی کند.

در حقیقت، شهر سامراء به زندان بی حصار برای امام تبدیل شده بود، که تمام آرامش و آسایش را از حضرت می گرفت.

فشار و اختناق در مورد پیشوای یازدهم فوق العاده شدید بود و از هر طرف او را تحت کنترل و نظارت داشتند. - اینجا ممکن است این سؤال پیش آید که با وجود ضعف و تزلزل دستگاه خلافت، و تسلط ترکان و موالی بر امور مملکت، چگونه فشار و اختناق در مورد امام به همان شدت ادامه داشت؟

در پاسخ باید گفت: اگر نگرانی از ناحیه قدرت معنوی امام، منحصر به



شخص خلیفه یا اطرافیان او بود، کار سهل بود و امام می توانست از راه های گوناگون، به فعالیت سرّی بپردازد، ولی این بیم و نگرانی بر یک طیف وسیع سیاسی سایه افکنده بود، که خلیفه هم جزئی از آن بود. و این طیف بقیه سردمداران و همه کسانی را نیز که به نحوی با حکومت، منافع مشترک داشتند، شامل می شد، به همین جهت مخالفت و اعمال فشار و محدودیت در مورد امام، ویژگی اصلی خط حاکم بر کشور محسوب می شد و حتی با قتل خلیفه ای، و جایگزینی خلیفه ای دیگر تغییر نمی یافت!^۱

۲. هدف عباسیان از شناسایی همسر امام حسن عسکری علیه السلام:

سخنان ائمه پیشین و نصوص فراوان و پیاپی، به آمدن مهدی علیه السلام بشارت می داد. کسی که با آمدنش بساط ظلم و ستم و طاغوتیان را بر می چیند، او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می باشد.

این پیش گویی، در کتاب های پیشینان نیز آمده بود، و گه گاه، بسیاری مطالب این کتاب ها رادر میان مسلمین نقل می کردند، و هم در احادیث و اخبار اسلامی، (به ویژه احادیث نبوی). بر مبنای بشارت های کتب پیشینان، و هم چنین احادیث اسلامی، مشهور شده بود، که از امام یازدهم فرزندی پدید آید، که ویران کننده تخت ها، فروافکننده تاج ها و پای مال کننده قدرت هاست...

از این روی، فشارها و سخت گیری ها بر روی امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شده، تا شاید با نابودی ایشان و یا همسرش از تولد مهدی علیه السلام و تداوم امامت

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۴ * محمد بن جریر طبری، دلائل الامامة، ط ۳، قم، منشورات الرضی، ۱۳۳۳ ه. ش، ص * ۲۲۶ مجلسی، بحار الأنوار، ط ۲، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۹۵ ه. ق، ج ۵، ص ۲۵۱ * ماهنامه گلبرگ، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، شماره ۱ * ماهنامه کوثر، شماره ۶۰.

جلوگیری شود^۱

عباسیان که به خوبی با این روایات آشنایی داشتند و اطمینان بسیار به وقوع آن داشتند. از ترس زوال قدرت و حکومت خود، بی‌صبرانه منتظر بودند ببینند که همسر امام حسن عسکری چه کسی می‌باشد تا او را به شهادت رسانده و یا از بدنیا آمدن کودکش جلوگیری کنند.

در هر دو صورت هدف آنها نابودی زمام‌امام زمان علیه السلام بود (همچون تلاش بیهوده فرعونیان برای نابودی حضرت موسی!).

از دغدغه‌های اصلی حاکمان عباسی، در زمان امام عسکری علیه السلام، برخورد با مساله غیبت و وجود امام مهدی علیه السلام بود که خواب از چشمشان ربوده و آنان را مجبور به انجام حرکاتی در جهت حفظ تاج و تخت خود کرده بود.

برای همین منظور هم دائما امام حسن عسکری علیه السلام را زیر نظر داشتند و جاسوسان زیادی را در پوشش‌های مختلف به خانه ایشان می‌فرستادند، تا از وجود همسر ایشان آگاهی یافته و نقشه شوم خود را به اجرا درآورند. اما اقدامات هوشمندانه امام حسن عسکری باعث شد به جزاندکی از وجود ایشان اطلاع نیابند.

امام و اطرافیانش در مورد ایشان سخنی نمی‌گفتند و ایشان را به نام‌های مختلف صدا می‌کردند.

خلفای عباسی حيله‌های زیادی برای شناسایی ایشان و از بین بردن کودکش به کار می‌بردند، از آن جمله می‌توان به پیشنهاد یکی از خلفا برای فرستادن کنیز (جاسوس) به خانه امام حسن عسکری برای کمک به ایشان اشاره کرد، که با جواب منفی امام خشتی شد.

۱. خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص ۲۱ - ۲۲، با تصرف.

✽ نرجس خاتون ✽

گاهی اوقات هم که از یافتن همسر ایشان ناامید می‌شدند، نقشه قتل امام حسن عسکری را می‌کشیدند، که همگی به حول وقوه خداوند ناکام ماند. وقتی زندگینامه امام حسن عسکری را به دقت مطالعه می‌کنیم به موارد بسیاری از این توطئه‌ها برمی‌خوریم که به وفور در کتب سنی و شیعه ذکر شده است.

معتمد عباسی، امام را تحت مراقبت شدیدی قرار داد، به طوری که کسی جز در شرایط ویژه‌ای که امام با نزدیکان خود قرار گذاشته بود، امکان تماس با آن حضرت را نمی‌یافت.

آنچه که از خارج به ایشان می‌رسید یا به خارج می‌دادند، از طریق مراسله بود. امام دائم به یاران امید و بشارت می‌داد که هیچ نقشه و مکر نمی‌تواند جلو این قدرت و حکمت خداوندی را بگیرد و روزی این وعده به تحقق می‌رسد.

عباسیان می‌خواستند با از میان برداشتن نسل پیامبر ﷺ، مانع ظهور امام منتظر گردند و امام عسکری علیه السلام در نامه‌ای به همین مطلب اشاره کرده است: «پنداشته‌اند، با کشتن من، نسلم را قطع خواهند کرد، حال آن که خداوند خواسته آنان را تکذیب کرده است و سپاس خدای را که مرا از جهان نبرد، تا آن که جانشین و امام بعد از من را نشانم داد.

او در خلقت و اخلاق، شبیه‌ترین کس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. خداوند او را در دوران غیبت حفظ می‌کند، سپس او را ظاهر می‌سازد تا زمین را پس از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد، سرشار از عدالت و برابری کند.»^۱

۱. زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، آیت ا. . . محمدتقی مدرس، با اندکی تلخیص * سیره الائمه الاثنی عشر * مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱۸ صفحه * ۱۴۷ حیاة الامام العسکری.

دشمن نیز، آنچه در توان داشت به کار گرفت، تا این وعده بزرگ الهی، تحقق نیابد. قابله‌های فراوانی در خانواده‌های منسوب به امام حسن علیه السلام، به ویژه در منزل امام علیه السلام گمارد، امام را بارها به زندان افکند، مامورانی را گمارد که اگر فرزندی پسری در خانه امام دیدند، نابودش کنند و... اما برخلاف برنامه ریزی‌ها و پیش‌گیری‌های دقیق و پی در پی دشمنان، مقدمات ولادت امام مهدی علیه السلام آماده شد و توطئه ستمگران، راه به جایی نبرد.

لازم به ذکر است که عباسیان نمی‌توانستند امام عسکری علیه السلام را مستقیماً بکشند، زیرا امام عصری مهم و شناخته شده و دارای احترام والایی در میان مردم بود. و ممکن بود با کشتن مستقیم او هرج و مرج ایجاد شده و پایه‌های حکومت عباسیان بلرزد.

از این رو با نقشه‌های پنهانی سعی در کشتن ایشان داشتند که همگی ناکام ماند برای اطلاعات بیشتر به زندگی نامه امام حسن عسکری علیه السلام مراجعه شود. به نمونه‌ای از ردالت عباسیان در این مورد توجه کنید:

امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ ق. رحلت نمود. چون در بین مردم شایع بود که آن حضرت را فرزندی است که در پنهانی نگاهداری شده، و اوست مهدی موعود روایات.

«معمد عباسی» دستور داد خانه آن جناب را تفتیش نمایند و فرزندش را دستگیر کنند. اما از وجود فرزند اثری ندیدند. پس گروهی از زنان قابله را ماموریت داد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد؛ بازداشت نمایند.

زنان قابله به یکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند. خلیفه آن کنیز را در حجره‌ای بازداشت نمود و «نحریر خادم» را مراقب او گردانید و تا از



حملش مایوس نشد، آزادش نکرد. به خانه امام حسن تنها اکتفا نکرد، بلکه وقتی از دفن جنازه فارغ شد، دستور داد، تمام خانه‌های شهر را با کمال دقت تفتیش کنند.^۱

۳. رویه و سیاست برخورد امام حسن عسکری با طاغوتیان:

موضع رسمی امام عسکری علیه السلام همانند پدران خویش، تقیه بود. سیاست‌های حاکمان این دوره، همانند همه دوره‌های اموی و عباسی، مبتنی بر حذف مخالفان بود. از این رو نسبت به همگان چه آنانی که در پی کسب قدرت در داخل خاندان عباسی دست به قیام می‌زدند و چه گروه‌های بیرونی از علویان و خوارج و یا فرقه‌های دیگر مذهبی، قتل و کشتار جمعی و نسل‌کشی، اصل اساسی در سیاست آنان بود.

لذا امام علیه السلام می‌بایست، راهی را در پیش می‌گرفت که هم از آسیب دشمن در امان بماند و هم به فعالیت‌های فکری و فرهنگی خود در راستای اسلام اصیل بپردازد. اسلامی که مخالف هرگونه تفرقه، بیداد و ستم ورزی از سوی هرکس و هر مقامی بود. و آن راه همان تقیه است.

تقیه یک حرکت اصیل، برای تداوم، به حفظ موجودیت و استفاده درست و به جا از نیروهای وابسته است. حرکت‌های غیر اصولی و نابجا خطر بزرگی است که حتی نهضت‌های الهی را سمت نابودی پیش می‌برد.

آن حضرت طبق آیه تقیه که در سوره آل عمران بیان شده است: ﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا

۱. برگرفته شده از «پیدای پنهان» ویژه نامه نیمه شعبان ۱۴۱۹ ق. ستاد بزرگداشت نیمه شعبان مسجد آیت الله انجلی تبریز.

ان تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقِيَّةً وَيَحْذَرُكُمْ اللهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ^۱

«افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند و هرکس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید و خداوند شما را از [عقوبت] خود بر حذر می‌دارد و بازگشت به سوی خداست.»

ضمن تاکید بر برائت از دشمنان، شیعیان را به تقیه توصیه نموده و به این ترتیب از جان شیعیان پاسداری و حفاظت می‌کرد. و می‌فرمودند:

«إِنَّ مُدَارَاةَ أَعْدَاءِ اللهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَإِخْوَانِهِ.»

مدارا و سازش با دشمنان خدا - و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در حال تقیه - بهتر است از هر نوع صدقه‌ای که انسان برای خود بپردازد.^۲

البته هم امام و هم شیعیان، در فرصت‌های بسیاری همدیگر را ملاقات می‌کرده‌اند و حتی این ارتباطات تحت پوشش بقال و روغن فروش و ... صورت می‌گرفته است.

پس می‌بینیم که ارتباط امام با طاغوتیان نه برای دفاع از آنها و تایید حکومت آنها، بلکه برای گمراه کردن آنها، حفظ اسلام راستین در غالب تشکیل فعالیت‌های سیاسی سری، و از همه مهم‌تر دفاع از امام زمان علیه السلام و حفظ جان ایشان بود.

از طرفی بیشتر دفعات حضور امام در کاخ برای اثبات حضورش در سامراء بود، زیرا همانگونه که می‌دانیم امام در تبعید به سر می‌بردند.

۱. آل عمران / ۲۸.

۲. مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۲۶۱، س ۱۵ * بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۴۰۱، ضمن ح ۴۲.

۴. ایجاد مقدمات ظهور امام زمان علیه السلام:

خریداری و ازدواج نرجس خاتون علیها السلام در خفای کامل انجام شد. امام و اطرافیانش در مورد نرجس خاتون علیها السلام سخنی نمی گفتند و ایشان را به نام‌های مختلف صدا می کردند تا مانع از شناسایی ایشان شوند.

امام از یک طرف، با وجود تاکید بر تولد حضرت مهدی علیه السلام او را تنها به شیعیان خاص و بسیار نزدیک نشان می داد. و از طرف دیگر تماس مستقیم شیعیان با خود آن حضرت روز بروز محدودتر و کمتر می شد، به طوری که حتی در خود شهر سامراء، به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می داد.

و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیر مستقیم با امام آماده می ساخت. و چنانکه خواهیم دید این همان روشی است که بعدا امام دوازدهم در زمان غیبت صغری در پیش گرفت و شیعیان را به تدریج برای دوران غیبت کبری آماده ساخت. برای اطلاعات بیشتر به زندگینامه امام حسن عسکری علیه السلام مراجعه شود.

مساله اختفای ولادت امام زمان علیه السلام:

در این زمینه سئوالات بسیاری پرسیده شده منجمله:

۱. چگونه نرجس خاتون بدون اینکه حامله باشد، ناگهان زایمان می کند؟! و چرا نرجس خاتون به بیرون شهر مهاجرت نکرد تا نیازی به اینگونه بارداری پنهانی از طرف خداوند نباشد؟ یا بلکه کافی بود که نرجس خاتون در دوران حاملگی خودش از خانه خارج نمی شد تا کسی از حاملگی وی مطلع نشود!

۲. آیا امام زمان از آمیزش جنسی و حاملگی عادی بدنیا آمد این حالت

نیازمند طی شدن دوران طبیعی حاملگی و عوارض آن است که روایت شما آن را نقض می‌کند!؟

۳. یا اینکه دفعتا و معجزه آسا و بدون آمیزش جنسی و دوران حاملگی بدنیا آمد (شبهه حضرت عیسی) (در اینحالت ما نمی‌توانیم امام عسکری را پدر امام زمان بدانیم!؟)

اولا: در شان ما نیست و دور از اخلاق است که بخواهیم در مورد مسائل زناشویی امام بزرگوارمان صحبت کنیم و در تاریخ هم موردی ثبت نشده که ما بخواهیم آن را بیان کنیم.

ثانیا: نرجس خاتون چند ماه قبل از زایمان مشاهده می‌کند که نوری به داخل بدنش وارد می‌شود و وقتی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌پرسد ایشان می‌فرمایند که. ای نرگس! تو بارداری فرزند تو پسر است و اسم او محمد است و امام پس از من، اوست.^۱

پس می‌بینیم که سؤال سوم کاملا بی اساس است. نرجس خاتون علیها السلام به همراه همسرش می‌دانسته که به زودی صاحب فرزندی خواهند شد، اما این موضوع را به دلایل امنیتی و غیره ... برای کسی فاش نکردند.

ثانیا: علائم بارداری نرجس خاتون به دلیل حفظ آن بانو از شر دشمنان، به حول وقوه خداوند، تا زمان زایمان نامشخص ماند، که اینجا می‌بینیم معجزه رخ داده ...

پس نتیجه می‌گیریم که: نرجس خاتون حامله بوده و خود این موضوع را می‌دانسته است. ولی برای حفظ جان خود و فرزندش برای کسی بازگو نمی‌کند. امام حسن عسکری پدر امام زمان می‌باشند و علائم بارداری نرجس

✽ نرجس خاتون ✽

خاتون مخفی بوده و ناگهان در هنگام زایمان علائم ظهور می‌کند. دیدیم که امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ حکیمه خاتون، که می‌پرسد در نرجس اثری از بارداری نیست، می‌فرماید:

هنگام طلوع فجر مطلب روشن می‌شود. زیرا مثل او مانند مادر موسی علیه السلام است، که آثار حملش ظاهر نشد، و کسی تا وقت ولادتش متوجه نگشت. چون فرعون شکم زنان حامله را می‌درید و به دنبال موسی علیه السلام می‌گشت. جریان فرزندم مهدی هم همانطور است.»

خلاصه استدلال امام این است، که اراده ازلی خداوند تعلق گرفته که انسان‌ها را هدایت و ارشاد نموده و می‌فرماید: «جن و انس را نیافریدم مگر به منظور عبادت (و معرفت) آنها نسبت به من»^۱

و به خاطر همین هدف عالی، پیمبران را فرستاده و به همین منظور وعده قاطع داده، که زمین را تحت لوای دولت حقه‌ای اداره می‌کند. خداوند با قدرت بینهایت خود به هر شکلی حجت خود را برای بشر ذخیره می‌نماید، گاهی به شکل طبیعی و گاهی به صورت خرق عادت. و چون فشار هیئت‌های حاکمه به حد اعلی رسیده، و وجود امام مهدی علیه السلام هم در اجرای هدف خداوندی نقش مهمی دارد و از طرف دیگر، به صورت طبیعی نمی‌شود امام را از دست حکومت‌های جبار حفظ کرد، باید امام علیه السلام را از راه خرق عادت و غیر طبیعی حفظ نمود.

لازم به ذکر است که ما، در تاریخ نمونه‌های بسیاری از مادرانی را داریم، که به حول و قوه خداوند، بارداری آنها فقط به دلیل حفظ جان آنها از دشمنان پنهان بوده! مثلاً ولادت موسی بن عمران علیه السلام.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۱.

می دانیم که غرض مهم هدایت بشر موكول به ولادت آن حضرت بود و چون مساله ولادتش در اثر فشارهای دستگاه فرعون به صورت طبیعی غیر ممکن بود، از این رو ولادت و نگهداری وی به صورت اعجاز انجام گرفت.

حال می بینیم که در جریان ولادت امام زمان علیه السلام، هدایت بشر و تحقق پیدا کردن وعده خداوندی (برقراری دولت حق) به دست آن حضرت خواهد بود. از این رو اراده بی نهایت خداوندی براین قرار گرفت که آن حضرت را به صورت معجزه آسایی از نظر ولادت از یک سو، و از سوی دیگر برای مدت طولانی حفظ و نگهداری نماید. چون جریان ولادت موسی علیه السلام مورد اتفاق است، جریان امام مهدی علیه السلام به نظر بعید نمی نماید.

حضرت عسکری علیه السلام با نرجس خاتون آمیزش داشته است و این آمیزش روال طبیعی خود که انعقاد نطفه باشد را داشته است و درست است که حاملگی آثاری دارد، اما اگر اراده خدا بر این باشد که دشمن از وجود فرزند در شکم مادر مطلع نشود می تواند این آثار را از بین ببرد.

کما اینکه در تاریخ در مورد بعضی از انبیا مثل موسی، ابراهیم و عیسی علیهم السلام ذکر شده است .

این که گفته می شود؛ نرجس آثار حاملگی نداشته است، به این معنی نیست که بچه ای را در شکم خودش نداشته است.

درست است که هر جسمی فضا اشغال می کند و اگر بچه ای در شکم نرجس می بود، مسلماً شکم وی برآمده می شد! اما باید دانست که بچه وجود داشته، فقط رشد جنین کند بوده است، برای همین آثار بارداری نامشخص بوده! معجزه و خرق عادت که در اخفاء آثار حمل به نظر می رسد، این است که نطفه در مدت نه ماه حمل یا به کلی رشد نکرده و یا اینکه بسیار کند مراحل رشد را



✽ نرجس خاتون ✽

پیموده است. سپس اندکی قبل از زایمان به سرعت جنین رشد کرده و آماده تولد گردیده است. در این صورت قابله‌های ماهر هم نمی‌توانند آثار حمل را ببینند تا چه رسد به دید سطحی نگر انسان.

علم پزشکی امروز، از شناخت حمل در ماه اول ناتوان است تاچه رسد به دوره عباسیان، پس اگر به اراده خدا جنین برای تمام دوران حمل به همان شکل ماه اول باقی بماند، هیچکس قادر نیست که از وجود حمل آگاه شود.

از طرفی باید گفت که جاسوسان همواره خانه امام را زیر نظر داشتند، حتی قابله‌هایی به عنوان جاسوس به خانه حضرت فرستاده می‌شدند تا ببینند کدام زن در خانه امام حسن باردار است، تا فوراً به اطلاع حکومت برسانند.

پس می‌بینیم که اگر نرجس حامله بودنش مشخص بود، صرف ماندن در خانه و عدم خروج از آن نمی‌توانست خود را حفظ کند، زیرا فوراً او را شناسایی می‌کردند.

می‌دانیم که امام حسن عسکری علیه السلام در تبعید به سر می‌بردند و امکان هجرت به جای دیگر را نداشتند. حتی اطرافیان حضرت تحت نظر بودند، در صورت امکان وجود هجرت، باز هم طاغوتیان آنها تعقیب کرده و زیر نظر می‌گرفتند و بالاخره از بارداری نرجس خاتون آگاه می‌شدند و او را به شهادت می‌رساندند. پس نرجس خاتون با هجرت کردن از سامرا هم نمی‌توانست خود را حفظ کند ...

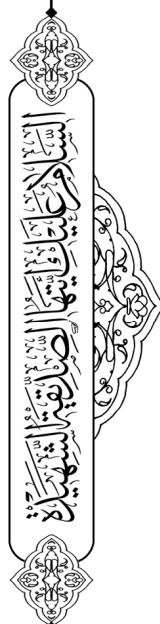
خداوند خواست که امام زمان در خود شهر سامرا به دنیا بیاید، تا به طاغوتیان اثبات کند که وعده خداوند با وجود تمامی قدرت آنها تحقق یافتنی است. و کسی نمی‌تواند جلوی مشیت الهی را بگیرد.

و از طرفی معجزه گونه بودن ولادت امام را نشانه‌ای در جهت هدایت بیشتر

مسلمانان و غیره قرار دهد، شاید عده‌ای از این امر پند گرفته و به راه راست هدایت شوند.

چه تدبیری می‌تواند بهتر از این باشد که روشی اتخاذ شود که حتی کنیزان و غلامان خانه هم متوجه بارداری نرجس نشوند. وقتی شکی ایجاد نشود کنجاوی هم به دنبال آن نخواهد آمد.

از طرفی تولد امام در هنگام طلوع فجر واقع شده است، اینهم خود دارای اهمیت فراوانی است، زیرا باید تولد وقتی انجام گیرد، که تمام چشم‌ها و به ویژه چشم جاسوسان دستگاه، در خواب عمیقی فرو رفته باشد.



حکایت ولادت امام عصر علیه السلام

شاهدان ولادت امام زمان چه کسانی بودند و برای چه کسانی موضوع را بازگو کرده‌اند؟ آیا امام حسن عسکری علیه السلام کنیزان و غلامانی داشت که شاهد ولادت باشند؟ آیا خانواده‌ی امام زمان (مادر بزرگ، عمو، عمه و ...) از تولد وی مطلع شدند؟

امام حسن علیه السلام کنیزان و غلامانی داشت که نام برخی از آنها در تاریخ ثبت شده است همانند؛ عقبه و عقید خادم ...

و بسیاری از آنها شاهدان ولادت امام زمان علیه السلام بودند. مهم‌ترین شاهد ولادت امام زمان، حکیمه خاتون علیه السلام می‌باشد و کسی به راستگویی او شک ندارد.

دومین کسی که در این رابطه برای ما به شدت مطرح است، حضرت جدّه، مادر امام حسن عسکری علیه السلام است که پناه شیعیان در آن دوران بود.

در کنار سخنان حکیمه خاتون، شاهد مهم دیگر، خود امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشند و چه کسی می‌تواند بر صحت گفته‌های امام حسن عسکری علیه السلام امام و پیشوای مسلمین شک کند.

گزارش دقیق میلاد نور یزدان، حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام در منابع حدیثی شیعیان، از شاهدان عینی به دور از حدس و گمان، آمده است که در رأس همه آنها گزارش لحظه به لحظه حکیمه خاتون می‌باشد.

حکیمه دختر امام جواد، خواهر امام هادی، و عمه امام حسن عسکری علیه السلام می باشد که به دو فضیلت بس والا اختصاص یافته است:

۱. شرف تعلیم و تربیت حضرت نرجس خاتون به امر امام هادی علیه السلام، که شرح آن در گزارش نور بیان شد.

۲. افتخار حضور در مجلس تولد نور یزدان به امر امام حسن عسکری علیه السلام، که قبلا ذکر گردید.

از دیگر فضائل این بانوی مجلله این است که دعای معروف به «حرز امام جواد علیه السلام» از طریق ایشان روایت شده است.^۱ در راستی سخن ایشان دیگر شاهدان عینی گواهی داده اند. چنانچه وقتی یکی از یاران امام عسکری علیه السلام از عقبه خادم در مورد نقل حکیمه خاتون در مورد ولادت می پرسد او کاملاً صحبت های آن بانو را تایید می کند:

موسی - راوی حدیث - می گوید: از «عقبه خادم» نیز پرسیدم، گفت: «آنچه حکیمه گفته، همه راست و درست است».^۲

علاوه بر حکیمه شهادت گروه دیگری از خدمتگزاران دودمان امامت بر ولادت آن نور یزدان در کتب حدیثی به تناسب های مختلف بیان شده است که به برخی از آنها در اینجا اشاره می کنیم:

۱. عقبه خادم، که در قسمت پایانی گزارش فوق به آن اشاره کردیم و مدارکش را برشمردیم.

۲. عقید خادم، که برای ابوالادیان و دیگران، ولادت آن حضرت را شرح داده است.^۳

۱. مهج الدعوات: ص ۳۶، بحار: ج ۹۴ ص ۳۵۴ و الامام الجواد: ص ۳۷۵.

۲. کمال الدین: ج ۲ ص ۴۲۴، اعلام الوری: ص ۳۹۴، البرهان: ج ۳ ص ۲۱۸، روضه الواعظین: ج ۲ ص ۲۵۶،

تبصره الولی: ص ۵، حلیه الابراز: ج ۲ ص ۵۲۲، مدینه المعاجز: ص ۵۸۶ و منتخب الانوار المصنیه: ص ۶۰.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۴.

۳. کنیزی به نام ماریه، که در آن خانه خدمت می‌کرد، و در روز ولادت، آن حضرت را دیده است که با انگشت سبابه به سوی آسمان اشاره کرده می‌فرماید:

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله.^۱

۴. کنیزی به نام نسیم، که آن نیز روز ولادت آن مهر تابان، حضرتش را در حال سجده مشاهده کرده، که انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان بالا برده می‌فرماید: الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آله.^۲ در روز دهم ولادتش نیز به محضر آن مهر فروزان رسیده، عطسه کرده، حضرت فرموده: «یرحمک الله» سپس فرموده: «آیا در مورد عطسه تو را نوید دهم؟ آن تا سه روز امان از مرگ است.»^۳

۵. ابو علی خیزرانی، کنیزی را به امام حسن عسکری علیه السلام اهدا کرده بود، که بعد از شهادت امام حسن عسکری به هنگام هجوم ماموران به خانه امام، او به خانه ابوعلی پناه برده، شرح جالبی از ولادت آن کعبه خویان را به ابوعلی بیان کرده است.^۴

۶. حمزه بن ابوالفتح، از یاران امام، که به حسن بن منذر گفت: «بشارت، بشارت، دیشب در دودمان امامت مولودی به دنیا آمد، که به فرمان امام این راز باید مکتوم بماند.»^۵

۷. حسن بن حسین، از نواده‌های امام حسن مجتبی علیه السلام، که به محضر امام حسن عسکری علیه السلام می‌شتابد و میلاد مسعود آن خورشید فروزان را تبریک می‌گوید.^۶

۱. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۴۷، کشف الغمه: ج ۳، ص ۲۸۸، حلیه الاعراب: ج ۵ ص ۱۸۵.

۲. الثاقب فی المناقب: ص ۵۸۴، اعلام الوری: ص ۳۹۵، اثبات الهداه: ج ۳ ص ۶۶۸.

۳. حیب السیر: ج ۲ ص ۱۰۶.

۴. اثبات الهداه: ج ۳، ص ۶۹۹.

۵. کمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۴.

۶. غیبت طوسی: ص ۱۵۱.

۸. ابو نصر خادم، که در کنار گهواره اش حضور می یابد، می فرماید: «مرا می شناسی؟». می گوید: «بلی شما سرور من و فرزند سرور من هستید» می فرماید این را نپرسیدم، سپس می فرماید: انا خاتم الاوصیاء، و بی یدفع الله عزوجل البلاء عن اهلی و شیعتی: «من خاتم اوصیا هستم، خداوند به وسیله من بلا را از خاندان و شیعیانم دفع می کند.»^۱

۹. قابله ای از اهل سنت، که امام حسن عسکری علیه السلام برای مصالحی او را در شب ولادت آن مهر تابان دعوت کرده، و او با نقل این واقعه موجب هدایت برخی از دشمنان این خاندان شده است.^۲

۱۰. گروهی از شیعیان، که امام حسن عسکری علیه السلام در سومین روز ولادت آن قبله موعود و کعبه مقصود آنها را گرد آورد و آن مهر فروزان را بر آنها نشان داد و فرمود:

«این جانشین من در میان شما، و صاحب شما بعد از من است. او همان قائم علیه السلام است که در انتظارش گردنها کشیده می شود، هنگامی که زمین پر از ظلم و ستم شد او ظاهر می شود و آن را پر از عدل و داد نماید.»^۳

به علاوه صدها خوشبخت دیگری که در طول پنج سال - بعد از ولادت تا شهادت پدر بزرگوارش - به محضر آن نور سرمدی تشریف یافته اند، که فهرست چهل نمونه از آنها را در مقدمه کتاب جزیره خضرا آورده شده است.^۴

یکی از کنیزانی که به هنگام ولادت آن مهر فروزان حضور داشت می گوید:
هنگامی که مولای ما دیده به جهان گشود، نوری از او ساطع گردید که همه

۱. کمال الدین: ج ۲ ص ۴۱.

۲. غیبت طوسی: ص ۱۴۴ - ۱۴۶.

۳. کمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۱.

۴. جزیره خضرا: ص ۱۴ - ۲۵.

اقطار جهان را روشن ساخت .

در آن هنگام پرندگان نقره فامی دسته دسته از آسمان فرود آمدند و بال‌های خود را بر سرو صورت نوزاد سائیدند، و سپس به سوی آسمان پر گشودند. چون مشاهدات خود را به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم، تبسمی کردند و فرمودند:

«اینها فرشتگان آسمانند، که برای تبرک جستن از این مولود فرخنده فرود آمده‌اند، و چون به امر پروردگار ظهور کند، اینها یاورانش خواهند بود.»^۱ چنانچه دیدیم امام کنیزان و غلامانی داشته که حتی شاهد ولادت هم بوده‌اند. ذکر این نکته ضروری است که یکی از برنامه‌های زندگی اهل بیت عصمت و طهارت این بود که برده‌ای را می‌خریدند و او را مدت‌ها تربیت می‌کردند و بعد آزادش می‌کردند.

یعنی بهترین کلاس تربیتی خاندان عصمت و طهارت این بود که بردگانی را شایسته و لایق بودند می‌خریدند و وقتی کاملاً آن‌ها را تربیت می‌کردند، آزادشان می‌کردند و آنها سخن‌گوی خاندان عصمت و طهارت در میان طایفه و خویشان خودشان بودند و اسلام را ترویج می‌دادند.

به همین دلیل برای هر کدام از ائمه‌ی ما تعداد زیادی از غلامان و کنیزان مطرح است. که عمدتاً برای تربیت خریداری می‌شده‌اند. زیرا به گفته امام حسن عسکری علیه السلام به یکی از خلفا، آنها خود کارهای خود را انجام می‌دادند. خانه‌ای که سه یا چهار نفر در آن زندگی می‌کنند، ده یا بیست تا خادم که نمی‌خواهد. . لذا بیش از ده کنیز در خانه‌ی امام عسکری علیه السلام مطرح است.

پس می‌بینیم که از تولد امام زمان به جز معدود کسانی که همگی از فدائیان

۱. الناقب فی المناقب: ص ۵۸۴ و روضه الواعظین: ص ۲۶۰.

اسلام و خاندان پیغمبر بودند، احدی مطلع نشد. مادر بزرگ امام زمان، حکیمه خاتون چون دارای مقام والایی بودند از شاهدان بودند، اما برادر امام حسن عسکری علیه السلام که همان جعفر کذاب باشد، به دلیل فساد اخلاقیش از موضوع تا زمان شهادت امام حسن عسکری علیه السلام آگاه نشد. زیرا بیم آن می‌رفت که او امام زمان را به عباسیان بفروشد و آنها را آگاه کند، که بالاخره پس از شهادت برادرش این کار را کرد و برادرزاده‌اش رالوداد (به زندگی نامه امام حسن عسکری علیه السلام مراجعه شود). از طرفی نرجس خاتون فامیلی در سامراء نداشت که بخواهند از ولادت فرزندش آگاه شوند.

همسران و فرزندان

امام حسن عسکری علیه السلام طبق روایات متواتر فقط دارای یک همسر آن هم نرجس خاتون علیها السلام می‌باشند و تنها فرزندش امام زمان علیه السلام است. کسانی هم که شاهدان ولادت بودند، اکثرا از عالمان بسیار والا مقام اسلام و از یاران موثق امام حسن عسکری علیه السلام بودند و شکی در گفتارشان نیست.

از طرفی ائمه و امامان پیشین طبق روایات فراوان به ولادت امام زمان بشارت داده بودند، که در کتب تاریخی به وضوح می‌توان آنها را یافت و کسی هم در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان شک ندارد و این موضوع مورد اتفاق شیعه و سنی است.

البته ذکر این نکته ضروری است که عده‌ای از سنیان امام حسن عسکری علیه السلام را عقیم و فاقد فرزند می‌دانند، که ابطال این موضوع را در زندگی نامه امام زمان مورد بررسی قرار می‌دهیم.

امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ ه. ق وفات یافتند در آن زمان فرزندش

پنج ساله بود.

امام حسن عسکری علیه السلام دارای کنیزان و غلامانی بود که نام برخی از آنها به عنوان شاهدان ولادت ثبت شده است. مانند ماریه و نسیم کنیز و عقید و عقبه خادم... .

نرجس خاتون در بلاد خود مسیحی بود. آنهاً مسیحی معتقد به خداوند و قبل از ازدواج با امام حسن عسکری مسلمان شد. پس هیچ شکی در درستی ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام و نرجس خاتون علیه السلام نمی باشد.

تولد امام زمان علیه السلام افسانه یا واقعیت؟

نگاشته‌های شیعی در شرح حال مادران امامان که اغلب کنیز بودند، مطلب فوق را جز برای امام سجاد علیه السلام و امام مهدی علیه السلام گزارش نکرده است. مادر امام زین العابدین علیه السلام، شهربانو دختر یزدگرد، آخرین کسرای ایران، و مادر امام مهدی علیه السلام، شاهزاده‌ای رومی بود.

نوشته‌های شیعی بر آن نبوده که ائمه را با اصل و نسب‌های ساختگی به شرافت و بزرگی برسانند! شما اگر اعتقاد واقعی و کافی به خدا و پیغمبر و امامان راستین داشتید این حرفها را نمی‌زدید.

به هر حال برای جواب دادن به این سؤال دوستان باید بگویم که ما در فرهنگ اسلام و تمامی ادیان آسمانی مساله‌ای به ظاهر پیچیده داریم به نام معجزه! معجزه، با افسانه و خرافات کاملاً تفاوت دارد. این که اتفاقی خارج از چهارچوب نظام طبیعت رخ دهد و ما انسان‌ها از درک آن تا حدی ناتوان باشیم، دلیلی نمی‌شود که آن را افسانه و جادو بدانیم.

ما در تاریخ در تمامی ادیان آسمانی با معجزه روبرو بوده‌ایم اولاً اگر ایمان به

قرآن داشته باشیم می فهمیم که قرآن خواب را از وسایل اخبار می داند. همانطور که قبلا گفتیم داستان امام مهدی علیه السلام عادی نیست، بلکه به اقتضای ادبیات این مسئله، خلاصه داستان پیامبران، با تمامی معجزات و شوراگیری آن است.

احادیث بسیاری به همانندی امام مهدی و گروهی از انبیا اشاره دارد. رؤیای بانو نرجس رابا قصه های بسیار جالبی که در قرآن آمده - و رؤیا، رکن مهم آن است - می توان مقایسه کرد، که گویا از سوره یوسف وجود ندارد و رؤیا، نقطه محوری تمام قصه بوده است. داستان، با رؤیایی از ستارگان شروع می شود و با تفسیر و تعبیر آن پایان می پذیرد و در میان رؤیا، خواب پادشاه بازگو می شود که وضع را جالب تر می کند.

اگر رؤیای بانو نرجس، در فضای کلی چهارچوب حرکت الهی رسالت قرار گیرد، روشن می شود که بسیار همخوانی و انسجام دارد. قرآن کریم، پر از شواهد درخشان در این باره است.

موسی علیه السلام در وضعی هیجان آور به دنیا آمد و زیست و رشد کرد - که از شرح آن بی نیازیم - و بانو مریم با لطف الهی به دنیا آمد و فرزندش عیسی علیه السلام با معجزه ای در آفرینش زیر شاخه درخت، زاده شد و سرورمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم زاده دو ذبیح (ابن الذبیحین) است؛ زیرا، میان اسماعیل و ذبحش، لحظاتی فاصله نبود که آسمان گشوده شد. نزدیک بود پدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذبح شود و خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام هجرت به قتل برسد، در حالی که میان او و شمشیرهای قریش، جز چند تار عنکبوت نبود.

پیش تر، ابراهیم (پدر پیامبران) در دل آتش افتاد، اما خدا آن را سرد و سلامت کرد حضرت یونس به طرز معجزه گونه ای داخل شکم نهنگ رفت و بعد از



مدتها زندگی از شکم او به امر خداوند نجات یافت ...
و خدا خواست ملیکه یا نرجس، اینگونه شگفت انگیز و معجزه گونه مادر
مصلح جهان شود!! چه کسی می تواند ادعا کند که این داستانها و وقایع همگی
ساخته تخیل بشرند و واقعیت ندارند، چون از درک ما خارج است و با عقل
جور در نمی آید!

یکی از ویژگی های روانی آدمی این است که همواره در رویارویی با امر تازه
و بدیع، حالت دفاعی به خود می گیرد و کم تر به پذیرش آن گردن می نهد.
این امر به ویژه آن گاه تشدید می شود که پدیده ی جدید حالت رمزگونه
داشته باشد و اعتقاد به آن، زمینه ساز تحولی بنیادین در باورها، اندیشه، منش و
روش زندگی او شود. برعکس، در برابر موضوعی که پیشینه داشته یا در
زمان های پیش، یک یا چند بار رخ داده است، مقاومت چندانی از خود نشان
نمی دهد و به سادگی، آن را می پذیرد.

یکی از شیوه های چیره شدن بر این وضعیت، عادی جلوه دادن آن مساله
است. یعنی باید این نکته را به جامعه تبیین کرد که موضوع مورد نظر، مسبوق
به سابقه بوده و برای دیگران نیز رخ داده است.

قرآن کریم نیز همین شیوه را به کار گرفته است.
در صدر اسلام، روزه، حکمی جدید و همراه با اندکی مشقت بود؛ زیرا روزه
دار می بایست از بسیاری از امور مباح چشم پوشد و از ارتکاب آنها خودداری
کند.

شاید برخی مسلمانان در برابر چنین حکم بی سابقه ای، واکنش نشان می دادند
و آن را به سختی می پذیرفتند.

از این رو، قرآن کریم، ابتدا مسلمانان را از نظر روانی، برای پذیرش آن آماده

می کند.

اگر کسانی با دیده تردید به امر معجزه می نگرند باید اشکال را در جای دیگر جستجو کرد (عدم شناخت و آگاهی آنها در امر معجزه و اراده خداوند!) از طرفی امامان بنا به مشیت الهی خصوصیاتِ هنگام ولادت دارند که آنها را از دیگران ممتاز می گرداند که این اعجاز است. و یکی از نشانه های صدق امامت او از طرف خداوند باشد.

در کتب روایی برای ائمه علیهم السلام به هنگام ولادت چند ویژگی آمده است که عبارتند از:

با ناف بریده به دنیا می آیند.

هنگامی که متولد می شوند ختنه شده هستند.

چون به دنیا می آیند کف دست به زمین نهاده و به شهادتین آواز بردارند.

دندانهای آنها بر آمده است.

در مقابلشان نوری همانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دو دستشان نوری طلایی ساطع است.

پس از آنکه روی زمین قرار گرفت می چرخد تا مقابل قبله گیرد، آنگاه سه بار عطسه می کند و با انگشت به حمد خدا اشاره می کند.^۱

وجود مقدس ائمه علیهم السلام صفات ویژه ای دارند که در روایات مفصلاً بیان شده و ما در این بخش فقط به اختصاصات تولد آن بزرگواران اشاره ای می کنیم:

از اختصاصات تولد ائمه اطهار علیهم السلام این است که وقتی خداوند بخواهد امامی را خلق کند، قطره آبی از زیر عرش را بر سبزی یا میوه ای در روی زمین قرار می دهد و آن را امام قبلی (پدرش) تناول می کند؛ سپس نطفه امام از آن آب

۱. کمال الدین صدوق: ص ۴۳۱، غیبت شیخ طوسی: ص ۱۵۱ و یوم الخالص، ص ۶۶.

تشکیل می‌گردد و چون چهل روز در شکم مادر، درنگ کرد، صداها را می‌شنود...

و خداوند برای او ستونی از نور قرار می‌دهد که با آن اعمال بندگان را می‌بیند و بر بازوی راستش نوشته می‌شود: ﴿وَمَتَّ كَلِمَةَ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛

و چون بر روی زمین واقع شود، دست خود را روی زمین گذاشته و سر به آسمان بر می‌دارد و با گذاشتن دست بر روی زمین همه علوم می‌داند که خداوند از آسمان به زمین فرستاده اخذ می‌کند. و با بلند کردن سر به آسمان، ندای منادی الهی را که از باطن عرش او را به اسم می‌خواند، می‌شنود و جوابش را می‌گوید... و هیچیک از امامان متولد نمی‌شوند مگر ختنه کرده و طاهر و مطهر...^۱

در روایتی دیگر از حکیمه خاتون امام حسن عسکری علیه السلام به ایشان فرموده‌اند: «ما اوصیاء از شکم‌ها برداشته نمی‌شویم و مادرانمان، ما را در پهلوهای خود حمل می‌کنند، و ما از ارحام بیرون نمی‌آیم بلکه از طرف راست مادران خود بیرون می‌آیم، زیرا ما نورهای خداوند هستیم که کثیفی به ما نمی‌رسد.»

و چون این خصوصیت اوصیاء است پس در دیگر انسان‌ها دیده نمی‌شود و این امر با آیه ذیل که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (خدا شما را از بطن مادرانتان بیرون آورد و هیچ نمی‌دانستید و برایتان چشم و گوش و دل بیافرید شاید سپاس گوید)، منافاتی ندارد.

خداوند که خود انسان‌ها و جهان را آفریده است، می‌داند چگونه امرش را

آنگونه که می‌خواهد محقق سازد و این موارد جزء نشانه‌ها و معجزات فراوانی است که نیاز به تامل دارد و منتهی به هدایت انسان‌ها می‌شود.

چرا در مورد سن نرجس خاتون، زمان اسارت و دیگر زوایای زندگی ایشان ابهام وجود دارد و در تاریخ سخن بسیار کمی درباب آن است؟

اگر می‌خواهید نتیجه بگیرید که عدم اطلاع از جزئیات یعنی نفی تمام جزئیات گفته شده، این استدلال سفسطه‌ای بیش نخواهد بود.

امام هادی علیه السلام برای فرزندش، دختری خردمند از سلاله حواریون را برگزید، اما می‌بایست فرزند موعود، دایه‌ای نداشته باشد که سراغ وی را بگیرد، از این رو، دختر، مانند هر کنیز بیگانه دیگری، در هاله‌ای از گمنامی می‌زیست، گرچه وی - همچنان که در روایت گفته‌اند - سیده الاماء (خاتون کنیزکان) بود.

از طرفی همانگونه که ذکر شد نرجس خاتون مادر امام زمان علیه السلام بودند و اگر دشمنان از وجود ایشان باخبر می‌شدند، حتماً ایشان را به شهادت می‌رساندند، تا از تولد یگانه منجی عالم بشریت جلوگیری کنند.

اما اقدامات هوشمندانه امام حسن عسکری علیه السلام باعث شد به جزاندکی از وجود ایشان اطلاع نیابند. امام و اطرافیانش در مورد ایشان سخنی نمی‌گفتند و ایشان را به نام‌های مختلف صدا می‌کردند.

از طرفی در آن روزگار، دور از اخلاق بوده که بخواهند در مورد همسر امام چیزی بنویسند و می‌دانیم که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام هر گونه سخن گفتن از خاندان ایشان و یگانه فرزندش مساوی مرگ بود. از این رو کمتر کسی جرات می‌کرد در این باره مطلبی بنویسد.

به همین دلایل کمتر کتابی را می‌یابیم که در آن در مورد نرجس خاتون سخنی رفته باشد.

لازم به ذکر است که مطالب اندکی هم که در مورد زندگی ایشان وجود دارد، مربوط به سخنان حکیمه خاتون و بشرین سلیمان و دیگر یاران خاص امام حسن عسکری علیه السلام می باشد، که برای شناساندن مقام نرجس خاتون علیها السلام بعدها بازگو شده و در کتاب های گوناگون توسط یاران موثق امام از جمله فضل بن شاذان و تاریخ نویسان مطرح شده است.

روایات مذکور از معتبرترین کتب روایی شیعه نقل، صحت و درستی آن توسط بزرگان شیعه پذیرفته شده است. به حدی که می توان روایات مذکور را از جمله روایات معتبر محسوب کرد و همانند سایر موارد روایی به اقوال علمایی همچون شیخ طوسی، علامه مجلسی شیخ صدوق و مرحوم کلینی اعتماد کرد.

کتاب قائم (غیبت) فضل بن شاذان:

قدیمی ترین اثر شیعی درباره عقیده به ظهور مهدی علیه السلام و مادرش نرجس خاتون علیها السلام که به دست ما رسیده است، کتاب «غیبت» و یا کتاب «قائم» از فضل بن شاذان نیشابوری است.

وی معاصر نعیم بن حماد مروزی از علمای اهل سنت بوده است، که او نیز درباره مهدویت تألیف دارد. ابن شاذان، کتاب خویش را پیش از ولادت و غیبت حضرت مهدی علیه السلام تألیف کرده است.^۱

او خراسانی بود و از مکتب پربرکت امام عسکری علیه السلام کسب فیض می نمود و از یاران ایشان بود. آن حضرت در مورد او می فرماید: «باید اهل خراسان به جایگاه فضل بن شاذان و بودن او در میانشان برخود ببالند».

فضل بن شاذان ازدی، از اصحاب امام رضا علیه السلام، عمر طولانی و با برکتی داشت، که همه آن را در دفاع از حریم تشیع سپری کرد و بیش از ۱۸۰ جلد کتاب پر ارج از خود به یادگار گذاشت و سرانجام در سال ۲۶۰ هـ دیده از جهان فرو بست.^۱

رجال‌شناس بزرگ امامیه، در ستایش فضل بن شاذان می‌گوید: «او ثقه و از بزرگان فقها و متکلمان شیعه و در این طایفه دارای مقام و جلالتی است. وی مشهورتر از آن است که ما به توصیف او پردازیم. او دارای دانش بیکران، ناقل روایات فراوان و تألیفات بسیار است.»^۲

پدرش از راویان احادیث ائمه و اصحاب یونس بن عبدالرحمان بود و روایات ارزشمندی از اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است.

فضل نیز تحت تربیت چنین پدری، نشو و نما کرد و به کمالات عالیله نائل شد. وی علم قرائت را در نوجوانی از اسماعیل بن عباد در بغداد فرا گرفت و علم حدیث را نیز از فقیه عارف و عابد، حسن بن علی بن فضال آموخت. همچنین علم کلام و سایر علوم را با اشتیاق فراوان نزد اساتید عصر تحصیل کرد.^۳

البته این کتاب به ظاهر قدیمی‌ترین کتابی است که مشروح داستان ولادت امام زمان را نوشته است، اما در مورد جریان اسارت نرجس خاتون چیزی ننوشته است. قابل ذکر است که این کتاب در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام و پس از تولد امام زمان علیه السلام نوشته شده است.

۱. رجال نجاشی، ابوالعباس نجاشی، نشر اسلامی، ص ۳۰۷ و موسوعه طبقات الفقهاء، ج ۳، ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

۲. رساله تواریخ النبی و الال، از محمد تقی تستری، صاحب قاموس الرجال ص ۴۳

۳. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۴۵.

وی در کتاب غیبت خود ولادت آن مهر تابان را از زبان امام حسن
عسکری علیه السلام چنین نقل می‌کند:

«ولی خدا، حجت خدا و خلیفه او بعد از من، در شب ۱۵ شعبان به سال
۲۵۵ به هنگام طلوع فجر، به صورت ختنه شده متولد گردید».
«نخستین کسی که او را شستشو داد، «رضوان» خازن بهشت بود، که با
جمعی از فرشتگان مقرب او را با آب کوثر و سلسبیل شستشو داد و سپس
عمه‌ام «حکیمه» او را شستشو داد».^۱

امام حسن عسکری علیه السلام در شب ولادت امام زمان علیه السلام از یک زن صالحه‌ای
که شیعه نبود، به عنوان قابله دعوت فرمود، تا در آن لحظات حساس حضور
داشته باشد و در میان قوم خود حجت باشد، چنانکه خداوند گروهی از
بستگانش را به دست او هدایت نمود.^۲

فضل بن شاذان، از پیشتازان عرصه پژوهش در مهدویت است. و این امر، از
عمق بینش و اعتقاد راسخ او به ظهور منجی عالم بشریت در صحنه گیتی
حکایت دارد.

محدث قمی نیز مقام فضل را این چنین می‌ستاید: «ابومحمد فضل بن شاذان
بن خلیل ازدی نیشابوری ثقة جلیل‌القدر از یاران حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام
و از فقها و متکلمان شیعه و شیخ طایفه و بسیار عظیم‌الشأن و اجل از توصیف
است. از حضرت جواد علیه السلام حدیث روایت کرده است. فضل، صد و هشتاد کتاب
تصنیف کرده و حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام دو دفعه و به روایتی سه مرتبه

۱. رساله تواریخ النبی و الال، از محمد تقی تستری، صاحب قاموس الرجال ص ۴۳

۲. غیبت شیخ طوسی: ص ۱۴۵.

بر او ترحم فرموده و شیخ کشی، روایاتی را در مدح او ذکر کرده است.^۱

کتاب غیبت عبدالله بن جعفر حمیری

وی راستگوی امامیه و از اصحاب بلند پایه امام هادی و عسکری علیهما السلام است و پس از آن از کارگزار نواب اول و دوم امام دوازدهم بود.

وی، که در عصر غیبت صغرا می زیست، کتابی درباره غیبت امام زمان علیه السلام تألیف نمود و مکاتباتی نیز با سفیر دوم، محمد بن عثمان عمری (نیابت: ۲۶۷ تا ۳۰۵ ق)، داشت.

بیشتر روایات او به طور مستقیم از امام حسن عسکری علیه السلام هستند. وی «بزرگ قمی ها، شخصیت برجسته عالمان قم و از یاران حضرت امام عسکری علیه السلام بود که عمر پربرکت خویش را در راه اعتلای مذهب اهل بیت و ترویج مبانی دین به پایان برد.»

شیخ طوسی، در رجال و فهرست از او نجلیل می کند و به شخصیت وی ارج می نهد. علامه حلی نیز ضمن ستایش، به او اعتماد کامل دارد.^۲

کتاب اصول کافی

عده بسیاری عقیده دارند اولین و قدیمی ترین منبع در مورد مادر امام، کتاب اصول کافی اثر مرحوم شیخ کلینی رحمته الله علیه است که بدست ما رسیده است.

کلینی بخش عظیمی از کتاب کافی را تحت عنوان «الحجّة» به مسئله غیبت اختصاص داده است.

وی این مطالب را با تکیه بر اطلاعات مهمی در وضعیت کلی امامت بین

۱. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، نشر اسلامیه، ج ۲، ص ۳۵۶

۲. تفتیح المقال، ج ۲ ص ۱۷۶ نجاشی، ص ۱۶۹ فهرست، ص ۱۲۸ او معالم العلماء، ص ۶۵

سال‌های ۲۶۰ تا ۳۲۹ با تاکید خاص بر نقش سفرای امام، در این دوران انجام می‌دهد. وی احادیثی منسوب به امامان را درباره غیبت امام دوازدهم ثبت می‌کند.

او این اطلاعات را از نویسندگان قدیمی واقفیه و امامیه همچون حسن بن محبوب، عبدالله بن یعقوب عصفری و حسن بن سماعه روایت می‌کند به علاوه وکلای امام دوازدهم ماخذ اصلی اطلاعات او در فعالیت‌های زیر زمینی امامیه بوده‌اند.

کتاب غیبت نعمانی

محققان دومین منبع مهم درباره مادر امام زمان را کتاب الغیبة، اثر مرحوم نعمانی می‌دانند.

نعمانی محمد بن ابراهیم بن جعفر معروف به ابن ابی زینب، از اعلام علمای قرن چهارم و از اهالی شهر نعمانیه یکی از قریه‌های واسط بود. وی به بغداد مهاجرت کرد و نقل حدیث را تحت سرپرستی کلینی و ابن عقده آموخت و سپس به سوریه رفت و در سال ۳۶۰ هـ ق درگذشت. وی پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام کتاب غیبه را در مورد امام زمان علیه السلام نوشت.

کتاب کمال الدین

چهارمین منبع بزرگ در مورد امام زمان علیه السلام کتاب کمال‌الدین، اثر شیخ صدوق (متوفای ۳۸۶ هـ ق) است.

و به نظر می‌رسد؛ قدیمی‌ترین خبر، در مورد ملیت مادر امام زمان به طور مفصل و صحیح آمده است که شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین آن را نقل کرده است.^۱

او در سال ۳۰۵ (قمری) در شهر قم متولد شد. تولدش با آغاز نیابت حسین بن روح، سومین نائب خاص امام زمان علیه السلام هم زمان بوده است. پدر شیخ صدوق علی بن الحسین ابن بابویه قمی، از فقهای بزرگ شیعه و در زمان امام حسن عسکری و امام می زیسته و مورد احترام آن امامان بوده است.

صدوق، در اواخر زمان غیبت صغری تولد یافت و در سال ۳۸۱ ق. وفات نمود. او کتاب «کمال الدین و تمام النعمة» را در اواخر عمرش تالیف کرده است.

این کتاب درباره اثبات وجود امام زمان و غیبت طولانی آن حضرت از نظر عقلی و نقلی است. وی به تفصیل جریان اسارت و به سامرا آمدن مادر امام زمان علیه السلام را نقل می کند.

غیبت، شیخ مفید

محمد بن محمد نعمان معروف به مفید، از مراجع تقلید شیعیان امامیه بود. وی پنج مقاله را در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت و اثر جداگانه‌ای را تحت عنوان «الفصول العشره فی الغیبه» گردآوری کرد. این اثر اطلاعات ارزشمندی را درباره شرایط تاریخی که بر زندگانی پنهانی امام دوازدهم، قبل از سال ۲۶۰ ه. احاطه یافته بود بدست می دهد.

به نظر می رسد در دوره غیبت کبری، بعد از صدوق اولین کسی که درباره نسب مادر امام زمان علیه السلام گزارش داده شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ ق/ ۱۰۲۲ میلادی) است.

کتاب غیبت سید مرتضی

پس از مفید دو شاگرد برجسته‌اش به نام‌های علی بن حسین معروف به سید مرتضی، و محمد بن علی کراجکی روش استدلالی را در رساله‌های خود درباره امام زمان به کار بردند.

این شیوه در مقاله به جامانده از سید مرتضی در سال ۱۹۵۵ در بغداد تحت عنوان «مسئله وجیزه فی الغیبه» به چاپ رسیده و توسط ساشدنیا به انگلیسی ترجمه شده به وضوح دیده می‌شود.

سید مرتضی در سال ۳۵۵ق. تولد یافت و در سال ۴۳۶ق. وفات نمود. سید مرتضی از استادان شیخ طوسی بوده است. در آن عصر نیز دائره رد و ایراد باز هم تا حدودی توسعه یافته بود، لذا سید مرتضی قد علم کرد، و کتاب بزرگی به نام «الشافی» پیرامون امامت تالیف نمود.

او در این کتاب، تمام مسائل امامت را مورد بحث و بررسی قرار داده و اشکالات و ایرادات مخالفان را پاسخ داده و درباره امام غایب به تفصیل وارد بحث شده است. علاوه بر آن کتابی هم در خصوص غیبت به نام «المُتَنَع» تألیف نموده است.

کتاب غیبت شیخ طوسی

دومین منبع در دوره غیبت کبری، کتاب الغیبة اثر شاگرد شیخ مفید، یعنی شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ ق) است. وی به تفصیل جریان اسارت و به سامرا آمدن مادر امام زمان علیه السلام را نقل می‌کند.

شیخ طوسی در این کتاب جدیدترین استدلالات، هم از نظر روایتی و هم از لحاظ کلامی را در توجیه غیبت کبری امام دوازدهم به کار می‌برد و با استفاده از

احادیث و استدلال عقلی ثابت می‌کند که امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام است که باید در پرده غیبت به سر برد.

«شیخ طوسی» اطلاعات تاریخی موثقی را در مورد فعالیت‌های مخفی چهار نایب خاص امام دوازدهم، به نقل از کتاب مفقود شده‌ای تحت عنوان «الانخبار الوکلاء الاربعه» نوشته «احمد بن نوح بصری» ارائه می‌دهد.

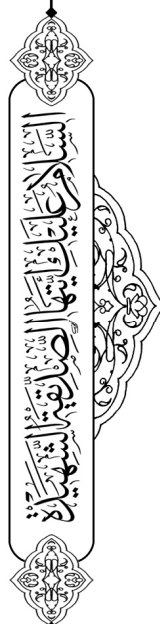


شعری درباره نرجس خاتون

من که خود عابده‌ای والایم
از عنایات خداوند کریم
سامره کعبه و هم قبله من
نزد حق بوده‌ام آنقدر عزیز
نزد پیغمبر و زهرا و علی
تا قیامت همه فخرم این است
به دو عالم ثمر من مهدی است
فاطمه گوهر و هم گوهری است
او پی گوهر ناب است بحق
خواستگارم شد و فخرم بخشید
عشق نابی به دل من بسپرد
گر چه آغاز مسیحی بودم
من کنیز پسر فاطمه‌ام

شبعه را لطف و عطا می‌بخشم
پسرم حاصل عمر زهراست
آدم و نوح و شعیب و خضر است
حبّ مهدی به شما می‌بخشم
بخدا در دو جهان بی‌همتا است
او خلیل است و مسیح و موساست

اوست طاووس بهشت ازگی
 همه قدرت حق در دستش
 رزق از او به همه می‌بخشند
 تا شما را برساند به حسین
 ثمر خط رسالت مهدی است
 بهر تحمید و سپاس ای شیعه
 معرفت بر دل او پیدا کن
 تا شود عاقبتت خیر بدان
 با ولایش منما عالم را
 بهر عیدی شب قدر بگیر
 تا که خسران زده هرگز نشوی
 معرفت بر گل زهرا مظهر
 پسرم آید و غوغا بکند
 حُب آن تشنه لب زینب را
 اشک او خون دلش گردد تا
 بعد تکیه زدنش بر کعبه
 او خودش طالب حکم فرج است
 خوش بر آنکس که برای فرجش
 شه رانده ز وطن می‌آید
 پسرم منتقم کرب و بلاست
 داغدار گلوی اصغر اوست
 هر گل از یاد جمالش زیباست
 گر چه بنده است ولی عین خداست
 او ثبات همه ارض و سماست
 دل بشکسته دعا گوی شماست
 صاحب تیغ عدالت مهدی است
 پسرم را بشناس ای شیعه
 باش با او به تماس ای شیعه
 حُبّ او هست اساس ای شیعه
 تو به یک لحظه قیاس ای شیعه
 از کف یار لباس ای شیعه
 مهدیم را بشناس ای شیعه
 از نماز تو بود واجب‌تر
 زشتها را همه زیبا بکند
 عَنّی در همه دنیا بکند
 یاد از زینب کبری بکند
 تربت فاطمه پیدا بکند
 از خدا اذن تمنّا بکند
 خویش را خوب مهیا بکند
 به یقین یوسف من می‌آید
 غصه‌دار سر از جسم جداست
 روضه‌دار تن اربابا است



❁ نرجس خاتون ❁

بوسه بر دست علمدار زند تشنه آب ز مشک سقااست
زائر قبر رقیه مهدی است سحر از داغ رقیه شیدااست
هر کجا مجلس روضه باشد بانی و گریه کن بزم شماست
بخدا راه رسیدن بر او گریه و معرفت کرب و بلاست
در پی هدیه مهدی باشید سائل گریه مهدی باشید^۱

نرجس خاتون علیها السلام بانوی نجابت و نیایش است که شمیم حضور او در سامرا پس از گذشت قرن‌ها جان شیعیان شیفته‌ خاندان ولایت و امامت را طراوت می‌بخشد و در سایه این آفتاب روشن اجابت، دل‌ها آرام و قرار می‌گیرد
اگر کسانی هنوز به شخصیت و زندگی او و وجود یگانه فرزندش شک دارند حتماً به تحقیق در مورد او و فرزندش بپردازند تا مشک‌شان حل شود.
امام جواد علیه السلام فرمودند: ... او دارای غیبتی است که روزهای زیاد و مدتی دراز به طول می‌انجامد. پس مخلصان در انتظار ظهورش به سر می‌برند و اهل تردید انکارش می‌کنند و منکران، یاد او را به استهزاء می‌گیرند.^۲

۱. جواد حیدری.

۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸.

سلام مادر نرگسی‌های چشم انتظار...

سلام بانو!

به کدام صفت بخوانمتان مادر آخرین ستاره؟

به پاکی دست‌هاتان، یا به استواری گام‌هاتان؟

به صبوری جانانه تان کنار ابو محمد علیه السلام یا به بی‌تابی عاشقانه‌تان از رؤیا؟

به بلندای تبارتان، یا به خورشیدی که در آغوشتان گل کرد؟

به کدام صفت بخوانمتان بانو؟!

چه بنویسم وصف بانویی را که سرور زنان دو عالم علیها السلام، شهادتین را بر لبانش

جاری کرده؟

بانو!

دره‌ها، شقایق‌هاشان را...

ابرها، اشک‌هاشان را...

دریاها، آبی زلالشان را...

و خداوند، بشارت منجی را به شما هدیه کردند...

من ناقابل، چه پیشکش کنم؟

هستی ام فدای شما باد...

بانو!

دستم به دامانتان...

پناه بی پناهی‌هایم می‌شوید؟

بانو!

مگر می‌شود از معجزه نوشت و به یاد شما نیفتاد؟

به یاد دل‌بستگی پاکتان به اعجاز خواب‌ها...

و به یاد قصه‌ی باغبان که میان گل‌ها، نرگس را انتخاب کرد، که عطرش

جهان را زیر و رو کند...

بانو!

به رسم ادب،

گره می‌زنم به گوشه‌ی دامان مبارکتان این سطور را...

باشد که گوشه‌ی چشمی به ما کنید؛

که اگر شفاعت شما نباشد، با چه رویی سر بلند کنیم در پیش گاه

خداوندی...

بأبی أنت و امی،

یا سیدتی...

ریحانة القرآن

سوره یس، قلب قرآن لقب گرفته و ریحانه القرآن نیز لقب دیگری برای این سوره است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام تصریح شده که سوره ی یاسین ریحانه القرآن است.

سوره ی مبارکه یاسین سی و ششمین سوره قرآن است، که پس از سوره ی فاطر و قبل از سوره ی صافات در قرآن قرار دارد.

این سوره از نظر ترتیب نزول چهل و یکمین سوره ی قرآن است، که پس از سوره ی جن و قبل از سوره ی فرقان در مکه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. براساس نظر اکثر مفسران سوره ی یاسین در حدود سال هفتم بعثت نازل شده است.

سوره ی مبارکه یاسین ۸۳ آیه، ۷۲۹ کلمه و ۳ هزار حرف دارد، این سوره در قسمت پایانی جزء ۲۲ و قسمت ابتدای جزء ۲۳ قرار دارد که حدود یک چهارم جزء را شامل می شود به همین دلیل از نظر حجم جزء سوره های مثانی یعنی سوره های متوسط قرآن است.

یاسین از آنجا که با حروف مقطعه یس آغاز شده جزء سوره های بیست و نه گانه مقطعات است.

یاسین معروف ترین نام این سوره ی مبارکه است چراکه این سوره با این حروف مقطعه آغاز شده است. برخی از مفسران بر این اعتقاد هستند که یاسین



✽ نرجس خاتون ✽

نامی از نام‌های پیامبر ﷺ است برخی دیگر معتقدند؛ حروف مقطعه یاسین به معنای ای انسان و خطاب به پیامبر ﷺ است.

برخی از دانشمندان در خصوص حروف مقطعه معتقدند؛ این حروف در همان سوره که قرار گرفته‌اند بیشتر از بقیه حروف آمده‌اند این مساله از اعجازهای قرآن است.

قلب قرآن از صفات سوره‌ی مبارکه یاسین است به این نام در حدیثی از پیامبر ﷺ اشاره شده؛ که برای هر چیز قلبی است و قلب قرآن یاسین است.

حبیب نجار نام دیگری است که برای این سوره ذکر شده است به داستان حبیب نجار بدون ذکر نام وی، طی آیات ۲۰ تا ۲۹ از سوره یاسین اشاره شده است.

سوره‌ی یاسین، دارای فضایل بسیاری است که در روایات مختلف ذکر شده است، تلاوت این سوره در تمامی اوقات به خصوص در زمان زیارت قبور تاکید شده است.

داستان شهر انطاکیه یکی از داستان‌های مطرح شده در این سوره است، این شهر در شمال سوریه واقع شده که برای مسیحیان شهری مهم است چرا که دین مسیح در این شهر عالم‌گیر شد.

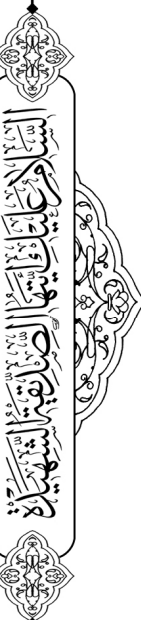
سوره‌ی یاسین، با توجه به اینکه از سوره‌های مکّی است بیشتر به مباحث اعتقادی نظیر توحید، معاد و وحی پرداخته است. برخی از این موضوعات عبارتند از: تبیین حقایقی در خصوص رسالت پیامبر ﷺ، علت و هدف از نزول قرآن و تاکید به وحی بودن قرآن کریم از سوی خداوند، اشاره به رسالت عامه و خاصه‌ی الهی، اشاره به رسالت انبیاء الهی، و چگونگی دعوتشان به سوی توحید و مبارزه پیگیر و طاقت‌فرسای آنها علیه شرک به منظور تسلاهی

خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله بیان داستان پیامبران شهر انطاکیه، که به منظور ارشاد مردم آن دیار به دعوت و هدایت مردم پرداختند، اما مردم این شهر از پذیرش دعوت الهی سرباز زدند، اشاره به برخی از آیات و نشانه‌های عظمت و قدرت الهی و ضرورت شکر و سپاس، ارائه مطالبی در خصوص معاد و رستخیز و کیفر اعمال، و اشاره‌ای اجمالی به سرنوشت نیکان و بدان، ترسیم برخی از حقایق روز قیامت و اشاره به گواهی دادن اعضا و جوارح آدمی در آن روز، اشاره به این حقیقت که قرآن پند و اندرز از سوی خداوند به جهانیان بوده و عاری از هرگونه شعر و افسانه‌ای است.

همچنین اشاره به مالکیت مطلق خداوند، و بازگشت دوباره موجودات به سوی او، برجسته‌ترین شعار در آیات سوره مبارکه یاسین مساله قرآن است، که در این سوره به عنوان کتابی برای روشنگری و هشدار برای مؤمنان آمده است. در حقیقت در این سوره انسان‌های مومن دارای حیات واقعی هستند نه انسان‌هایی که به صورت ظاهری زندگی و حرکت می‌کنند.

محورهای دیگر سوره یاسین، یادآوری عهد خدا با انسان‌ها است که در آیه ۶ و ۷ این سوره مطرح شده که شیطان را نپرستید و از او اطاعت نکنید. در این سوره اشارات عملی بیان شده است. در آیه ۳۶ این سوره مساله زوجیت مخلوقات مطرح شده است.

در فضیلت تلاوت همراه با تدبیر سوره مبارکه یاسین، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است؛ کسی که به گورستانی وارد شود یاسین را بخواند خداوند در آن روز عذاب اهل آن گورستان را تخفیف دهد و برای تلاوت‌کننده‌ی آن به عدد تمام اموات آرمیده در آنجا حسناتی می‌نویسد.



جلد پنجم کتاب شریف فاطمه عليها السلام تجلیگاه انوار آفرینش در حالی به پایان رسید، که مصادف است با ایام ولادت با سعادت نورین نیرین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت ختمی مرتبت علیه افضل صلوات المصلین و فرزند بزرگوار ایشان امام به حق ناطق، جعفر بن محمد الصادق عليه السلام از خداوند متعال برای اسلام و مسلمین عزت و سربلندی و برای شما خواننده محترم عافیت و عاقبت به خیری مسألت می‌نمایم. انشاءالله چشمان گناهکارمان با ظهور موفور السرور حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان عجل الله فرجه به جمال بی مثالش روشن و منور گردد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

قم المقدسه - سید مجتبی برهانی